

نزهة القلوب



نوشته : حمدالله مستوفی
باهتمام و تصحیح : گای لیسترانج

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



مقاله سیم

در صفت بلدان و ولایات و بقاع و آن بر چهار قسم است

قسم اول، در ذکر حرمین شریفین شرفها الله تعالی و مسجد اقصی

اگرچه آن موضع از ملک ایران نیست و بیشتر غرض از تالیف این کتاب شرح احوال ایران است اما چون افضل بقاع جهان و قبه اهل ایمان است نین و تبرک را ابتدا کردن بدان و قسی علیجده در شرح احوال آن بقاع نوشتن اولی است تا این کتاب اکثر احوال را شامل باشد و در اقوال کامل و ذکر این بقاع شریفه در قرآن و حدیث بسیار آمده منها قوله تعالی^(۱) سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ و در مصابیح^(۲) از رسول صلعم مرویست لا نشد الرجال الا الى نشة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجدی هذا

حرم^(۳) الكعبة المعظمة عظم الله قدرها خانه كعبه در مسجد حرام است و آن مسجد در شهر مکه است و آن شهر در ولایت حجاز و از اقلیم دوم است و طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا کم و بلك و مناسب افتاده که در طول و عرض مرتبه عز و کام دارد و در دره است که طرف شرقی آن کوه ابو قیس و کوه تعینعان است و ابو قیس

(۱) Quran XVII 1

(۲) Cf. Bukh. I. 299.

(۳) Here and

throughout حرم or حرام indifferently.

بزرگتر است و طرف غربی آن کوه منی و کوه ثیر و آن کوه بلند است مشرف بر منی و مزدلفہ و کبش قربان اسماعیل عم از او فرود آمد و طرف شمالی آن کوه صفا و طرف جنوبی آن کوه مروہ است شہری بزرگ است دورش زیادہ از دہ ہزار گام بود اما در اندرونش خراب و عاقل و جبال و نلہا بسیار است در شان آن کلام و احادیث بیشمار وارد است منها قولہ تعالیٰ (۱) وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهٖمُ رَبِّ اَجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا اٰمِنًا و قال رسول اللہ صلعم ان هذا البلد حرم اللہ یوم خلق السموات و الارض فهو حرام بجرمة اللہ تعالیٰ الی یوم القیمة و قال حین واقفا علی المحزورة (۲) و اللہ انک لخبیر الارض او احب ارض اللہ عز و جل الی و لولا انی اخرجت منک ما خرجت و آن زمین محل زرع و کشت نیست کما قال اللہ (۳) تعالیٰ بَوَادٍ غَیْرِ ذٰلِیْ زَرْعٍ عِنْدَ بَیْنِکَ الْمُحَرَّمِ و ہرچہ ایشانرا بکار آید از دیگر ولایات آورند ولایت طایف بر ہشت فرسنگی آنجاست و مدار مکہ بر ارتفاعات طایف است و طایف نزدیک کوه غزوان افتادہ است و بر آن کوه برف و یخ میباشد و در ملک عرب غیر آنجا نبود و ہوای طایف بسبب آن کوه خوش است و اثمارش نیکو و بسیار است و در کتاب معارف (۴) ابن قتیبہ آمدہ کہ وہب بن منبہ رضع گوید کہ چون آدم عم از بہشت بزمین سرندید ہبوط کرد و بعد از صد سال کہ نضرع و زاری کرد توبہ او قبول شد و اورا بر فرقت بہشت تاسف عظیم بود حق سبحانہ و تعالیٰ خیمہ از بہشت برو فرستاد آنرا بزمین کعبہ فرود آوردند و آن خانہ بود از بک پارہ یاقوت با قنادیل زرین و در دیگر کتب آمدہ کہ آن خانہ بیت المعمور بود و آدم را عم بزیاارت آن امر شد و آدم را عم بدان تسکین میبود و بروایتی بوقت طوفان و بروایتی بوقت وفات آدم عم آن خانہ را باسان بردند و بنی آدم بفرمان شیخ عم بر

(۱) Qurān II. 120.

(۲) Yaq. II. 262. Tab. III. 2381. M. al-M. 230.

(۳) Qurān XIV. 40.

(۴) Ibn Qut. 9.

جای آن خانه از سنگ و گل بساختند و در زمان طوفان خراب شد و
 کمابیش دو هزار سال خراب ماند تا چون ابراهیم خلیل عم اسماعیل را عم
 از هاجر بیاورد و ساره را بر آن رشک خواست او را الزام نمود تا هاجر
 و اسماعیل را از پیش سار دور کند و او بفرمان حق تعالی ایشانرا بدن
 زمین عاقل برد و بگذاشت هاجر بطلب آب بر آن کوهها میدوید و
 اکنون آن دویدن بر حجاج واجب است و اسماعیل عم میگریست
 و پاشنه بر زمین میمالید از زیر پاشنه او آب زمزم پیدا شد هاجر پاره
 خاک بر پیش آن آب بند کرد تا تلف نشود و نقل است که اگر هاجر
 آن آب را بند نمیکرد رودی بودی از همه رودهای جهان بزرگتر و گفته
 اند که اگر اهل آنجا کافر نشدندی آن آب بر روی زمین بودی اما
 بسبب کفرشان بزیر زمین رفت تا ماند چاهی شد چون آنجا آب پیدا
 شد قوم بنی جرهم آنجا رفتند و اسماعیل در میانشان پرورش یافت چون
 اسماعیل بجد مردی رسید بفرمان حق تعالی ابراهیم و اسماعیل آنجا خانه
 کعبه بساختند از سنگ کوه قعبنعان و آن خانه بی سقف بود حق تعالی
 ۱۵ حجر الاسود را از بهشت بدیشان فرستاد تا در رکن خانه نهند
 و آن سنگی است بمقدار نیم گز در نیم گز تقریباً در اول سفید بود از
 بس که کفار دست ناپاک بدان مالیدند سیاه شد کما قال الکی صلعم
 نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد بیاضاً من اللبن فسودته خطایه سی
 آدم^(۱) و قال صلعم فی الحجر و انه یبعث الله بوم القیامة و له عینان یصیر
 ۲۰ بهما و لسان ینطق به و یشهد علی من استله و قال صلعم ان الحجر الاسود
 یحشر بوم القیامة و له عینان ینظر بهما و لسان یتکلم به و یشهد لکل من
 قبله و انه حجر یطنو علی الماء و لا یسمن بالنار اذا اوقد علیه جمن لسان
 خانه کعبه را بساختند و زیارت آن امر شد مردم بدعا مقام کردند و
 ۲۴ ابنه خیر ساختند و رغبت نمودند بتدریج شهری معظم شد همایش رعایت

گرم است و آبش در اول غیر زمزم نبود و حکایت آن چاہرا و انباشتن
 آن و آن کہ کسی نمیدانست کہ کجاست مشہور است و عبد المطلب جد
 رسول صلعم در خواب دید و آنرا حفر کرد و در آنجا اہوان زرین و
 اسلحہ یافت و قریش با او نزاع کردند و بحکم خدای باو مقرر شد و آن
 چاہ بر طرف شرقی کعبہ است و چہل گز عمق دارد و دور سرش یازدہ
 گز است و بر سرش قبۃ ساخته اند و دو درخت مربع از چوب ساج
 گذرانید و ہر یگ شش بکرہ جهت آب بر کشیدن زدہ و آن آب
 شورناکست و مکیان را پیوستہ آب از آن چاہ بود و در عہد بنی عباس زبید
 خانون منکوچہ ہارون الرشید در مکہ کاربزی اخراج کرد بعد از او در
 ۱۰ زمان مقتدر خلیفہ خرابی یافت و او باز جاری گردانید و بعد قائم خلیفہ
 باز مطموس شد و او دیگر باز بیرون آورد و باز در عہد ناصر خلیفہ
 خرابی پذیرفت او تجدید عمارتش کرد بعد از خلفا بکلی از ریگ انباشتہ
 شدہ بود در عہد امیر چوپان آنرا جاری گردانید و اکنون در مکہ آب
 روان است و مردم آنجا اکثر سیاہ چہرہ اند و تجارت مشغول و بر
 ۱۵ مذهب حنفی شہر مکہ و حوالیش بدعای ابراہیم خلیل عم و فرمان حق
 تعالی ہمہ حرم است و اول از راہ مدینہ تا سہ میل کہ فرسنگی بود حرم
 است و میقاتش ذوالحلیفہ^(۱) از و تا مکہ یازدہ روز است دوم از راہ
 جد تا دہ میل کہ سہ فرسنگ و میلی بود حرم است و میقاتش سعدیہ^(۲)
 و ازو تا مکہ بیست فرسنگ سیم از راہ مصر و شام تا بدو فرسنگ حرم
 ۲۰ است و میقاتش جحفہ^(۳) و ازو تا مکہ سی و سہ فرسنگ است و تا دریا
 دو میل بود چہارم از راہ ین و تہامہ تا ہفت میل کہ دو فرسنگ و
 میلی بود حرم است و میقاتش یلم^(۴) و ازو تا مکہ بیست و ہفت فرسنگ
 ۲۴ بود پنجم از راہ نجد تا بدو فرسنگ حرم است و میقاتش قرن^(۵) و ازو

(۱) Yqb. 313. Yaq. II. 324.

(۲) Only in B. L.: position unknown.

(۳) Yaq. II. 85.

(۴) Yaq. IV. 1025.

(۵) Yaq. IV. 72. قرن المنازل

تا مکه یکشنبه روز است ششم از راه طائف تا یازده میل که سه فرسنگ و دو میل بود حرم است و میفانش رخاظر^(۱) و ازو تا مکه یازده فرسنگ است هفتم از راه عراق و شرق تا نه میل که سه فرسنگ بود حرم است و میفانش ذات العرق و ازو تا مکه پانزده فرسنگ و میلی بود و دور حوالی این حرم سی و هفت میل است که دوازده فرسنگ و میلی بود و جهة نشان در آن دور امیال ساخته اند و در این حرم درخت و رستنی به نادر بود اما خارج حرم باغات و بساتین و زراعت و امثالش فراوان بود و آب روان باشد و دور حوالی میفانگه هفت صد و سی و سه میل که دویست و چهل و چهار فرسنگ و میلی بود نهاده شد

۱. مسجد حرام او در میان شهر است و صحن او طواف گاه حجاج و خانه کعبه بر میان آن صحن است و آنکه در جامعهای بلاد بر میان صحن عمارتی سازند جهة مناسبت با مسجد حرام و کعبه باشد و مسجد حرام را چهار در است باب بنی شیبه بر طرف عراقی است و مایل شمال و اب صفا مایل بطرف مغرب در عهد رسول صلعم پنج سال پیش از مبعث
- ۱۵ قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند و بدرختهای کثرت نجاشی پادشاه حبشه جهة کلیسای انطاکیه براه دریا نسام میبردند و حق تعالی آن کشتی را غرق کرده آنرا بجهت انداخت و مکیان باجارت او بردند و خانه کعبه بدان مسقف گردانیدند و چهار قایم چوبین در زیر سقفش وضع کردند و حضرت رسول صلعم براه حکمی بدست مبارک خود پنهانی قریش حجر الاسود را به بیرون خانه کعبه در رکن عراقی نشانید بر بلندی که از فاتیقی تا دست در آن توان مالید و آن رکن مایل شرقی است و بلند است و زمزم نزدیک اوست و رکنی که مایل شمال است رکن سانی نامند و رکن که مایل غربیست رکن حبسی گویند و آنکه جنوبی است رکن بمالی گویند و دری بک مصرای بر در خانه کعبه نشانند و رویش در بقره

(۱) unknown, از حاتم ارضی، ص ۱۱۱.

گفته اند از آهوان نقره که در چاه زمزم یافته بودند در عهد عبد الله
ابن زبیر رضعهها چون بنی امیه دیوار کعبه را بسنگ منجینی خراب کرده
بودند او آنرا عمارت کرد و خانه را بزرگتر و دو در گردانید و حجر الاسود
در اندرون خانه کعبه در دیوار نشانید و گفت که چون رسول صلعم
فرمود که حجر الاسود از خانه کعبه است باید که در اندرون کعبه باشد
بعد از او حجاج بن یوسف ثقفی وضع عمارت او باطل کرد و حجر
الاسود را بیرون آورد چنانکه رسول صلعم کرده بود بر رکن شمالی که عراقی
گویند نشانید و خانه با قدر اول برد و یک در ساخت و طول آن خانه
بیست و چهار گز و بدستی در عرض بیست و سه گز و بدستی است
۱۰ مساحتش باشد پانصد و هفتاد و پنج گز و مساحت اندرون خانه کعبه
چهار صد و چهل و چهار گز است و علو آن خانه بر بیرون بیست و
هفت گز است و بامش بقلعی اندوده و ناودانش از نقره بود بطرف
راست و در چپ خانه زمزم است (۱) اول کسی که آن خانه را جامه
پوشانید تبع بن اسعد ابو کرب جمیری عمود و او معاصر بهرام گور
۱۵ ساسانی بود و قصی پنجم پدر حضرت رسول صلعم بوده است و در این
معنی گفته اند (۲)

شعر

وکسونا البیت الذی حرم الله ملاء معضداً و بروداً

گویند از خواص آن خانه است که هیچ مرغی بالا آن طیران نتواند
کرد و امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه سرای چند که امیر
۲۰ المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه در حوالی مسجد خرید بود اضافه
مسجد کرد تا بزرگ شد و ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارت

و در جنب خانه حالا که سنه ۹۸۲ (۱) The B.M. MS Add. 7708 (f. 152b) adds this
هجریه است بامش از سنگ تراشیده است سیاه و سفید و میزاب از طلا خالص و در
آن خانه معظه دو مصراع است در نقره کوفته (۲) Mas. III. 226.

عالی ساخت و ستونها سنگین از شام بدانجا نقل کرد و سقف مسجد از چوب ساج ساخت و منصور بالله ابو دوانیق العباسی مسجد و طواف گاه را بزرگتر گردانید و پسرش مهدی در سنه ست و ستین و مایه بر آن زیادتی افزود اکنون برقرار است طول طواف گاه سیصد و هشتاد و گزست در سیصد و پانزده گز و دور بیرون مسجد یکهزار و پانصد و هشتاد گز و در حوالی آن خانقاه و مدارس و ابواب خیر بسیار است از جمله زاهد خمارناش عمادی قزوینی رحمه الله جهة حجاج قزاقانه خانقاهی ساخته است وسی هزار دینار بحکام مکه داده است تا اجازت یافته که پنجره از آنجا در حرم مسجد کشوده است و خانه که بدار محمد بن یوسف منسوب بوده و مولد رسول صلعم آنجا اتفاق افتاده بطرف مسجد حرام است و خیزران والد هارون الرشید آنرا با مسجد مضم ساخت و ستایه الحجاج بطرف غربی خانه کعبه است در پس چاه زمزم و دار السموة هم در غربی مسجد است در پس دار الامارة و کوه صفا بطرف شرقی مسجد حرام است و راه بازار در میان و از حساب کوه ابو قیس است و کوه مروه بطرف غربی مسجد الحرام است گویند که صفا و مروه نام مردی و زنی بوده است که در زمان جاهلیت در خانه کعبه زنا کردند حق تعالی ایشانرا سنگ گردانید اهل مکه مرد را بر سر کوه صفا و زن را بر سر کوه مروه بردند تا بینندگان را عبرت باشد آن کوهها بدین نام مشهور شد بعضی گویند که این نام خود آن کوهها است و نام آن مرد و زن اساف و ناهله^(۱) بوده است و در کتاب مسجد ذکر صفا و مروه بسیار آمده است منها قوله تعالی^(۲) إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَارِکَکُمْ و از رسول صلعم مرویست که دابة الارض که خروجش استان وقوع قیامت خواهد بود از کوه صفا بیرون خواهد آمد و مسعر الحرام و حطیم^(۳) در میان کوه صفا و مروه است بحد کوه قعینغان و منی دره

(۱) Vamanta نایله، نایله. (۲) Qurān II. 153. (۳) I. II. 25. Muq. 72.

است بغربی مسجد الحرام بدرازی دو میل و جمرہ^(۱) عقبہ در آخر منی
 است و مسجد خیف ہم بطرف غربی مسجد الحرام است و کوه عرفات
 ہم در طرف غربی مسجد الحرام است و خارج حرم و ازو تا مکہ سه میل
 است و مسجد عایشہ ہم خارج حرم است و جمرہ اولی و حدیبیہ محاذی
 حرم است و مازمین شعبی است در میان دو کوه کہ آخرش بطن
 عرنہ است^(۲) و آنجا راہ حایط بنی عامر است و حجاج نماز ظهر و عصر
 در آنجا گذارند و آنجا چشمہ است بہ عبد اللہ بن عامر بن کریر^(۳)
 منسوب است و مزدلفہ در میان مکہ و عرفات است و حجاج نماز شام
 و خفتن و صبح نیز آنجا گذارند و بطن محسر وادی است میان منی
 و مزدلفہ^(۴) و کوه حرا بطرف مکہ است و رسول صلعم آنرا طواف
 میکرد و آن نیز در حرکت ہی آمد رسول صلعم گفت اسکن یا حرا نا
 ساکن شد و بوقت معجرۃ شق القمر آن کوه از میان دو پارہ فر پدید
 بود و زمین بطحا کہ یک فرسنگی مکہ است از قوابع مکہ میباشد و کوه
 ثور الطحل^(۵) کہ غار رسول صلعم در آنجاست عذر راہ مدینہ است و جنہ
 ۱۰ فرضہ اہل مکہ است در راہ دریا بدو مرحلہ از پیغمبران آدم صنی و
 جفتش حوا علیہا السلام بر کوه ابو قیس مدفون اند و صالح پیغمبر
 عم در شہر مکہ آسودہ و قبرش نزدیک دار الندوة است در غربی مسجد
 حرام و اسماعیل با والدہاش ہاجر علیہا السلام در حرم کعبہ خفته اند
 و دو فرزند رسول صلعم کہ از خدیجہ بودہ اند و پسر از ہجرہ متوفی
 ۲۰ شدند در مقبرہ مکہ خفته اند و آن مقبرہ بطرف شہر است و از صحابہ
 عظام فراون آنجا مدفونند اول ایشان اسعد بن زرارہ و آخر ایشان
 ابو امامہ باہلی و او در سنہ ست و ثمانین نماند و از علما اکابر اولیا ابو
 ۲۲ عبد الرحمان نسایی خامس ارباب الصحاح فی الحدیث و محمد بن علی

(۱) Yaq. II. 117.

(۲) I. H. 25.

(۳) Yaq. I. 611.

(۴) Yaq. IV. 426. Qaz. I. 157.

(۵) Yaq. I. 662. Qaz. I. 156.

کنانی^(۱) و ابو سعید جنابی قرمطی علیه اللعنة در عهد مقتدر خلیفه عباسی در سنه نسع عشر و ثلثمایه در مکه بوقت حج با مسلمانان جنگی عظیم و قتل عام کرد چنانکه چاه زمزم از کشتگان انباشته شد و در طواف گاه سه هزار کشته پرترا افتاده بود و حجر الاسود برد و بدان خواری کرد و بر سر چاه مبرز انداخت و مدت بیست سال در دست قرامطه بود تا در سنه نسع و ثلثین و ثلثمایه در کوفه به سی هزار دینار بوکلای مطیع خلیفه فروختند و خلیفه آنرا بکعبه فرستاد و در رکن عراقی نشاند و تا اکنون از شر دیگر مخاذیل امین ماند حفظها الله تعالی الی یوم القیامة من شر کل مخذول و مطرود و مردود

- ۱۰ و از مکه تا معظم بلاد ایران زمین بموجب شرح کنه متعاقب در ذکر طرق خواهد آمد مسافت بر این موجب است از مکه تا سنطایه که دار الملك ایران است براه بغداد سیصد و هشتاد و هشت فرسنگ تبریز هم دار الملك است براه بغداد سیصد و هشتاد فرسنگ بغداد دار الملك است براه نجف اشرف دویست و شصت فرسنگ است از مکه تا ری سیصد و پنج فرسنگ تا اردبیل دویست و بیست و چهار فرسنگ تا همدان دویست و هفتاد و هفت فرسنگ تا کاشان دویست و شصت فرسنگ تا اصفهان سیصد و یک فرسنگ تا سمنان دویست و بیست و نه فرسنگ تا شوشتر دویست و سی و یک فرسنگ تا قزوین دویست و هشتاد و یک فرسنگ تا نیشابور چهار صد و بیست فرسنگ تا قم سیصد و بیست و یک فرسنگ تا بلخ پانصد و هفت فرسنگ تا مرو چهار صد و هشتاد و یک فرسنگ تا قم دویست و نود و چهار فرسنگ تا سمرقند چهار صد و بیست و یک فرسنگ تا بزد سیصد و چهار فرسنگ تا ترمذ سیصد و هشتاد و یک فرسنگ تا شیراز دویست و هفت فرسنگ تا بیرجند سیصد و بیست و یک فرسنگ تا هرموز دویست و چهار فرسنگ و تا دیگر بلاد رابع مسکنین که خارج

ایران زمین است بچهار حد مکہ بقیاس بعد در طول و عرض نجوی چنانکہ در اکثر زیجات آمدہ و چون این قیاس ہوئی بود در ہر درجہ بقول بطلیموس بیست و پنج فرسنگ شمردیم تا تفاوت طرق در آن عرض نشیند بر این موجب بر آمد نخمینا و تقریبا

۵ طرف شرقی ولایات ہند دہلی و قنوج و سوناب بیعد سی درجہ ہفتصد و پنجاہ فرسنگ و بزیتون بیعد سی و چہار درجہ ہشتصد و پنجاہ فرسنگ خنسای دار الملک ماچین بیعد پنجاہ و دو درجہ یکہزار و سیصد فرسنگ مچین دار الملک صین بیعد پنجاہ و شش درجہ یک ہزار و چہار صد فرسنگ خان بلیغ دار الملک خنائی بیعد چہل و شش درجہ ۱۰ یک ہزار و صد و پنجاہ فرسنگ تیز و مکران بیعد بیست درجہ پانصد فرسنگ دیبل بیعد بیست درجہ پانصد فرسنگ قندہار و کشمیر بیعد سی و چہار درجہ ہشت صد و پنجاہ فرسنگ ما وراء النہر بیعد سی درجہ ہفتصد و پنجاہ فرسنگ دیار ایغور و تنگت بیعد سی و دو درجہ ہفت صد و پنجاہ فرسنگ ملک تبت بیعد سی درجہ ہفت صد فرسنگ ۱۵ مملکت خوارزم بیعد سی و شش درجہ ششصد و پنجاہ فرسنگ سقمین و بلغار بیعد سی و دو درجہ ہفتصد و پنجاہ فرسنگ صغانیان بیعد بیست و نہ درجہ ہفت صد و بیست و پنج فرسنگ کیماک بیعد سی و دو درجہ ہشتصد فرسنگ فرخار بیعد بیست و ہفت درجہ ششصد و ہفتاد و پنج فرسنگ کابل بیعد بیست و یک درجہ پانصد و بیست و پنج فرسنگ ۲۰ قرغیز و سلنگا بیعد بیست و شش درجہ ششصد و پنجاہ فرسنگ دیار یاجوج و ماجوج بیعد شصت و دو درجہ یک ہزار و پانصد و پنجاہ فرسنگ

طرف غربی حجاج این طرفرا بضرورت گذر بر مدینہ باشد تا آنجا قیاس کنیم و از مدینہ تا مکہ ہشتاد و ہفت فرسنگ است مصر تا مدینہ ۲۵ صد و پنجاہ فرسنگ اسکندریہ دو بیست و دہ فرسنگ دمشق دار الملک

شام صد و بیست فرسنگ بلاد حبشه بیعد دوازده درجه سیصد فرسنگ
بلاد مغرب درو عبد المومن بیعد سی درجه هفت صد و پنجاه فرسنگ
قرطبه دار الملك اندلس است بیعد چهل و هشت درجه يك هزار و
دویست فرسنگ قیروان بیعد سی و چهار درجه هشت صد و پنجاه
فرسنگ ولایت بربر بیعد دوازده درجه هشتصد و پنجاه فرسنگ

طرف شمالی براه بغداد دشت قیباق چهار صد و پنجاه فرسنگ الان
و چرکس شیصد و پنجاه فرسنگ آس و روس چهار صد فرسنگ دیار
فرنگ پانصد فرسنگ یونان دویست فرسنگ صقلاب سیصد و پنجاه
فرسنگ بدریه و سنوریه و بلند چهار صد و پنجاه فرسنگ

۱۰ طرف جنوبی اهل این دیار را اول بکه باید آمد پس مدینه رفت
تا مکه ثبت کنیم طایف هشت فرسنگ صنعا بین صد و چهل فرسنگ
تهامه صد و چهل و هشت فرسنگ عدن صد و بیست فرسنگ عمان صد
و چهل فرسنگ سرندیب سیصد فرسنگ دیگر ولایت را که جود ختیب
نطویل ثبت نینتاد و چون با ولایتی که در آن جوار است و مسیت
۱۵ شد قیاس کند کبیت معلوم گردد تخمینا والعلم عند الله تعالی

حرم الروضة الشریفة شرفها الله تعالی

روضه رسول صلی الله علیه و آله در شهر مدینه است و آن شهر را
اول یثرب می گفتند رسول صلعم او را مدینه حجاب است که قول است
سی المدینه طایب از اقلیم دوم است طووس از حراب خاست است
۲۰ عرض از خط استوا که بعضی گفته اند که آن زمین را قمری می گویند
صور الاقلیم گویند تهامه از ملک بین است و آن شهر و ولایت است
در پای کوه احد افتاده است و طرف شرقی رود عقیق است در آن
۲۲ فرسنگ و نیم و راه مکه از آن جانب در آید و طرف غربی مدینه

و طرف شمالی کوه احد است بر دو فرسنگی و مدینہ را از آن نزدیکتر
 کوه نیست رسول صلعم در وقت حرب الاحزاب بتدیر سلمان فارسی
 اورا خندقی حفر فرمود و عمق آن خندق بیست ارش و عضد الدولہ
 فنا خسرو دہلی اورا بارو کشید شہری کوچک است بمساحت کم از نیمہ
 مکہ بود اما در آن زمین عاقل کمتر باشد ہواش بغایت گرم است و درو
 آب روان است دزاع و باغستان و نخیلات دارد و خرما می بردی و عجمہ
 در آنجا بہتر از دیگر بلاد بود مردم آنجا اکثر سیاہ چہرہ اند و بتجارت
 مشغول و در شان مدینہ احادیث بسیار وارد است منها فی مصابیح قال
 النبی صلعم حدیث^(۱) ان ابراہیم حرم مکہ فجعلها حراما وانی حرمت المدینہ
 ۱۰ حراما ما بین لابتبہا متفق علیہ لا یراق فیہا دم ولا یجمل فیہا سلاح القتل
 ولا یحیط فیہا الا العلف وقال النبی صلعم علی بیان المدینہ الملائکہ لا یدخلها
 الطاعون والدجال قال صلعم من استطاع ان یموت فی المدینہ فلیت بہا
 فانی اشفع لمن یموت بہا وقال صلعم آخر قرینہ من قرع الاسلام خرابا
 المدینہ فضل بن عباس^(۲) رضی اللہ عنہما در حق مدینہ گفت شعر
 ۱۵ وعلی طیبۃ التي بارک * اللہ علیہا الخاتم المرسلینا
 و صرمة انصاری گفت^(۳)

فلما اتانا اظہر اللہ دینہ * واصبح مسرورا بطیبۃ راضیا
 پیش از وصول رسول صلعم بد آنجا حکامش از قبل مرزبان بادبہ
 بودند یا از قبل حکام ین و اکثر اوقات از قوم بنی قریظہ یا بنی
 ۲۰ نضیر کس بر آنجا حاکم بودی و یکی از انصار گفته بود^(۴) شعر
 نودی المخرج بعد خراج کسری * و خرج بنی قریظہ والنضیر

(۱) M. al M. 231 Qaz. II. 71.

(۲) Read الفضل بن العباس بن العباس and cf. I. K. 128. and note c.

(۳) I. K. 128.

و از خواص آن شهر است که چون در او تردد کنند عرق خوشبوی از مردم حاصل شد

روضه شریفه که خوابگاه مصطفی صلعم است در آن شهر است در خانه عایشه همانجا که وفاتش رسید و اکنون آن مقام داخل مسجد است و در جانب یسار قبله که کنج ما بین مشرق و شمالی بود و قبله مدینه کنج ما بین مشرق و جنوب است امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر فاروق رضعها هم در آنجا مدفونند و بوقت آنکه رسول صلعم بمدینه هجرت فرمود آن موضع زمین ساده بود رسول صلعم آنرا بخرد و مسجد و خانه ساخت بخت خام و چوب نخل و عمر رضع بر آن زیادتی نمود و عثمان عفان رضع بر آن افزونی بسیار کرد و دیوارش بسنگ منقش بر آورد و سقف از چوب ساج ساخت و ولید بن عبد الملك مروانی بر آن عمارت فراوان افزود و المهدی بالله محمد بن عبد الله العباسی رحمه الله آنرا فراخ گردانید و مامون خلیفه رحمه الله نیز بر آن زیادتی کرد و اکنون بر آن قرار است طول آن مسجد چهارده کز است و عرض دوازده کز است و در اطراف آن مدارس و خانقاهات بسیار است و مبانی خیر بیشتر از جمله در این عهد امیر چوپان در غربی آن مدرسه و حمامی بساخت و پیش از آن در مدینه حمام نبود و در آن حدود مساکن مردم نیز بسیار است و در فضیلت آن مسجد در مصابیح^(۱) از رسول صلعم مرویست که ما بین بنی و منبری روضه من ریاض الجنة و منبری علی حوضی و در کتاب استظهار^(۲) الاخبار تالیف قاضی احمد دامغانی و مجمع ارباب الملك^(۳) قاضی رکن الدین جوینی آمد است که حاکم اسمعیلی که ششم خلیفه بنی فاطمه معرب بود از مدینه علویرا بفریفت تا در شب از خانه او نسیب بروی رسول صلعم میزدند تا امیر المومنین ابو بکر صدیق و عمر خطاب رضعها بر آن

(۱) Cf. Bull. I, 300, line 10 and line 6 from below.

(۲) Cf. II, Kh.

No. 600 and II, 118.

روضہ بیرون آورند و هرچه خواهند با ایشان کنند و در آن روزها در مدینه گردباد و صاعقه و تاریکی عظیم پیدا شد مردمان بترسیدند و در انابت کوشیدند و در حرم رسول صلعم گریختند آن حال ساکن نمی شد تا آن علوی اظهار آن قضیه کرد حاکم مدینه نقابان را بگرفت و سیاست کرد همان روز هوا خوش شد و این حال در سنه احدی عشر و اربعمیه بود و از کرامات ابو بکر و عمر رضعهما که بعد از وفاتشان بقرب چهار صد سال چنین ظهور یافت حاکم اسمعیلی آن سال بسر نبرد

مصلی حضرت رسول صلعم که در اعیاد و ایام شریفه در او خطبه فرمودی و آن در غربی مدینه است و داخل شهر و مقبره مدینه که بقیع خوانند در شرقی شهر است و در او قبور ابراهیم ابن رسول صلعم و بنات مصطفی صلعم و عثمان بن عفان و امیر المومنین حسن و عباس بن عبد المطلب و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم اجمعین در آنجا مدفونند و اکثر صحابه عظام رضی الله عنهم آنجا آسوده اند اول ایشان اسعد بن زراره و او هم در آن سال وصول رسول صلعم بمدینه در گذشت و آخرشان سهل بن سعد ساعدی و او در سنه احدی و تسعین نماند و از تابعین کرام همچنین فراوان آنجا خفته اند و از کبار ائمه و علما امام مالک بن انس الاصبجی و نافع اول قراء سبعة و عثمان و مالک مابین گورستان بقیع و گورستان جهودان بدار البوار مدفونند و چاه اریس که انگشتی رسول صلعم از دست عثمان بن عفان در آنجا افتاده بود و پیدا نگشت در نخلستان قبا است بر دو میل مدینه مایل قبله و در قبا مجموع بیوت انصاریان بوده و آن چون دیهی نموده و در حوالی آن شهر دیهها معبر بوده است بل قصبات مشهر اکثر آن اکنون خرابست منها خیبر بریست و هفت فرسنگی و آن دیه سخت بزرگ بوده است و هفت حصار در میان هم داشته و در قرب آن قری خانه زیاد بوده و دیه وادی القری است بر دو فرسنگی و آن بمساحت بزرگتر از

طایف بوده و دبه حجر از نوابج وادی القرى است بر يك روزه راه ازو و آن مقام قوم نمود بوده است و حق تعالی در قران در حق آن قوم فرموده که ^(۱) وَ تَبُودَ الَّذِينَ حَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ زَبْرَاكَه ايشان در کوه خانها ساخته بودند چنانکه حق تعالی ميفرمايد ^(۲) وَ تَنْجُونَ مِنَ الْجِبَالِ يُونَا ه و در آنجا چاهی بوده که درگاه نزاع ايشان با ناقه صالح عم بانشخور از آنجا حق تعالی ميفرموده قوله ^(۳) لَهَا شَرِبٌ وَلَكُمْ شَرِبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ و حصن بنبع ^(۴) بر امير المومنين على مرتضى رضع وقف کرده بود بعد ازو اولادش بنصرف داشتند و دبه فدك که رسول صلعم چون بصلح مسخر گردانيد خاص خود فرموده بوده بعد ازو فاطمه عم و امير المومنين ^(۵) على مرتضى رضع خواستند که بحکم ميراث نصرف نمايند امير المومنين عمر رضع مانع شد و مسلم نداشت و گفت که پيغمبرانرا ميراث نبود كما قال النبي صلعم نحن معاش الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة و دبه سميره برسى فرسنگى مدینه با قلعه فید از ولايت طى که عايشه ميگفت که رسول صلعم بمهر من داده و امير المومنين على رضع مسلم نداشت و مواضع ^(۶) عربيه و وحبه و نمره و حدیقه و عادى و خضره و سايره و رحه و سياله و سايه و رهاط و غراب و الحکل و حمیه ^(۷) و غير آن ديگر قرى مدینه اند و دبه جار فرضه اهل مدینه است بر سه مرحله شهر و کوه رضوى که سنگ آسان از آنجا آرند هم بر سه مرحله شهر است بر سر راه بنى طى و دبه ابوا که مادر رسول صلعم آنجا مدفون شد بر راه مکه است بر ^(۸) چهل و چهار فرسنگ مدینه و مرحله جحفه که ميفانست سد فرسنگ ازو بر سوى مکه است و نيه موسى عم بر راه مصر و شام است تا مدینه بچند مرحله و آن زمين بنقل صور الاقاليم چهل فرسنگ در مثل آن است ^(۹) و ديگر نقلها کمتر ازین

(۱) Qur. LXXIX. 8.

(۲) Qur. XXVI. 119.

(۳) Qur. XXVI. 100.

(۴) Yaq. IV. 1030.

(۵) Cf. I. K. 129.

مسجد اقصی آن مسجد در شهر اورشلیم است و آن شهر را بعربی بیت المقدس و بعبری ایلیا خوانند از ولایت شام و زمین فلسطین و اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات نول و عرض از خط استوا لان بر بلندی افتاده است و از اطرافش برو باید رفت و در کتاب معارف^(۱) ابن قتیبہ آمدہ کہ وہب بن منبہ گوید کہ اسحاق پیغمبر عم پسرش یعقوب عم را فرمود کہ دختران خال خود لابان بن ناهر بن آزرا در نکاح آورد و او بدین مهم عازم خانہ خال خود شد در آن راہ شبی بہر حالہ اورشلیم بجاوب دید کہ بر فوق او از آسمان دری کشودہ بودی و نردبانی بر آن نہادہ و فرشتگان ازو فرو می آمدندی و برو میرفتندی پس ۱۰ حق تعالی بدو وحی کردی و فرمودی انی انا الله لا اله الا انا الهک و اله آبائک و قد ورثتک هذه الارض المقدسة و ذریتک من بعدک و بارکت فیک و فیہم و جعلت فیکم الکتاب و الحکمة و النبوة ثم انا معک و احفظک حتی اردک الی هذا المكان و اجعله بیتا تعبدنی فیہ و ذریتک فهو بیت المقدس بدان سبب آن زمین را قدس خواندند و یعقوب بعد ۱۵ از تاهل در زمین کنعان مقام کرد و کنعان بر سه فرسنگی آنجاست بعد از آن بنی اسرائیل در آنجا شهر اورشلیم ساختند و تختگاه آنجا بردند و چون روزگار بر زمان داود عم را رسید حق تعالی او را خلافت داد چنانکہ در کلام مجید میفرماید قوله تعالی^(۲) يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ او در بیت المقدس مقام کرد و ۲۰ مسجد اقصی بنا نهاد و بعد از او پسرش سلیمان عم بانمام رسانید و از تاریخ انمام عمارتش تا اکنون دو ہزار و پانصد و ہشتاد و سه سال گذشتہ اند گویند سلیمان عم بتماشای عمارت آن مسجد رفت و بر عصا تکیہ کرد عزرائیل بفرمان رب جلیل روحش قبض کرد او همچنان ایستادہ بود تا ۲۴ بعد از یک سال کہ دیوار عمارت مسجد تمام کردہ بودند و مورچہ چوب

(۱) Ibn Qut. 20.

(۲) Qur. XXXVIII. 25.

عصا خورده عصا بشکست و او بیفتاد و خبر مویش ظاهر شد و بعد از آن بخت النصر بکین بجی پیغمبر عم بیت المقدس و آن مسجد نیز خراب میکرد و آن مسجد را نیز خراب گردانید عزیز پیغمبر عم را آنجا گذر افتاد و آنرا خراب یافت بر دلش سخت گران آمد و گفت آیا خدائی ه تعالی این مسجد و شهر را بتازگی آبادان نماید بدین سبب حق تعالی امر کرد تا روح او را قبض کردند و او صد سال خفته بود تا ملکی از ملوک فارس که بنی اسرائیل او را کوشک و فارسین گودرز اشغانی خوانند آنرا بحال عمارت آورد و بعد از آن عزیز عم زنده شد و تجدید دعوت دین موسی عم ایشانرا دلیل شد تا توره که شعبا پیغمبر عم نوشته بود ۱۰ و در زیر ستون مسجد بیت المقدس نهاده کس نمیدانست که کدام ستان است بیرون آوردند و مصدق دعوی عزیز عم شد و او را در میان بنی اسرائیل قبول تمام پدید آمد و ایشان در رواج دین و تزیین عمارت آن مسجد و افزودند در عهد اسلام امیر المومنین عمر خطاب رضع آن مسجد را در قبله تابع کعبه گردانید و محراب بر سمت کعبه راست کرد و بنی امیه ۱۵ و خلفاء بنی عباس و سلاطین آن دیار در آن عمارت تکلفات بسیار کردند تا عدم المثال شد و بمرتب رسید که در تاریخ شام و مغرب آمد که در ربع مسکون بغیر حرمان عمارتی عالی تر از آن عمارت نیست و در سه نسیعین و اربعایه هجری فرنگیان آن ملک را از تصرف مسلمانان بیرون بردند و محرابها اسلای خراب کردند و تا نود و پنج سال بر این صورت بماند ۲۰ تا در سه خمس و ثمانین و خمسیه آل ایوب آنرا توفیق الله بحوز اسلام گرفتند و درو شعار مسلمانی آشکارا کرده بر درکاشش نوشتند قوله تعالی (۱) وَ لَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ نَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ بَرْنَهَا عِبَادِي الصَّالِحُونَ و سنگ صخره که رسول صلعم در شب اسری ازو ۲۵ بمعراج رفت و آن سنگ بموافقت رسول صلعم ده گری بك طرفش از

(۱) Qur XXI 105.

زمین بر خواست و چون رسول صلعم گفت که قف همچنان نیم خیز بماند در آن مسجد است و اکنون زیارت گاه معتبر و اکثر مشاهیر انبیا که آنجا بوده اند هر یکرا محرابیست اما محراب داود عم از همه معتبر تر است هم بعمارت و هم بتبرک و در کتاب مسالك المالك (۱) آمده که مقام حضرت ابراهیم خلیل بر سیزده میل مسجد اقصی است که چهار فرسنگ و میلی بود و اکنون آن موضع شهرچه است که دورش سه هزار گام باشد و در کتاب صور الاقالیم آمده که بردو فرسنگی بیت المقدس دیهی است آنرا ناصرة (۲) الجلیل خوانند ولادت عیسی عم آنجا بوده است و ترسایان را بدین سبب نصرانی خوانند و الله اعلم،

۱۰. قسم دوم، در شرح احوال ایران زمین و آن مشتمل است بر مطلعی و مقصدی و مخلصی

مطلع، در ذکر بخش ایران از ملك جهان و صفت طول و عرض و حدود آفاق و قبله بلاد آن

فاما شرح قسمتها در شرح قسمت ربع مسکون که ایران پاره از آن هست اقاویل مختلف است فارسیان گویند حکیم هرمس که اورا المثلث بالحکمة خوانده اند و بالنعمة نیز گویند زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود و او ادریس پیغمبر عم بود زمین را بهفت بخش کرده است برسبیل هفت دایره یکی در میان و شش در حوالی اول از طرف جنوب کشور هندوان است دوم کشور نازیان و بین و حبش سیم کشور شام و مصر و مغرب چهارم که وسط است کشور ایران زمین پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب ششم کشور ترک و خزر هفتم کشور چین و ما چین و ختای و ختن و تبت و بعد از آنکه فریدون مملکت خور را بر سه پسر خود بخش میکرد بر پنهان سه قسم کرد قسم شرقی نور را داد و قسم غربی بسام داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود به پسر کهنتر

(۱) I. K. 79.

(۲) Read بیت لحم . Yaq. I. 779.

ایرج داد و بدو باز خواند و ایران گفتند و یکی از شعراء عرب در شرح این قسمت گفته

شعر^(۱)

و قسمنا ملکنا فی دهرنا . قسمة اللحم علی ظهر الوضم
و جعلنا الشام و الروم الی . مغرب الشمس الی الغطریف سلم
و لتور جعل الترك له . و بلاد الصین بجویها ابن عمر
و لایران جعلنا عنوة . فارس الملك و فرنا بالنعم

و مشهور است که سلم و نور جهة آنکه بخش ایرج بهتر داده بود او را بکشند و آن گینه در میان آن مملکتها بماند و بعضی گفته اند که ایران بکیومرث منسوبست و او را ایران نام بوده و جمعی گویند بهوشنگ منسوب است و او نیز ایران نام داشت اما اصح آنکه بایرج بن فریدون منسوب است و اهل عرب گویند که نوح پیغمبر عم ربع مسکون را بر درازی سه بهره کرد بخش جنوبی حامرا داد و آن زمین سیاهان است و بخش شمالی یافت را داد و آن زمین سفیدان و سرخ چهره گانرا است و بخش میانی را بسام داد و آن زمین اسمرار است و ایران از آن جمله است و اهل یونان گویند که حکمای ما تقدم ربع مسکون را از مصر بر بدو سه نهم کرده اند شرفی آنرا ایسیا خوانند و عربی آنرا دریای شام بدو نیم کرد جنوبی آنرا که ربع اصل باشد لویبه خوانند و آن مقام سیاهان است و شمالی آنرا که ربع دیگر بود اورفی^(۲) گویند آن مقام سفیدان و سرخ چهره گان است و نیمه ایسیارا از زاویه میان شرقی و شمالی تا نیمه طرف جنوب بدو بخش کردند طرف میان کمتر و طرف بیرون بیشتر جانب میابرا ایسیای خرد خواندند و آن ایران زمین و حجاز و یمن و خزر است و جانب پرویرا ایسیای بزرگ خواندند و آن ختای و خن و ما چین و چین و هد و سند و آن حدود است و حکماء هد بخش ربع مسکون را بصورت سه در سه نهاده اند بخش جنوبی را دکشن خوانند و آن زمین ناربان است

(۱) I. K. 16. Mas. II. 116 (۲) Variant اورفی

و بخش شمالی را اوتر خوانند و آن ترکان را است و بخش شرقی را بوروب خوانند و اهل چین و ما چین را است و بخش غربی را بسجم خوانند قوم مصر و بربر را است و بخش زاویه ما بین جنوب و شرق اگنی گویند هندوان را است و بخش زاویه ما بین شرق و شمال ایشان خوانند قوم ختای و ختن را است و بخش زاویه ما بین شمال و غرب بایب گویند اهل روم و فرنگ را است و بخش زاویه ما بین غرب و جنوب نیرت گویند اهل قبط و بربر و افریقه و اندلس را است و بخش در بین مدویش خوانند یعنی میانه مملکت ایرانیان را است غرض آنکه بهمه قوی ایران میانه ربع مسکون است و خلاصه دیار و اکناف و امصار و اطراف آن

اما طولها و عرضها ملک ایران زمین بموجب شرح ما قبل در واقع بر میان ربع مسکون است مایل بغرب چنانکه در طول اکثر آن از نصف غربی و اقلش از نصف شرقی است و در عرض بیشتر بلاد آن از اقالیم سیم و چهارم است و اندکی از اقالیمهای دوم و پنجم افتاده است و شرحش برین موجب طولش از قونیه روم است و آنرا نول طول است تا جیحون بلخ و آنرا صا طولست مسافت ما بین الطولین که طول ایران زمین است بحسب اصطربلاب لدل باشد که بحسب بطلیموس هشتصد و پنجاه و شش فرسنگ بود و بشمار پیمانی هفتصد و شصت و یک فرسنگ و نسعی و بقیاس ابوریحان ششصد و چهل و هفت فرسنگ از جیحون بلخ تا سلطانیه سیصد و چهل و شش فرسنگ و از سلطانیه تا قونیه روم سیصد و یک فرسنگ است و عرضش از عبادان بصره است و آنرا کطک عرض است تا باب الابواب ثور قیو و آنرا مه عرض است مسافت ما بین العرضین که عرض ایران زمین است باصطربلاب به م باشد که بحسب بطلیموس سیصد و پنجاه و هشت فرسنگ و بشمار پیمانی سیصد و هجده فرسنگ و چهار نسع و ثلثان نسعی بود و بقیاس ابو

ربحان دو بیست و هفتاد و یک فرسنگ باشد و بحسب پیمانش طرق از عبادان تا سلطانیه صد و شصت فرسنگ باشد و از سلطانیه تا باب الابواب نور قاپو صد و یازده فرسنگ باشد و ساحش بحسب طول و عرض پیمانش به اصطلاحی تم و این اعلاء طول و عرض ایران زمین است و لا شك تمامت ایران زمین در طول و عرض مربع مستقیم الاضلاع واقع نیست و در آن تفاوت بسیار است اما همچنانکه در شرح ربع مسکون اعتبار موضع خط استوا است و آن در مرتبه اعلا است آنجا نیز آنچه در اکثر زیمجات متفق علیه است مرتبه اعلا دارد ثبت افتاد و صورت طول و عرض اقالیم و بلاد ایران آنچه در اکثر زیمجات متفق علیه است بر این موجب است که در این جدول نهاده میشود و اگرچه طول ربع مسکون صد و هشتاد درجه و در عرض نود درجه است و طول اقالیم سبعة اولش صد و شصت درجه و آخرش شصت درجه است و عرض تقریباً سی و هشت درجه اما چون از این شرح طول و عرض غرض وصف ایران زمین است و آن در وسط اقالیم سبعة افتاده است سهولت را از آنچه از حد ایران دور بود اجتناب واجب نمود بدان سبب طول از شصت و سیم درجه تا صد و دوازدهم کشد پنجاه درجه باشد و عرض از شانزدهم تا چهل و پنجم که سی درجه بود ثبت افتاده است و هذا شرحه و بالله التوفیق (۱)

و اما حدود اقصیها ایران زمین را حد شرقی ولایت سند و کابل و صغانیان و ما وراء النهر و خوارزم تا حدود سقین و شعار است و حد غربی ولایت نیکسار و سبیس و شام و حد شمال ولایت اس و روس و مگیر و چرکس و برطاس و دشت خزر کشه آرا بر دشت فیچاق خوانند و الان و فرنگ است و فارق میان این ولایت و ایران زمین فلجه اسکندر و بحر خزر است که آرا بحر جیلان و مازندران نیز گویند

(۱) A rough Map of Iran is given in the MSS at this place.

و حد جنوبی از بیابان نجد است کہ براہ مکہ است و آن بیابان را طرف
بین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس کہ متصل دریای ہند
است و پیوستہ است و تا ولایت ہند میرسد و اگرچہ از این ولایت
بیرونی بعضی احیانا در نصف حکام ایران بود است و چند موضع از
آن خود حکام ایران ساختہ اند اما چون از این حدود غرض شرح
ایران بود واجب شد از ذکر آنها تجاوز نمود

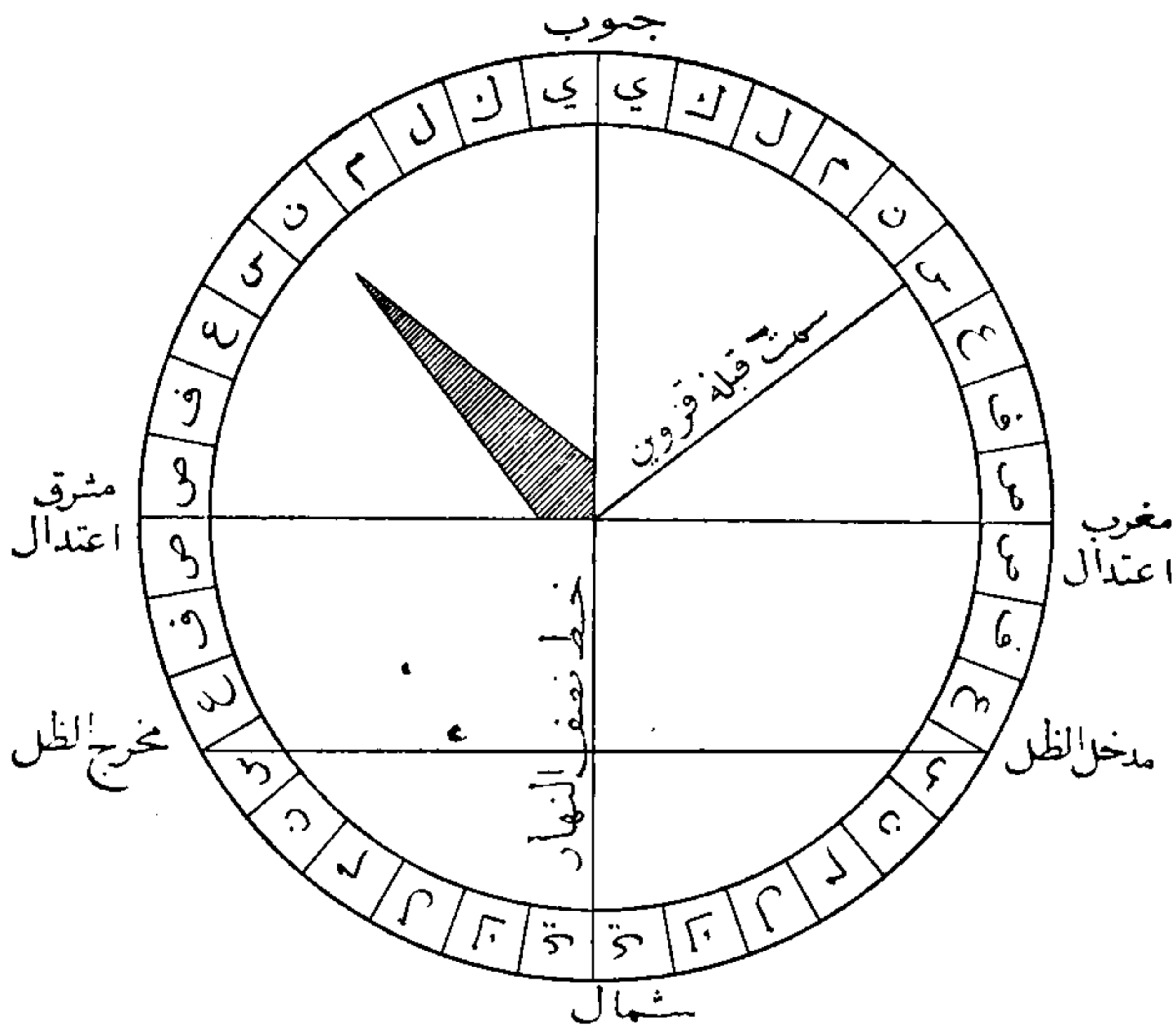
و اما قبلہ بلدانہا قبلہ تمامت ایران زمین ما بین مغرب و جنوبست و
روی بجایط کعبہ دارد و این طرف بدان سبب کہ در دخول کعبہ بر
آنجاست و حجر الاسود در رکن آن موضوع است بر آن سہ طرف دیگر
۱۰ شرف دارد و حدیث نبوی بر این معنی دلیل است قال صلعم^(۱) ان الرکن
و المقام یاقوتتان من بواقیت الحجۃ طمس اللہ نورہا و لو لم یطمس نورہا
لاضاء ابناء ما بین المشرق و المغرب و کعبہ از خط نصف النہار وسط
ربع مسکون بہ سیزدہ درجہ در جانب مغرب افتادہ است و لا شک بحسب
افق طول و عرض بلدان قبلہ ہر موضع را یا دیگر ولایت تفاوتی باشد و
۱۵ ولایت عراقین و اذربایجان و اران و موغان و شیروان و گشتاسفی و
بعضی گرجستان و تمام کردستان و قومس و مازندران و طبرستان و
جیلانات و بعضی خراسان را باید کہ چون روی بقبلہ آرند قطب شمالی
از پس پشت سوی کوش راست بود و عبوق را طلوع از پس قفا باشد و
قلب العقب را غروب در پیش قبلہ بود و در وقت اعتدال ربیعی و خریفی
۲۰ مغرب بر دست راست و مشرق بر دست چپ نزدیک بود و ولایت
ارمن و روم و دیار بکر و ربیعہ و بعضی گرجستان را از آنچه شرح دادہ
شد میل بطرف مشرق باید کرد و ولایت بصرہ و خوزستان و فارس و
شیانکارہ و کرمان و دیار مفازہ و قہستان و بعضی خراسان را میل بجانب
۲۴ غرب این شرح باید کرد تا روی بقبلہ درست آید و مکران و هرمز و

(1) M. al. M. 219.

132761

فیس و بحرین را روی بمغرب مطلق باید کرد و صورت هر يك را در جدولی که در ما قبل ذکر رفت بضمین روشن است و بتحقیق طالب سمت قبله باید که بحسب خط نصف النهار و خط مشرق و مغرب در شهر مطلوب بیرون آورد و استخراج آن بطرق بسیار میتوان کرد و از همه مشهورتر دایره هندی است و طریق دایره هندی آنکه زمین را بغایت مستوی و هموار گردانند چنانکه درو قطعا انحراف و تقعر و علو نباشد و بحیثیتی بود که اگر قدری آب بر آن زمین چکانند از جمیع جواب یکسان رود بی آنکه بهیچ جانب میل زاید کند پس بر آن زمین بیعدی که خواهد دایره بکشد و به بلندی ربع قطر دایره عمود مخروط سازند چنانکه سرش بغایت باریک و تنش موازی بقعر باشد تا آسان بر زمین نشیند و آن عمود را بر مرکز دایره نهند و محکم گردانند چنانکه از جای خود نتوان رفت و باید که بعد سر عمود بدایره هندی زیادت از سه جای مساوی باشد و محقق گردد که عمود مخروط بر مرکز دایره هندی است پس بوقت چاشت ظل عمود را کوش دارند تا چون از بیرون دایره در اندرون دایره خواهد آمد بر خط دایره موضع متقی آن ظل نشان کند و هم چنین در وقت عصر که ظل بطرف دیگر از اندرون دایره هندی بیرون خواهد رفت موضع ملتقای ظل بر دایره هندی نشان کند و برین هر دو نشان در میان دایره خطی کشند و آن خط را تنصیف کنند و از این تنصیف و نقطه مرکز دایره هندی خطی کشند چنانکه بجایین دایره هندی برسد این خط نصف النهار بلد مطلوب باشد و از این خط در آن دایره از هر دو جانب دو قوس حاصل شود هر دو قوس را تنصیف کنند و خطی بر آن کشند لاشک آن خط بر نقطه مرکز دایره هندی گذرد و این خط مشرق و مغرب بلد مطلوب باشد و این خط بزرگ چهار نقطه بر دایره هندی حاصل باشد دو نقطه که بر شرق و مغرب بود ^{۲۰} شرقیش نقطه مشرق زمان اعتدال بود و غربیش نقطه مغرب زمان اعتدال

بود و دو نقطه که بر خط نصف النهار باشد جنوبیش نقطه جنوب و شمالیش نقطه شمال بود و دایره هندی ازین خطوط چهار قسم مساوی منقسم شود و هر ربعی به نود بخش باید کرد و هر بخشی درجه بود و صورت



دایره هندی اینست که کشیدند پس جهت سمت قبله بلاد باید که طول و عرض مکه و بلد مطلوب معلوم بود و گفته شد که طول مکه شرفها الله تعالی عز و عرض آن کام پس اگر طول بلد مطلوب مساوی طول مکه باشد شهر مطلوب و مکه بر يك خط نصف النهار افتاده باشد بر تقریر مساوات طولین و اگر عرض شهر مطلوب بیش از عرض مکه بود سمت قبله آن شهر بر خط نصف النهار باشد از جانب جنوب یعنی چون روی ۱۰ قبله آرد شمال بر پشت ایشان بود و بر همین قیاس اگر عرض شهر مطلوب

کمتر از عرض مکه بود سمت قبله برخط نصف النهار بود بجانب شمال یعنی در توجه قبله روی بجانب شمال داشته بود و اگر عرض بلد مطلوب و عرض مکه مساوی بود و طول مختلف سمت قبله بر خط مشرق و مغرب بود و اگر طول بلد مطلوب از مکه بیشتر بود در توجه قبله روی بمغرب بود و اگر کمتر باشد روی بمشرق باشد و درین چهار صورت حاجت بت ترکیب جدول نیفتند و بمعرفت مقدار قوس انحراف احتیاج نباشد اما دایره هندی جهت معرفت خطوط نصف النهار و شرق و غرب در خور بود و آنکه طول و عرض بلد مطلوب مخالف طول و عرض مکه باشد در بلادی که طول و عرض آن زیادت از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین جنوب و مغرب بود و اگر طول و عرض آن کمتر از طول و عرض مکه باشد سمت قبله ما بین شمال و مشرق باشد و اگر طول بلد مطلوب بیشتر از طول مکه و عرض کمتر از عرض مکه بود سمت قبله ما بین شمال و مغرب افتد و اگر طول بلد مطلوب کمتر از طول مکه و عرض بیشتر بود سمت قبله ما بین جنوب و مشرق باشد و درین چهار صورت ضرورت افتد بمعرفت سمت قبله و جهت سهولت تا در عمل آن زحمت نباید کنید شیخ زاهد عبد الرحمن حازی جهت سلطان سمرقانی جدولی ترکیب کرده است که سمت قبله اکثر مواضع ابران بیزحمتی از آنجا معلوم میتوان کرد و عمل بدین جدول جهت معرفت سمت قبله درین چهار صورت آخربین جانب بود که نفاضین ۲۰ ما بین طول مکه و طول شهر مطلوب بگیرند و همچنین نفاضیل ما بین عرض مکه و عرض شهر مطلوب بگیرند و فصل ما بین سمت قبله و طول جدول و نفاضیل ما بین العرضین در عرض جدول در هر دو برابر هر دو بایند در موضع مانقاه هر دو در جدول انحراف سمت قبله باشد از خط نصف النهار و آن قدر درجه و دقیقه بود پس اگر طول ۲۵ و عرض بلد مطلوب از طول و عرض مکه بیشتر بود مقدار آن انحراف

از تقاطع دایره هندی بخط نصف النهار که نقطه جنوب است از دایره هندی بشمارند و در جانب مغرب بموضعی که برسند میان آن نقطه و مرکز خطی وصل کنند آن خط سمت قبله آن موضع باشد بحراب بر آن خط راست کنند و اگر طول و عرض بلد مطلوب کمتر از طول و عرض مکه باشد بقدر انحراف سمت از نقطه شمالی در دایره هندی بجانب مشرق باید شمرد تا خط سمت قبله بیرون آید و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه بیشتر بود و عرضش از عرض مکه کمتر از نقطه شمال بجانب مغرب باید شمرد و اگر طول بلد مطلوب از طول مکه کمتر بود و عرضش از عرض مکه بیشتر از نقطه جنوب بجانب مشرق باید شمرد و این قدر در معرفت سمت قبله تمام است و جهت معرفت طریق این عمل تمثیل را معرفت سمت قبله قزوین یاد می‌رود تا بر این قیاس در جمع بلاد عمل توان کرد قزوین را طول ف و عرض ل و مکه را شرفها الله تعالی طول عز و عرض کام تفاوت ما بین الطولین ح و ما بین العرضین هدک تفضیل ما بین الطولین از طول جدول در آمدیم و تفضیل ما بین العرضین از عرض جدول ^{۱۵} بموضع ملثفا هر دو بعد تدقیق حساب کرده شد کح لو بیست و هشت درجه و سی و شش دقیقه بر آمد این مقدار انحراف سمت قبله قزوین است از نقطه جنوب و چون طول و عرض قزوین زیادت از طول و عرض مکه است در دایره هندی از نقطه جنوب در جانب مغرب بقدر انحراف شمردیم و خطی میان مرکز دایره هندی و آن نقطه کشیدیم سمت قبله قزوین شد چنانکه در دایره هندی مسطور است و جدول این است که بر این صفحه نگاشته شد و الله اعلم بالصواب

مقصود، در ذکر ولایات و بلاد ایران زمین و چگونگی آب و هوا و بنیاد عمارت و وصف ساکنان هر ولایت و آن بیست باب است هر يك در وصف مملکتی

^{۲۵} و در تمامت ایران زمین قری شهر بیست بیرون ولایات مفرد، حقوق

دیوانی آن پیش از این فترات بیرون خراسان که آنرا سلطنت علیجی است و حساب آنجا در عهد مغول داخل جمع ایران نمیکرده‌اند و جداگانه نوشتندی بچند نوبت که جامع الحساب ممالک نوشتیم تا اول عهد غازان خان نغمه الله بغفرانه بکهنزار و هفتصد و چند تومان بوده است و بعد از آن بسبب عدل غازان خان که در ولایت روی آبادانی نهاده بوده بمبلغ دو هزار و صد نمان و کسری میرسید و اکنون هانا نیمه آن نباشد چه اکثر ولایات از این تحکات و تردد لشکرها بر افتاده است دست از زرع باز داشتند و در مسالك الممالک^(۱) آمده که در هجدهم سال از پادشاهی خسرو پرویز که آخرین سال زمان کبر بود زیرا که ۱۰ در نوزدهم حضرت رسول صلعم بشرف وحی مشرف شد جامع الحساب مملکت او نوشتند چهار صد بار هزار هزار و بیست هزار دینار زر سرخ بوده است که اکنون آنرا عوامل میخوانند و بقیاس این زمان بمشناد هزار و چهار تومان رایج باشد و در رساله ملک شاهی آمده که در عهد سلطان ملک شاه سلجوقی بیست و یک هزار و پانصد و چند تومان زر سرخ بوده^{۱۵} است و دیناری زر سرخ را دو دینار و دو دانگ حساب کردند که پنجاه هزار تومان و کسری بودی خرابی و آبادانی جهان از این قیاس توان کرد و شك نیست که خرابی که در ظهور دولت مغول اتفاق افتاد و قتل عام که در آن زمان رفت اگر تا هزار سال دیگر هیچ حادثه واقع نشدی هنوز تدارک پذیر بودی و جهان بدین حال اول برتنی که پیش از آن واقع بود علی الخصوص در این زمانه از کبرت و نوع حدیث

هر روز که بگذرد خوتنا آید دی

هر سال که شود خوتنا عارت بار

^{۲۸} ورد خلافتی شد، حق سبحانه و تعالی نظر مرحمت و رأفت بر او بود

ایران زمین مملکت و سایر بلاد مسلمین را تا ابد الدهر از نکبات زمان در حفظ و امان خود نگاه دارد و آمانی کامل و رخصتی شامل و عدلی تمام و ثباتی بر دوام کرامت کناد بنه و جوده و سعه لطفه و کرمه
باب اول، در ذکر بلاد عراق عرب،

در مسالك الممالك آمده که عراق عرب را دل ایران شهر خوانند
اند و چون دل سلطان وجود است ابتدا بشرح آن اولی بود و در
صور الاقالیم گوید که چون عراق عرب در قبله ایران زمین افتاده است
آنرا مقدم داشتن اولیتر است و بحقیقت چون امیر المومنین علی مرتضی
عمر (۱) دار الملک بوده و آنجا آسوده و پانصد و چهل سال مفر خلافت
۱۰ بنی عباس گشته آنرا تقدیم واجبست حدودش تا بیابان نجد و دریا
فارس و ولایت خوزستان و کردستان و دیار بکر پیوسته است طوایش
از نکریت تا عبادان صد و بیست و پنج فرسنگ و عرض از عقبه حلوان
تا فادسیه محاذی بیابان نجد هشتاد فرسنگ مساحتش باشد ده هزار
فرسنگ و در عهد عمر خطاب رضعه که عراق عرب را بر مسلمانان
۱۵ وقف نمود مساحت جریان اشارت کرد بعد از احتیاط بسی و شش بار
هزار هزار جریب بر آوردند و بدین حساب که ده هزار فرسنگ مساحت
دارد هر فرسنگی چهل هزار جریب می باشد و هر جریبی شصت کر در
شصت کر چنانکه این ده هزار فرسنگ چهار صد بار هزار هزار جریب
باشد اما جهت آنکه این مساحت ده هزار فرسنگ آن طول و عرض
۲۰ مستطیل راست اضلاع حاصل تواند شد و این معنی در واقع صورت
نه بندد چه ما لا کلام جائی فراختر و جائی تنگتر اتفاق افتاد و بیشتر
آن دیار خود بیابانها و بطایح است که خراب و عاطل تواند بود و آن
مساحت که در عهد عمر رضع کرده اند لا شک بر زمین مزروع و

(۱) The Paris Ms., Anciens fonds 139, here and elsewhere has رضع

مغروس بوده باشد که آب بران مشرف شود و بدان سبب این تفاوت دارد و عمر رضع بر يك جریب زمین گندم کار چهار درهم و بر زمین جو کار دو درهم و بر نخلستان هشت درهم و چهل نخل را جریبی شمرده اند و بر رز و میوه شش درهم خراج معین گردد و اهل ذمت را شمار کرده پانصد هزار آدی بر آمدند ایشانرا سه مرتبه معین کرد اعلی را چهل و هشت درهم اوسطرا بیست و چهار درهم و ادنی را دوازده درهم جزیه معین کرد تا سال بسال میدادند مبلغ آن خراج و جزیه صد و بیست و هشت بار هزار هزار درهم بود که باصطلاح این زمان دو هزار و صد و سی و سه تریمان و کسری باشد و در عهد حجاج بن یوسف بهجده ۱۰ بار هزار هزار درهم آمد که سیصد تریمان این زمان باشد تفاوت عدل عمری و ظلم حجاجی چندین اثر کرد اگر چه سنیان عمررا عادل دانند و الا شیعه ظالم شمرند و هرچه از آن ترتیب اکنون بر قرار است خراج رانب میخوانند و داخل متوجهات دیوانیست و حقوق آن ملک در سه خمس و ثلاثین خانی سیصد و چند تریمان رایج بود و از آن نیز ۱۵ بسبب ظلم حکام بسیاری منکسر میشد و اگر آن مقدار زمین که در عهد عمر رضع مساحت کرده اند معبور و مزروع و مغروس بودی اضعاف این قدر پیش حاصل داشتی چه اگر همرا جوکار نهمیم که هر جریبی دو درهم دهد دوازده بار هزار هزار دیار رایج بود که بکهنزار و دویست تریمان رایج باشد و من در بغداد بوقت آنکه تقریر اموال آنجا میکردم ۲۰ نسخه قانونی دیدم که در عهد ناصر خلیفه نوشته بودند عراق عربرا زیادت از سه هزار تریمان حاصل بوده است و لیکن در آن وقت اهتمام حکام بکار زراعت و عمارت بمرته بوده است که دنج کاورا مانع نموده اند و شاعری گفته است^(۱)

شعر

شکونا الیه خراب السواد . محرم حملا محوم النفر

۲۴

اکنون چون حکامرا اهتمام بآبادانی جهان نمائند است چنانکه باب المال
 بعضی ولایت عراق از نهیب عوامل و مواشی و غیر آن معین فرموده
 اند لا شك محصول آن وقتی تا این زمان چنین باشد حق سبحانه و تعالی
 از فضل و کرم خود همه ملک ایران زمین و دیگر بلاد مسلمین را حکام
 عادل منصف نصب گردانند آنه علی ما یشاء قدیر و اکنون بشرح
 ولایت و بلاد مشغول شویم و اگرچه به نسبت حروف اول حرف الف
 باید نوشت و شهر کوفه از حرف کاف و بغداد از حرف با است اما
 چون کوفه دار الملک و مدفن حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع
 است و بغداد ام البلاد آن مملکت و مقر خلافت بنی عباس بوده و مشهد
 ۱۰ امام موسی الکاظم عم و امام محمد تقی عم بوده ابتدا بدان هر دو کرده
 باز بسر ترتیب حروف روم و در تمامت ابواب همین قاعده مقرر است
 که اول دار الملک هر دیار را یاد کنیم بعد از آن بترتیب حروف آوریم
 کوفه از اقلیم سیم است و شهر اسلای و طوش از جزایر خالدات
 عطاب و عرض از خط استوا لاله و از روی اتفاقی چون این طول و
 ۱۵ عرض بحسب تجسس عطلت ولا له است لا جرم از اهل آنجا کاری نیابد
 و قولشان اعتماد را نشاید کرد و قضیه ایشان با اهل بیت رسول صلعم
 شاهد این معنی است و عرب را مثل بود الکوفی لا بوفی هوشنگ
 پیشدادی ساخته بود و خراب شد سعد ابی وقاص تجدید عمارتش کرد
 بعهد عمر رضع طالع عمارتش برج دلو بود و قصبه هاشمیه در جنب آن امیر
 ۲۰ المومنین علی مرتضی رضع بنیاد فرمود و ابو دوانیق عباسی خلیفه بانام
 رسانید و آنرا و کوفه را بارو کشید دور آن بارو هجده هزار گام است هو
 آنجا گرمتر از بغداد است و شمالش نیز بیشتر ورزد آبش از نهر ناحیه
 است که از فرات برگرفته اند نخلستان فراوانی دارد و قصب آنجا نیکوتر
 و بزرگتر از دیگر ولایت میباشد و غله و پنبه و دیگر ارتفاعات حاصل
 ۲۵ نیکو دارد و نوری که آب طوفان در عهد نوح عم اول از آنجا بر آمد

و کلام مجید^(۱) وَفَارَ التَّنُورُ شاهد است و بر زمینی بوده که اکنون داخل مسجد است در گنج ما بین قلی و غربی و چون امیر المومنین علی مرتضی رضع را در آن مسجد زخم زدند او دست بر ستونی زد اثر دست مبارک آن حضرت در آن ستون پدید شد اکنون از بس که مردم از جهت تبرک دست در آن مالیده اند گوی شده است و حضرت امیر المومنین رضع در آنجا چاهی حفر فرمود و در همه کوفه بغیر از آنجا چاه آب شیرین نمیشد و در دیگر چاهها آب شور و تلخ بود و بیشتر شهر کوفه اکنون خراب است و مردم آنجا اکثر شیعہ اثنی عشری اند و زبان ایشان عربی مغیر گردانیده است و در او مزارات صحابه بسیار است ۱۰ آخرین ایشان عبد الله بن بکر و او در سنه ست و ثمانین نماند و از اکابر علما و مشایخ قبر ابو عمرو^(۲) ثالث قراء سبعه و ولایات بسیار از نواح کوفه است و حقوق دیوانی آن شهر بنمنا مقرر است و در این عهد پاره بادیه بر شیوه تمامت دیار عراق عرب باغستانرا خراجی مقرر است بعضی رانب و بهری حادث میخوانند و از زراعت شنوے و صیفی ثنی ۱۵ دیوان و ثنی بانی^(۳) یعنی زراعت فرماید و خرج دهند و ثنی بزرگ تصرف نمایند و این ولایترا در این زمان مقرر بدیوان است و نصرت قبله بدو فرسنگی کوفه مشهد حضرت امیر المومنین علی مرتضی رضع است و آنرا مشهد غروی^(۴) خوانند جهت آنکه چون امیر المومنین را در مسجد کوفه زخم رسید وصیت کرد که بعد از وفات جسد مبارکش را بر شتری بار کنند و آنرا سر دهند و مشر گردانند هر جا شتر فرود آید آنجا دفن نمایند و همچنین کردند آن شتر بر آنجا که اکنون مشهد است فرود آمد او را آنجا دفن کردند و در عهد بنی امیه قبر مبارکش را آشکار می توانستند کرد تا در عهد بنی عباس هارون الرشید خلیفه رضع در سه

ثانی، مافی، ثانی، Variants (۱) Khull. No. 516 (۲) Qur. XI. 42 (۳)

غروی، غروی، عربی، غربی (۴)

خمس و سبعین و مایہ در آن حدود شکار میکرد نخبچیری از بیم او پناہ
 بآن زمین برد او چندانکہ جهد نمود اسپش در آن زمین نیرفت و از
 آن زمین شکوہی در دل او آمد از اهل آن حدود پرسش نمود قبر
 حضرت امیر المومنین رضع خبر دادند امر کرد زمین را کاویدند حضرت را
 خفته و زخم رسبک یافتند مقبرہ اورا ظاهر کردند و مردم بسر آنجا مجاور
 شدند بعد از صد و نود و چند سال عضد الدولہ فنا خسرو دہلی در
 سنہ ست و ستین و ثلثمایہ آنرا عمارت عالی ساخت چنانکہ اکنون هست
 و آن مقام شہرچہ شد دورش دو ہزار و پانصد گام است و غازان خان
 در آنجا دار السیادہ و خانقاہ ساخت سلطان ملک شاہ سلجوقی در رسالہ
 آورده است کہ در راہ کوفہ بمشہد مناری کج شد دید چنانکہ نبی از زمین
 بر خاستہ و نبی افتادہ از حال آن پرسید گفتند کہ حضرت امیر المومنین
 علی مرتضی رضع اینجا ہی گذشت این منار بجهت تواضع کج شد حضرت
 امیر المومنین اشارت کرد کہ بایست ہمچنین بماند و بطرف عربی کوفہ
 بہشت فرسنگی در بیابان کربلا امیر المومنین حسین بن علی رضعہماست
 ۱۵ آنرا مشید جا، خوانند جہت آنکہ چنان ذکر رفت کہ بعہد متوکل
 خیفہ اب در او بسند نا خراب شود آب حیرت آورد و زمینی مکہ
 ضریح حضرت است خشک ماند عمارت آن مشہد نیز عضد الدولہ فنا
 خسرو دہلی ساخت و آن موضع نیز شہرچہ شد است کہ دورش دو ہزار
 و چہار صد گام است و بز ظاہر آن قبر ہجدم جنم حر ریاحی^(۱) است
 ۲۰ و اول کسی کہ جان را جہت امیر المومنین حسین فنا کرد و در آن
 جنگ شہید شد او است از طرف یزید علیہ اللعنة و از رسول صلعم
 مرویست کہ من زار المحسین لیلۃ النیۃ غفر اللہ لہ السنۃ و شب نیۃ
 گفته شد کہ غرہ شہر رجب است و بر طرف شمالی بر چہار فرسنگی
 ۲۴ بنزدیک دیہ بیر ملاحہ مشہد ذوالکفل پیغمبر است^(۲) و بنی اسرائیل

(۱) Tab. II. 350.

(۲) Yaq. I. 594.

گور اورا چون مسلمانان کعبه را زیارت کنند زیارت کردند اولجايتو سلطان مغول تولیت آن مشهد را از بنی اسرائیل باز گرفت و بمسلمانان داد و آنجا مسجد و منبر ساخت و بطرف شرقی مقام یونس پیغمبر عم است و مشهد حذیفه بن الیمان است^(۱) مصاحب رسول صلعم بغداد از اقلیم سیم است و ام البلاد عراق عرب و شهر اسلامی است و برطرف دجله افتاده است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوا لج در زمان آکاسره بر آن زمین بطرف غربی دیهی کرخ نام بود شاپور ذو الاکتاف ساخته و بطرف شرقی دیهی ساباط نام از توابع نهر روان و کسری انوشروان خفف الله عنه بر صحاری آن دبه باغی ساخته بود و باغ داد نام کرده بغداد اسم علم آن شد و عرب آنرا مدینه السلام خوانند و عم زورا گویند امیر المومنین المنصور بالله ابو جعفر عبد الله بن محمد بن علی ابن عبد الله بن عباس رضعم که دوم خلیفه عباسی بود و بابو دوانیق مشهور در سنه خمس و اربعین و مایه بنا کرد و بر جانب غربی عمارت بیشتر ساخته طالع آغاز عمارت آن برج قوس پسرش المهدی بالله محمد بن ۱۵ عبد الله رضع دار الخلافه با طرف شرقی آورد و در آنجا عمارت بسیار کرد و چون نوبت خلافت پسرش هارون الرشید رسید در اتمام آن سعی بلیغ نمود و بمرتبہ رسانید که طولش چهار فرسنگ و عرض يك فرسنگ و نیم عمارت و احواش بود و در عهد پسرش المعتمد بالله محمد بن هارون الرشید رضعها جهت آنکه اورا غلامان بسیار بودند و بغدادیان ۲۰ از ایشان بزحمت بودند دار الخلافه سامره بردند و آنجا عمارت عالییه ساختند و بعد از او اولاد و احفادش هفت خلیفه و اتق و متوکل و منصور و مسعین و معتز و مهندی و معتمد سامره دار الخلافه آنجا داشتند تا المعتضد بالله احمد بن الامیر الموفق طلحه بن المتوکل علی الله ۲۴ که شانزدهم خلیفه بود دار الخلافه باز ببغداد آورد و بعد از او تمامت

(۱) Naw. 100.

خلفا متابعت او کردند و دار الخلافه آنجا داشتند و پسرش المکتفی بالله علی بن المعنضد دار الشاطیة^(۱) و جامع طرف شرقی ساخت و چون خلافت بمسظهر بالله احمد بن المعتدی رسید آنرا بارو و خندق بآجر ساخت دور بارو بطرف شرقیش که آنرا حرمین خوانند هجده هزار گام است و چهار دروازه دارد باب خراسان^(۲) و باب خلیج^(۳) و باب الحلبه و باب السوق السلطان و محلی است بطرف غربی که آنرا کرخ خوانند بارو او دوازده هزار گام است و اکثر عمارت شهر از آجر است و آب و هوا او درست دارد و بگری و نرمی مایل است و شمالش کشوده و غربی و شهری را سازکار بود و با مزاج زنان سازکار تر بود و موافق تر از مردان و اکثر اوقات در آنجا ارزانی بود و فحط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد و در آن وقت نیز نا یافت کلی نبود اما گران باشد میوههای آن هرچه گرمسیری باشد بسیار و نیکو است چون خرما میوه مختم و خستوی و نار دراجی و انگور مورقی مثل آن در دیگر جای نیست اما آنچه سردسیری باشد سخت نیک نیاید پنبه و غله بود و دیگر حبوبات ۱۰ بغایت نیکوی آید چنانکه در اغلب اوقات يك من نخم بیست من ربع میدهد و از این گونه نشو و نما در آنجا درخت گز چنان بزرگ میشود که دو سه باع دور ستونش میباشد و درخت خروع^(۴) چنان میگردد که مردی بر شاخشی نشیند و نی شکند شکارگاههای فراوان و نیکو دارد و شکار بسیار و زمین هموار و علف خوارهاش سازکار بود و غله آن ۲۰ ملك را از قوت نشو و نما تا نخوراند ربع نیکو ندهد و بدین سبب چهار پایان آنجا نیک فریه باشند آب دجله بر میان شهر میگردد و از فرات نهر عیسی^(۵) هم در شهر بدجله میپیوندد و در زیر شهر بدو فرسنگی

(۱) النشاطیه، الشیاطیبه، السلطنه، الشاطیة، الشاطیة، السلطنه Variants (۱)

(۲) الحلیج، الخلیج، الحلیج، الخلیج، الخلیج (۲) باب طریق خراسان

(۳) عیسی بن مریم (۵) Or خروع which is a kind of grape vine. (۴)

آب نهران با هر دوی پیوندد و بواسط میرسد و آب شط از کثرت زورفا ناشای کفان را خوش آید مصرع

چو در شب ز انجم ره کهنکشان * نماید و عظیم خوش در نظر آید

اما بحقیقت آن خوشی به تهلکه غرق شدن نی ارزد آب چاهش تلخ و شور باشد و کمایش پانزده گز فرو رود و بجهت ریختن و جامه شستن بکار دارند مردم آنجا سفید چهره و خوب روی و خوش خوی و کم غم باشد اما کسالت بر طبیعت ایشان غالب باشد و پیوسته روزگار خود را بدوق میگذرانند اغیارا غایت تنعم کردن باسانی مبسر گردد و هرچه از اسباب تنعم طلبند مهیا توان کرد و فقرا را بفلسی چند قناعت نمودن

۱۰ کفای حاصل بود و اکثر مردم ایشان ضخیم الجثه باشند و ضخامت جثه ایشان بمرتبه که در زمان اولجایتو سلطان بفرمان او خیازی را که در بازار نظامیه نشستی وزن کردند هفت صد و چهل رطل بغدادی بود زبان ایشان عربی مغیر است و چون آن شهر مصر جامع است از مسلمانان نامت مذاهب در آنجا بسیارند اما غلو اهل سنه و سافعیه را است و

۱۵ قوت حنبله را و از اقوم دیگر ادیان هم اعداد بیشمارند و در او مدرس و خانقاه بسیار است منها نظامیه که ام المدارس است و مستصره که خوشترین عمارت آنجا است گویند که از خواص بغداد است و در آن است هیچ خلیفه و حاکم را آنجا وفات برسد بر ظاهر آن مشاهده و مزارات متبرکه بسیار است بر جانب غربی مشهد حضرت امام موسی کاظم و نواده او حضرت امام محمد تقی الجواد رده بها است و آن موضع گویند شهرچهی است دورش شش هزار کام بود و مزارات ائمه و صالح و اولیا مثل احمد حنبل رضع و ابراهیم ادم و حیدر اعددی و سری سقسی و معروف کرخی و شبلی و حسین منصور حلاج و حارث محاسی و احمد مسروق و ابن محمد مرعش و ابو الحسن حمیری و ابو یغفوب یوبعی صاحب وجه مذهب شافعی رضع و دیگر علما و مناخ رحیم الله و در جانب

۲۵

شرقی مشهد امام اعظم ابو حنیفه و در رصافه که شهرچه بوده مزارات
 خلفای بنی عباس رضعم و در شهر مزار شیخ شهاب الدین سهروردی و عبد
 القادر گیلانی و بر چهار فرسنگی بر جانب شمال مزارات شیخ مکارم و شیخ
 سکران و دیگر مشاهد است که شرح تمامت تطویلی دارد و از بغداد تا
 دیگر بلاد عراق عرب مسافت بر این موجب است انبار بازده فرسنگ
 بصره هفتاد فرسنگ بعقوبا هشت فرسنگ نکریت سی و دو فرسنگ
 نهروان پنج فرسنگ نعمانیه هشت فرسنگ حله هجده فرسنگ حدیثه پنجاه
 و هشت فرسنگ حلوان سی و پنج فرسنگ سامره بیست و دو فرسنگ
 کوفه بیست و چهار فرسنگ مداین شش فرسنگ جبل ده فرسنگ واسط
 ۱۰. چهل فرسنگ و در این وقت محصول دیوانی آنجا بتعفا مقرر است و
 تقریباً هشتاد تومان میباشد و ولایت بغداد هرچه در حوالی شهر است
 افرجه^(۱) و مقاطعات گویند و دیگر اعمال هر یک منعاقب خواهد آمد و
 در حق بغداد اشعار از شعرای عرب و عجم بسیار است از آنچه بر خاطر
 است شمه ثبت میرود و منها قول ابیر الدین لایامانی^(۲) بیت

گر تو خواهی که جهان جمله یک جا بینی
 و آن جهانرا همه در عیش مهیا بینی
 همه سر دیکه چو خورشید شو اندر بغداد
 و انگش همچو فلک گرد ثریا بینی

و این قصیده مطولست و از قول الانوری

خوشا نواحی بغداد جای فضل و هنر
 کسی نشان ندهد در جهان چنان کشور

این نیز قصیده مطولست و در عرب گفته اند

بغداد دار لاهل المال طيبة * و للمفالیس دار الضنك و الضيق

(۱) Variants افرجه و مقاطعان

(۲) Cf. Dawlat Shāh. 172.

و من گفته ام
 بغداد خوش است لیکن از بهر کسی * کورا بمراد دل بود دست رسی
 با همبسی بسر برو عمر عزیز * ضایع نگذارد از جوانی نفسی
 اگرچه اوصاف بغداد فراوان گفته اند و بسیار در خاطر بود بدین قدر
 ۵ قناعت کرد، انبار از اقلیم سیم برکنار آب فرات بجانب مشرق افتاده است
 هراسف کیانی ساخت جهت زندان اسیران که بخت النصر از بیت المقدس
 آورده بود بدین سبب انبار گویند شاپور ذو الاکناف تجدید عمارت آن
 کرد و سفاح خلیفه اول بنی عباس در آنجا عمارت عالی کرد و دار الملک
 ساخت و دور باروش پنخ هزار گام است و آب و هوا و محصول و خوی
 ۱۰ و طبع مردم او مانند بغداد است حقوق دیوانش يك تومان میباشد و
 داخل تمغای شهر بغداد است، بابل از اقلیم سیم است و از مداین سبع عراق
 است و برکنار فرات بجانب شرقی افتاده است قینان بن اوش بن شیب
 بن آدم عم ساخت طهمورث دیوبند پیشدادی تجدید عمارتش کرد و شهری
 سخت بزرگ و دار الملک نمرود و ضحاک علونی (۱) بوده است و ضحاک در
 ۱۵ آنجا قلعه ساخته بود آنرا کنگ دز گفتندی اکنون تلی مانده و در آن شهر
 جادوان بسیار بوده اند و بعد از ضحاک ملوک کنعان آسرا دار الملک
 داشته اند و بعد از آنکه خراب شد اسکندر روی تجدید عمارتش کرد
 اکنون باز خراب است و از نواح شهر حله است و سر سر تلی که قلعه
 آن شهر بوده است چاهی عمیق است و در عجایب المخلوقات (۲) گویند
 ۲۰ هاروت و ماروت در آنجا محبوس اند و در دیگر کتب آمده که در جاه
 گوگرد بکوه دماوند محبوس اند، براز الروز حنوق دیوانش دو تمان است
 و اقلیم سیم و مال او بتمغا مقرر است، بصره از اقلیم سیم است شهر اسلامی
 است طولش از جزایر خالدات عدو عرض از حط اسنول ل امیر المومنین
 ۲۴ عمر خطاب رضع ساخت در سنه خمس عشر هجری و معمار در آن عتبه

(۱) Tab. I. 202. ابن عساکر

(۲) Quz. II. 202.

این غزوان بود مسجد جامع آن عبد الله بن عامر از خشت خام ساخته بود
 زیاد بن ابیه باجر کرد و امیر المومنین علی مرتضی رضع آنرا بزرگ
 گردانید مرویست که جهت تحقیق سمت قبله بنا را بدست مبارک خود بر
 بالا داشت تا بنور کرامت او ولایت کعبه را در نظر آورد و قبله بر سمت
 آن راست کرد گویند که هر جامع که از آن بزرگتر ساخته اند بتمام معمر
 تمیاشند و هر چند جهد در عمارتش کند يك جانبش خراب میشود و
 شاهد این معنی مسجد جامع جدید شیراز است که پیوسنه يك طرفش
 خراب میباشد و در مسجد بصره منار یست که گویند هر که آنجا رود و
 آنرا بحق علی سوگند دهد که جنیان شو با ساکن باش چنان گردد و این
 ۱۰ معنی اگرچه عقل پذیر نیست اما در حقیقت کرامت حضرت امیر
 المومنین علی رضع را عقل در آن مدخل ندارد و در آنجا مزار طلحه و زبیر
 رضعها است و آنرا شهرت و شکوه تمام است و مزارات صحابه بسیار
 است آخرین ایشان انس بن مالک و او دوسنه احدی و نسعین نماید
 و از تابعین کرام مثل حسن بصری و ابره سیرین معبر و سفیان ثوری و
 ۱۵ ابو داود سجستانی ثالث ارباب الصحاح فی الحدیث و غیرهم بیشمار است
 هوای آن شهر روز بغایت گرم است اما شب به نسبت خوشتر بود آب
 چاهش شور است اما از شط العرب جوی خوش آنجا روان است آنرا
 نهر ابله خوانند قرب چهار فرسنگ طول دارد و ملک بصره باغستان
 بیشمار دارد و زمین باغستان بلند است و آب شط العرب در گو اما
 ۲۰ بوقت مد دریا همه روزه آب شط بلند شود و باغستان بصره را مسفی
 کد طول آن باغستان قریب سی فرسنگ در عرض دو فرسنگ و در
 اکثر مواضع از غلبه درختان کبابش صد گز زیادت دیدار نهد و
 نزّهتی آن مقام از مشاهیر جهان است و خرماهای خوب دارد و خرماهای
 آنجا را تا هند و چین و ماچین میبرند اهل آنجا اکثر سیاه چهره اند و
 ۲۵ بر مذهب اثنی عشری و زبانشان عربی مغیر است و فارسی نیز گویند

مقابل تکریت، حربی شهری وسط است و آب از دجله خورد و باغستان بسیار دارد و حقوق دیوانیش دو تومان و پنجهزار و یک صد دینار است، حله از اقلیم سیم است شهر اسلامی طولش از جزایر خالدات عظم و عرض از خط استوا لان امیر سیف الدولة صدقه منصور بن دبیس ه اسدی ساخت بزمان قائم خلیفه در سنه ست و ثلاثین و اربعمیه^(۱) آب فرات بر میان شهر میگردد و غلبه شهر بر جانب غربی بود و بطرف شرقی عمارت اندک است و نخلستان بسیار دارد و بدین سبب هوایش منعفن است اکثر اوقات ارزانی باشد ارتفاعاتش مانند بغداد است اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند سفید چهره ضخیم جثه همچون اهل بغداد و زبان عربی مغیر است و در کار مذهب بغایت منعصب باشند و در آنجا مقامی ساخته اند و اعتقادشان آنکه امام المنتظر المهدی محمد بن حسن العسکری رضع که در سامره در سنه اربع و ستین و مابین غایب شد باز از آنجا بیرون خواهد آمد حقوق دیوانی آن بنمنا مقرر است، حلوان از اقلیم چهارم و از مداین سبعه عراق عرب است طولش از جزایر خالدات فب نه و عرض از خط استوا لد قباد بن فیروز ساسانی ساخت اکنون خراب است و بقدر مختصر مزرعه ماند و درواز مزارات اکابر قبر حمزه سادس فرای سبعه است ولایتش کابیش سی پاره قریه است حقوق دیوانش شش هزار و صد دینار است، حیره از اقلیم سیم است و از مداین سبعه عراق است شهری بزرگ بود و بر یک فرسنگی کوفه اکنون خراب است سدیر و خورنق که ذکر آن در اشعار و اسما و افواه مشهور است دو کوشک بوده است در آنجا نعمان بن منذر جهت بهرام گور ساخته اطلالش بر جاست و عمارتی بس عالی بوده است و شاعری در^(۲) حق او گفته

(۱) Read A. H. 495, Yaq. II. 323, and Caliph Mustazhir.

(۲) Quoted I. K. 162. Some MSS give other verses, namely those attributed

و بنت مجدھا فبائل فحطا * ن و اقوالھا بیہرام جور
و بابوانہ الخورنق فہم * عرفوا رسم مکلم و السدیر
 خالص ولایت حالا خراب است بر آب نہروان اما مرتفع نام است
 و سی پاره دیہ بود حقوق دیوانش ہفت تومن و سه ہزار دینار است،
 خانقین قصبہ بودہ است و اکنون بقدر دیہی ماندہ است آب حلوان بر
 آنجا گذرد و بیست موضع از مواضع آنجا است حقوق دیوانش یک تومن
 و دو ہزار و دوست دینار است، دجیل ولایت معتبر است و از دجلہ
 آب میخورد و بدین سبت دجیل میخوانند قصبہ وانہ شہرستان آنجا است
 و دیہہای معتبر دارد و قریب صد پاره دیہ باشد و جای یک مرتفع
 ۱۰ است انار دراجی آنجا بہتر از دیگر ولایت بغداد است حقوق دیوانی آن
 ولایت سه تومن و پنج ہزار دینار است، دقوق از اقلیم چہارم است
 و شہری وسط و آب و ہوائی خوشتر از ولایت عراق عرب بودہ و
 در حوالی آن چاہہای نفت است حقوق دیوانش ہفت تومن و ہشت
 ہزار و ششصد دینار است، دبر عانول شہرکی است در میان واسط
 ۱۱ و بغداد و ہوا منعفن دارد بسبب نخلستان، رومیہ از اقلیم سیم است
 و از مداین سبعہ عراق عرب بود انوشروان عادل ساخت نزدیک مدین
 بر شکل انطاکیہ اکنون خراب است، راذان و بین النہرین دو ولایت
 است بر آب نہروان محصولات بیکو دارد حقوق دیوانش بیج تومن
 زنکیاباد ولایت است در غربی خانقین حقوق دیوانش یک تومن و یک
 ۲۰ ہزار و پانصد دینار است، سامرہ از اقلیم چہارم است بر جانب شرق
 دجلہ افتادہ است و باغات و بعضی عمارات و قری آن بر جانب غرب
 است طولش از جزایر خالدات عطا نخ و عرض از خط استوا گذردہ در

۱۰ Adhyān al-Zayd, quoted by I. F. 478 and Yaq. II, 492, on Khawarūq.

۱۱ Variant دوقی

۱۲ Rādhan I. K. ۱۰ Baynsan-Nahrāyn unknown.

اول شاپور ذو الاکتاف ساخته بود و چون به نسبت آب و هوا خوشترین
 بلاد عراق عرب بود آنرا سر من رای خوانند اند بعد از خرابی امیر
 المومنین المعنصم بالله محمد بن هارون الرشید رضعها تجدید عمارت آن
 شهر کرد و دار الملك ساخت و بمرتبه رسانید که هفت فرسنگ طول
 ۵ عمارت و احواش آن بود و در عرض يك فرسنگ و فرمود تا بتوسره
 اسپان او خاک آورده تلی ساخته و آنرا تل الخالی خوانند و بر آنجا کوشکی
 بلند ساخت و در سامره مسجد جامع عالی بنا کرد و کاسه سنگی که دورش
 بیست و سه گز در علو هفت گز و حجم نیم گز یکپاره در میان آن مسجد
 نهادند آنرا کاسه فرعون خوانند و در آن حدود زیادت از سی فرسنگ
 ۱۰ چنان سنگ نیست و در آن مسجد مناری ساخت بلندی صد و هفتاد گز
 چنانکه ممرش در بیرون بود بدین صورت منار پیش ازو کسی نساخته
 بود و در پیش مسجد قبر امام معصوم علی النقی نواده امام علی الرضا
 عم و از آن پسرش امام حسن عسکری رضعها و متوکل خلیفه عباسی در
 سامره عمارت افزود بخصیص کوشکی عالی بنا کرد که در ایران زمین از
 ۱۵ آن عظیم تر عمارتی نبود و بنام خود جعفریه خوانندی اما بشوی آنکه قبر
 امیر المومنین حسین بن علی رضعها را خراب کرد و مردم را از مجاور شدن
 بر آنجا مانع شد بعد از آن کوشک بشکافتند چنانکه اثرش بکلی ناچیز
 شد اکنون از سامره مختصری معمر است، صدرین ولایتی است غله و
 خرما و حبوبات بسیار در آنجا حاصل شد و آب از فرات میخورد و
 ۲۰ حقوق دیوانش سه تومان است، طریق خراسان ولایتی مغنبر است و
 شهرش قصبه بعقوبا و آنرا دختری از تخم کسری قوبا نام ساخت و بیعت
 قوبا خوانند بمور زمان بعقوبا شد بر کنار آب نهر وان است و جوی از
 آن در میان شهر میگذرد و تمامت دیها بر آن نهر زراعت میکنند باغستان
 و نخلستان بسیار دارد نارنج و ترنج بیشمار میباشد چنانکه سیصد و چهار
 ۲۵ صد نارنج يك درم میدهند هوای آن مانند بغداد است اما بسبب

بسیاری نخلستان بعفونت مایل است و شهرهای باجسری و شهرابان^(۱) که
 دختری ابان نام^(۲) از تخم کسری ساخته و اعمال طابق و مهرود^(۳) از
 توابع آن عمل است و آن اعمال هشتاد پاره دبه است حقوق دیوانی آن
 شانزده تومان و چهار هزار دینار در دفتر مثبت است، عانه از اقلیم چهارم
 است طولش از جزایر خالدات عول و عرض از خط استوا لده شهری
وسط است و شهرستان بسیار دارد و آب و هوا و محصول مقابل دجیل،
عکبرا^(۴) شاپور ذوالاکتاف ساخت شهر بود و اکنون خراب است، قصر
 شیرین از اقلیم سیم است خسرو پرویز ساخت جهت منکوهه اش^(۵)
 شیرین و آن قلعه بزرگ بوده است از سنگ لاشه و گچ دورش دو هزار
 گام است و در غربی آن قلعه جهت خسرو پرویز باجگاهی^(۶) ساخته
 بود و رباطی سخت عالی جهت آبد و رونده و از آن رباط اندکی معور
 است آب حلوان از آنجا میگذرد و هوای عظیم بد دارد و بهنگام گرما
 اکثر اوقات آنجا باد سموم آید جوی که گویند شیر درو میرفت حومت
 باجگاه ساخته اند که بر بلندی است تا آب روان بر باجگاه باشد و
 ۱۵ بکن که خیک شیر در آن جوی افکنه باشند تا باجگاه و قلعه برده
 اما آنجا که نم جوی است زیرا که زهر گیاه است چراگاه کله بیست
 قادسیه شهر وسط بوده و از مداین سبعة عراق عرب و اکنون خراب
 است، فوسان^(۷) تهری وسط است و قرب صد باره دبه از توابع آن
 حقوق دیوانش نه تومان و چهار هزار دینار است، محول شهرجه است بر
 ۲۰ دو فرسنگ بغداد بر جانب غربی نظرف نهر عبسی افتاده تاغستان
 باغات بغداد پیوسنه و درو خلفا عمارات خوب ساخته اند و بر سر او

(۱) کلدان کله ان کله بی (۲) Yaq. I. 813. III. 486.

عسکر المعتم (۳) عکبر عسکر (۴) عکبر عسکر (۵) عکبر عسکر (۶) عکبر عسکر

(۷) For a more comprehensible text, cf. Qaz.

II. 96 (۸) Or فوسان but cf. Yaq. IV. 200.

کوشکی کہ جهت معنصم خلیفہ ساخته بودند جهت آنکہ در میان باغستان است در او پشه بسیار میبود بافسون پشه را بسنه اند چنانکہ در آن عمارت يك نمیباشد حقوق دیوانی محول داخل عمل نہر عیسی است، مداین از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوالح نا ۵ طہورث دیوبند پیشدادی ساخت و گرداباد خواند و جمشید بانام رسانید و طیسفون گفت معظمترین مداین سببعہ عراق بودہ است و بدین سبب اورا مداین گفته اند و شش شہر دیگر قادیسہ و رومیہ و حیرہ و بابل و حلوان و نہروان بودہ است و ہر ہفت شہر اکنون خراب است و جمشید پیشدادی در مداین بر دجلہ از سنگ و آجر قنطرہ ساخته ۱۰ بود و اسکندر روی گفت کہ اثری عظیم است ملوک فرس را و آنرا خراب کرد اردشیر بابگان تجدید عمارت شہر کرد و دار الملک ساخت خواست فول نیز همچنان بسازد و دستش نداد و از زنجیر جسر بست و بعد ازو اغلب اکاسرہ آنرا دار الملک ساختند شاپور ذو الاکتاف در آن شہر عمارت کرد و انوشروان عادل بہرہ ایوان کسری ساخت و آن ۱۵ سرای بودہ است از گچ و آجر و از آن عالبتہ عمارت آجری کس نکرده بود بختری در وصف آن گفته (۱)

وکان الایوان من عجب الصنعة جوب فی جنب ارعن جلس
مشخر نعلو لہ شرفات * رفعت فی رؤوس رضوی و قدس
لیس بدری اصنع انس لجن * سکوه امر صنع جن لانس
۲۰ صحن آن سرای صد و پنجاہ گز خیاطی در صد و پنجاہ گز بودہ
و در آنجا صفہ بزرگ دہانش چہل و دو گز در طول ہشتاد و
دو گز و در علو شصت و پنج گز و در اطراف این سرای و عمارات
فراوان کہ در خور آن باشد و در نیکو کاری بانیش و استحکام آن عمارت
بیت ۲۴ گفته اند

(۱) I. K. 102.

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز

خراب می نکند بارگاه کسری را

ابو دوانیق خلیفه بوقت که شهر بغداد میساخت خواست که آن ایوانرا
خراب گرداند و بدان آلت بغداد را بسازد و با وزیر خود سلیمان بن
خالد مشورت کرد وزیر خلیفه را مانع شد گفت بروزگارها باز گویند
که پادشاهی خواست که شهر بسازد تا دیگری خراب نکند شهر خود
نتوانست ساخت خلیفه مسموع نداشت گفت هنوز ترا دل بکسری میکشد
و نمیخواهی که آثار کبر آن ناچیز شود و در خرابی شروع نمود دید آلت
که از آن حاصل میشود بخرج مخرب و اجرت نفل آن وفا نمیکند خواست
۱. ترک گیرد وزیرش مانع شد و گفت الشروع ملزم چون در خرابی شروع
کردی بتمام خراب باید کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی ساخت
و دیگری نتوانست خراب کرد اما طاق ایوان که در شب ولادت
حضرت رسول صلعم بمعجزه او شکسته شد بگذار که آن اثری عظیم است
و شاهدهی عدل بر نبوت پیغمبر^(۱) محمد مصطفی صلی الله علیه و تا آن
۱۰ طاق بر جا بود آن معجزه از دیده پنهان نبود و نیز همکنار معلوم شود
که آن کسی که او آن خانه کرد چون در آنجا پای بایستادی سرش
بسف رسیدی بیرون آید و خاندان چنین کس را که این عمارت کرد بر
اندازد و کارش خدائی بود نه هوائی اکنون شهر مداین خراب است بر
طرف غربی قصبه مانده است و بر جانب شرقی بخلاف مزار سلمان فارسی
۲. که محاذی ایوان کسری است هیچ عمارتی نیست در آن زمین آب چاه
مانند بغداد تلخ و شور است و از کرامات سلمان گویند که چون او را
وفات رسید و غسلش میدادند دلو در چاه افتاد و دیگری حاضر بود
آب بر سر چاه آمد و شیرین شد تا غسل او تمام کردند باز آب تعای
۲۴ خود رفت اما همچنان شیرین مانده است و در آن حدود جز آن يك

۱. عراده ات Variant

چاہ آب شیرین نمیدهد، معبادیہ از اکابر اولیا سیدی احمد کبیر و سیدی ابو الوفا^(۱) در آن زمین مدفونند، نهر عیسی عیسی بن موسی بن علی بن عبد اللہ بن عباس کہ عمزادہ ابو دوانیق خلیفہ بود از فرات ببرد و بدان دیہا و مزارع ساخت و آن ہفتاد پارہ دیہہ باشد و مرتفع تمام ولایت مستنصری^(۲) و شرب دیہا کہ محاذی بغداد است از نوابع نهر عیسی است حقوق دیوانی نهر عیسی با نوابع ہشتاد و ہفت تومان و ششہزار و پانصد و پنج دینار مقرر است، نهر ملک بعضی گویند کہ سلیمان بن داود عم حفر کرد و بعضی گویند منوجہر پیشدادی و برخی گویند اسکندر روی و اصح آنکہ شاپور بن اشک بن دارا کہ اورا شاپور بزرگ خوانند از فرات اخراج کرد و بر آن دیہا ساخت و زیادت از سیصد دیہہ و مزرعہ باشد و مرتفع تمام حقوق دیوان آنجا پنج تومان بودہ است، نهران شہر بزرگ است و از مداین سبعہ عراق عرب است از اقلیم سیم بر کنار آب نامرہ افتادہ است و آن آبرا آنجا نهران خوانند و آن شہر اکنون بکلی خراب است و آن زمین از حساب سر جلولا و نوابع بعفوبا باشد، نغانیہ قصبہ است میان بغداد و واسط بر طرف دجلہ افتادہ است و نخلستان بسیار دارد، نیل ولایت است چند پارہ دیہہ از نوابع آن و غلہ خیز عظیم است و نخلستان و باغستان بسیار دارد، ہیت شہر است و درو قلعہ محکم بر کنار غربی فرات و سی پارہ دیہہ و نوابع دارد از قریہ جبہ^(۳) کہ بقیع است نا ہیت پانزدہ فرسنگ باغستان متصل است و بر ہر دو کنار آب فرات باغات است و نخلستان بسیار دارد و میوہا میباشد و در قریہ جبہ کہ از نوابع آن میباشد ہوا معتدل است چنانکہ درخت جوز و بادام و خرما و نارنج در ہمہ باغی باشد و

(۱) He died at Baghdad. See *Safinat-al-Awliya* No. 313.

(۲) Variant منظری . جبہ (۳)

از میوه‌های سردسیری و گرمسیری حاصل میشود اما در هیت از بوسه گند چشمه غیر نمیتوان بود، واسط شهر اسلامی است از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فال و عرض از خط استوا لاك حجاج بن یوسف ثقفی ساخت در سنه ثلاث و ثمانین به طرف دجله افتاده است و غلبه او بر طرف غربی است و نخلستان بسیار دارد بدین سبب هوایش بعفونت مایل باشد و حقوق دیوان آن شهر بشمفا مقرر است چهل و چهار تومان و هشت هزار و پانصد دینار است

باب دوم، در ذکر ولایت عراق عجم

و آن نه تومان است و در او چهل پاره شهر و اکثر بلادش هوا معتدل دارد و بعضی بگری و بعضی بسردی مایل است حدودش با ولایات آذربایجان و کردستان و خوزستان و فارس و مازندران و قومس و جیلانات پیوسته است و طولش از سفید رود تا بزد صد و شصت فرسنگ در عرض از جیلانات تا خوزستان صد فرسنگ و در ما قبل از بلاد عراق چهار شهر معتبر بوده است و درین معنی گفته اند شعر

چهار شهر است عراق امر ره تخمین گویند

طول و عرضش صد در صد بود و کم بود
اصفهان کاهل جهان جمله مفرند بدان

در اقالیم چنان شهر معظم بود
هدان جای شهن کز قبل آب و هوا

در جهان خوشتر از آن بعه خرم بود
قم بنسبت کم ازیناست ولیکن آن بیز

نیک نیک ارجه نباشد صد هم بود
معدن مردمی و کان کرم شاه بلاد

ری بود ری که چوری در همه عالم بود

۲۰ حقوق دیوانی ولایت عراق در سه خمس و ثلاثین خای سی و پنج تومان

بجامع الحساب در آمد و نسخه دیدم بخط پدر جدم مرحوم امین الدین نصیر^(۱) مستوفی که در عهد سلاجقه مستوفی دیوان سلاطین عراق بوده و عراق عجم را دو هزار و پانصد و بیسب^(۲) تومان و کسری این زمان حاصل بوده است و اکنون جهت تخریب ولایات باین قدر آمد

تومانین اصفهان در سه شهر است اصفهان و فیروزان و فارغان، اصفهان از اقلیم چهارم شمرده اند اما بحسب طول و عرض حکما از اقلیم سیوم گرفته اند طولش از جزایر خالدات عوم و عرض از خط استوا لب که در اصل چهار دبه بوده است کران و کوشک و جوباره و در دشت آنرا با چند مزرعه بعضی گویند طهمورث پیشدادی و چندی ۱۰ جمشید و ذوالقرنین ساخته بودند و چون کیفیاد اول کیانیان آنرا دار الملك ساخته کثرت مردم آنجا حاصل شد بر بیرون دیها عمارت میکردند بتدریج با هم پیوست و شهر بزرگ شد رکن الدوله حسن بن بویه اورا بارو کشید و دور باروش بیست و یک هزار گام باشد طالع عمارتش برج قوس چهل و چهار محله و دروازه دارد و هوای او معتدل است در ۱۵ تابستان و زمستان سرما و گرما چنان نبود که کسی را از کار باز دارد و زلزله و بارندگی و صاعقه که موجب خرابی باشد درو کمتر اتفاق افتد خاکش مرده را دیر ریزاند و هرچه بر آن بسازند از غله او غیر آن نیکو بکار دارد و تا چند سال تباہ نکند و درو بیماری مزمن و وبا کمتر بود آب زند رود بر جانب قبله بر ظاهر شهر میگردد و ازو نهرها در ۲۰ شهر جاری باشد و آب چاهش در پنج شش گزی بود و در گوارندگی و خوشی آب رود نزدیک بود و هر تخم که از جای دیگر آنجا برند و زرع کنند اکثر بهتر از مقام اول بود و در ربیع نیز کمتر نباشد الا انار ۲۲ که آنجا نیکو نباید و آن نیز از نیکوی آب و هوا است که انار در هوای

(۱) Variants ناصر، نصر

(۲) شصت و هشت

متعفن نیک آید و تسعیر غله و دیگر ارزاق پیوسته وسط باشد اما نرخ میوه در غایت آرزائی باشد و غله و صیفی نیکو آید و میوههای او بغایت خوب و نازک بود بتخصیص سبب و به و امرود بلخی و عثمانی و زردآلو و سرمش و ترغش نیکوی باشد و خربزه اش تمام شیرین است و ازین میوهها از شیرینی که دارد بی آنکه شکم آب خورد نتوان خورد و کثرت خوردن آن مضر نیست و میوههای او تا هند و روم برند و علفزارهای نیکو دارند و هر چهار پائی که آنجا فربه شود دو چندان توانائی داشته باشد که بجای دیگر فربه شود و در آن ولایت مرغزارهای است بزرگترین مرغزارشان بلاشان و شکارگاههای فراوان و نیکو دارد ۱۰ چون گاوخانی و هر شکاری درو باشد و در آن شهر مدارس و خانقاهات و ابواب خیر بسیار است از جمله مدرسه که خوابگاه سلطان محمد سلجوقی است بعمله جلیاره بتی سنگین بوزن کمایش ده هزار من که مهتر بتان هند بوده و از سلطان آنرا برابر مروارید عشری بازمی خریدند و فروخت و نداد و بیاورد و ناموس دین را در آستانه آن مدرسه بر در افکند و ۱۵ مردمان آنجا سفید چهره و مردانه باشند و اکثر سنی و شافعی مذهب و در طاعت درجه تمام دارند اما بیشتر اوقات با هم در محاربه و نزاع باشند و رسم دو هوای هرگز از آنجا بر نیفتد و همه خوشبهای آن شهر در هنگام اظهار دو هوای با ناخوشی آن فتنه مقابل نمی توان کرد و بدین سبب گفته اند

۲۰ اصفهان شهر کیست پر نعمت . جز جوانی درونی باید
 همه چیزش نیکوست الا آنکه . اصفهانی درونی ناست
 و کمال الدین اسمعیل اصفهانی کنت
 ۲۲ تا دردشت هست و جو باره . بست از کشتن و کنش چاره

¹ Dawlat Shāh p. 109. The three latter couplets are quoted by him p. 152. The MSS give several unimportant variants.

ای خداوند سبع سیارہ * لشکری را فرست خونخواره
 تا دردشت را چو دشت کند * جوی خون راند او ز جو بارہ
 عدد ہر دو شان بیفزاید * ہر کسی را کند دو صد پارہ

از رسول صلعم مرویست بروایت عبد اللہ بن عباس رضعہما بخرج الدجال
 من یہودیۃ الاصفہان حتی یاتی الکوفۃ فیلحقہ قوم من المدینۃ و قوم من
 الطور و قوم من ذی یمن و قوم من قزوین سئل یا رسول اللہ ما قزوین
 قال قوم یکونون باخرۃ یخرجون من الدنیا زہدا فیہا یرد اللہ بہم قوما
 من الکفر الی الایمان و حقوق دیوانی اصفہان بتغیا مقرر است و در سنہ
 ۱۰ است و چہار صد پارہ دیہ بیرون مزارع کہ داخل دیہہا باشد اول
 ناحیت جی در نواحی شہر باشد ہفتاد و پنج پارہ دیہ و طهران و ماربانان
 و جادوان^(۱) و شہرستان کہ آنرا شہر نو اصفہان خوانند و اسکندر
 روی ساختہ و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کردہ معظم قرای آن است
 دوم ناحیت مارین پنجاہ و ہشت پارہ دیہ لہست خوزان و قرطان و
 ۱۵ رنان^(۲) و اندوان معظم قرای آن و بحقیقت این ناحیت همچون باغی است
 از پیوستگی باغستان و دیہہا با ہم متصل و در این معنی گفتہ اند شعر
 مارینی کہ نسخہ ارم است * افتاب اندر او درم درمست
 و در این ناحیت قلعہ بودہ است کہ ظہورث دیوبند ساختہ است آنرا
 آشگاہ گفتہ اند و در او بہمن بن اسفندیار آتش خانہ ساختہ بود سیوم
 ۲۰ ناحیت کراچ^(۳) سی و سہ پارہ دیہ است دشتہ و اشکاوند و فیزادان^(۴)
 از معظم قرای این ناحیت است و نیز همچو باغی است از پیوستگی اشجار
 دیہہا با ہم چہارم ناحیت قہاب چہل پارہ دیہ است و ہفشوبہ^(۵) و

(۱) جادوان، جادان، جاودان and مارمایان Variants (۲) ریان، رمان

قبروان، فبروان، فرادان (۳) کراوج

معشوبہ، معشوبہ، شعشوبہ (۵)

رازان (۱) و قهجارستان (۲) معظمترین قرای این ناحیت است و آب کاربز
 میخورند بدان سبب قهاب (۳) میخوانند پنجم ناحیت برخوار است سی و
 دو پاره دیه است دیه جز معظم قرای آن و این ناحیترا نیز آب از
 کاربز است و دیگر نواحی را آب از زندهرود و بدین ناحیت بدیه جز
 ۵ بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود ششم ناحیت لنجان (۴) بیست پاره
 دیه است گونان (۵) و قهدریجان (۶) و گلپشاد معظم قرای آن هفتم ناحیت
 برآن (۷) هشتاد پاره دیه است و اسکشان (۸) و برسبان و زین (۹) و
 سمنارت (۱۰) و جوزدان و فسارن و کومان (۱۱) و کاخ و دادمان
 معظم قرای آن هشتم ناحیت رودشت (۱۲) شصت پاره دیه است فارفان
 ۱۰ قصبه آن و فولطان و ورزته (۱۳) و اسکران (۱۴) و کمدان معظم قرای آن
 و این دیهها را که معظم قرای میخوانند از آنها است که در دیگر ولایت
 شهر خوانند زیرا که در هر یک از آن دیهها کمایش هزار خانه باشد
 و بازار و مساجد و مدارس و خانقاه هست و حمامات دارد حقوق دیوانی
 آن ولایت اصفهان پنجاه تومان است و از اکابر شیخ علی سهل اصفهانی را
 ۱۵ تربت آنجا است و از اصفهان تا دیگر ولایات عراق عجم مسافت بر این
 موجب است اردستان سی و چهار فرسنگ ایذج لر بزرک چهل و پنج
 فرسنگ بروجرد لر کوچک شصت و شش فرسنگ جربادقان سی و یک
 فرسنگ و نیم دلیمان سی و پنج فرسنگ ری هشتاد و شش فرسنگ شهر
 ۱۶ فیروزان شش فرسنگ ساوه شصت و چهار فرسنگ سلطانیه صد و شش

قه جاورسان or قه جارتان (۱) Often written. رادان، رازان، رازان. Variant.

کومان (۵) النجان (۴). in explanation. دوات MSS of one.

اشکیشان (۸) برآوان (۷). قه دریج (۶). Often written.

سمنارت، سمنورد، سمنارت (۱۰). هریجان، هریجان، دیورستان، نرس (۹).

دادنان or کاخ و وادیان (۱۲). کومان and برآن، فسارن (۱۱).

اسکران (۱۴). درزته and فولطان (۱۳). رودشتی، رودشتی (۱۲). For

other variants of J. N. 294.

فرسنگ ونیم قزوین نود و دو فرسنگ قم پنجاه و دو فرسنگ قوشه فارس
 چهارده فرسنگ کرج چهل و پنج فرسنگ کاشان سی و دو فرسنگ
 لوردگان لر بزرگ سی و پنج فرسنگ نطنز بیست و یک فرسنگ نائین
 بیست و شش فرسنگ نهاوند هفتاد و چهار فرسنگ همدان شصت و دو
 فرسنگ یزد شصت و دو فرسنگ، فیروزان شهری است بدو قسم بر
 کنار زنده رود بالای اصفهان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فوج
 و عرض از خط استوا لب کد اکنون داخل اصفهان است کیومرث ساخت
 در آب و هوا و غله و میوه و پنبه و غیر آن و طبع و خوی و مذهب
 اهل آنجا مانند اصفهان حقوق دیوانی آن سیزده تومان و چهار هزار و
 ۱۰ پانصد دینار است،

تومان ری این تومانرا شهری سوی ری نبوده است اکنون که ری
 خراب است و رامین شهر آنجا است و مواضع دیگر که ذکرش متعاقب
 میاید هر يك فصبه شده و حقوق دیوانی آنجا هفت صد تومان بوده و ملك
 ری بعضیتی بوده که حکومتش در اول عمر سعد علیه اللعنة باعث قتل
 ۱۵ امیر المومنین حسین بن علی رضعها شد و آن حکایت مشهور است،
 ری از اقلیم چهارم است و ام البلاد ایران و بجهت قدمت آنرا شیخ البلاد
 خوانند طولش از جزایر خالدات عوبك و عرض از خط استوا له. ل شهر
 گرمسیر است و شمالش بسته و هواش متعفن و آتش ناگوارند و در او
 وبا بسیار بود و در این معنی گفته اند

۲۰ دیدم سحر گهی ملك الموت را بخواب

پی کفش ی گریخت ز دست وبای ری

گفتم تو نیز گفت چورے دست بر کشد

بو بچی ضعیف چه سجد پای ری

و در مضحکات آمده که اصفهانی و رازی را در باب خوشی شهر با هم

۲۵ مناظره شد هر يك هنر شهر خود غرض میکرد اصفهانی گفت خاک اصفهان

مرده را تا سی چهل سال نریزاند رازی گنت خاک ری مرده سی چهل ساله را بر در دکان بداد و ستد دارد و نمی راند و بدین مضحکه اصفانی را ملزم گردانید شهر ری را شیب بن آدم پیغمبر عم ساخت هوشنگ پیشدادی عمارت آن افزود و شهری بزرگ شد بعد از خرابی منوچهر بن ابرج^(۱) این فریدون تجدید عمارتش کرد باز خراب یافت امیر المومنین المهدی بالله محمد بن ابو دوانیق عباسی احیای عمارت آن کرد و شهر عظیم شد چنانکه گویند سی هزار مسجد و دو هزار و هفت صد و پنجاه مناره در آن بود دور باروش دوازده هزار گام است طالع عمارتش برج عقرب اهل شهر را بر سر سنگی با هم مختصم افتاد زیادت از صد هزار آدمی بقتل آمدند و خرابی تمام بحال شهر راه یافت و در فترت مغول بکلی خراب شد و در عهد غازان خان ملک فخر الدین رئی بحکم برلیغ درو اندک عمارتی افزود و جمعی را ساکن گردانید قلعه طبرک بجانب شمال در پای کوه افتاده است ولایت قصران در پس آن کوه افتاده است و دیگر نواحی چون مرجی و قها^(۲) که در صحرا است و تمامت ولایت سیصد و شصت پاره دبه است و دبه دولاب و قوسین و قصران و ورزین و فیروزرام که فیروز ساسانی ساخت و اکنون فیروزبران^(۳) میخوانند و رامین و خاوه قرای بهنام و سور قرچ است و قوه^(۴) و شندر^(۵) و طهران و فیروزان از معظم ناحیت غار است^(۶) این ولایت بچهار قسم است ناحیت اول بهنام و در او شصت پاره دبه است و رامین و خاوه از معظم قرای آن ناحیه است دوم ناحیت سور قرچ و در او نود پاره دبه است قوه^(۷) و شندر و ابوان کیف از معظم قرای آنحاست سیوم

(۱) Yaq. IV, 208, 490. (۲) Yaq. II, 622, III, 928, IV, 106, 321.

(۳) Or فرهد. Yaq. IV, 53, 205. (۴) Yaq. III, 329

possibly we should read شندر. (۵) The paragraph following is given

in the British Museum MS. Add. 23543 f. 176a. (۷) Or فرهد.

ناحیت فشابویه است و در او سی پاره دیه است کوشک و علیاباد و کیلین^(۱) و جرم و قوج آغاز معظم قرای آنجاست چهارم ناحیت غار است و سبب تسمیه غار آن است که امام زاده از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام را در ری قصد کشتن او کردند و او از آن ظالمان فرار نموده در نواحی جال کولی غاری پدید آمد امام زاده پناه بدان غار برده غایب شد و الحال آن ناحیت را جهت غایب شدن آن بزرگوار بناحیت غار نامیده شد و در او چهل پاره دیه است طهران و مشهد امامزاده حسن بن الحسن علیه السلام که به جیان مشهور است و فیروز بهرام و دولت آباد از معظم قرای آن ناحیت است^(۲) و غله و پنبه آنجا سخت نیکو آید و بسیار بود و اکثر اوقات آنجا فراخی و ارزانی باشد و فقط و غلا از روی ندرت اتفاق افتد و از آن ولایت غله و دیگر ارزاق به بسیار ولایات برند و از میوههای انار و امرود و عباسی و شفتالو و انگور نیکوست اما خورنده میوههای آنجا بر مسافران از تب امین نبود و اهل شهر و اکثر ولایات شیعه اثنی عشری اند الا دیه قوه^(۳) و چند موضع دیگر که حنفی باشند و اهل آن ولایت آن موضع بدین سبب قوه خران^(۴) میخوانند و در ری اهل بیت بسیار مدفون اند و از اکابر و اولیا آسوده اند چون ابراهیم خواص و کسائی سابع قرا السبعه^(۵) و محمد بن الحسن الفقیه و هشام و شیخ جمال الدین ابو الفتوح و جوانمرد قصاب و

(۱) Yaq. IV. 334. (۲) The above paragraph is also given by C. Schöfer in his extracts from the *Nuzhat*, and he has added here a long passage, on the districts of Ray, the original of which is not to be found in the Paris MSS or, apparently, elsewhere. In his *Siasset Nameh Supplément* it runs from p. 173, 4 lines from below, to p. 176, line 10. Its language is verbose and it would appear to have been a marginal note by some later writer.

(۳) Or قوه. (۴) Yaq. IV. 205. (۵) Naf. p. 153. N^o. 153. Khall. N^{os}. 444, 578.

حقوق دیوانی آن ولایت با آنچه داخل آن تومان است پانزده تومان و یکهزار و پانصد دینار است، طهران قصبه معتبر است و آب و هوایش خوشتر از ری است و در حاصل مانند آن و در ما قبل اهل آنجا کثرتی عظیم داشته اند، ورامین در ما قبل دیهی بوده است و اکنون قصبه شده و دارالملک آن تومان گشته طولش از جزایر خالدات عزکه و عرض از خط استوا له کط در آب و هوا خوشتر از ری است و در محصول پنبه و غله و میوهها مانند آن اهل آنجا شیعه اثنی عشری اند و تکبر بر طبعشان غالب بود،

تومان سلطانیه و قزوین اگرچه در اول این تومان بقزوین منسوب بود اما چون در این چند سال شهر سلطانیه را انشا فرمودند و دارالملک ایران شد آنرا مقدم داشتن اولی بود و درین تومان نه پاره شهر است، سلطانیه از اقلیم چهارم است شهر اسلامی طول از جزایر خالدات فد و عرض از خط استوا لط ارغون خان بن ابقای خان بن هولاکو خان مغول بنیاد فرمود پسرش اولجایتو سلطان نغمه الله بغترانه بانام رساید و ۱۵ بنام خود منسوب کرد طالع عمارتش برج اسد و دور باروش که ارغون بنیاد کرده بود دوازده هزار گام و آنکه اولجایتو سلطان میساخت و بسبب وفات او تمام نا کرده ماند سی هزار گام و درو قلعه است از سنگ تراشیده که خوابگاه اولجایتو سلطان است و دیگر عمارت در آنجاست و دور آن قلعه دو هزار گام بود هوایش سردی مایل است و ۲۰ آبش از چاه و قنوات است و نیک هاضم و چاه آنجا از دو سه کبری است تا به گز و ولایات سردسیر و گرمسیر در حوالیش نیک روزه راه است و هرچه مردم را بکار آید در آن ولایات موجود و بسیار است و علفزارهای بغایت خوب و فراوان دارد و شکارگاههای نیکو و اکنون چندان عمارت عالی که در آن شهر است بعد از تبریز در هیچ شهری دیگر ۲۵ نباشد مردم آنجا از هر ولایات آمده اند و آنجا ساکن شده اند از همه

ملك و مذاہب ہستند و زبانشان هنوز يك رویہ نشدہ اما بفارسی ممزوج
 مایلتر است و حقوق دیوانی آنجا بتمغا مقرر است و در این سالها اگر
 اردوہا در آنجا ہی بودی سی تومان و الا بیست تومان حاصل داشت و از
 سلطانیہ تا دیگر بلاد عراق عجم مسافت بر این موجب است ابہر نہ
 ۵ فرسنگ اندر طارم دہ فرسنگ اصفہان صد و شش فرسنگ اسداباد سی و
 ہفت فرسنگ ری پنجاہ فرسنگ زنجان پنج فرسنگ ساوہ چہل و دو
 فرسنگ سجاس پنج فرسنگ قزوین نوزدہ فرسنگ قم پنجاہ و چہار فرسنگ
 کاشان ہفتاد و چہار فرسنگ ہمدان سی فرسنگ یزد صد و چہل و پنج
 فرسنگ تا دیگر بلاد مشہورہ ایران زمین بر این صورت بغداد صد و
 ۱۰ ہجہ فرسنگ گواشیر بکرمان دوہست و سہ فرسنگ نیشابور بخراسان صد
 و ہفتاد و ہشت فرسنگ ہری بخراسان دوہست و پنجاہ و یک فرسنگ بلخ
 بخراسان سبصد و چہار فرسنگ مرو بخراسان دوہست و پنجاہ و شش
 فرسنگ جرجان ہمازندران صد و چہل و پنج فرسنگ دامغان بقومس صد
 و دہ فرسنگ لاجان ہچیلان چہل و چہار فرسنگ تبریز اذربایجان چہل
 ۱۵ و شش فرسنگ قراباغ و اران ہفتاد و دو فرسنگ شیراز صد و ہفتاد
 و شش فرسنگ،

قزوین از اقلیم چہارم طولش از جزایر خالدات فہ و عرض از خط
 استوا نو از حساب ثغور است جہت آنکہ پیوستہ با دیالہ و ملاحظہ در
 محاربہ بودہ اند احادیث بسیار کہ در فضیلت آن بقعہ وارد است و
 ۲۰ مشہور است در تدوین رافعی مسطور منہا عن جابر بن عبد اللہ الانصاری
 رضی اللہ عنہ قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ اغزوا قزوین فانہ من اعلی
 ابواب الجنۃ و بدین سبب اورا باب الجنۃ خوانند و احوال آن اگرچہ در
 کتاب گزیدہ مشروح گفتہ ام از اینجا نیز مجملہ ربط سخن را یاد کنم در
 ۲۴ کتاب التبیان آمدہ^(۱) کہ شاپور بن اردشیر بابگان ساختم است و شادشاہ پور

(۱) H. Kh. No. 2404, Fihrist 221.

نام نهاده و هانا آن شهری بوده که در میان رودخانه‌های خسر رود
 و بهر رود میساخته اند و آنجا اطلال بارو پدید است و مردم آنجا در
 دبه سرجه که باردشیر بابگان منسوب باشد مسکون ماند و مشهور است
 و در کتاب تدوین مسطور است که حصار شهرستان قزوین که اکنون
 محلی است در میان شهر شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخته تاریخ عمارت
 آن ماه ایار سنه ثلاث و ستین و اربعمیه اسکندری طالع عمارتش برج
 جوزا اطلال آن بارو هنوز باقی است بزمان امیر المومنین عثمان رضع
 برادر مادریش ولید بن عقبه الاموی سعید بن العاصی الاموی را^{۱۰}
 بایالت آن ثغر فرستاد او حصار را بمردم مسکون گردانید و شهری شد و
 امیر المومنین الهادی بالله موسی بن مهدی در آن حوالی شهرستانی دیگر
 کرد و مدینه موسی خواند و غلامش مبارک ترکی شهرستان دیگر ساخت
 و مبارکباد خواند چون خلافت بهارون الرشید رسید اهالی مدین مذکوره
 از تغلب دیلمه و ارتعاج و پریشانی خود بدو شکایت کردند او باروی
 که محیط مدین ثلاثه و دیگر محلات بود بنیاد فرمود و جهت وفات او
 باتمام نرسید تا در عهد معتز خلیفه موسی بن بوقا در سنه اربع و خمسين^{۱۵}
 و مائتین هجری عمارت آن بارو باتمام رسانید و بمردم مسکون گردانید و
 شهری عظیم شد و بعد از آن صاحب جلیل اسمعیل بن عماد رازی
 وزیر فخر الدوله دیلمی در سنه ثلاثه و سبعین و ثمانمیه جهت آنکه خرابی
 بحال بارو راه یافته بود و او در کتب احادیث دبه بود فانه بکون فی
 آخر الزمان بلق بقرب الدیلم یقال لها قزوین هی باب من العباب الختة
 من عمل فی عمارة سورها و لو بقدر کف من الطین غیر الله ذنوبه صغیرها
 و کبیرها تجدید عمارت بارو کرد و جهت آنکه هم در کتب احادیث عمارت
 بروایت عمر بن عبد العزیز مروانی رضع ستفتح علی امین مدین آن حدیثها
 من ارض الدیلم یقال لها قزوین و الآخر من الروم یقال لها الاسکندریه^{۲۰}

من رابط فی احديهما يوما او قال يوما و ليلة وجبت له الجنة و قال عمر
ابن عبد العزيز اللهم لا تمنني حتى تجعل لي في احديهما دارا و منزلا و
جهت خود در آنجا عمارت عالی ساخت در محله جوسق و اکنون آن
زمین را صاحب آباد خوانند و در سنه احدی عشر و اربعایه جهت نزاعی
۵ که میان سالار ابراهیم بن مرزبان دیلی خال مجد الدولة بن فخر الدولة
با اهل قزوین بود خرابی بحال بارو راه یافت امیر ابو علی جعفری مرمت
آن خرابیها کرد و در سنه اثنی و سبعین و خمسمایه وزیر صدر الدین محمد
بن عبد الله لك مراغی تجدید عمارت باروش کرد و اکثر روی بارو
بآجر بر آورد و شرفهای آن از آجر ساخت و معمار در آن عمارت امام
۱۰ جمال الدین بابویه رافعی بود لشکر مغول آن بارورا خراب کردند و دور
باروش ده هزار و سیصد گام بود بخلاف ادوار بسروج هوایش معتدل
است و آبش از قنوانست و درو باغستان بسیار است و در هر سال
يك نوبت بوقت آب خیز سقی کنند انگور و بادام و فستق بسیار ازو
حاصل شود بعد از سقی سیل خربزه و هندوانه بکارند بی آنکه آب دیگر
۱۵ یابد بر نیکو دهد و اکثر اوقات آنجا ارزای غله و انگور باشد نانش نیکو
است و از میوهاش انگور و آلو بزنج (۱) خوب است شکارگاهها و غلزارها
نیکو دارد بخصیص علف اشتر بهتر از دیگر ولایات بود و شتر قزوینی
بقیمت تر از شتران دیگر بر سه فرسنگی آنجا چشمه است اورا انکول (۲)
خوانند و در روزها گرم تابستان آب آن چشمه بخی بندد و اگر روز
۲۰ خنک باشد بخی کمتر باشد چون بخی شهر تمام شود بخی از آنجا آرند و مردم
آنجا بیشتر شافعی مذهب اند و در کار دین بغایت صلب و زبرك اندکی
حنفی و شیعی نیز باشد و با وجود قرب و جوار هرگز ماسور ملاحظه
نشدند و در آنجا مشهد امام زاده حسین پسر امام علی بن موسی الرضا
۲۴ عم و قبر یکی از صحابه و مزار اولیاء کبار بسیار است مثل خواجه احمد

(۱) Variant ریح. (۲) Variants مکول.

غزالی و رضی الدین طالقانی و ابو بکر شادانی و ابراهیم هروی و خیر
النساج سامری و ابن ماجه محدث و علك و فلك قزوینی^(۱) و نور الدین
و جمال الدین جیلی و امام الدین رافعی و غیرهم و حقوق دیوانی آنجا
بنمنا مقر راست و بمبلغ پنج تومان و نیم بدفتر در آمد و ولایتش کمابیش
۵ سبصد پاره دیه و مزرعه است بهشت ناحیه و در آن دیه‌های معتبر است
چون فارسچین و خیارج^(۲) و فریستن^(۳) و شال و سگرآباد و سیاه‌دهان^(۴)
و سومیفان^(۵) و شهر سیاهک^(۶) و شرفآباد و فراك^(۷) و مارین^(۸) و
امثال آن ولایات را نیز پنج تومان و نیم حقوق دیوانی است، ابهر از
اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا لوم
۱۰ کیخسرو بن سیاوش کیانی ساخت و در آنجا قلعه گنبد است داراب بن
داراب کیانی ساخته و برادرش اسکندر روی بانام رسانید و بر آن قلعه
قلعه دیگر بها الدین حیدر از نسل اتابک نوشتگین شیرگیر سخوفی ساخت
و بحیدریه موسوم کرد دور بارو آن شهر پنجهزار و پانصد کام است همایش
سرد است و آبش از رود خانه که بر آن شهر موسوم است و از حدود
۱۵ سلطانیه بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد و غنه و میمن آن بسیار
است و نیک میباشد اما نانش سخت نیک نبود و پسته کم آید از میوه‌هایش
امرود سجستانی و الوی بو علی و کیلاس بیکو است مردم سبید چهره و
شافعی مذهب اند اما ثنق بر طبیعت ایشان جاری بود بر فخر آن شهر

1. See also, for example, the list of Sufi Saints buried in Qazvin the
author of the text and quotes some of his sayings.

سیادیهی^(۱) فرفسن، فرمسیه، فریادیه، فریادیه، فریادیه، فریادیه، فریادیه،
سومیفان، سومیفان، سومیفان، سومیفان، سومیفان، سومیفان، سومیفان، سومیفان،
فوك، فوك، فوك (۱) شهر سیاهک، سیاهک، سیاهک، سیاهک، سیاهک، سیاهک، سیاهک، سیاهک،
زنارین، مامزین، دیه‌سار، دیه‌قزوین، دیه‌موتود، دیه‌موتود، دیه‌موتود، دیه‌موتود، دیه‌موتود، دیه‌موتود، دیه‌موتود، دیه‌موتود،

1. See also, for example, the list of Sufi Saints buried in Qazvin the

مزار شیخ ابو بکر بن طاہر طیار^(۱) ابہری است ولایتش بیست و پنج پارہ
 دیہ است حقوق دیوانی آن شهر با ولایتش یک تومان و چہار ہزار دینار
 است، اشکور و دیلمان و ولایت طوالش و خرکان و خستجان^(۲) ولایات
 بسیار است ما بین عراق و جیلانات در کوهستان سخت افتادہ است و ہر
 ولایتی در حکم حاکم علیحدہ باشد و آن حاکم خود را پادشاهی شمارد و مردم
 آنجا جنگی و مردانہ باشند اما چون از آن ولایت بیرون آیند سخت زبون
 شوند و چون کوهی اند از مذاہب فراغتی دارند اما بقوم شیعہ و بواطنہ
 نزدیکتر اند و ہوا آن ولایت سرد است و آتش از عمیون و ادویہ آن
 جبال حاصلش غلہ بسیار بود و پنہ و میوہ کمتر باشد و دراو کوسفند
 ۱۰ نیکو آید و شکار بسیار بود و علف خوارہا بسیار بود و سازکار باشد،
 اوہ از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات فہ نہ و عرض از خط
 استوا لدم بانی آن معلوم نیست طالع بناش سنبلہ دور باروش قرب پنچہزار
 گام است ہواش معتدل است و آتش از رودخانہ گاوماہا^(۳) کہ با بین
 برہ میاید و در آن شہر زمستان بچ آب در چاہ میبندند بچند کرت تا
 ۱۵ فرو میخورد و در تابستان همچنان بچ آب باز میدہد و چون آن قدر کہ
 آب بچ فرو خوردہ باشد باز دہد بعد از آن آب سادہ مانند دیگر چاہہا
 دہد و غلہ و پنہ در آنجا بسیار نیکو بود اما نانش سخت نیک نبود از
 میوہہاش انجیر نیکو بود مردم آنجا سفید چہرہ و شیعہ اثنی عشری اند و
 در آن مذہب بغایت متعصب اند و باہم اتفاق نیکو دارند و حقوق
 ۲۰ دیوانی آنجا بتغای مقرر است و دہ ہزار دینار ضامی آن باشد و از آن
 ولایتش کہ چہل پارہ دہ است ہفت ہزار دینار است و شہر و ولایتش
 داخل بلوک ساوہ است، رود بار ولایت است کہ شاہرود بر میانش

(۱) Variant طبران، طاہر، طاہران. See Qaz. II. 191. Yaq. I. 106.

(۲) خستجان، خسیجان and جرکان، خرکام، خوکان

(۳) Or گاوماہا

میگذرد و بدان باز میخوانند و در شمالی قزوین بشش فرسنگی افتاده است
 در آنجا قریب به پنجاه قلعه حصین مستحکم است و بهترین آن قلاع الموت
 و میمون دز و لبسر^(۱) بوده و معتبرترین همه قلعه الموت که دار الملک
 اسمعیلیان ایران زمین بود و صد و هفتاد و یک سال مقر دولت ایشان
 بود و آن قلعه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فلهز و
 عرض از خط استوا لوکا الداعی الی الحق حسن بن زید الباقری در
 سه ست و اربعین و مانین ساخت و در سه ثلاث و ثمانین و اربعایه
 حسن صباح بر آن مستولی شد و بدعوت بواطنه مشغول شد و آن قلعه را
 در اول اله اموت گفته اند یعنی اشیانه عقاب که بچگانرا برو آموزش^(۲)
 ۱۰ کردی بمور الموت شد و حروف اله اموت بعدد جمل چند سال صعود
 حسن صباح است بر آن قلعه و این از نوادر حالانست در سه اربع و
 خمسین و ستایه بفرمان هولاکو خان آن قلعه را خراب کردند و ولایت
 رودبار اگرچه اکثرش گرمسیر است اما سرد سیرش نیز چنان نزدیک
 است که در دو موضع که آواز هم توان شنید و در یکجا جو بدروند و در
 ۱۵ دیگری هنگام زرع جو باشد و حاصل نیکو باشد و غله و پنبه و انگور
 و میوه بسیار نیکو بود و از میوههاش سبب کم بکار آید و امروز کم از
 اصنهان نبود و نانش نیکو باشد و مردم آنجا مذهب بواطنه داشته اند
 و جمعی را که مراغیان خوانند بزدکی نسبت کنند اما اهل رودبار تمامت
 خود را مسلمان شمارند و اکنون پاره پا براه دین میآید حقوق دیوایش
 ۲۰ هشت هزار دینار است، زنجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات
 فحج و عرض از خط استوا لول اردشیر بابکان ساخت و شپین خوانند
 دور باروش ده هزار کام است در فترت مغول خراب شد همایش سرد
 است و آبش از آن رودخانه که بر آن شهر منسوب است و از حدود
 ۲۵ سلطانیه بر میغیزد و در سنید رود میریزد و از قنات ارتفاعات آنجا کمتر

برورش (۱) Or (۲) لبسر Variant

غله بود و در رودخانه جالیز و برنج نیز کارند اما در آن شهر و ولایتش میوه نیست و از طارمین آورند و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند و بر طنز و استهزا بسیار اقدام نمایند و در صور الاقالیم گوید که غفلت بر ایشان غالب است و زبانشان پهلوی راست است و از مزار اکابر و اولیا در آن شهر بسیار است مثل قبر شیخ اخی فرج زنجانی و استاد عبد الغفار سكاك و عیسی کاشانی و غیره و حقوق دیوانیش بتغای مقرر است و دوازده هزار دینار ضحانی آن و از ولایتش که کمایش صد پاره دیه است هشت هزار دینار متوجه است که جمله دو تومان باشد، ساوه از اقلیم چهارم است و شهرکی اسلامی طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا ۱۰ له و در اول در آن زمین بحیره بوده است در شب ولادت رسول صلعم آب آن بحیره بزمین فرو شد و آن از مبشرات بود و بر آن زمین شهری ساختند بانی آن معلوم نیست بطالع جوزا در این عهد خرابی بحال باروی او راه یافته بود صاحب سعید خواجه ظهیر الدین علی بن ملک شرف الدین^(۱) ساوجی طاب ثراها آنرا عمارت کرده و شرف و فرش آجر ساخت ۱۵ دور آن بارو هشت هزار و دو بیست ذراع خلقی است پسرش صاحب اعظم خواجه شمس الدین عز نصره دیه رود آبانرا^(۲) نیز که پیوسته شهر است بارو کشید و داخل شهر گردانید و دور آن قرب چهار هزار ذراع خلقی بود هوا آن شهر بگرمی مایل است اما درست است و آبش از رود خانه مزدقان و قنوات در آنجا نیز همچون آوه بزمستان بچ آب در چاه بندند تا بهنگام گرما باز دهد ارتفاعاتش پنبه و غله بسیار بود اما نانش سخت نیکو نبود از میوههای انجیر و سیب و به و انگور مرق^(۳) و انار خمرآباد بغایت خوب است مردم آنجا و اهل شهر شافعی مذهب پاک اعتقاد باشند و اهل ولایت بخلاف الوسجرد^(۴) که سنی اند تمامت دیهها

صرم (۳) رود ابادان (۲) شمس الدین Variant (۱)

دلودسجرد، ولوسجرد (۴)

شبعه اثنی عشری باشد حقوق دیوانی آن بتیغاً مقرر است و دو نومان
 ونیم ضمانی آن ولایت و ولایتش چهار ناحیت است و صد و بیست و پنج
 پاره دبه است اول ساوه^(۱) چهل و شش پاره دبه است خرم آباد و
 سرایشون و طبریز ناهید^(۲) و ورزنه و انجیلاوند و طردجرد^(۳) معظم
 قرای آن و دوم آوه^(۴) هفتک پاره دبه است و سرو حمیرقان^(۵) و قلع بالغ
 و نوذر^(۶) و کهندان و ابردز و کاسواه^(۷) معظم قرای آن و سیم جهرود^(۸)
 بیست و پنج پاره دبه است و خبو^(۹) و دستجرد و نامه معظم قرای آن
 و چهارم بوسین چهل و دو پاره دبه است و راودان و ازناوه^(۱۰) و شیرم
 و مر^(۱۱) و دس^(۱۲) و خیمین معظم قرای آن و حقوق دیوانی این نواحی
 ۱۰ چهار نومان و نیم مقرر است جو و گاه این ولایت با چهار پایان سازگار
 نبود تا مرتبه گفته اند که گاه قم بهتر از جو ساوه و از مزار اکابر و
 اولیا تربت شیخ عثمان ساوجی و بر ظاهر آن بجانب شمال مشهد^(۱۳) سیدی
 اسحاق بن امام موسی الکاظم رضعها است و بر چهار فرسنگی بجانب مغرب در
 حدود خرقان مشهدی که باشمویل بغمیر منسوب میکوبند، ساوج بلاغ^(۱۴)
 ۱۵ ولایتی است که در اوان سلاجقه مال بری میداده و در عهد مغول سوی
 شد هوا بغایت خوب دارد اکثر آبش از قنوات است میوه و غنّه بسیار
 میباشد و نانش در غایت نیکو و حقوق دیوانی او دوازده هزار دینار
 مقرر است و مردم انجا چون اکثر صحرا نشین اند مفید بذهب نیستند و
 ۱۶ از اعظم قرای انجا خراو و نجم آباد^(۱۵) و سنقراناد و در سنقراناد سادات

ظهور، طردجرد (۱) طبریز، ناهید and سرایشون (۲) Variant

جهرود، حمیرقان and صدر، مسیر، سیر (۳) جهرود، جهرود (۴)

حمیر (۵) جهرود، جهرود (۶) کاسوا (۷) سیر and صنع، بیع، قلع، بالغ (۸)

برق and شرم، شوم (۹) اراده، ارماوه and وراوران، دراوران (۱۰)

Wanting B. L. from B. M. احمد ابو اسحاق (۱۱) دس، بوسین (۱۲)

Add. 23543 f. 176b and Cambridge No. 2624 f. 204a and No. 3146 f. 207a.

نجم آباد، نجر آباد and خرا (۱۳)

عالی نسب و حسب اند و الحال خراب است، سجاس و سهرورد در اول
دو شهر بوده است و در فترت مغول خراب شد اکنون بهر يك از قدر
دیهی مانده و چند دیهی دیگر و نواحی جرود^(۱) و انجروود از توابع آن
است بر جنوبی سلطانیه بیک روزه راه افتاده است از اقلیم چهارم است
طولش از جزایر خالدات فحک و عرض از خط استوا لو ولایت سردسیر
است و حاصلش غله و اندک میوه باشد زیاده از صد پاره دیه است و
اکثرش مغول نشین قبر ارغون خان در کوه سجاس است و چندانکه عادت
مغول بود نا پیدا کرده بودند و آن کوه را قورغ^(۲) گردانیده و مردم را از
حدود گذشتن زحمت رسیدی دخترش اولجای^(۳) خانون قبر پدر را اشکار
کرده آنجا خانقاه ساخت و مردم بنشانید و اهل آن ولایت بر مذهب
امام اعظم ابو حنیفه اند رحمه الله و در ولایت انجروود قصبه است مغول
آنها ستوریق^(۴) خواند بر سر پشته است کینسرو کیانی ساخته است و در
آن قصبه سرای است بزرگ و در صحن سرای چشمه است بشکل حوض
بزرگ بلکه دریاچه ملاحان بقعرش نمیتوانند رسید دو جوی آب هر یک
بمقدار آسیا گردانی دایم از آنجا بیرون می آید و چون در می بندند آب
حوض زیادت نمیشود و چون میگشایند بر قرار جاری است و در هیچ
موسم کم و بیش نمیشود و این از نوادر است ابقای خان مغول آن
سرای را با حال عمارت آورد و در آن حوالی علف زاری خوب است حقوق
دیوانی آن دو نومان و نیم است، سرجهان قلعه بود بر کوهی که محاذی
طارمین است بر پنج فرسنگ سلطانیه بجانب شرقی است و کابیش پنجاه
پاره دیه از توابع آن بوده و تمامت در فترت مغول خراب شده بود و
دیه قهود که مغول آنها صابن قلعه میخوانند و ام القری آنجا است و اکنون
بسبب همسایگی سلطانیه آن موضع آبادانی میشود ولایت سردسیر است

cf. Habib pt. (۱) Variant خرد (۲) قوریغ (۳) النجای (۴) سفوریق، ستوریق، ستروق

III. p. 76 top line.

حاصلش غله و پالیز باشد چون بر جاده عام واقع است و اخراجات بسیار دارند از حقوق دیوانی معافست، طارمین ولایت گرمسیر است بر شمال سلطانیه بر يك روزه راه و درو ارتفاعات بسیار نیکو میباشد و اکثر میوه سلطانیه از آنجاست در اول آنجا شهری فیروزآباد نام بزمین طارم^(۱) سفلی دارالملک بود اکنون بکلی خراب است و قصبه اندر بطارم علیا شهرستان آنجا شده طول آن از جزایر خالدات فد و عرض از خط استوا لومه مردم آن ولایت سنی شافعی مذهب اند و آن ولایت پنج عمل است اول طارم علیا از توابع قلعه تاج بوده است قرب صد پاره دبه است و جزلا و شورزد^(۲) و درام و حیات و فلات و رزید و شید^(۳) از معظم قرای آن است دوم بطارم سفلی توابع قلعه شیران پنجاه پاره دبه و مزرعه بوده است الون و خورنق^(۴) و شرزورلرد و کلج^(۵) از معضات آن است سیم هم بطارم سفلی توابع قلعه فردوس بیست پاره دبه است و سروان^(۶) معظم آن چهارم نسیار^(۷) و بریدون دو دبه معتبر است و هشت دبه دیگر از توابع آن پنجم دزآباد^(۸) سفلی بیست و پنج پاره دبه است و گنهار و کچین و بلهل^(۹) از معضات آن حقوق دیوانی آن ولایت با باغات فلات و ارد و هیکل^(۱۰) شش تومان و چهار هزار دینار است، طالفان ولایت سرد سیر است در شرقی قزوین طولش از جزایر خالدات فومه و عرض از خط استوا لوی در کوهستان افتاده است و کلانها بوده و دیهها معتبر کمتر باشد حاصل آنجا غله و اندکی جوز و میوه بود و مردم آنجا دعوی مذهب ۲. سنه کنند اما به بواطنه مایلتر باشند ولایت سرابروود و جرود و قهباه و کن و کرخ^(۱۱) از توابع آنجا است و در این ولایت دیهها معتبر بود حقوق

شند and زرنده^(۲) سوزده and جزلاد Variants^(۱) مردم Often written
 شیرمان، سردان^(۳) کلج and شرورلرد^(۴) خورنق and الون^(۵)
 بهل، ملهل and کاجین، کلها^(۶) درآباد^(۷) سار، سیر^(۸)
 سرابروود، سرارود، سراندود^(۹) دارد و هیکل، ارد ملک، وارد ملک^(۱۰)
 قهباه، جرود، جود

دیوانی طالقان با این ولایت يك تومان است، کاغذ کنان شهر وسط بوده است امیر میشود^(۱) زنجانی که جد مادری شروین بوده است ساخته بود و خویش نام کرده است چون در آنجا کاغذ خوب میکردند کاغذ کنان مشهور شد اکنون خراب است و مقدار دیه وسط مانده مردم آنجا شافعی مذهب باشند هوایش سرد است و آبش از چشمهائی که از آن کوهها بر میخیزد و به سفید رود میریزد حاصلش غیر از پنبه^(۲) نبود مواضعی که در اول از توابع آنجا بوده قریب بسی و پنج موضع است در قدرت مغول خراب شد و اکنون چون مغول نشین است و ایشان زراعت میکنند آنرا مغولیه میخوانند ولایت هردقان^(۳) و دزآباد علیا هم از توابع آنجا است و ۱۰ قرب هفتاد موضع بوده و در این ولایت پنبه و میوه نیز میباشد حقوق دیوانی کاغذ کنان و این ولایت پنج هزار دینار است، مزدقان شهر وسط است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خللانات فدن و عرض از خط استوا له دورش سه هزار گام بود و هوایش ب سردی مایلست و آبش از رودی که بدان شهر منسوبست از حدود سامان میآید غله و انگورش نیکو بود و میوه اندکی باشد و مردم آنجا سنی شافعی مذهب اند حقوق دیوانی آن ولایتش که قرب شیزده پاره دبه است یکتومان است و در حکومت داخل بلوک ساوه است، تیرک و مرجنان و اندجن^(۴) تیرک قصبه است از اقلیم چهارم در شمال ابهر افتاده سی پاره دبه از توابع آن است هوایش سرد است و در درستی چنانکه بیشتر ساکنان آنجا معمر باشند آبش از همان کوهها بر میخیزد و بسفید رود میریزد و حاصلش انگور و غله و میوه سردسیری بود مردم آنجا شافعی سنی مذهب اند حقوق دیوانیش چهار هزار دینار است مرجنان و اندجن و ولایت کمایش بیست پاره دبه است و

(۱) Variants and for SharwIn cf. Yaq. IV. 520 line 14. امیره میثور

ترك، تیرک (۴) درآباد and مزدقان، و مردمان، و هزوقان (۲) غله (۳)

Cf. Yaq. I. 372. اندخس، اندخوی، اندی، اندجی، مرجنان، هرچنان: هرک

در آب و هوا و حاصل مانند تیرك و آن هر دورا ششمزار دینار متوجه دیوانیست و از حقوق دیوانی این ولایت و تیرك نیی بدیوان قزوین برود و نیی بدیوان طارمین، ولایت پشکل دره ولایتیست در شرقی قزوین و جنوبی طالقان چهل پاره دیه باشد هوایش معتدل است و آتش از کوهها بر میخیزد حاصلش غله و میوه و جوز بود و مردمش بطبع و مذهب اهل طالقان نزدیک باشد حقوق دیوانیش سه هزار دینار است و آن ولایت وقف جامع قزوین بود اکنون بتغلب مغول منصرف شدند،

تومان قم و کاشان قم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فیه به عرض از خط استوا لدمه طهورث ساخت طالع عمارتش برج جوزا دور باروش زیادت از ده هزار گام است گویند بچهل گام بر باروی قزوین زیادنست و هوایش معتدل است و آتش از رودی که از جرنادقان میآید و در آنجا همچون آه زستان بخ آب در چاه می بندند تا بهنگام گرمایار میدهد و آب چاهش در پانزده گزی بود و اندکی بشوری مایل بود از ارتفاعش غله و پنبه بسیار بود و از میوههایش انار و فستق و خربزه و انجیر سرخ نیکوست و در آن شهر درخت سرو سفت نیکو میباشد و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند و بغایت منعصب و اکثر آن شهر اکنون خراب است اما باروش بیشتر بر جاست و حقوق دیوانی آن تیمعا مقرر است و از آن شهر و ولایت چهار تومان باشد، کاشان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قوم و عرض از خط استوا لدمه زین خاتون ساکوحه هارون الرشید ساخت بطالع سننه و بر ظاهر آن قلعه کبک است که بر او خوانند هوا آن شهر گرمسیر است و آتش از کازیزه بین و روشن که از قهرود و نیاستر آید و بزستان سرما چنان بود که بخ بسیار بپزند و آنجا نیز همچو آه بخ آب در چاه میگیرند تا بهنگام گرمایار میخورد و ارتفاعش وسط بود و از میوههایش خربزه و انجور نیکوست مردم شیعه

مذهب اند و اکثرشان حکیم وضع و لطیف طبع و در آنجا جهال و بطل کمتر باشد و از حشرات در آنجا عقرب بسیار بود و قتال باشد و گویند که در آنجا غریب را کمتر زخم زنند و حقوق دیوانی آن بتماغا مقرر است و در ولایتش کمایش هجده پاره دبه است و اکثرش معطم و اهل آن ولایت سنی اند و در ولایتش بدیه فمصر حبشش نادر بوده حقوق دیوانی شهر و ولایت یازده تومان و هفت هزار دینار است، اردستان ولایت است قرب پنجاه پاره دبه و در محصول بکاشان مناسب و درو بهمن بن اسفندیار آتش خانه ساخته بود، نفرش ولایت است که از هر طرف که بدو روند بگریوه فرو باید رفت سیزده پاره دبه است فم و طرخوران^(۱) از معظمت اوست هوایش معتدل است و آتش از چشمها و کاربزر که از آن کوهها بر میخیزد و ارتفاعاتش غله و پنبه و میوه بود و اکثر اوقات آنجا ارزانی بود و مردم آنجا شیعی اثنی عشری اند حقوق دیوانیش شش هزار دینار است، جربادقان از اقلیم چهارم است، طولش از جزایر خالدات فلب و عرض از خط استوا لدم های بنت بهمن کیانی ساخت و بنام خود سمره خواند که در اول هابرا سمره گفتندی دخترش آنرا تجدید عمارت کرد و گلبادگان^(۲) گفت عرب معرب کردند جربادقان خواندند و هوایش معتدل است و آتش از رودی که بدان شهر منسوب است و بقم میرود و از محصولش غله بهتر بود. و مردم آنجا اکثر شافعی اند و ولایتش قرب پنجاه پاره دبه است و نیمور^(۳) و دلیمان هم از توابع اوست ۲۰ حقوق دیوانی آنجا چهار تومان و دو هزار دینار مقرر است، دلیمان در اول شهر وسط بوده است طولش از جزایر خالدات فم و عرض از خط استوا لجه و این زمان خراب است و بیست پاره دبه توابع دارد و در محصولات نزدیک جربادقان، زواره از اقلیم چهارم و بر سر مفازه

نیمور، نیمور، نیمور، نیمور^(۳) گربادگان^(۲) نرخوران Variant^(۱)

زواره برادر رستم دستان ساخت وسی پاره دبه نواح آن بود حقوق دیوانش هشت هزار دینار است، فراهان و درو دیها معتبر بود و دبه ساروق دار الملک آنجاست و طهورث ساخت آکون زلفاباد و ماسیر^(۱) عظیم قرای آنجاست طولش از جزایر خالداک فدک و عرض از خط استوا لدن هواش معتدل است و آبش از کاربزهها ارتفاعاتش غله و پنبه و انگور و میوه نیکو میباشد و پیوسته در آن ولایت ارزانی بود و مردم شیعه اثنی عشری اند و بغایت منعصب و در آن بحیره است که آنرا مغول چغان ناوور خوانند و در آن حوالی شکارگاه خوب است حقوق دیوانی آن ولایت سه تومان و هفت هزار دینار است، کرج و گره رود^(۲) ۱۰ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالداک فدمه و عرض از خط استوا لدن ابو دلف عجلی بعهد هارون الرشید ساخت کوه راسمند بر طرف شمال آنجاست و در پای آن کوه چشمه بس بزرگ است آنرا چشمه کبخسرو خوانند مرغزاری طویل و عریض دارد شش فرسنگ در سه فرسنگ آنرا مرغزار کینو^(۳) خوانند و در آن حدود قلعه محکم بوده آنرا ۱۵ فرزین^(۴) خوانند حقوق دیوانی آن یک تومان و یک هزار دینار است، نظیر از اقلیم چهارم است شهری وسط و قریب سی پاره دبه از نواح آن حقوق دیوانی آن ده تومان و دو هزار و پانصد دینار است، بیسور^(۵) از اقلیم چهارم است جمشید پیشدادی ساخت و در آنجا جهت خود قصری عالی کرده بود اطلال و انار آن هوز باقیست و کتناسف درو آنجا ۲۰ ساخت هواش خوب و معتدل است و در محصول و ارتفاعات ماسد نظیر، مراودین^(۶) ولایت است بیست پاره دبه از نواح آن و حقوق دیوانش سه هزار و دو بیست دینار است، و شاق^(۷) قلعه است در ولایت

گرمزود^(۱) ماس، ماسر، ماسر و ماسر نام بود دیوانه در Variant
 مراودین^(۲) بیسور، بیسور، بیسور^(۳) بیسور، بیسور، بیسور
 و شاق^(۴) مراودین، مراودین، مراودین

نظیر در اول آنرا کمرت گفتندی چون وشاق بر آنجا حاکم شد بوشاق
 معروف گشت نجیب الدین جربادقانی در حق او گفته شعر
 چه سرکشی که بهر صبحدم بگاہ طلوع * در آید از کمرت پای آفتاب بسنگ
 تومان لر بزرگ ولایتی معتبر است و درو چند شهرها شولستان فارس و
 کردارکان قہپایہ المستان^(۱) از حساب آنجاست حقوق دیوانی کہ باتابک
 میروند میگوید بیش از صد تومان میباشد اما آنچه اتابک بدیوان مغول
 میدہد نہ تومان و یکہزار دینارست و مفصل آنکہ از ہر ولایت اورا
 حاصل چند است معلوم نیست، ایدج از اقلیم چہام است شہر کوچک و
 گرمسیر است ہوای بد دارد جہت آنکہ شمالش بسبب است اما آتش
 گوارندہ بود زیرا کہ ناکوہ برف چہار فرسنگ است، عروج^(۲) یعنی جالبق
 شہر سوس را گویند شہری کوچک است بر دو جانب آب نہادہ باغستان
بسیار دارد و نارنج و ترنج و لیمو و درخت گرمسیری بسیار دارد،
 لردگان^(۳) شہر کوچک است و ہوای بد دارد، و آتش ناگوارندہ حاصلش
 انگور بسیار دارد، تومان لر کوچک ولایتی معتبر است حقوق دیوانی آنجا
 کہ اتابک میرفتہ گویند صد تومان بودہ است اما آنچه بدیوان مغول
 میدہند نہ تومان و یکہزار دینار بدفتر در آمدہ است، بروجرد از اقلیم
 چہارم است و شہر بزرگ طولانی و درو دو جامع عتیق و حدیث بودہ
 است آب و ہوایش وسط است و شرابش نیکوست و درو زعفران
بسیار بود، خرما باد شہر نیلک بود اکنون خرابست و خرما بسیار است،
 سمسا^(۴) ولایتی است از حساب ما برود^(۵) بودہ سی پارہ دیہ است و درو

(۱) Variants Cf. Qaz. المشان، المشان، مہتابہ لستان، کور وارکان and کہ وارکان (۲) In many MSS Jābaliq, Sūs and Arūh are given in separate articles each name followed by a blank. (۳) لورگان، لوردگان (۴) بیرون، مارود، مانرود (۵) قلعہ مرو، قلعہ ما بچست، کدمان

قلعه است دزسیاه خوانند، صیره^(۱) شهری نیک بوده است و اکنون
خراب است و در همه کوهستان غیر از آنجا خرما نمیشد، گردلاخ^(۲)
قشلاق شجاع الدین خورشید، کورشت^(۳) شهر بزرگ بوده و اکنون خراب
است^(۴)

تومان همدن درو پنخ شهر است

۱. همدان از اقلیم جهام است طولش از جزایر خالدت فح و عرض از
خط استوا لهی جمشید پیشدادی ساخت بطالع حمل و درو قنعه کین
است در میان شهر شهرستان خوانند دارا بن داراب ساخت اکثر آن قنعه
اکنون خراب است و همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است چنانکه
در کتاب طبقات گوید^(۱) دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگوش
بر زمین دیه بوده چون خرابی بحال آن یافت جمشید پیشدیدی تحسید
عمارش کرده آرا بارو کشید و دور آن دوازده هزار کام است همایش
سرد است و آتش کواری از کوه التوند و در اندرون شهر چشمه
بسیار است هم در طبقات آمده که ک هرار و ششصد و چهل چشمه
۱۵ آن کوه روانست و در اندرون شهر بوده است باغستان بسیار دارد و
میوه اش در غایت ارزانی باشد و غله در او ان خیزد اما آبش بکوه سود
و مردم آنجا اکثر معتزله و مشبهه اند و در او مررات سدرکه مثل قدر
خواجه حافظ ابو العالی هندی و بابا صاهر دیماه و شیخ عین القمصات
و غیره بسیار حقوق دیهانی آنجا بنما مقرر است و ده تومان و ده
۲۰ حاصل دارد و ولایتش پنج ناحیه دارد اول فریمار و در حوالی شهر

Exercise 2. Write down the following names, but with blanks:

۱. کورشت (1) In many

Ms. copies, this is the first name, but all with blanks after them

ماربود OR ماربود مروی مروی

کر پوار، فر پوار (2) OR پوار

[1] KB, № ۱۰۲

[2] KB, № ۱۰۲

است با دو فرسنگی هفتاد و پنج پاره دبه است و شهرستانه و لاجین^(۱) و فخرآباد و قاسآباد و کوشک باغ معظم قرای آن و ولایت ماشانرود^(۲) که نسخه خلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب فریوار است و نه پاره دبه همچون يك باغ زیرا که قطعا معلوم نتوان کرد که زمین هر دبه کدام است از پیوستگی باغات باهدیگر و در آن از کثرت درختان آفتاب نمی تابد طول ماشانرود دو فرسنگ است و عرضش از نیم فرسنگ و شهر در نظر باشد و در دبه ماشان^(۳) مزار ابو دجانه انصاری صاحب رسول صلعم ناحیه دوم از ماوین^(۴) چهل و یک پاره دبه است و دبه درودا و اقاآباد و تبعآباد^(۵) و گردآباد و مارمپان و فامیتی^(۶) معظم قرای آن ناحیه سیم شراهین^(۷) چهل پاره دبه است و اورهن و فامره^(۸) و کومجان و میلادجرد^(۹) و اسطه و اشود^(۱۰) معظم قرای آن ناحیه چهارم اعلم سی و پنج پاره دبه است اشوند و ادمان و استوزن^(۱۱) و نوار و فروکه^(۱۲) معظم قرای آن ناحیه پنجم سردرود و برهنردود^(۱۳) است که بیست و یک پاره دبه است دبه کرکهریه و پیروز^(۱۴) معظم قرای آن حقوق دیوانی آن ولایت در این سالها سیزده تومان و شش هزار دینار است، اسداباد از اقلیم چهارم است و شهر کوچک و هوایش معتدل است و آبش از کوه اروند و قنوات حاصلش غله و پنبه و میوه و انگور بود و اهل آنجا سفید چهره اند حقوق دیوانیش يك تومان و پنج هزار و پانصد

ماشان (۳) نامشابرود، ماشانرود (۲) لاجین، لاجین، لاطی Variants (۱)

داد و تاباد (۵) از ماوین، از یاردین، از ماروین، از ماردین، از نادرین (۴)

مارمجان، مادجهان، فارمپان (۷) درواقاآباد، تبعآباد، درود و داوقاآباد، درودآداباد

اورمین (۸) شراهین، شراهین (۱) فامیتی، فامسی، فارمین، فاسین، ماسین

کومجان (۹) فاحره، فامرین، فزین، فارین and ادرهین، ادرین، ادرهین

اومان، ادبان، اشو (۱۱) اشورد، اشودر، واسط (۱۰) سیلاجرد and کومجهان

برهنردود (۱۲) فرود، فروط، فروط and نوار، نوادر (۱۳) استورن، استوان

سرورق، هرود and کرکهریه (۱۴) برهنردود، برهنردود، برهنردود

دینار است و ولایتش سی و پنج پاره دیه است، ماجعلو و نمسار^(۱) موضع چند است اما علفزارهاست و شکارگاههای خوب دارد، خرقاین ولایتی است چهل پاره دیه است و از اقلیم چهارم هواش سردی مایل است و آتش از جسمهای آن کوه بر میخیزد و درو غله و میوه باشد و پنبه کمتر باشد مواضع آبه و اردان و البشار و گلچین^(۲) و طبشکری و تبرک و الوبر و سیف اباد^(۳) از معضات قرای آن حقوق دیوانی آن نه هزار و پانصد دینار است، درگزین در ما قبل دیهی بوده است از ناحیت اعلم اکنون قصبه است و چند موضع دیگر بدان باز میخوانند زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیار است غله و پنبه و انگور و میوه نیکومی آید مردم آنجا سنی شافعی مذهب پاک اعتقادند و متابع شیخ الاسلام شرف الدین درگزینی منع الله المسلمین بطول بقیه حقوق دیوانیش يك تومان و دو هزار دینار است، رودراور^(۴) قصبه است از قصبات سکان^(۵) و نوی و دیه سرکان با هفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت موضع چون هدرود و سرکان رود و کیزان رود و لامجانرود و سرزمین^(۶) از نواح آن هواش معتدل است و آتش از کوه الوند جار بست و زمیش مرتفع تمام باشد و در آنجا زعفران بسیار باشد و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند حقوق دیوانیش دو تومان و سه هزار و پانصد دینار است، سامان دیهی نزدیک است و در حوالی خرقاین^(۷) هواش سردی مایل است و آتش هم از آن کوه و باب مزدقان پیوسته تا رود خاشش غله و انگور و اندکی میوه بود حقوق دیوانیش يك هزار و دوست دینار است.

الشیر، ارون، اردوان (۱) ...
 رودراور (۲) ...
 مسکان، منکان، سکان (۳) ...
 کوه ...
 حوض ...

شیدبهر و فولاد^(۱) ولایتی است و چند مواضع از توابع آن، نهاوند از اقلیم
 چهارم است طولش از جزایر خالدات فنج به و عرض از خط استوا لدك
 شهری وسط است و هوایش معتدل و آبش از کوه الوند می آید و درو
 باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد و مردم آنجا آکراد اند و بر
 مذهب شیعه اثنی عشریند غله و انگور نیکو بود و پنبه اندکی ولایتش
 قریب صد پاره دیه است بسه ناحیه ملایر و اسفیدهان و جهوق^(۲) و
 حقوق دیوانیش سه تومان و هفت هزار دینار بود و در خیل آکراد صحرائشین
 بسیار است و هر ساله دوازده هزار گوسفند مفرری ایشانست، تومان یزد
 سه شهر است یزد در کتب ما تقدم از کوره اصطخر فارس گفته اند و از
 اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فط و عرض از خط استوا لب
 هوایش معتدل است و آبش از کاربزها و قنوات ضیاع بسیار در میان
 شهر گذرد و مردم بر آن سردابها و حوض خانها ساخته اند چنانکه بدو
 فرو باید رفت اکثر عمارات ظاهری آن از خشت خام بود جهت آنکه درو
 بارندگی کم باشد و گلش بقونست و شهری نیکست و پاك و مضبوط
 حاصلش پنبه و غله و میوه و ابریشم بود اما چندان نباشد که اهل آنجا را
 کافی شود و از دیگر ولایات نیز بسیار بدانجا برند از میوههایش انار
 بغایت نیکوست مردم آنجا اکثر بذهب شافعی اند پیشه وران شان و دست
 کار ایشان سخت نیکو مرد و سلامت رو باشند و عمل پیشکار ایشان اکثر
 بغایت منعیب و متکبر و طامع و مفسد اهل آنجا را بستنی طبع نسبت کنند
 و حقوق دیوانی آنجا بتغفا مقرر است و از آن شهر و ولایتش بیست و پنج
 تومان و یک هزار دینار است، میند شهری کوچک است و آب و هوا و
 حاصل مانند یزد، نائین شهر کوچک است از اقلیم سیم است دور قلعه اش
 چهار هزار قدم است حقوق دیوانیش دو تومان و دو بیست دینارست،

(۱) شیدی نهر و فولاد، شیدی و نهر فولاد، شیدبهر و فولاد Variants

(۲) محوق، حوق

باب سوم، در ذکر بلاد اذربایجان،

و آن نه تومان است و بیست و هفت پاره شهر اکثرش را هوا
 سردی مایل است و اندکی معتدل بود حدودش با ولایت عراق عجم
 و موغان و گرجستان و ارمن و کردستان پیوسته است طولش از باکویه
 تا خلخال نود و پنج فرسنگ و عرض از باجروان تا کوه سینا پنجاه و
 پنج فرسنگ دار الملک اذربایجان در ما قبل مراغه بوده است و اکنون
 شهر تبریز است و آن نزدیکترین و معظمترین بلاد ایران است حقوق
 دیوانی اذربایجان در زمان سلاجقه و اتابکان قریب دو هزار تومان این
 زمان بوده است، تومان تبریز سه شهر است، تبریز از اقلیم چهارم
 است و شهر اسلامی و فقه الاسلام ایران طولش از جزایر خالدات قف
 و عرض از خط استوا لح زینک خاتون مکوجه هارون الرشید خزینه
 رحمها اند ساخت در سه و سبعین و مایه بعد از شصت و نه سال
 در سه و اربع و اربعین و مائین بعهد متوکل خلیفه عباسی بزلزله خراب
 شد خلیفه آنرا باحال عمارت آورد بعد از صد و بود سال در رابع عشر
 ۱۵ صفر سه و اربع و ثلثین و اربعایه باز بزلزله یکی خراب شد و در مجمع
 ارباب الملک قاضی رکن الدین خوبی آمد که در آن وقت بمطهر مع
 شیرازی در آنجا بود و حکم کرده که در فلان شب از شهر بگریزند
 شود و حکام بالزام مردم را از شهر بیرون و بصحرای آنجا فرستادند
 هلاک نشوند و آن حکم راست آمد آن شهر در آن شب آتش خراب شد
 ۲۰ چنانکه کایش چهل هزار مرد در آن واقعه هلاک شد و شهر بمسجد
 بن محمد بن رواد الازدی که از تیل قائم حاکم آنجا بود در آن وقت
 سه و خمس و ثلثین و اربعایه باخبر محمد بن کثیر بن ابراهیم بن
 عمارت تعمیر کرد و محمد بن کثیر مطالعه کرد که در آن وقت
 ۲۵ زلزله خرابی بود مگر از سیل خوف ناسد و در آن وقت که تبریز در آن

سال است که حکم کرده است و راست آمده است و هر چند در آن شهر زلزله بسیار اتفاق افتاده است اما خرابی عظیم نکرده و سببش آنکه اکنون در آن زمین فنوات بسیار اخراج کرده اند و جاهها کنه و منافذ زمین کشوده شده است لا جرم انجره قوت قوی نمیتواند کرد و زلزله سخت اتفاق نی افتد دور باروی تبریز شش هزار گام بوده است و ده دروازه دارد ری و قلعه و سنجانان^(۱) و طاق و دروب^(۲) و جوء سرد و در دستی شاه^(۳) و نارمیان^(۴) و نوبره و هوکله^(۵) محله است چون در عهد مغول ان شهر دار الملک گشت کثرت خلائیق در آنجا جمع شدند و بر بیرون شهر عمارات کردند تا بمرتب که بر هر دروازه زیادت از اصل شهر ابادانی پیدا شد غازان خان آنرا بارو میکشید چنانکه تمامت باغات و عمارات و دیهها و وایان کوه و سنجانان نیز داخل آن بارو بود جهت وفات او تمام نشد و دور باروی غازانی بیست و پنج هزار گام است و شش دروازه دارد او جان و اهر و شروان^(۶) و سردرود و شام و سراورد^(۷) و تبریز در زیر شهر بموضعی که شام میخوانند خارج باروی غازانی غازان خان^{۱۵} شهرچه بر آورده است و جهت خوابگاه خود در آنجا عمارات عالیه کرده چنانکه مثل آن در تمامت ایران نیست و در بالای شهر وزیر سعید خواجه رشید الدین طاب ثراه بموضع ولیان کوه داخل باروی غازانی شهرچه دیگر ساخته و آنرا ربع رشیدی نام کرده و درو عمارات فراوان و عالی بر آورده و پسرش وزیر غیاث الدین امیر محمد رشیدی طاب ثراه بر آن عمارت بسیار افزوده و وزیر خواجه ناج الدین علیشاه جیلانی در تبریز در خارج محله نارمیان مسجد جامع بزرگ ساخته که صحنش دویست و پنجاه

سردی سی شاه^(۳) سرد and در جو، دور جو^(۲) سنجان Variant^(۱)

هوکله and نوبره، نومره^(۵) نارمیان، سارمسان، مارمیان^(۴) سردوی شاه

وچرنداب Some Mss. add.^(۷) هرسوران، و برشروان، مرشروان^(۶)

رشیدیبه^(۸)

گز در دوپست گز و درو صفه بزرگ از ایوان کسری بمداین بزرگتر اما چون در عمارتش تعجیل کردند فرود آمد و در آن مسجد انواع تکلفات بتقدیم رسانیده اند و سنگ مرمر بقیاس درو بکار برده و شرح آنرا زمان بسیار باید و اکنون چندان عمارت عالی و خوب که در تبریز و این دو شهرچه است در تمامت ایران نیست شهر تبریز باغستان بسیار دارد و آب مهران رود که از کوه سهند می آید و نه صد و چند کاریز که ارباب ثروت اخراج کرده اند که در آن باغات صرف میشود و هفوز کافی نیست و آب این کاریزها و رود همه ملک است الا کاریز زاهد^(۱) بدروازه ری و کاریز زعفرانی بدروازه نارمیان و دو دانک از کاریز رشیدی که بر شش کیلان سیل است هوای تبریز سردی مایل است و آبش گوارنده و آب رودش بهتر از کاریز و کاریز بهتر از چاه بود و در تبریز چاه سی گز کمایش بآب رسد و در شام به گز برسد و در ربیع رشیدی از هفتاد گز بگذرد ارتفاعش غله و سایر حبوب و بقول بغایت نیکوی آید و میوههاش در غایت خوبی و بسیاری و ارزانی بود بتخصیص^{۱۰} امروء تخم خلف و پیغمبری و سیب سلاتی^(۲) و زرد الوی حلوانی و تخم احمد و انکور خورده رازی و ملکی و طبرزد و خربزه مجد الدینی و یاقوتی و ملکی و الوی زرد مثل آنجا دیگر نیست و مردم سفید چهره و خوش صورت و متکبر و صاحب نخوت باشند و اکثرشان سنی و شافعی مذهبند و از مذاهب و ادیان دیگر بشمارند و درو معاشران بغایت لطیف و شریف^{۲۰} سخن و صاحب جمال هستند و در حق ایشان گفته اند که ان الکبیر احلی من الشاب و فقیر و غنی از کسب خالی نباشند و در آن دیار متمول بسیار است و ایشان در صحبت و دوستی سخت سست نهادند و گفته اند رباعی هرگز نشود بطبع تبریزی دوست . مغزید همه جهان و تبریزی دوست آنرا که بدوستی بیای صادق . کر نیز غریبست که تبریزی دوست

میلانی، میلانی (۲) راه Variant (۱)

مولانا هام الدین تبریزی در جواب گفته است رباعی
 تبریز نکو هر چه ز آنجاست نکوست . مغزند میندار تو ایشانرا پوست
 با طبع مخالفان موافق نشوند . هرگز نشود فرشته با دیوان دوست
 و من این دو رباعی گفته ام رباعی
 تبریز چو جنتست و قوش ز صفا . چون آینه اند پاک از زنگ جفا
 گفتمی که بدوستی نه صادق باشند . از آینه جز عکس نگردد پیدا
 و ایضا

تبریز بهشتست و گروهش چو حور . حوری بود از لطف زبد فعلی دور
 با ناکس و ناجنس نمی آمیزند . زیرا نشود جمع بهم تن و بخور
 ۱۰ و رنود^(۱) آنجا سخت خیره کش باشند و این حال حالی ناخوش است بر
 روی خوشیهای آن شهر و در آنجا مقابر یچند موضع متفرق است چون
 سرخاب و جرانداب و کجیل و شام و ولیان کوه و سیاران^(۲) و غیره
 ذلك و در این مقابر مزارات متبرکه بسیار است مثل فقیه زاهد و امام
 جعد و ابراهیم کواهان و بابا فرج و بابا حسن خواجه ضیاء الدین و
 ۱۵ کمالینی و بالینی تبریزی و حسن بلغاری و شیخ نور الدین سارستانی و در
 مقبره الشعرا بسرخاب انوری و خاقانی و ظهیر الدین فاریابی و شمس الدین
 سجاسی و فلکی^(۳) شیروانی و دیگر شعرا و بدیه کجوجان مزار خواجه محمد
 کجوجانی است و بدیه شاداباد پیر شیروان و اکابر بسیار است و از صحابه
 رسول صلعم بکوه سهند مزار اسفسالار اسامه بن شریک و بر کنار سراورود
 ۲۰ مزار ابوالمحسن کرد و بمقبره سرد رود مرار قیس و در باویل رود مزار
 عجل برادر حمزه و بمقبره سرخاب مزار امیه بن عمرو بن امیه و مزارات
 اکابر در شهر و ولایات بسیار است و ذکر تمامت ملالت افزایش حقوق
 دیوانی آن بتغای مقرر است و در سنه اربعین خانی مبلغ هشتصد و هفتاد
 ۲۴ نومان و پنجهزار دینار در دفاتر مثبت است و هفت ناحیه است اول

(۱) Some MSS give زنان (۲) Variants سیارستان (۳) ملکی

ناحیه مهرانرود و بطرف شرقی شهر است از در شهر تا آنجا پنج فرسنگ و کدرود^(۱) و اسفنج و سعداباد از معظمت آن است دوم ناحیه سردرود^(۲) و صحرا بطرف جنوبی مایل بغرب بیکفرسنگی شهر افتاده است و دیهه‌های سردرود و باغات شهر متصل است و اکثر باغستان آن موضع باهم پیوسته است چنانکه فرق نتوان کرد از توابع کدام دیهه است و میوه‌های خوب دارد و سردست و دوشت و جولاندرق^(۳) و الفانیدر^(۴) و کجیاد و لاکدرج از معظمت آن ناحیه صحرا غله روست آب سرا و رود بر زراعت آنجا می‌نشیند سیم ناحیه باویل^(۵) رود مشهور است و در زاویه غرب و جنوب است و بر چهار فرسنگی شهر افتاده است و ولایتی سخت نزه است و بحقیقت همچون یک باغ و ناسخ نسخه سفد سمرقند و غوطه دمشق و رشک شعب بوان و ماشان رود همدان است و بیست و پنج دیهه است و باویل و خورشاه^(۶) و میلان و اسکونه^(۷) از معظمت آن ناحیه است چهارم ناحیه ارونی بر غرب شهر است آغازش سه فرسنگی شهر است تا پانزده^(۸) فرسنگی و عرضش پنج فرسنگ باشد و حاصل نیکو باشد و از غله و انگور و میوه مدار تبریز بر ارتفاعات آنجا باشد و سی پاره دیهه است و اکثرش معظمت که هر یک قصه است چون ستر و سنست و سنسورود^(۹) و دانغان^(۱۰) و کوزه کنان و صوفیان و غیره پنجم ناحیه رودقاب^(۱۱) در پس کوه سرخاب بر شمال بربیک فرسنگی تا چهار فرسنگ شهر است و غله روی تمام دارد آنجا ده من آرد شانزده من نان کند و قریب چهل پاره ده^(۱۲) است و رودهند و سارو^(۱۳) و النجق و اوفرید^(۱۴) از معظمت آن ششم ناحیه خانم^(۱۵) رود و هفتم ناحیه بدوستان هم بر شمال شهر است خست رود

الفانید (۵) جولاندرق (۳) سردرود، سردرود (۲) کدرود (۱) Variant
 خورشاه، خودشان (۶) و بدهر باویل رود، سارو، سارو، سارو، سارو (۷) الفانید
 دوازده (۸) (۹) سنست، سنست، سنست، سنست، سنست، سنست
 رودبار، رودقاف (۱۱) دانغان، وانغان (۱۰) سنسورود، سنسورود (۱۲)
 خابیر، جام (۱۳) و اوفرید (۱۴) اروند، سارو (۱۵)

قاب سی پاره ده است و مادرگاو و اوریشاق^(۱) از معظمت آن حقوق دیوانی این نواحی صد هزار دینار و کسری است و مواضع اجموم^(۲) در این نواحی که بوقف خاص غزانی تعلق دارد صد و هشتاد و پنجاهزار دینار مقرر دارد و تمامت حقوق ولایت بیست و هفت تومان و نیم میباشد و با تمامی شهر هم صد و پانزده تومان میشود از تبریز تا دیگر ولایات اذربایجان مسافت بر این موجب است اوجان هشت فرسنگ اردبیل سی فرسنگ اشنویه سی فرسنگ ارمیه بیست و چهار فرسنگ آهر چهارده فرسنگ پیشکین هجده فرسنگ خوی بیست فرسنگ نهماس هجده فرسنگ و براه مراغه بیست و شش فرسنگ سراو بیست فرسنگ مراغه بیست و یک فرسنگ دهنوارقان هشت فرسنگ مرند پانزده فرسنگ نخجوان بیست و چهار فرسنگ، اوجان از اقلیم چهارم است و در دفاتر قدیم آنرا از توابع ناحیه مهرانرود شمرده اند و نامناسب است یثرن بن گیو بن گذرز ساخت غزان خان تجدید عمارتش کرد از سنگ و گچ بارو کشید و شهر اسلام خواند و دار الملک ساخت دور باروی غزانی سه هزار قدم بود هوایش سرد است و آبش از کوه سهند است حاصلش غله و بقول بود و میوه و پنبه نباشد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و درواز عیسویان^(۳) جمعی باشند حقوق دیوانیش بتغایده هزار دینار مقرر است و ضیاعش که بعضی در حوزه حکام است ارتناعی است و غله نیکو حاصل دارد و با حاصل شهر بهم بوقف ابواب البر غزانی تعلق دارد و آنچه از معظمت قرای آن حدود است چون سرمان و جنقان،^(۴) طسوج^(۵) قصبه است بر دو مرحله تبریز بجانب غربی و در شمالی بحیره چیچست افتاده است باغستان بسیار دارد و میوه اش نیکو و بسیار بود هوایش از تبریز گرمتر است و بجهت قرب بحیره چیچست بعفونت مایل و آبش از رودی

عیسویان (۳) اجموم (۲) ارسان or ارمینان ، باورکا Variants (۱)

طسوج ، طروج (۵) جمیعان and سریان ، سریسان (۴)

که از آن جبال آید و از عیون سگانش از ترك و تاجیک ممزوج اند
حقوق دیوانیش کمایش پنجهزار دینار بدفتر در آمده است و بوقف ابواب
البر ابو سعیدی تعلق دارد

نومان اردبیل در این تومان دو شهر است اردبیل و خلخال،

اردبیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فبک و عرض
از خط استوا لخم کیمسرو بن سیاوش کیانی ساخت در پای کوه سیلان
افتاده است هوایش در غایت سرد است چنانکه غله در آن سال که
بدروند تمام خورد نتوان کرد بعضی با سال دیگر باند و آنجا خلاف غله
چیزی دیگر حاصل نباشد آتش از کوه سیلان جاریست و نیک کوارنده
است و بدین سبب مردم آنجا اکول تمام باشند و اکثر بر مذهب امام
شافعی اند و مرید شیخ صفی الدین علیه الرحمة اند ولایش صد پاره دبه
است و همه سردسیر است و بر سر کوه سیلان قلعه محکم بوده است آنرا
دز بهمن و رویین دز^(۱) خوانده اند و در شاه نامه^(۲) گوید بوقت نزاع
پادشاهی میان کیمسرو و فربرز بر فتح آن قرار دادند و فربرز از فتح آن
عاجز شد و کیمسرو فتح کرد و پادشاهی بدو مقرر شد کون خراب
است و دز شیدان^(۳) که مقابل بابک خرّم دین بوده در کوه اردبیل
است بجانب جیلان حقوق دیوان اردبیل هشتاد و پنجهزار دینار بر روی
دفتر است. خلخال شهر وسط بوده است و اکنون دبه است کاش صد
موضع بچار ناحیه و خامه بیل^(۴) و مسرود و نجلاناد از توابع اوست
و میسجین^(۵) در سانی شهر فیروز آباد نام که بر سر کریمه دلیلی بوده
حاکم نشین آن دیار بوده است و حکامش را افاجریان می گویند و

(۱) Variants دز شدن (۲) Shah-Namah II 343. (۳) Qazvin

دز شدن (۴) خامه بیل، خامه من، اسم، اسم، اسم (۵) میسجین and زخلاناد، زرخلاناد and شهر، مسرود، مسرود، دلیلی بوده

بعد از خرابی فیروز آباد خلخال حاکم نشین شد و اکنون آن نیز خراب است در آن ولایت بحدود دبه کوئی^(۱) دره است بطرف آفتاب روی آن دره چشمه است که آبش بتابستان نخ میبندد و بر طرف قناره که قزاونه یسار^(۲) خوانند چشمه دیگر که در آبش بیضه می پزد و بریک فرسنگ خلخال کوهی است همچون دیواری راست شاهولی بر آمدن کمایش دو بیست گز بر بلندی او و بر فرازش بشکل مخرجه کوهی تقریباً پانزده گز بیرون آمدن آن مخرجه ذهاب است لا یزال قطرات از او فرو میریزد چنانکه دو آسیا گردان آب از آنجا حاصل میشود و بنیاد زرع خلخال از این آبست و در حدود علفزار نیکو است و بدین سبب ماست آنجا آنچنان می بندد که مانند پنیر بکارد می برند و شکار گاههای فراوان و پر شکار دارد و شکارش سخت فریه بود و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، دارمرزین^(۳) ولایت است و صد پاره دبه باشد قول^(۴) و جامکو و زهر^(۵) از معظمت آن و حقوق دیوانیش بیست و نه هزار دینار بر روی دفتر است، شاهرود ولایتی است متصل طوالیش کمایش سی پاره دبه است از معظمتش شال و کلور و حمص و درود^(۶) و کیلوان هواش معتدل است و بگری مایل حاصلش غله نیکو باشد و اندکی میوه دارد و مردمش گویند که شافعی مذهب اند اما مذهبی ندارند و بدترین طوایف اند حقوق دیوانیش ده هزار دینار بر روی دفتر است، تومان پیشکین^(۷) در این تومان هفت شهر است پیشکین و خیاو و اناد و ارجاق و آهر و نکلنه و کلنبر، پیشکین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فبک و عرض از خط استوا لزم و در اول و راوی می خوانند چون پیشکین گرچی حاکم آنجا شد بدو معروف گشت هواش بعفونت مایل جهت آنکه شمالش را

دارمردین، دارمرز، دارمرز (۳) نسا، نسا (۲) لوی Variant (۱)

دور (۷) رامر، زهرا and جویگور، جامکور (۵) فولی، فول، طول (۴)

مشکین، پیشکین (۷)

کوه سبلان مانع است و آتش از کوه سبلان می آید و غله و میوه بسیار باشد و اهل آنجا شافعی مذهب اند و بعضی حنفی باشند و بعضی شیعه حقوق دیوانیش پنچ هزار و دویست دینار است و ولایتش باقطاع لشکر مقرر است کمایش پنچ تومان مقرری دارد، اناد و ارجاق^(۱) دو قصبه است در قبه کوه سبلان افتاده قصبه اناد فیروز بن یزدگرد بن بهرام گور ساسانی ساخت و در اول بعضی شادار بعضی شاد فیروز خواندندی و ارجاق پسرش قباد بن فیروز ساخت هوای هر دو معتدل است و آب از کوه سبلان جاری باغستان نیکو و فراوان دارد و میوه و انگور و خربزه و جوز بسیار بود و قریب بیست موضع از توابع آنجاست حقوق دیوانیش هفت هزار دینار مقرر است، آهر شهر کوچک و هوایش سرد است و آتش از رودی که بدانجا منسوب است از جبال اشکیر بر میخیزد و از عیون و قنوات نیز آب دارد حاصلش غله و اندک میوه بود و مردمش شافعی مذهب اند و حقوق دیوانیش پنجاه مقرر است و قریب ده هزار دینار حاصل دارد و ولایتش قریب بیست پارچه دبه بود و قریب پنجاهزار دینار منوجه دارد، نکته آن قصبه بوده است و کون حر است حاصلش غله و زمینی مرتفع باشد، خبوی قصبه است در قبه کوه سبلان افتاده چون سبلان در شمال اوست هوایش گرمی مانع است و آتش از آن کوه جاریست باغستان اندک دارد حاصلش غله بسیار بود و مردمش اکثر موزه دوز و چوخانر باشند حقوق دیوانیش دو هزار دینار است، در آورد در زمان سابق قصبه بوده و کون ولایتی است و با اکثر زمین از مغول حاصلش از غله و پنبه و شتوک میباشند، بعضی زمینها بسیار است این قلعه محکم بوده و کون خراب است حاصلش غله و سبزه میباشند.

(۱) در بعضی نسخ این نام را ارجاق می نویسند.

(۲) در بعضی نسخ این نام را ارجاق می نویسند.

(۳) در بعضی نسخ این نام را ارجاق می نویسند.

کلنبر^(۱) قصبه است در میان بیشه افتاده و کوهستان بزرگ و قلعه نیکو دارد و در پای آن قلعه رودی روان است هوایش معتدل است و آبش از رود مذکور و حاصلش غله و انگور و میوه باشد و مردمش از ترک و طالش مزوج اند و شافعی مذهب حقوق دیوانیش مبلغ سه هزار دینار بر روی دفتر است، کیلان فصلون^(۲) ولایتی است قریب پنجاه پاره دبه طوایش اند و مردم دهری راه انسانیت در ایشان بغیر از اسم موجود نه حاصلش غله و پنبه و شلتوک نیکو میباشد، مردان نعیم^(۳) ولایتی است کوانی^(۴) و کلاله و جرم از معظمت آن حاصلش غله و انگور و میوه نیکو باشد و بعضی مواضع در کنار ارس واقع شده حقوق دیوانیش هشت هزار و هفت صد دینار است، نودز^(۵) قلعه خرابست بر سر کوهی که رود خانه آهر در زیر او جاریست و بیست و چند موضع از توابع او است و هول و بول^(۶) و همدوان از معظمت آن است و دبه هول حاکم نشین است و در آنجا آثار محمد مصطفی صلعم دارند و تاثیری نیکو دارد و هوای آن ولایت بگری مایل است و آبش از آن رود و عبون و حاصلش غله و پنبه و برنج بود و باغستان بسیار دارد و از میوههایش انگور نیکو بود حقوق دیوانیش یازده هزار دینار است و آن ولایت را در دفاتر بلوک ایبجو نویسند، یافت^(۷) ولایتی است و قرب بیست پاره دبه است در میان بیشه و هوایش بگری مایل است حاصلش غله و اندکی میوه حقوق دیوانیش مبلغ چهار هزار دینار مقرر است، تومان خوی چهار شهر است خوی و سلماس و ارمیه و اشنویه، خوی از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالداط عظم و عرض از خط استوا لزم شهر وسط است و دورش شش هزار و پانصد گام

کلنبر، کلنیه، کلنر، کلین، کلیر، کلیر Variants (۱)
 کلمان و ضلون (۲)
 مردان نعیم، مرادنعیم، مردانعم (۳)
 کیلان فصلون، کیلان تبصلویه
 جرم، کوانی، کوانی (۴)
 Cf. Yaq. IV. 822. (۵)
 یافت، یافت (۷)
 بول، لول (۶)

است هوایش بگری مایل است و آتش از جبال سلماس آید و بارس
 ریزد و باغستان بسیار دارد و از انگور و امرود پیغمبری ماندش جای
 دیگر نیست بشیرینی و بزرگی و آبداری مردمش سفید چهره و خنای نژاد
 و خوب صورت اند و بدین سبب خوی را بترکستان ایران خوانند قریب
 هشتاد پاره دبه از توابع آن است مشاهیرش خرس و بدلاباد حقوق
 دیوانیش پیغاه و سه هزار دینار است، سلماس از اقمیم چهارم است طوایش
 از جزایر خالدات عطید و عرض از خط استوا لزم شهر بزرگ است و
 باروش خرابی یافته وزیر خواجه ناج الدین علیشاه تبریزی آنرا عمارت
 کرد دورش هشت هزار گام است هوایش سردی مایل است و آتش از
 ۱۰ اودیه جبال کردستان میخیزد و بجیره چیچست ریزد باغستان بسیار دارد
 میوه و انگورش نیکو باشد غله و دیگر حیوانات نیکو آید مردمش سنی
 پاک دین اند و پیوسته با آکراد در محاربه باشند خصومت همیشه در
 میانشان قائم بود و چون ذاتی و موروثی است اصلاح پذیر نمیباشد حقوق
 دیوانیش سی و نه هزار و دویست دینار است، ارمیه اقمیم چهارم است
 ۱۵ طوایش از جزایر خالدات عطمه و عرض از خط استوا لزمه شهری بزرگ
 است دورش ده هزار گام باشد برکنار بحیره چیچست افتاده هوایش گرم
 است و بعنوان مایل و آتش از عبوت آن جبال سر میخیزد و بجیره
 چیچست زبرد باغستان فراوان دارد و از میوههای آنکور خوبی و امرود
 پیغمبری و آوی زرد بغایت خوست و بدین سبب تبارزه گر صاحب
 ۲۰ حسنی را با لباس ناسزا یابند کوبند آنکور خوبی بچه در سده اندرون
 یعنی آنکور خلوقی است در سده درین مردمش آنکورش سنی اند و سده

در سیمه آید در سده درین مردمش آنکورش سنی اند و سده
 The meaning is
 but the exact words in the old Adharbāyānī Turkī cannot now be
 for the modern dialect would differ considerably from what is
 written here.

بیست پاره دبه از توابع آن است و ضیاعش مرتفع تمام بود حقوق دیوانیش هفتاد و چهار هزار دینار است، اشنویه شهری وسط است در میان کوهستان بريك مرحله ارمیه افتاده در غرب مایل قبله هوایش خوشتر از ارمیه بود و آبش از اودیه که از آن جبال برمیخیزد حاصلش غله و دیگر حبوبات و انگور بود و مردمش بیشتر^(۱) سنی اند و صد و بیست پاره دبه از توابع اوست و ضیاعش را نیز حاصلی نیکوست حقوق دیوانیش نوزده هزار و سیصد دینار است

تومان سراو^(۲)،

سراو شهری وسط است از اقلیم چهارم از شرقی کوه سبلان مایل ۱۰ قبلی افتاده هوایش سرد است و آب آن از رودی که بدان شهر منسوب است و از کوه سبلان برمیخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غله و دیگر حبوبات بیشتر است و انگور و میوه کمتر بود مردمش سفید چهره اند و سنی مذهب و اکول باشند ولایتش قوب صد پاره دبه باشد و چهار ناحیت روند و درند و براغوش و سقهر^(۳) و ضیاعش غله روی ۱۵ نیکوست حقوق دیوانیش هشتاد و یک هزار دینار است، میانج و گرمورد میانج شهری بوده است و اکنون بقدر دیهی ماند و چند موضع از توابع اوست و هوای گرم و عنف دارد و درو پشه بسیار بود و گرمورد ولایتی است درو صد پاره دبه بود هوایش خوشتر از میانج بود حاصلشان غله و پنبه و انگور و میوه و برنج^(۴) و دیگر حبوبات باشد و آبش از آن کوهها ۲۰ جاریست و فضلابش در سفید رود ریزد و مردمش سفید چهره و ترک اخلاق اند حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار و هشتصد دینار است، تومان مراغه چهار شهر است مراغه و بسوی و دهخوارقان و نیلان،

سرات and سراو، سراه Throughout (۲) شافعی Variant (۱)

The سفیره، سقهر، سقهد، سقهر: دراغوش: درند and آرند، ورزند، زرند (۳) نرنج (۴) روند و براغوش و علم و سفهر Vienna MS gives

مراغه از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فبع و عرض از خط استوا لذك شهری بزرگ است و در ما قبل دار الملك آذربایجان بود هوایش معتدل است بعفونت مایل جهت آنکه کوه سهند شانش را مانع است و باغستان بسیار دارد و آتش از رود صافی است که از سهند بر میخیزد و در بحیره چیچست ریزد حاصلش غله و پنبه و انکور و میوه باشد اکثر اوقات آنجا رزانی باشد ولایش شش ناحیت است سراجون و نیاجون و در جرود^(۱) و گاودول و هشتروود و بهستان و انکوران و ولاوران^(۲) از توابع است مردمش سفید چهره و ترك و ش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی^(۳) میباشند و زبانشان بهلوی معرب است حقوق دیوانیش بتغیا مقرر است مبلغ هشتاد هزار دینار ضامی آنجا است و از آن ولایش صد و هشتاد و پنج هزار و پانصد دینار است بر ظاهر مراغه حکیم خواجه نصیر الدین طوسی بفرمان هولاکو خان رصدی بسته است و اکنون خراب است، سوی شهری کوچک است و آتش از کوههای آن بر میخیزد و در بحیره چیچست میرود حاصلش غله و انکور و اندک میوه باشد و حقوق دیوانیش بیست و پنج هزار دینار است. دهم ارقین شهری کوچک است هوای معتدل دارد و آتش از کوه سهند است و باغستان فراوان دارد و انکورش بقیاس بود غله و پنبه و میوه درو بیکو میوه و مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی ولایش بیست و سه دیه است حقوق دیوانیش بیست و سه هزار و شصت دینار است. ۲۰ نیلان^(۴) شهری کوچک است و باغستان فراوان دارد غله و پنبه و انکور و میوه بسیار آرد و آتش از رود جفتو^(۵) و از عبور رود جفتو اند و حتی مذهب حقوق دیوانیش ده هزار دینار مقرر است و ولایش بیست و سه دیه است.

در جرود، سراجون، نیاجون، بهستان، گاودول، هشتروود، بهستان، انکوران، نیاجون، و لاوران

مردم این شهرها سفید چهره و ترك و ش میباشند و بیشتر بر مذهب حنفی میباشند

جفتو (۲) نیلان (۳) حنفی (۴) نیلان (۵) جفتو

ولایتی چند از توابع آن است، مرند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فانه و عرض از خط استوا لزنط شهری بزرگ بوده است دور باروش هشت هزار گام است اکنون کایش نیمه او بر جاست و هوایش معتدل است و آبش از رود زلور^(۱) حاصلش غله و پنبه و دیگر حبوبات و انگور و میوه بود و از میوههای شفتالو و زردآلو و به در غایت خوبی باشد ولایتش شصت پاره دبه است و حاصلی نیکو و زمین مرتفع دارد و در صحرای مرند بجانب قبله کرم قرمز پیدا شده است و در يك هفته بموسم تابستان آنرا میتوان گرفت و اگر نگیرند قرمز را سوراخ کند و به پرد حقوق دیوانیش از مرند و ولایتش بیست و چهار هزار ۱۰ دینار است، دزمار^(۲) ولایتی است در شمال تبریز کایش پنجاه پاره دبه بود و دوزال^(۳) و کوردشت و قولان و هرا و خور و ائق^(۴) از معضات آن هوایش معتدل است بگری مایل و آبش از آن جبال بر میخیزد و فضلابش در ارس میریزد حاصلش غله و پنبه و میوه بهمه انواع میباشد و بیشتر از همه جا رسد و نویاوه تبریز از آنجا باشد حقوق دیوانیش چهل ۱۵ هزار و هشت صد دینار است، زنگیان چند پاره دبه است و اکنون داخل مردان تقیم پل خدا آفرین بر آب ارس در آن حدود است بکر بن عبد الله صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم ساخت در سنه خمس عشر هجری، ربوز^(۵) قصبه است باغستان فراوان دارد حاصلش غله و انگور و میوه بتخصیص سبب سفید که قبلی می خوانند عظیم خوبست حقوق ۲۰ دیوانیش سه هزار دینار است، کرکر^(۶) قصبه است حاصلش غله و پنبه و

(۱) دوسال، دوزاق (۲) در باز J. N. 387 (۳) زنوز or زلوز، زلولو Variants (۴) دزال، زوال، زنوز Cf. J. N. 387 (۵) ابق، ائق، رواتق: هزارجود: قولون (۶) زثور، زبوع، زنور Yaqa. IV. 202. Possibly the same as کرکر (۷) حصار کرنی in Zafar Nāmah, I. 399.

انگور و میوه باشد و در حدود آن ضیاء الملك نخچوانی پلی بر رود ارس ساخته و از جمله کبار ابنیه خیر است

تومان نخچوان پنج شهر است، نخچوان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فنه و عرض از خط استوا لجم آنرا بهرام چوبین ساخت شهر خوشی است آنرا نقش جهان خوانند اکثر عمارات آن از آجر است حاصلش غله و پنبه و انگور و اندکی میوه دارد و مردمش سفید چهره و شافعی مذهب اند و ولایت بسیار دارد چند قلعه محکم از نواح آن مثل النجق و سورماری و نغمر و فغان^{۱۱} و حقوق دیوانیش صد و سیزده هزار دینار است، اجنان^{۱۲} آنرا کارخانه میخوانند جهت آنکه معدن مس آنجاست، اردوباد قصه است و باغستان بسیار دارد و انگور و غله و پنبه نیکو آورد و آبش از کوهها قبان^{۱۳} خیزد و فضلائش در ارس رود، آزاد شهری کوچک است حاصلش غله و پنبه و انگور فراوان دارد و شراب آنجا را شهرتی عظیم باشد و آبش از کوهها قبان خیزد و در ارس ریزد مردمش سفید چهره اما عوان طبع باشد حقوق دیوانیش هجده هزار و سیصد دینار است، ماکویه قلعه است بر شکاف سنگی دیهی در رود آن قلعه چنانکه آن کوه تا نپروز سایه بان آن دیه شده است و مرجع بنا که بزرگ کشیشان است آنجا ساکن می باشد

باب چهارم، در ذکر دیار اران و موغان،

هواش گرمسیر است و بعنوت مابل حدودش با ولایت روم^{۱۴} و شبروان و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش هر ساله اناپکان زیاده از سیصد تومان این زمان بوده است و آنکه در زمان و سه هزار دینار است که بر روی دفتر آمده است.

۱۱. فغان، خلیان
 ۱۲. اجنان، خلیان
 ۱۳. قبان، قبا
 ۱۴. روم، امپراتوری عثمانی

سنگ بر سنگ کہ محاذی تومان پیشکین است تا کنار آب ارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندانکہ کوه سبلان نا پیدا باشد گیاه درمنہ در پاییز زہردار بود خوردنش چہار پایانرا ہلاک کند و در بہار زہرش کمتر بود و دابہ گرسنہرا مُضَرَّر از آنکہہ علفی دیگر خوردہ شود و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرّت در آن درمنہ نماید آن نبود، باجروان^(۱) از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات فح نط و عرض از خط استوا لح در اول شہرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیہی معمور در مسالک الممالک آمدہ^(۲) آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصہ موسی و خضر علیہما السلام میفرماید و اِذْ قَالَ مُوسَىٰ (۱) لِقَتَاہُ لَا اَبْرَحُ حَتّٰی اَبْلُغَ مَجْمَعِ الْبَحْرَیْنِ اَوْ اَمْضِ حُقُبًا نَا اِنجَا کہ فَاَنْطَلَقْنَا حَتّٰی اِذَا لَفِیَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ اَقْتُلْتَنَفْسًا زَكٰیةً بَغَیْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا نُّكْرًا اَن صخرہ شیروان است و آن بحر بحر جیلان است و آن قریہ دیہ باجروان و آن غلامرا در دیہ خیزان^(۳) کشتہ اند در صور الاقالیم آمدہ کہ صخرہ موسی در ابطاکیہ بودہ است و در کتب تفسیر^(۴) این حکایترا در مجمع البحرین میگویند و این روایت سیم درست است ہوای باجروان بگری مایل است و آبش از جبالی کہ در حدود آن است بر میخیزد حاصلش غیر از غلہ چیز دیگر نمیباشد، برزند از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات مح نط و عرض از خط استوا از مط شہری وسط بودہ است بعد از خرایش افشین غلام معنصم خلیفہ عباسی آبادان و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است بقدر دیہی معمور مانده ہوایش بگری مایلست و آبش از عبون زمین مرتفع دارد حاصلش غلہ باشد، پیلسوار^(۵) از اقلیم پنجم است امیری پیلہ سوار نام او یعنی

(۱) Variant ماجروان

(۲) I. K. 124. 174.

(۳) Qur., XVIII, 59 and 73.

(۴) جبران in Yaq. III 282 , باجروان , جیلان , چندان (۴)

(۵) پیلوار : J. N. 393

سوار بزرگ که از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از رود باجروان است و حاصلش غله باشد. محمود آباد در صحرای گاوباری در کنار دریا است غازان خان مغول ساخت از اقلیم پنجم است. هشرده از اقلیم پنجم است ساحل بحر حیلان از و تا دریا ه قرب دو فرسنگ بود و در اول ابر شهره میخوانند و جای نشست فرهاد بن کودرز بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر مقام و فرهاد گوید

گزین ابر شهره جو فرهاد کرد . بچنگ از حیاه روشنای ببرد
 اران از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین ولایت اران است .
 بیستان از اقلیم پنجم است طوش از جزایر خالدت فتح و عرش از
 خط استوا تا قباد بن فیروز ساسانی ساخت و کور خراب است
 و بیشتر عمارت آن از آجر است همایش کرم است حاصلش گند و
 شنوک و پیه و دیگر حیویات نیکو باشد . مدح از اقلیم پنجم است
 طوش از جزایر خالدت فتح و عرش از خط استوا تا کسر روم
 ساخت قباد بن فیروز ساسانی تجدید عرش کرد شهر بزرگ بود . است
 و کثرت عظیم داشته درو عمارت عالیه مروان بود . و نبات سواد و
 میوههایش فندق و شاه بلوط بهر از جهانی دیگر بیشتر است از اقلیم
 که به ترتر مشهور است . کجحه از اقلیم پنجم است طوش از جزایر
 خالدت فتح و عرش از خط استوا تا شهر ساسانی است در خط
 و ثلاثین هری ساخته شد شهری خوش و مربع بود .
 گفته اند

چند شهر است اندر ایران مربع بر همه

بهر و سارک از طوش آب و هوا

۲۲

بیلقان (۱)

در شهر ۸۰۰۰ نفر جمعیت دارد و در ۱۰ کیلومتری جنوب شرقی

گنجۀ پر گنج در ازان صفاهان در عراق

در خراسان مرو و طوس در روم باشد اقسرا

هیرک^(۱) ییلاق بردع است و جای عظیم خوب و نزع آبهای روان و
 علف زارهای فراوان و شکارگاههای بسیار و مردم بردع تابستان بدانجا
 روند و زمستان بشهر اند

باب پنجم، در ذکر بقاع شروان^(۲) و گشتاسفی،

شروان از کنار آب کر تا دریند باب الابواب ولایت شروان است
 حقوق دیوانی آن در عهد خواقین شروان صد تومان این زمانی بوده است
 و اکنون بازده^(۳) تومان و سه هزار دینار بر روی دفتر است و در وجه
 ۱۰ اقطاع متفرق ولایت بسیار است، باکویه از اقلیم پنجم است طوایش از
 جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا مرل هوایش بگری مایلست
 حاصلش غله بیشتر باشد، شامخی قصبه شروان است از اقلیم پنجم طوایش
 از جزایر خالدات فدل و عرض از خط استوا م ل ط انوشروان عادل
 ساخت هوایش بگری مایل است و بهتر از مواضع دیگر در مسالك
 ۱۵ المالك^(۴) گوید که صخره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده
 است و دیگر کتب گوید که در مجمع البحرین بوده است، قبله از اقلیم
 پنجم است و قریب دریند^(۵) قباد بن فیروز ساسانی ساخت حاصلش ابریشم
 و غلات و دیگر حبوبات نیکو باشد، فیروز آباد^(۶) در معجم البلدان آمده
 که قصبه است بنزدیک دریند هوایش نیکو و جاهای بس نزه دارد،
 ۲۰ شایران انوشروان عادل ساخت هوایش گرم است و آبش ناگوارنده حاصلش
 غله و دیگر حبوبات نیکو باشد، گشتاسفی از کنار آب دریا ولایت
 گشتاسفی است و گشتاسف بن لهراسف ساخت و نهری بزرگ از آب کرو

پانزده^(۳) شروان^(۲) ترك J. N. 392. هیرک، سیرک Variant^(۱)

^(۴) I. K. 123.

^(۵) Cf. Zafar Nāmah I. 406.

Yaq. فیروز قباد^(۶)

III, 928, 929.

ارس بریده است و از آن جوپها بر داشته و بر آن دیهای فراوان ساخته حاصلش غله و برنج و اندک پنبه و میوه بود مردمش سفید چهره اند و بر مذهب امام شافعی زبانشان پهلوی بخیلانی باز بسته است حقوق دیوانیش بزمان سابق پیش از ظهور دولت مغول کمابیش صد تومان این زمان بوده است و اکنون صد و هجده هزار و پانصد دینار است و در وجه اقطاع عساکر که آنرا ساکن اند متفرق باشد

باب ششم، در ذکر بلاد انخاز و گرجستان،

و آن پنج موضع است و هوایش سرد است و حدود آن تا ولایت اران و ارمن و روم پیوسته است و حقوق دیوانی آن ولایت در عهد ملوک آنجا قریب پانصد تومان این زمان حاصل شد و در این عهد صد و بیست تومان و دو هزار دینار است و دارالملک گرجستان و انخاز شهر تفلیس است. الان از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا م فیروز بن قباد ساسانی ساخت هوایش بغایت خوب است و سردی مایل و آبش از جبالی که متصل البرز میآید و در رود کر میریزد حاصلش غله و میوه باشد، انی از اقلیم پنجم طولش از جزایر خالدات عط و عرض از خط استوا ما هوایش سرد است حاصلش غله و اندکی میوه دارد، تفلیس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا مح در دره افتاده است که طرفی از آن پاکوه است و آب کر بر میان آن روان است و از طرفی عمارات سر روی کر ساخته اند چنانکه بام هر رسته خانههای زمین کوی بر رسته عیا است و در آنجا حمامات بسیار است که آب گرم آنرا زابده است و سه اسب احتیاج ندارد حاصلش غلات بغایت نیکو بر آید و اندکی میوه دارد، خان قلعه مستحکم است بر سر تلی عظیم بر سرحد اران، فردوس در معجم البلدان

Minq. 382. حیان، حیان، حیان، حیان (۱۰) گرجستان

(۱۱) Yaq. IV. ۱۰۰

گوید که شهرکی است بر دو روزه تفلیس و هوای خوش دارد و حاصلش غله عظیم نیکو بود و زمین مرتفع دارد

باب هفتم، در کیفیت اماکن ملک روم،

و آن قریب شصت شهر است و سردسیر است و علما ما تفتم آنرا مفسقه
 ۵. البلاد گویند و حدیث نبوی مصدق این تقریر است کما قال رسول الله عم
 الروم ما دخله المعصوم در مسالك المالك آمده^(۱) و علما گفته اند که چون
 رومیان بیت المقدس را خراب کردند و از آنجا برده بودند حق تعالی بر
 ایشان خشم گرفت و از آنجا اسیر و برده بردن رسم فرمود لا جرم از آن
 وقت باز هیچ روز نگذرد که از روم بدیگر ولایت برده نبرند و مؤلف
 ۱۰. کتاب گوید که از زندگانی بد ماست که این زمان برده از ایران بروم میبرند
 و کلام مجید شاهد این تقریر است قوله تعالی^(۲) وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا و
 أَهْلَهَا ظَالِمُونَ نعود بالله من سخطه حدود مملکت روم تا ولایات گرجستان و
 ارمن و سیس و شام و بحر روم پیوسته است چنانچه دیوانیش در این زمان
 سیصد و سی تومان بر روی دفتر است و در زمان سلاجقه زیادت از
 ۱۵. يك هزار و پانصد تومان این زمانی بوده است و شهر سیواس اکنون
 معظم بلاد آنجا است، سیواس از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات
 غالب و عرض از خط استوا لظك خرابی بحال باروی او راه یافته بود
 سلطان علاء الدین بن کیتباد سلجوقی باروی آنرا بسنگ تراشیده بر آورد
 هوایش سرد است حاصلش غله و میوه و پنبه باشد صوف سیواسی مشهور
 ۲۰. است از آنجا میآورند، ابلستان شهری وسط است از اقلیم پنجم، انقره از
 اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عجم و عرض از خط استوا لظ هوای
 سردی مایلست حاصلش غله و میوه و پنبه باشد، ارزنجان از اقلیم چهارم
 است طولش از جزایر خالدات، عد و عرض از خط استوا لظ سلطان

(۱) I. K. 117.

(۲) Qur. XXVIII. 59.

علا الدین کیفباد سلجوقی تجدید عمارتش کرد و بارویش نیز بسنگ تراشید بر آورد و هوایش بغایت خوب است و آب فرات بر ظاهر آنجا میگذرد حاصلش غله و میوه و پنبه و انگور فراوان باشد حقوق دیوانیش سی و سه تومان و دو هزار و پنجمصد دینار، ارزن الروم از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عو و عرض از خط استوا لطم در آنجا کلیسایی است در عظمت چنانکه عالینتر از آن عمارت در آن ملک نیست و درو گنبد عالی بوده پنجاه گز در پنجاه گز و بعضی از طاق آن گنبد در شب ولادت حضرت رسول عم فرود آمد و چنانکه میخواهند که باز جای کند عمارت نپذیرد و فرود میآید و در برابر آن کلیسای مسجد بر شکل طول و عرض آن مانند کعبه مسلمانان ساخته اند و آنرا نمودار کعبه میخوانند حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است، اراک شهری وسط است آبش از فرات و هوایش سردی مایل حاصلش غله و اندک میوه باشد حقوق دیوانیش ده هزار و هفت صد دینار است، ارمناک^(۱) در اول شهر بزرگ بوده و در این زمان قصه است حقوق دیوانیش هفت هزار دینار است، افسنک^(۲) شهری کوچک است حقوق دیوانیش پنج هزار دینار است، افسرا از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سم و عرض از خط استوا لح عز الدین قنچ ارسلان بن مسعود سلجوقی ساخت در سه ست و سنین و خمسیایه جای عظیم خوب بوده و مرتفع و حاصلش غله و میوه و انگور فراوان خوب باشد حقوق دیوانیش پنجاه و یک هزار دینار است، افسهر ارزنجان هفت فرسنگی آنجاست و قونیه بر سه مرحله است حقوق دیوانیش صد و سی و پنجهزار دینار است، اما سیه شهر عظیم بوده سلطان علا الدین کیفباد سلجوقی تجدید عمارت آن کرد و حاصلش از انواع میوه باشد و هوای

افسک، افسیک، افسیک، افسک، افسیک، افسک (۱) افسنک، افسنک (۲) افسرا از اقلیم چهارم است (۳)

خوش و نزه دارد، انطاکیه شهری وسط است و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد، اونیک قلعه است بر سر کوهی و شهری آبشخور^(۱) در پای آن قلعه شیخ حسن پسر حاجی طغای سونای^(۲) ساخته است و امیر شیخ حسن چوپانی آن شهر را خراب کرد بر هشت فرسنگی ارزن الروم است، بایرت^(۳) شهری بزرگ بوده و اکنون شهری کوچک است و اندک باغستان دارد حقوق دیوانیش بیست و یک هزار^(۴) دینار است، دوبرگی^(۵) شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، دولو شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، درجان^(۶) شهری وسط است حقوق دیوانیش چهل هزار و سیصد دینار است، خرنبرت^(۷) شهری بزرگ و از اقلیم چهارم و هوای بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش دویست و پانزده هزار دینار است، شهره شهر کوچک است و بر کنار دریا حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، سمسون بر کنار بحر روم است و بندر کشتی، شمشاط از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عب له و عرض از خط^{۱۵} استوا م شهری بزرگ است و درو قبر صفوان بن معطل صاحب رسول عم و در این حدود درختی است ثمره اش بیادام مانده است و با پوست میتوان خورد از عسل شیرینتر است و خوش طعم تر و کس نداند آن چه میوه است، عموریه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سو و عرض از خط استوا حج و در تلفظ انگوریه^(۸) خوانند در جامع الحکایات گوید قسطاس فیصر روم ساخت و در آن زمین گنجی یافته بود بر عمارت آن شهر صرف کرد حقوق دیوانیش هفتاد و دو هزار و هشتصد

(۱) Variant (۲) سوتیای (۳) بایرت (۴) Variant
 (۵) دوبرگی (۶) درجان (۷) خرنبرت (۸) انگوره
 (۹) دوبرگی (۱۰) سمسون (۱۱) شمشاط (۱۲) سمسون
 (۱۳) سمسون (۱۴) سمسون (۱۵) خط

دینار است، فالیقلا از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات عجله و عرض از خط استوا لطم شهر بزرگ است زیلو قالی بدانجا منسوب است و در معجم البلدان^(۱) آمده که در بیعه نصاری آنجا خانه بوده است که در هر سال در شب شعانین که آخرین یکشنبه صوم ایشان بود موضعی گشاده شدی و ازو خاک سفیدی بیرون آمدی آن خاک چون تریاک دفع زهر شدی و زیادت از دانگی نشایستی خورد و الا هلاک کردی قرا حصار چند قلعه است بدین نام، قرا حصار در کمر^(۲) کوه بر سه مرحله قیصریه است بیست و پنجهزار و سیصد دینار حقوق دیوانی دارد، قرا حصار را بهرام شاه بحدود قونیه ساخته است حقوق دیوانیش یازده هزار و ششصد دینار است، قرا حصار بواسی^(۳) بحدود نیگه حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینار است، قرا حصار لیمونیه^(۴) بحدود آقشهر ارزنجان، قسطنوبیه شهری وسط است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، قومنا^(۵) شهری کوچک حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، قونیه از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سه مه و عرض از خط استوا ما شهری بزرگ است از کوره قیادق سلطان قلع ارسلان در آنجا قلعه ساخت از سنگ تراشیده و در آن قلعه جهت نشست خود ابوانی عظیم بر آورده و چون خرابی بحال قلعه و باروی قونیه راه یافت سلطان علا الدین کیفیاد سلجوقی و امراء او تجدید عمارت باروی شهر کردند باروی بس بلند از سنگ تراشیده از قعر خندق بر آورده است بیست کز عمق خندق و سی کز دیگر بلندی باروست دور آن بارو زیادت از ده هزار گام است و در آن شهر عمارات عالی ساخته و دوازده دروازه دارد بر فراز هر یک کوشکی قلعه شکل است و هوایش معتدل است و آتش از آن جنال و

^{۱۲} بر آن آب در دروازه جهت مطهر آب کنندی عظیم ساخته اند چنانکه

لبعوبیه (۴) بواس (۵) Variant م (۶) Yaq. IV, 20.

قومنا، قومنا (۷)

بر بیرون گنبد سیصد و چند لولہ آب جاریست ارتفاعش غلہ و پنبہ و دیگر حبوبات بسیار و نیکو باشد باغستان فراوان دارد بدو طرف یکی بجانب صحرا و آن اکنون خراب است و دیگری بجانب کوه در پای قلعه کولہ^(۱) و آن معمور است انگور و میوہ بانواع ازو حاصل شود از میوہایش زرد آلو بغایت شیرین و آبدار میباشد و چون شہر بر سرحد قرامان است ہمیشہ از ایشان بزحمت باشند و پیوستہ پاس دارند و از مزار اکابر تربت مولانا جلال الدین بہا قدس سرہ آنجاست، قیصریہ از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات سطر و عرض از خط استوا لٹک در پای کولہ ارجاسب افتادہ است شہری بزرگ است قلعہ آنرا سلطان علاء الدین کیفباد سلجوقی بارو از سنگ تراشیدہ ساخت حقوق دیوانیش صد و چہل ہزار دینار است در معجم البلدان آمدہ است^(۲) کہ درو بلیناس حکیم جہت قیصر حمای ساختہ بود کہ بچراغی گرم میشد و درو مقامی است منسوب بجلال محمد بن حنفیہ بن امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ و اورا عظیم متبرکہ دارند، کاب^(۳) شہری وسط است و ہواش سرد است و از اقلیم پنجم است حقوق دیوانیش بیست و دو ہزار و صد دینار است، کماخ قلعه است و شہر کوچک در پای آن قلعه ہواش سردی مایل است و چند پارہ دیہ بر توابع آن و حقوق دیوانیش سی و چہار ہزار و چہار صد دینار است، کول^(۴) شہری وسط است و از اقلیم چہارم و میوہ فراوان دارد، کیر و بقیج^(۵) در اوّل دو شہر بودہ است متصل بہم دیگر این زمان خراب است و اندکی عمارت دارد اما میوہ فراوان و خوب باشد، لولہ شہر کوچک است و از اقلیم پنجم ہواش سردی مایلت و علفزار بسیار دارد و شکار گاہ بجد و شمار، ملطیہ از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات عا و عرض از خط استوا لٹ و در آن حدود حصن حصین

(۱) Variant کولہ (۲) Yaq. IV. 214. (۳) Cf. Ibn Bibi, 292. (۴) کول

(۵) Variants s. p., and کیر و بقیج، کیر و بقیج، کیر و بقیج

است و آنرا ارقلودیه^(۱) خوانند و بطلهیوس صاحب المجسطی بدانجا
منسوبست شهری عظیم بزرگ بوده و هوایش در غایت خوشی و آبهای
روان و علفزارهای فراوان حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد،
نیکه^(۲) شهری وسط است و از اقلیم پنجم حقوق دیوانیش چهل و
یکهزار و پانصد دینار است، نکسار^(۳) شهری وسط است و باغستان
فراوان دارد و میوه بسیار دارد حقوق دیوانیش صد و هشتاد و هفت
هزار دینار، هوشیار قلعه است بحدود ولایت قرامان کوهستان و بیشه است
و درو قلاع فراوان و آن ولایات متصل ارمنیه الاصغر و شام و سواحل
بحر روم و فرنگ است اهل آنجا سلاح ورز و دزد و راه زن باشند و با
اهل روم همیشه در محاربه و پیشوایان ایشان از نسل سلاجقه اند،
بلقان بازار^(۴) قصبه ایست ما بین قونیه و آقشهر و درو آب گرمی است
که در جهان ماندش نیست و بر آن عمارت عالی ساخته اند، زمندو^(۵)
شهری وسط است حقوق دیوانیش چهارده هزار و ششصد دینار است،
قیر شهر شهری بزرگ است و درو عمارات عالی و هوای خوب دارد حقوق
دیوانیش پنجاه و هفت هزار دینار، گدوک^(۶) شهری کوچک است و هوایش
بسردی مایل حقوق دیوانیش شانزده هزار و پانصد دینار است،
طوزاغاچ^(۷) شهری وسط است حقوق دیوانیش نوزده هزار و پانصد
دینار است، زیارت بازار قصبه ایست و جای عظیم خوش و حقوق دیوانیش
یکهزار و ششصد دینار است، اگریدور^(۸) قصبه ایست حقوق دیوانیش
۲۰ چهار هزار دینار است، فواق^(۹) قلعه ایست عظیم و محکم در دامن کوه
افتاده است، قوشحصار شهری وسط است حقوق دیوانیش بیست و هفت

بلقان، بلقور، بلتون (۴) نکسار (۵) نیکه، نیکه (۶) قلعه دبه Variant (۷)

(۸) اگریدور (۹) فواق (۱۰) ابن بیتی، 281 (۱۱) ابن بیتی، 40 (۱۲) ابن بیتی، 210

فواق (۱۱) اگریدور (۱۲)

ہزار دینار است، سوری حصار^(۱) شہر وسط است حقوق دیوانیش بیست و پنجہزار دینار است، قلونیه شہر بیست بر ساحل بحر قسطنطنیہ، کستی^(۲) شہری کوچک است بر ساحل بحر، ملقونیہ در معجم البلدان^(۳) گوید کہ بحدود قونیہ است از کورہ قیادق و حصون قوہ و اقطنغوش^(۴) در آن حوالیست

باب ہشتم، در ذکر مواضع ولایت ارمن،^(۵)

و آن بر دو قسم است ارمنیہ الاکبر و ارمنیہ الاصغر و ارمنیہ الاصغر داخل ایران نیست و ارمنیہ الاکبر در شرق او افتادہ است و ولایات روم بر شمالش و دیار شام بر جنوبش و دریای روم در غربش و بلاد سیس و قبرس^(۶) و طبرزون معظم بلاد آنجاست و از آنجا ہر سال سہ تومان بر سیل خراج بایران میدہند و ارمنیہ الاکبر داخل ایران است و بحساب یکتومان و بتومان اخلاط مشہور است و ہواش اکثر معتدل حدودش تا ارمنیہ الاصغر و دیار بکر و کردستان و آذربایجان و آران پیوستہ است طولش از ارزن الروم تا سلماس و عرض از آران تا اقصی ولایات اخلاط و دار الملک آن دیار شہر اخلاط است حقوق دیوانیش در زمان سابق قرب دویست تومان این زمانی بودہ است و اکنون سی و نہ تومان است، اخلاط^(۷) از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات عزنہ و عرض از خط استوا لمح کط ہواش معتدل است و باغستان بسیار دارد و میوہای خوب نیز بسیار باشد حقوق دیوانیش پنجاہ و یک ہزار و پانصد دینار، ابتوت^(۸) قصبہ ایست مختصر حقوق دیوانیش یک ہزار دینار است، ارجیش پیشتر از این شہر بودہ است طولش از جزایر

کستی، کستی، کستی (۲) شہری، شعری، سعری حصار Variants (۱)
 ارمنیہ (۵) قوہ و اقطنغوش (۴) Yaq, IV. 635 (۳) کستی، کستی
 خلاط (۷) طرون، نرطرون and قوس، قرین (۶) ارمنیہ، ارمنہ
 ابطوط، ابطوط (۸)

خالدات عجم و عرض از خط استوا لطخواجه تاج الدین علی شاه وزیر
 تبریزی آنرا حصاری کشید اکنون قلعه محکم است حاصلش غله و پنبه
 حقوق دیوانیش هشتاد هزار دینار است، ارسوک^(۱) قلعه ایست برکنار
 بحیره اخلاط و جای عظیم سخت نیکو است حقوق دیوانیش سیزده هزار
 و ششصد دینار است، الاطاق^(۲) غلغزار بسیار نیکو است و آبهای فراوان
 و شکارگاههای بسیار دارد و ارغون خان مغول در آنجا سرای ساخته
 و بیشتر ناستان آنجا بودی حقوق دیوانیش شش هزار و پانصد دینار است،
 برگری^(۳) شهری کوچک است و در زمان سابق شهر بزرگ بوده
 است و بر سر پشته افتاده است و رودی بزرگ دارد و از الاطاق
 می آید و باغستان بسیار است و درو میوه بسیار میباشد و اندرون شهر
 قلعه محکم یک طرف شهر حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار دینار است،
 بیان^(۴) قصه ایست درو باغستان و میوه بسیار حقوق دیوانیش شانزده
 هزار دینار است، خرادین^(۵) شهری کوچک است و در اول شهر بزرگ
 بوده حقوق دیوانیش پنجهزار و سیصد دینار است، خوشاب قصه ایست
 ۱۵ حقوق دیوانیش یک هزار دینار است، خرمرمت و لوقیامات^(۶) شهر
 کوچک است و درو باغستان و میوه بسیار باشد و هوایی در عایت
 خوبی حقوق دیوانیش شانزده هزار و ششصد دینار است، حکماباد^(۷)
 در اول شهر بزرگ بوده و اکنون بقدر دهی باقی مانده است حقوق
 دیوانیش نه صد دینار است، سلم^(۸) قصه ایست حقوق دیوانیش دهنهزار
 ۲۰ و دو بیست دینار است، عین شهری وسط است حقوق دیوانیش بارده
 هزار دینار است، کبود شهری کوچک است حقوق دیوانیش چهار هزار و
 سیصد دینار است، ملازجرد از اقلیم چهارم است طولش از حرار

برگری: بارکبری، برگری^(۱) الاطاق^(۲) ارسوک: ارمول، ارمول، ارمول
 حرمرتب^(۳) خراوبین^(۴) C. J. N. HS for this and following
 سلم^(۵) سکماباد^(۶) نومات، نومات and حرمرمت، حرمرمت، حرمرمت

خالدات عو و عرض از خط استوالح مه و اکنون قلعه دارد محکم عظیم
 جای خوب است و هوای خوش حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار
 است، وان و وسطان از اقلیم چهارم است وان قلعه است و وسطان
 شهری بزرگ بوده و اکنون شهری وسط است طولش از جزایر خالدات
 عجم و عرض از خط استوالح هوایش بغایت خوب و آبش از جبالی که
 در آن حدود است بر میخیزد و در بحیره اخلاط میریزد و باغستان بسیار
 دارد و میوههای فراوان و خوب و حقوق دیوانیش پنجاه و سه هزار و
 چهار صد دینار است، ولاسجرد^(۱) قلعه ایست و قصبه در پای آن
 حاصلش غله و پنبه و اندک میوه باشد و حقوق دیوانیش هفت هزار
 دینار است،

باب نهم، در ذکر دیار بکر و ربیعه،

در صور الاقالیم آنرا جزیره میخوانند بیست و نه شهر است و گرمسیر
 و حدودش با ولایات روم و ارمن و شام و کردستان و عراق عرب
 پیوسته است و شهر موصل دار الملک آنجاست حقوق دیوانی آن مملکت
^{۱۵} در عهد اتابگان تا زمان بدرالدین لولو مبلغ یک هزار تومان بوده است
 و اکنون صد و نود و دو تومان است و نیم، موصل از اقلیم چهارم
 است طولش از جزایر خالدات عز و عرض از خط استوالح لب بر کنار
 دجله افتاده است دور باروش هشت هزار گام است و مسجد جامعی دارد
 و محرابی از سنگ تراشیده و مقطع کرده که هیچ ملکی مثل آن عظیم کس
^{۲۰} از چوب نکرده باشد و عمارات عالیه بدرالدین لولو ساخته است و اکنون
 بیشتر خراب است حقوق دیوانیش سبصد و بیست و هشت هزار دینار
 است، اربیل از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عز و عرض
^{۲۲} از خط استوالح شهری بزرگ است و قلعه عظیم دارد حاصلش غله و

(۱) Yaq. IV, 939.

پنبه نیکو دارد حقوق دیوانیش بیست و دو هزار دینار است از دیار ربیعه است،

ارزن شهری بزرگ است و قلعه دارد عظیم محکم حاصلش غله و پنبه نیکو باشد حقوق دیوانیش دویست و هفتاد و پنج هزار و پانصد دینار است، آمد^(۱) از دیار بکر^(۲) است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عجم و عرض از خط استوا له بر کنار آب دجله^(۳) است و شهری وسط است و حقوق دیوانیش سی هزار دینار است، باصید^(۴) شهری وسط است حاصلش غلات و پنبه و اندکی میوه باشد حقوق دیوانیش بیست و چهار هزار و سیصد دینار است، باظر نوح^(۵) شهر کوچک است حقوق دیوانیش پانزده هزار دینار است، برطلی قصبه ایست و جای عظیم خوب است و تزه و میوه دارد و غله و پنبه نیکو و حقوق دیوانیش سیزده هزار و دویست دینار است، بوازج شهری کوچک است حقوق دیوانیش چهارده هزار دینار است، جبار^(۶) در صور الاقالیم گوید شهری کوچک است در باغستان و کوهستان ایشان زرع میکند، جزیره از اقلیم چهارم است اردشیر باکدان ساخته شهر بزرگ است و قرب صد پاره ده از توابع اوست انکور بسیار دارد و حقوق دیوانیش صد و هفتاد هزار و دویست دینار، حانی و سیلوان^(۷) شهری وسط است از اقلیم چهارم حقوق دیوانیش صد و هفتاد و یک هزار دینار است، حران از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عجم و عرض از خط استوا لد ارفخند بن سام بن نوح عم ساخت و قلعه ایست از سنگ تراشیده دورش یک هزار و سیصد و پنجاه کام و علو دیوارش پنجاه گز آنرا قلعه نجم خوانند و از قرای حران در دیه تاران^(۸) گویند

فرات MSS (۱) ربیعه MSS (۲) این نام را یاقوت و Varro (۳)

حار، جاد، جار (۴) باظر نوح (۵) یاقوت، Yaq. I, 106 و ربیعه (۶)

فران، فلان، دیه تاران (۷) سیلوان، سیوان and حانی (۸)

ولادت حضرت ابراهیم خلیل عم بدو بوده است و اصح آنکہ بولایت بابل بوده است بدیہ نوری^(۱) و اورا آنجا پنهان داشته اند و در حران قوم صابیان بسیار بودند، حصن کیفا شهری بزرگ بوده و اکنون بعضی خرابست و بعضی آبادان حقوق دیوانیش هشتاد و دو هزار پانصد دینار است، خابور از اقلیم چهارم است قباد بن فیروز ساسانی ساخت، راس العین از دیار ربیعہ است و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عجمک و عرض از خط استوا لدک دورش پنجهزار گام است هوایش بغایت خوش است و میوه و انگور و غلہ و پنبہ نیکو باشد، رقبہ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات عدیز و عرض از خط استوا لدم اکنون خراب است بزبان روی آنرا قالانیفوس خوانند و در رسالہ ملکشاہی آمدہ کہ بعد قادر خلیفہ جعبر نامی کہ حاکم آن دیار بوده بزلب فرات میآذی شهر رقبہ قلعه از سنگ خارا ساخته است دورش یک هزار گام بعد از صد سال نیرہ اش سابق بن جعبر بر آن قلعه بقطع طریق مشغول بود و راههای شام و دیار بکر و عراق بدان سبب مسدود بودہ ۱۵ سلطان ملک شاہ سلجوقی آنرا بزجر بسته و سابق را با پسران سیاست فرمود تا آن راهها گشاده و امن شد و از عجایب حالات در شرح آن مقام آورده است کہ آن قلعه در برابر دیہ صفین است کہ رزمگاہ امیر المومنین مرتضی علی کرم اللہ وجہہ و معاویہ و بر لب آب فرات در حوالی مشہدی است کہ شہداء طرفین آنجا مدفونند از دور اشخاص شہدا در تابوتها پدید ۲۰ بود چون نزدیک ہی رفتند هیچ نمیشایست دید رها از اقلیم چهارم است در رسالہ ملکشاہی آمدہ کہ دورش پنجهزار و هشتصد گام است از سنگ تراشیدہ کردہ اند و درو کبیسہ ہم از سنگ ساخته بودند و گنبدی بزرگ ۲۲ در میان زیادت از صد گز صحن گنبد بودہ است و گوید در مسالک

(۱) Variants نوری، نوری، بوس

المالک از آن عظیم تر و نیکوتر در جهان عمارت کس نه ساخته بوده
 اما اکنون خراب است، ساعد شهری بزرگ است از اقلیم چهارم و هوای
 خوش دارد و درو آلات مس خوب میسازند و طاسهای بی نظیر مشهور
 است حقوق دیوانیش چهل و شش هزار و پانصد دینار است، سنجار از
 ۵ دیار ربیعه است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عه ک و عرض
 از خط استوا له دور بارویش سه هزار و دو بیست گام از سنگ و گچ
 کرده اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است
 که بامهای هر رسته خانه ها زمین کوی یک رسته دیگر است باغستان فراوان
 دارد و ساق و زیتون و انجیر و میوه های فراوان و انگور خوب دارد و
 ۱۰ حقوق دیوانیش صد و چهل و هفت هزار و پانصد دینار، سوق ثمانین
 دیهی بوده است در پای کوه جودی که نوح پیغمبر عم بوقت آنکه
 از طوفان خلاص شد ساخت و آن اولین مقامی است که بر روی
 زمین بعد از طوفان ساخته اند و اکنون خراب است، عنبر از اقلیم
 چهارم است کیکاوس کیانی ساخت و بر پشته موضوع است و مصوع
 ۱۵ انگور بسیار دارد و شراب بد باشد حقوق دیوانیش بیست و هفت
 هزار و چهار صد دینار است، عمادیه شهری بزرگ است و عماد
 الدوله دیلی تجدید عمارت کرد و بعد از منسوب گردانید هوایی
 بغایت خوب دارد حقوق دیوانیش شصت و هفت هزار دینار است،
 قرقیسیا از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عدم و عرض از خط
 ۲۰ استوا لدک بقرقیسیا بن طهورث دیوند منسوب است، گرمیاس شهری
 وسط است حقوق دیوانیش یازده هزار و دو بیست دینار است، ساردون از
 دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات عدم و عرض
 ۲۲ از خط استوا له بر روی پشته ساخته اند و درو قاعه ایست بر سر سنگی که

بر سر شهر مشرف است و در آن دیار رودی است همچند زنجان رود
 باشد صور نام باغستان ماردین را آب از او است و اراضی که بر آن
 آب است قریب ده فرسنگ کمایش طول دارد و یک فرسنگ عرض
 غله و پنبه و میوه حاصل دارد و اکثر حاصل آن ولایت از آن رود
 است حقوق دیوانیش دویست و سی و شش هزار و دویست دینار است،
 موش بیش از این شهری بوده است و اکنون خراب است و صحرا بی
 خوب و علفزارهای نغابت نیکو از یک طرف آن آب دجله و از یک
 طرف آن آب فرات می رود و حقوق دیوانیش شصت و نه هزار و پانصد
 دینار است، میافارقین از دیار ربیعه است از اقلیم چهارم طولش از جزایر
 ۱۰ خالدا ت عه به و عرض از خط استوا لح شهری بزرگ است و هوای خوش
 دارد و میوه فراوان و حقوق دیوانیش دویست و بیست و چهار هزار
 دینار، نصیبین^(۱) از دیار ربیعه و از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
 خالدا ت عه و عرض از خط استوا له دور باووش شش هزار و پانصد گام
 است آبش از نهر هرماس است و هوای او متعفن است ارتفاعش میوه
 ۱۵ و انگور بسیار دارد و شرابش بد نیست و مانع مضرّت عفونت هوا میشود
 گل آنجا بهترین گلهای ایران زمین است و در آنجا عقارب قتال و پشه
 بسیار است در جامع الحکایات آمده که در ما قبل بافسون پشه و ملخ را
 بسته بودند چنانکه قطعا در آن شهر در نیامدی و در عهد صلاح الدین
 یوسف باروی آن عمارت میکردند خمها سر بسته دیدند تصور گنجی
 ۲۰ کردند و آنرا بر داشتند و سرش باز کردند پشه و ملخ دیدند باز بر
 جای نهادند و آن عمل باطل شد، نینوی بر کنار دجله نهاده اند دورش
 شش هزار گام است و مشهد بونس پیغمبر عم در قبلی آن شهر است و از
 ۲۲ شهر تا آن مشهد هزار گام است بی زیاد و کم،

(۱) Variant نصیبین

باب دهم، در ذکر بقاع^(۱) کردستان،

و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایات عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است حقوق دیوانیش در زمان سلیمان شاه ابوه^(۲) قریب دو بیست تومان این زمان بوده است و اکنون بیست و تومانی و یک هزار پانصد دینار بر روی دفتر است الانی^(۳) قصبه ایست معتبر و هوای خوش دارد و آبهای روان حاصلش غلات باشد و علفزارهای نیکو و شکارگاه های خوب فراوان دارد، البیشر^(۴) شهری وسط است و جای نزه و درو آتش خانه اروخش^(۵) نام بوده است، بهار قلعه ایست و در زمان سلیمان شاه دار الملک او بوده خفتیان^(۶) قلعه ایست محکم و برکنار آب زاب و چند پاره دیه است در حوالی آن، دریند ناج خانون^(۷) شهری وسط خوب و نزه بوده است، دریند زنگی شهر کوچک است و هوای خوش و معتدل و آبهای روان بسیار دارد و علفزارهای فراوان و مردم آنجا دزد و راهزن و ناپاک باشند، دز بیل^(۸) شهر وسط است و آب و هوای خوب دارد، دینور شهری است از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدهات فج و عرض از خط استوا له شهری کوچک است و هوایش معتدل و آبش فراوان و ارتفاعش غله و میوه و اندکی انگور باشد مردم آنجا بهتر از دیگر مواضع باشد، سلطان آباد جمجمال قصبه ایست از اقلیم چهارم در پای کوه بیستون افتاده است اولجایتو سلطان بن ارغون خان مغول ساخته جای خوش و بغایت خوب حاصلش غله بیشتر باشد، شهرزور از اقلیم چهارم است طوایش از جزایر خالدهات فاک و عرض از خط استوا لدک قصبه آنرا در اول نیم ارداه گفته اند یعنی به راه مدین

۱. است. البیشر (۱) ادبی (۲) ابوه (۳) الانی (۴) البیشر (۵) اروخش (۶) خفتیان (۷) ناج خانون (۸) دز بیل

اردخش، اردخش، اروخش (۱) J. N. 100

(۲) Cf. Zafar J. N. 100

در بیل (۳) J. N. 100

تا آتش خانه آذربایجان قباد بن فیروز ساسانی ساخت در صور الاقالیم گفته اند که آن شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش آکراد بوده اند و هر که را زور پیشتر بوده حاکم میشد، کرمانشاه^(۱) آنرا در کتب فرماسین^(۲) نوشته اند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا لدک بهرام بن شاپور ذو الاکتاف ساسانی ساخت و قباد بن فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده و درو جهت خود عمارت عالیه ساخت و پسرش انوشروان عادل درو دکه ساخته صد گز در صد گز و در یک جشن برو فغفور چین و خاقان ترک و رای هند و قبصر روم اورا دست بوس کردند شهری وسط بوده است اکنون دهبی است و صفة شیدیز در آن حدود است و خسرو پرویز ساخته و در صحرای آن باغ انداخته دو فرسنگ در دو فرسنگ و بعضی از آن شهر گردانیده چنانکه همه میوههای سردسیری و گرمسیری درو بودی و باقی چون میدانی بعلفزار گذاشته و درو انواع حیوانات سر داده تا نوالد و تناسل کردند، کردند و خوشان دو دبه است بر سر گریه حلوان و کردند خراب است و خوشان آبادان هوای معتدل دارد و آتش از آن کوه جار بست و درو زراعت و باغستان بسیار است، کنگور آنرا قصر اللصوص خوانند اند جهت آنکه اهل آنجا در دزدی درجه عالی دارد خسرو پرویز درو قلعه ساخت و سنگهای گران بستون کرده اند چنانکه هر یک کمابیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست مونس الاستاد در کنگور جامعی ساخت بغایت خوب و عظیم، مایدشت ولایتی است قریب پنجاه پاره دبه بود و در صحرائی واقع است که متصل میدان بزرگ است و علفزارهای در غایت خوب است و هوای معتدل دارد و آتش از جبالی که در آن حدود است بر میخیزد، هرسین^(۳) قلعه ابست و قصبه در پای

حرسین (۳) فرماسین (۲) کرمانشاهان Variant (۱)

آن هوای معتدل دارد و آبهای روان، و سظام^(۱) دیهی بزرگ است محاذی
صفت شبدیز هوای معتدل دارد و آبش از رود کولکو که از کوه بیستون
و حوالیش بر میخیزد

باب یازدهم، در ذکر بلاد خوزستان،^(۲)

در دوازده شهر است و بغایت گرم حدودش بولایت عراق عرب
و کردستان و لرستان و فارس پیوسته حقوق دیوانیش در زمان خلفا
زیادت از سیصد تومان این زمان بوده است و در این عهد سی و دو
تومان و نیم بر روی دفتر است اما توفیری نیکو دارد و دارالملکش شهر
نستر است، نستر^(۳) در تانط شستر خوانند و از اقلیم سیم است طولش از
جزایر خالدات فدک و عرض از خط استوا لاک هوشنگ پیشدادی
ساخت و خراب شد بود اردشیر بابگان تجدید عمارت آن کرد و شکش
بر مثال اسپ ساخت شاپور ذو الاکناف چون از روم بایران رسید و بر
قبصر غلبه کرد و پادشاهی یافت قبصر را الزام نمود تا بعد از تدارک خرابی
که درین ملک کرده بود آب شستر را مثاله گردانید و بر آن سدّی عظیم
بست و جوی دشتاباد که مدار ولایت شستر بدانست بسبب آن بند جاری
شد و در مسالك الممالک^(۴) گوید که از آن محکم تر سدّی بر هیچ آب نه
بسته اند اما بند امیر که بعد از تألیف مسالك الممالک در فارس عضد
الدوله دیلی بر آب کر بسته است از آن عظیم تر است و شاپور ذو
الاکناف در شستر عمارت عالی کرد دور آن شهر پانصد کام است و چهار
دروازه دارد و هوایش بغایت گرم است و اکثر بهار و تابستان درو باد
سموم وزد چنانکه شب نیز آید و بدین سبب بر بامها بیارند خنک نما
آبش نیک هاضم است چنانکه در آن کرما اعتماد بر آن آب اغذیه غلیظ
خورند و مضر نبود و زمیش مرتفع تمام است و از بیکونی زمین تخم نیک

شستر، شوشتر^(۱) در هیات کشور - خوزستان^(۲) سظام Variant^(۳)

(۴) I. K. 102.

دراز گوش کافی بود^(۱) غله و پنبه و نی شکر درو نیک میآید و پیوسته در آنجا ارزانی بود چنانکه موسم تنگی آنجا هنوز بهتر از فراخی شیراز بود و مردم آنجا اکثر سیاه چهره و لاغر باشند و بر مذهب ابو حنیفه باشند و نیکو اعتقاد و سلیم طبع و بخود مشغول و در ایشان هیچ فتنه و فضولی نبود کم سرمایه باشند و در ایشان متمول بنادر افتد شکار گاههای بسیار دارد و در رساله ملک شاهی گوید چهار شکارگاه است بزرگ یکی رخش آباد پانزده فرسنگ در دوازده فرسنگ دوم دورق و هندویان^(۲) بیست فرسنگ در ده فرسنگ سیم مشهد کافی^(۳) ده فرسنگ در شش فرسنگ چهارم حویزه بیست فرسنگ در دوازده فرسنگ و علفزارهای خوب است ۱۰ و از غایت گرما مردم غریب در آن دیار بعد از بهار اقامت نتوانند کرد و هر غله که در ثور نبریده باشند چون آفتاب بچوزا رسد نتوانند برید و تلف شود و حقوق دیوانی آن شهر بتمغا مقرر است و بر ظاهر شهر قلعه ایست محکم، اهواز از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا لا اردشیر بابگان ساخت و آهرا کوره عظیم توابع کرد چنانکه ۱۵ تمامت خوزستان بدانجا باز خوانند، نرب^(۴) از اقلیم سیم است و شهر کوچک است و گرمسیر برکنار دریا افتاده است چنانکه جزر و مد ماهیانرا در خشکی اندازد و قوت ایشان از آن بود و مردمش قوی هیکل و دراز بالا و صاحب قوت و سیاه چهره باشند باغستان بسیار دارد نارنج و نرنج و لیمو و خرما خوب درو بسیار بود، جندی شاپور^(۵) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از خط استوا لایه شاپور بن اردشیر بابگان ساخت و شاپور ذو الاکناف درو عمارت بسیار کرد شهر وسط گرمسیر است هوای بد دارد و در آنجا فی شکر بسیار دارد، ۲۲ حویزه از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از

(۱) کافی (۲) هندمان (۳) لحم بیک گاو توان زدن Variant (۴)

جندی شاپور (۵) نرانب، توب، تعرب، نرب (۴)

خط استوال شاپور ذو الاکناف ساخت شهری وسط است و گرمسیر
 و هوای او بهتر از دیگر شهرهای خوزستان حاصلش غله و پنبه و نیشکر
 بسیار است و درو قوم صایان بسیار اند، دزفول آنرا اندیشک^(۱)
 گفته اند از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فده و عرض از
 خط استوال اردشیر بابکان ساخت بر دو جانب آب چندیشاپور نهاده
 است و پلی بر آن آب بسته اند بچهل و دو چشمه و درازی آن پل
 پانصد و بیست گام و عرضش پانزده گام و آنرا پل اندیشک خوانند
 و آن شهر را بدان پل باز خوانند بر جانب شرقی بالای شهر جوی در
 سنگ بریده اند در زیر شهر با رود رسانیده اند و دولابی بزرگ بر آن
 جوی ساخته چنانکه پنجاه گز آب بالای اندازد و مدار شهر بدان آب
 است و شهری وسط است مواضع بسیار از نواح اوست و محدود قری
 شافجرد و مضران مرغزاری است نیم فرسنگ در نیم فرسنگ و تمامت
 نرگس خود روست و هم در این حدود درختان اند آنرا زرین درخت
 گویند شکوفه زرد بسیار بقا دارد اما ثمره نمیدهد، دستگر از اقلیم سیم
 است اورمزد^(۲) بن شاپور بن اردشیر بابکان ساخت و قلعه گلین محکم
 دارد و هوایش بغایت گرم است و متعفن، رامز طولش از جزایر خالدات
 فده و عرض از خط استوال اورمزد بن شاپور بن اردشیر بابکان
 ساخت و رام هرموز خوانند بمور رامز شد شهری وسط است و هوای
 گرم دارد حاصلش غله و پنبه و نی شکر فراوان بود، سوس^(۳) از اقلیم سیم
 و شهری وسط است و گرمسیر مهالیل بن قینان بن انوش بن شیث
 ابن آدم عم ساخت و این اولین شهر است که در خوزستان بنا کردند
 و هوشنگ بر آن عمارت افزود آنجا قلعه محکم ساخت و بر آن قلعه دیگر

۱) ادماش Yaq. I. 372, Ist. 197 اندک، اندیشک Variants

سوسین (۲) هرموز، هرمز (۳)

ساخت که در غایت استحکام بود شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارت آن شهر کرد و شاپور خوره خواند و شکش بر مثال باز نهاده بود گور دنیال پیغمبر عم بر جانب غربی آن شهر است در میان آب و در آنجا ماهیان انسی اند و از مردم نه گریزند و کس ایشانرا نه رنجاند، طرازك^(۱) شهری وسط است و در آنجا نیشکر بهتر و بیشتر از دیگر مواضع خوزستان و عظیم و فراوان باشد، عسکر مکرم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فدك و عرض از خط استوا لا مه شاپور ذو الاکتاف تجدید عمارتش کرد و بوج^(۲) شاپور خواند بر دو جانب آب دو دانکه نستر نهاده است و در اول بلفظ لشکر خواندند و لشکر بن طهمورث دیوبند ساخته شهری بزرگ است از همه ولایات خوزستان هوای آن خوشتر است اما درو عقارب قتال بسیار است، مسرقان از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات فه و عرض از خط استوا لا اردشیر بابکان بر آن جوی برید و بر آن جوی آن ولایت نهاده شهری موسط است و ولایتی بسیار دارد و همه گرمسیر است،

۱۵ باب دوازدهم، در ذکر مواضع بر و بحر مملکت فارس، در فارس نامه^(۳) آمده است که مملکت فارس دار الملک پادشاهان ایران بوده است و مشهور است که ایشان اگرچه بر تمامت ایران حکم داشته اند ملوک فارس خوانده اند و قدرت و شوکتشان چنانکه اکثر پادشاهان ربع مسکون خراج گذار ایشان بوده اند و کلام مجید از قدرت و شوکت ایشان خبر میدهد^(۴) بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ و حضرت رسول صاعم در حق فارس فرموده ان الله خير بين خلقه من العرب قریش و من العجم فارس و بدین جهت اهل آنجا را

(۱) Variants طرازك, J. N. 284 افرشه (۲) برج (۳) See British Museum MS Or. 5983: and J. R. A. S. for 1912: pp. 1, 311, 865.

(۴) Qur. XVII, 5.

اخیار الفارس خوانند و در معجم البلدان^(۱) از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست که ابعث الناس الی الاسلام الروم و لو کان الاسلام معلقا بالثریا لتناولته فارس و ملک فارس هم بر است و هم بحر و هر يك را علیحدہ مینویسم حقوق دیوانیش بموجب عهود و شروط امیر المومنین عمر خطاب و علی مرتضی رضی الله عنہما و دیگر خلفا بمقاسمه معین بوده است و بعضی نصف و برخی ثلث و بهری ربع و بخشی خمس و چندی عشر بقدر حاصل میداده اند و در عهد واثی خلیفه آنرا معین کردند و بمقدار و مبلغ سی و سه هزار هزار درهم و صد و پنجاه هزار خروار غله بر آوردند سه اثنی و ثلاثیہ علی بن عیسی بفرمان مقتدر خلیفه آنرا اخراج معین مقرر گردانید مبلغش شصت و سه بار هزار هزار درهم که یکهزار و پنجاه تومان این زمان باشد و در عهد آل بویه پنجاه و پنج بار هزار هزار دینار عوال حاصل داشت که نزدیک این مقدار بود اما ایشان با دار الخلافه هشت صد هزار دینار حساب کردند و اکثر اوقات آن نیز ندادندی و در عهد سلاجقه جهت تردد عساکر در کشور کنشائی تا ۱۰ مبلغ دو بار هزار هزار و سبصد و سی و پنجاهزار رایج بوده که هم بدن نزدیک باشد و اکنون بر دفاتر دیوانی دو بیست و هشتاد و هفت تومان و یکهزار و دو بیست دینار رایج است و در ولایت آن اکثر محصول می ستانند و از آن شهرها بمغنا مقرر است و شرحش متعاقب میباشد.

البر ولایت بر یعنی خشکی فارس در قدیم پنج کوره گرفته اند چون ۲. اردشیر خوره^(۲) و اصطخر و دارابجرد و شاپور خوره و قناد خوره و در هر يك چند ولایات و شهر بوده و هست و حدود آن کوردها تا ولایات عراق عجم و خوزستان و لرستان و شانکاره و بحر فارس می رسیده است طوالتش از قومش تا قیس صد و پنجاه فرسنگ و عرضش از نرد تا حوز ۲۵ سبصد و بیست فرسنگ مساحتش همچون هزار فرسنگ باشد.

خره (۲) So in all the older MSS, more correctly خوره
 (۱) Yaq. III, 37

کوره اردشیر خوره باردشیر بابگان اول اکاسره منسوبست و در این کوره اول شهر شهر فیروزآباد بوده و در فارس دار الملك اصطخر گرفته بودند و آن کوره قدیمتر از دیگر کوره‌هاست اما چون اکنون دار الملك فارس شهر شیراز است و آن در کوره اردشیر خوره است این کوره را ه مقدم داشتن اولی است،

شیراز از اقلیم سیم است و شهر اسلامی و قبه الاسلام آن دیار طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا کطلو بروایتی شیراز بن طهورث ساخته بود و خراب شد و بقولی در زمان سابق بر آن زمین شهر فارس نام بوده است و بفارس بن ماسور بن سام بن نوح عم ۱۰ منسوبست و اصح آنکه بزمان اسلام محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف ساخت و تجدید عمارتش کرد و بروایتی عمزاده اش محمد بن قاسم بن ابی عقیل تجدید کرد تاریخ تجدید عمارتش سنه اربع و سبعین هجری طالع برج سنبله در عهد عضد الدوله دیلی آن شهر چنان معمور شد که درو جای لشکرش نماید در قبلی شیراز قصه ساخت و لشکریانرا درو نشانند ۱۰ فنا خسرو گرد خوانندی و عوام سوق الامیر خواندندی و این قصه برتبه رسید که بیست هزار دینار حاصل داشت اما اکنون خراب است و داخل قرای حومه^(۱) شده و شیرازرا تا زمان صمصام الدوله بن عضد الدوله بارو نبود از جهت دفع اعدا آنرا بارو کشید دورش دوازده هزار و پانصد گام است و در این تاریخ خرابی بحال او راه یافته بود ۲۰ ملک شرف الدین محمود شاه اینجو تجدید عمارت بارو کرد و بر بالای آن بروج جهت محافظان از آجر خانها ساخت شهر شیراز هنده محله است و نه دروازه دارد اصطخر و دراک^(۲) موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا^(۳) و باب نم و دولت و سعادت شهر در غایت خوشی است اما ۲۴ کوچهاش بیست آنکه اکنون در مریز ساختن مقصراند پر چرکین میباشد

فنا و بال، قبا و بات (۱) دارک (۲) جومه Variant (۳)

و مردم متمیز را در آن کوچها تردد متعذر است و هوایش معتدل است و پیوسته همه کاری درو توان کرد و اکثر اوقات روی بازارش از رباحین خالی نبود آبش از قنوات است و بهترین آن کاربز رکناباد است که رکن الدوله حسن بن بویه دیلمی اخراج کرده و بزرگتر قنات قنات ه بندر که بکت^(۱) سعدی مشهور است و هرگز بعمارت محتاج نمیشود و در بهار سیلاب از کوه دراک می آید و بر ظاهر شهر می گذرد و به بحیره ماهرویه میرود و ارتفاعات بجا وسط است و بیشتر اوقات سعر خوردنی بالا باشد از میوه‌های انگور مثقالی بغایت نیکوست و در آن شهر درخت سرو را نموی نیکو بقونست مردم آنجا اکثر لاغر و اسمر و سنی شافعی

۱. مذهب اند و اندک حنفی و شیعه نیز باشند و درو سادات بزرگ صحیح النسب اند و آثار رسول صنع دارند و اثری دارد و اکثر نکو دارد و اهل آنجا درویش نهاد و پاک اعتقاد باشد و بکتر کسی قانع و درو بینوا بسیار است اما از کدیه محترم باشد و البته بکسی مشغول و مشغولان آنجا اکثر غریبند و شیرازی متمول بنادر افتد و اکثر اهل آنجا در خیرات

۱۵ ساعی اند و در طاعت و عبادت حق تعالی درجه عالی دارند و هرگز آن مقام از اولیا خالی نبوده است و بدین سبب اورا برج اولیا گفته اند اما اکنون بسبب نا اصفافی و ضعیف پیشوایی ممکن استقیاست و در آن شهر جامع عتیق عمرو بن لیث ساخته است و گفته اند آن مقام هرگز از ولی خالی نبوده و بین الخراب و المیر دغار اجات بود و مسجد جدید اتانک سعد

۲۰ بن زنگی سفیری کرد و مسجد سفر در خرکانه نشان اتانک سفیر بن مودود سفیری مسوسست و دار الشفا تعضد الدوابه و دار جامع و خوانق و مدارس و مساجد و ابواب الخیر که ارباب نوال ساخته اند بسیار است همانا از پانصد بقعه در گذرد و بدین موقوفات بسیار اما از آن کم بمنصب استخفاف میرسد و اغلب در دست مستأمنه است و در نما

مزارات متبرکہ مثل امامزادگان محمد و احمد ابنی موسی الکاظم رضی اللہ عنہم و شیخ ابو عبد اللہ خفیف کہ آنرا انا بک زنگی سلغری عمارت کرد و وقف معین فرمود و شیخ پہلول مرمت عمارت کرد و بابا کوهی^(۱) و شیخ روز بہان و شیخ سعدی و کرخی و شیخ حسن گیاه و حاجی رکن الدین رازگو و امثالہم فراوانست چه در اکثر مدارس و خوانق و مساجد نیز مقابر خواص است و عموم مقابرش بعضی در اندرون شهر است و برخی در بیرون و بچند موضع متفرق اند و حقوق دیوانیش بتغنا مقرر است و اکنون چهار صد و پنجاہ ہزار دینار ضامی آنجاست و ولایتش تمامت فارس از توابع اوست آنچه بدان شهر مخصوص است و در حوالی آن آنرا حومه^(۲) میخوانند و ہجہ پاره دبہ است و آبش از قنوات و درہوا مانند شیراز حاصلش غلہ و پنبہ بود و اندکی میوہ از ہمہ نوع، اعمال سیف ناحیتی چند است بر کنار دریا ہمہ گرمسیر و بیشتر عرب مقام دارند و آب و ہواش سخت مخالف بود و بعضی از این ولایات بسیف ابی زہیر و بعضی بسیف عمارہ منسوبست و حاصلشان جز غلہ و خرما نبود، پوشکانات^(۳) چند ناحیہ است و ہمہ گرمسیر و درو خرما بسیار بود و در آن ولایت هیچ شہری نیست و حاصلشان غلہ و خرما باشد، توج^(۴) در قدیم شہر بزرگ بوده است و عرب نشین و گرمسیر عظیم در بیابانی است کہ درو آب روان نیست و اکنون خراب است، خبر^(۵) شہری وسط است بزرگتر از کوار ہوای معتدل دارد و در آن حدود از آن بہتر ہوا نیست و آبش گوارند است و زمینش غلہ بوم و میوہای سردسیری و گرمسیری ہمہ درو باشد و نیکو بود و قلعہ محکم دارد و آنرا تیر خدا خوانند و درو نخبیر کوهی و دشتی فراوان بود، ختیزیر^(۶) ناحیتی است ہمہ گرمسیر و درختان

(۱) Variant کوئی (۲) جومہ (۳) Ist. 105 wrong پوشکانات F. N. N.

212, 213, (۴) F. N. N. 105, 209. (۵) F. N. N. 196, modern خفر

(۶) جیبرین Cf. Ist. 105, 136 ختیزیر، جنیزیر، ختوہر (۷)

خرما دارد و درو هیچ شهر نیست و مردمانش سلاح ورز باشند، خبینهقان^(۱) دهبی بزرگ است و در تائظ خنافگان خوانند بر راه فیروز آباد است و از و تا فیروز آباد راه سخت بود و تنگها و کوهستان درشت و انگام گیرهای سخت و پیوسته آن راه از دزد پیاده مخوف باشد هوایش معتدل است مردم آنجا کوهی طبع باشند آبش از آن کوه و کوهستان است و آن منبع رود براره است که بفیروز آباد رود و محصولش غله و پنبه فراوان بود، رمزوان و داذین و دوان^(۲) چند ناحیت است همه گرمسیر و بعضی که کوهستان است هوایش معتدل است و حاصلش غله و میوه و شلتوک باشد، سروستان و کوبنجان^(۳) ولایتی گرمسیر و آب و هوایش مخالف بود درخت خرما بسیار دارد و حاصلش غله و خرما باشد، سراف در قدیم شهری بزرگ بوده و پر نعمت و مشرع سفر بحر در روزگار دیالمه مشرع سفر بحر از آنجا با قیس افتاد هوایش بغایت گرم است و آبش از باران در مصانع محافظت نمایند و درو سه چشمه نیز دارد و حاصلش غله و خرما موضع بحیرم و خوراشی^(۴) از توابع آن بوده است. صمکان و هیرک صمکان شهری خوش بوده است و از عجایب دنیا زیرا که در میان او رودی میکرد و بر آن رود پلی ساخته اند طرف بالای پل سرد سیر است و درختان جوز و چنار و امثال آن و طرف زیر پل گرمسیر است و درختان نارنج و ترنج و مانند آن و شراب انکوری آنجا چنان است که تا دوسه

Modern خبینهقان Variants E. N. N. 198.

(۱) Ist. 98, 112.

E. N. N. 221, 223. Cf. Ist. 114, 116. Yaq. II, 613. (۲) کوهجان

where the name is printed and Yaq. IV, 316. (۳) حوشی

E. N. N. 217. (۴) هیرک و خوراشی. Napham. Ist. 34 is probably

دیزه. E. N. N. 223. Shukān is modern

چندان آب بر آن ننهند نتوان خورد و مردم آنجا مسکین و مزارع باشند و هیرک دیهی بزرگ است و از نوابج آنجاست، فیروزآباد^(۱) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فزک و عرض از خط استوا کج مه در اوّل فیروز ساخته بود و جور نام کرده و در میان شهر عمارتی عالی ساخته و چندان بلند گردانید که هواش خوش باشد و از کوه آب بفواره بر آن بالا میبرد و برگرد آن دکه عظیم کرده و آن عمارت را ابوان خواندندی بوقت آنکه اسکندر رومی فتح بلاد میکرد جهت آنکه از هر طرفی بدانجا رفتن بگریوه فرو میبایست رفت از فتح آن عاجز شد آب رود خنیفتان را از مرّ خود اوّل بگردانید و سردر آنجا داد تا آن شهر خراب شد و بحیره گشت و اردشیر بابگان خواست که آن بحیره را خشک گرداند تا بر آنجا باز شهری بسازد برازه معمار بر طرف تنگ نقی برید و بر وقت آب کشودن زنجیر بر میان خود بست تا سالم ماند آب قوت کرد و زنجیر بگسیخت و او را هلاک گردانید و آن سفت بروزگار فرو می افتاد تا دره شد اردشیر بر آن زمین شهری ساخت و اردشیر خوره نام کرد عضد الدوله دیلی تجدید عمارت آن کرده فیروزآباد خواند هواش گرم و متعفن و آبش از رود خنیفتان میآید و اکنون باب برازه مشهور است گلابش خوشبوی تر و بهتر از دیگر ولایات بود و مردمش متمیز و بصلاح باشد، کارزین و قیر و ابزر^(۲) گارزین شهری وسط است و قیر شهری کوچک و همچنین ابزر شهری کوچک و هر سه گرمسیرند و در آنجا درختان خرما بسیار آبش از رود زکان است و به کارزین قلعه محکم است و از رود زکان آب بدانجا برده اند و هرم^(۳) و کاربان و مواضع بسیار از نوابج صحرای ابن عمل است، کران و ابراهستان^(۴) در

(۱) F. N. N. 241. Ruins now known as کوشک

(۲) F. N. N. 179, 245, 246.

(۳) F. N. N. 182. هرمز of Ist. 105 and Muq. 456.

(۴) Variants ابرستان and

کران، کاران

بیابانی است و گرمسیر بغایت چنانکه تابستان آنجا جز معدودی چند
 نباشند و آب روان و کاریز ندارند و غله آنجا همه دبی بود و از میوه
 جز خرما ندارند و همه در کوهها نشاند تا در زمستان از باران پر آب
 شود و بتابستان درخت را تازه دارد و مردم آنجا اکثر دزد و راهزن و
 پیاده رو باشند و مردم غریب جز سه ماه سرما در آن ولایت نتوانند
 بود و بدان سبب آن گروه عصیان بسیار نمایند، کوار^(۱) شهری خوش است
 و نواح بسیار دارد و هوایش بگری مایل است و آتش از زکان بهمن
 این اسفندیار بر آب آن رود بندی بسته تا آن آب بالا آید و دیه پای
 آن مزروع گشت و درو غله و میوه بسیار باشد و اکثر حواج نیز
 ۱۰ از آنجا آورند و از میوهایش ناروان و بادام نیکو بود و در آن حدود
 نخچیر فراوان بود صاحب فارس نامه^(۲) گوید اهل آنجا چلف و کثیف
 طبع باشند و متابع مذهب شافعی باشند، لاغر و کورجان^(۳) از نواحی
 کارزین است و گرمسیر است و هوایش مخالف و درو مردم دزد و
 راهزن باشند حاصلش غله و پنبه و خرما باشد، مالدستان^(۴) بیابانی
 ۱۵ است سی فرسنگ در سی فرسنگ بر ساحل دریا و در آنجا دیه پاست
 و هیچ آب روان و کاریز ندارد و حاصلش جز غله و پنبه دبی بود اما
 اگر آذرماه و دیماه که آخر خریف و اول شتا بود باران باشد يك من
 تخم کایش هزار من ربع دهد و اگر این دو ماه بارندگی نبود چندین
 ربع نتواند داد بلکه بزبان رود و هر که بهنگام سرما آنجا زرع کند چون
 ۲۰ هوا گرم شود بگریزد و برزگران آنجا بدروید و خرمن کند و حرد
 کند نمی مزارع را بود و نمی دروونها را بردارند، میند^(۵) شهری کوچک
 است و گرمسیر و غله و خرما و انکور و همه میوه دارد و انکور بیشتر

کرجان، مکرجان، بکرجان (۱) Variant. (۲) Cf. P. N. N. 201. (۳) Cf. P. N. N. 213. (۴) Cf. P. N. N. 198. (۵) Cf. P. N. N. 200, or possibly 180, 191.

بود و مردم آنجا بیشتر پیشه‌ور باشند، موهو و همجان و کبرین^(۱) سه شهر است میان فسا و شیراز و هوایش مانند شیراز و آب روان دارد و باغستانش اندکی بود و انگور و میوه‌های سردسیری میباشد و در آن حدود نخچیر بسیار بود و مردم آنجا سلاح ورز و بیباک باشد، هزو و ساویه^(۲) دو دیه است و چند دیه دیگر که در آن حدود است ساحلیات اند و از توابع دولتخانه قیس است و بغایت گرمسیر است، کوره اصطخر چون در ملک فارس پیش از اصطخر هیچ عمارتی نبوده است این کوره بدان شهر باز خوانند از یزد تا هزار درخت در طول و از قهستان تا نیریز^(۳) در عرض از توابع آن کوره است، اصطخر از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فحک و عرض از خط استواک بقولی کیومرث بیاد کرد و بروایتی پسرش اصطخر نام و هوشنگ عمارت بر آن افزود و جمشید بانام رسانید چنانکه از حد حفرک تا آخر راجرد مسافت چهارده فرسنگ طول آن بود و عرض ده فرسنگ و در آنجا چندین عمارت و زراعت و قری کرد که از وصف بیرون بوده و سه قلعه محکم داشته است و بر سر سه کوه یکی معروف باصطخر دوم شکسته سیم شنکوان^(۴) و آنرا سه گنبدان گفتندی مؤلف فارس نامه^(۵) گوید جمشید در اصطخر در پای کوه سرایی کرده بود و صفت این سرای آنکه در پایان کوه دکه ساخته بود از سنگ خارای سیاه و آن دکه چهار سو است و در یک جانب در کوه پیوسته و سه طرف در صحرا کشوده و بر بلندی سی گز ساخته بدو طرف نردبانی ۲۰ برورفتندی و بر آن دکه ستونها از سنگ سفید مدور کرده و بر او نقاری چنان باریک کرده که بر چوب نرم نتوان کرد و بر درگاه دو ستون

و کوند، کتری، سرمود، ملجان، نیمجان، کبرتن، هرهو، هرموز، سرمان Variants (۱)
کبری Cf. Ist. 105, I. H. 204, Muq. 456. F. N. N. 260 gives

دیه بورون (۲) Ist. 163. تابه و مزو و تابه F. N. N. 289 has تاونه
ناهر، تابزد، تابشر (۴) شنکوان، شنکران (۵) F. N. 26.

مربع نهاده اند و بارهای آن ستونها هر يك زيادت از صد هزار من باشد و در آن نزديكي بر آن شكل سنگ نيست و براده آن امسك خون ميكند بر جراحت و بر آنجا هر يك صورت براق مصطفی صلعم کرده اند رويش بشکل آدی با ريش مجعد و ناج بر سر و دست و پا و دم ه بر صفت گاو و صورت جمشيد بشکل سخت زيبا کرده بودند و در آن کوه گرمايه از سنگ کنگه اند چنانکه آب گرمش از چشمه زاینده است و بانس محتاج نميشد و بر سر آن کوه دخمه های عظيم بوده است که عوام آنها زندان باد گفتندی بوقت ظهور اسلام چون اهل اصطخر چند نوبت خلاف عهد کردند و عذر انديشيدند مسلمانان در آنجا قتل و خرابی عظيم کردند و در عهد نصصام الدوله ديلي امير قتلش لشکر کشيد و آنها کي خراب گردانيد و بقدر ديهي مختصر مانده در ميان خرابيهای عمارت جمشيدی نونیای هندی يابند که چشمرا مفيد بود و کس نداند که آن تونیا از کجاست و چون در آنجا افتاده و اکنون مردم ستونهایي که در آن عمارت مانده چهل منار ميخوانند و در مجمع ارباب امالك گوید که آن ستونها از عمارت خانه های بنت بهمن است و در صور الاقليم آمده که آن ستونها از مسجد سپهر پيغمبر عم بوده است و شايد که خانه جمشيد را سلين پيغمبر عم با مسجد کرده باشد و های خانه کرده و هر سه روايت درست بود و چون عرصه اصطخر طويل و عريض بود بعضی از مواضع که اکنون مرودست ميخوانند داخل آن عرصه بوده است ارتفاعش غنه و آنکور بهتر بود و از سيوده های ۲۰ سيب شيرين خوب ميشد، ابرج ديهي بزرگ است در پايان کوهي افتاده است و کوه پاه ایشان است چه تمامت آن خانه ها را در آن کوه اند و ایشان هم از آن کوه فرود ميايد، ارتفاع آن کوه در پايان اول در پايان کوهي ساخته بوده اند و بر کوه ميشدند و بعد از آن ۲۴ بر صحرای که اکنون است اين شهر کردند شهری کوچک است و هماني

معتدل دارد و آبش هم از کاربز است و هم از رود غله و پنبه نیکو میآید
 مردمش اکثر پیشه‌ور باشند و بطاعت و عبادت مشغول و از مزار اکابر
 در آنجا طاوس الحرمین است و آن تربت را خاصیتی هست که اگر مسقف
 میگردانند خراب میشود تا بمرتبه که سایه بان کرباس نیز نمیپذیرد و گویند
 ۵ که در ابرقوه جهودی چهل روز اگر بماند نماید و بدین سبب جهود در
 آنجا نیست و اگر از جای دیگر بهیستی بدان موضع روند کمتر از چهل روز
 معاودت کنند و مواضع بسیار از توابع ابرقوه است و از جمله دبه مراغه^(۱)
 و در آنجا سروی است که در جهان شهرتی عظیم دارد چنانکه در عهد
 کیانیان سرو کشمیر و بلخ شهرتی داشته و اکنون این از آن بلندتر و بزرگتر
 ۱۰ است و درخت سرو در ایران زمین مثل آن نیست حقوق دیوانی ابرقوه
 و ولایتش صد و چهل هزار و چهار صد دینار است، اسفیدان و قهستان^(۲)
 اسفیدان شهرکی کوچک است و حصاری دارد و قهستان دبهی بزرگ است و
 هر دو سردسیر اند و در کوه آنجا غاری عظیم و محکم است که ایشانرا در ایام
 مخوف پناه باشد، اقلید و سمرق و ارجمین^(۳) اقلید شهری کوچک است و
 ۱۵ حصاری دارد و هوایش معتدل است و آب روان دارد و درو از همه
 نوعی میوه هست و غله بوم و سمرق هم شهری کوچک است و در همه حال مانند
 اقلید اما زرد آلوی سمرق بغایت نیکو و شیرین باشد و آنرا خشک کرده به
 بسیار ولایات برند و مواضع بسیار از توابع سمرق و اقلید و ارجمان است،
 بوان و مروست^(۴) بوان شهری کوچک است و غله بوم و میوه روی و هوای
 ۲۰ معتدل و آب روان دارد و مروست دبهی بزرگ است و همان صفات
 دارد، بیضا شهری کوچک است و تربت سفید دارد و بدان سبب بیضا
 خوانند گشتاسف بن لهراسب کیانی ساخت هوای معتدل و آب روان دارد

(۱) Variant J. N. 266. فراغه

(۲) J. N. 266. قهستان و قهستان

F. N. N. 221 اسفندان

(۳) F. N. N. 169, 171, 291. ارجمان

Variant ارجمان

(۴) F. N. N. 181, 301 Ist. 102. مروست، مروست

و غله بوم و میوه روسه است و مواضع بسیار از توابع بیضا است و مرغزاری دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ و از بیضا علمای متبحر خاسته اند چون قاضی ناصر الدین ابو سعید عبد الله بن محمد بن علی البیضائی صاحب تفسیر قاضی و دیگر اکابر، خبز و آباده و سروات^(۱) خبز شهری ه کوچك است و هوای معتدل و آب روان دارد غله و میوه بسیار بود و آباده هم شهرکی کوچك است با قلعه استوار و هوای معتدل دارد و آبش از فیض رود کراسه و در آنجا غله و انگور بسیار بود و مواضع بیشمار از توابع آنجاست حقوق دیوانیش بیست و پنجهزار و پانصد دینار است، خبرك و قالی^(۲) دیهی است بحدود مرغزار قالی میوه اندك دارد ۱۰ و غلات فراوان، خرمة^(۳) خرمة شهری خوش است و قلعه محکم دارد هوایش معتدل است و آبش روان و میوه دارد و غله نیز دارد، راجرد^(۴) ناحیتی است بر کنار آب کر و بندی بر آن آب بسته بودند تا دیههارا آب میدادند چون خرابی بحال بند راه یافت آن ولایت مستأصل گشت انابك جاوی آن بند را عمارت کرد و آن ولایت باز معمور شد ۱۵ و قصبه مایین شهرستان آن عملست حقوق دیوانیش پنجاه و دو هزار و پانصد دینار است. صاهك و هرات^(۵) دو شهرك کوچك است و هوای معتدل دارند. صاهك معدن بولاد است حاصلش غله و میوه بود، فطره^(۶) شهرکی است و هوای معتدل و آب روان دارد و غله و میوه درو باشد و معدن آهن است، قومه^(۷) در ما قبل ابرار ۲۰ ملك عراق شمرده اند و سرحد عراق و فارس است و قولنجان دغه گلین است و چند موضع توابع دارد و از اعمال قومش است هوایش

سرواه، سروار، سردار، سبزوار E. N. N. 173. مری، حریر، حریر Vamids
 E. N. N. 152. حیدك، و قالی، خبرك، خبرك، خبرك (۱)
 هرات (۵) E. N. N. 214. خرمة (۳) E. N. N. 207. مریك (۴) E. N. N. 300.
 قومه (۷) فطره (۶) E. N. N. 308. (۲) E. N. N. 181, 301. چاهك Modern

نزدیک است بهوای اصفهان و آبش از قنوات و حاصلش غله و میوه و انگور بود طبع و خوی مردمش مانند اصفهان و در آنجا پیوسته رسم دو هوایی بود، کامفیروز^(۱) ناحیتی است برکنار آب کر و در آن حدود بیشه عظیم و در آن بیشه شیر بسیار بود و سخت بقوت باشند، کربال^(۲) علیا و سفلا هر دو از رود کر آب میخورند علیا از بند امیر که عضد الدواہ دیلی ساخت و سفلا از بند قصار که انا بک جاوی تجدید عمارتش کرد، کین و فاروق^(۳) دو شهر است و توابع بسیار دارد و هوای معتدل و آب روان و غله و میوه بسیار بود و در آن حدود نخچیر بسیار است، کورد و کلار کورد شهرکی است و کلار دیهی بزرگ و ناحیتی با آن میرود و جمله غله بوم است و هوای سرد دارد، مابین شهرکی است در میان کوهستان بر راه کوشک زرد و هواش معتدل و سردی مایل است آب روان دارد و حاصلش غله و میوه و مردم آنجا بیشتر دزد باشند و آنجا مزار شیخ گل اندام است و در پای گریبوه مابین مزار امامزاده اسمعیل ابن موسی کاظمست و آن شهرک قصبه عمل راجرد است، یزد خواست^(۴) و ده گردو دوده اند و چند دیه دیگر چون سروستان^(۵) و آباد و غیر آن از توابع آن و همه سردسیر است و غله بوم و جز جوز هیچ میوه ندارد، دیه مورد و رادان دو دیه است به نزدیک هرات^(۶) هوای سرد دارد و مورد بسیار باشد و غله فراوان دارد و چند دیهی دیگر از توابع آن است، کوره داراجرد بداراب بن بهمن بن اسفندیار کیانی منسوب است و ولایتی که اکنون شبانکاره میخوانند و علی حد بابی در ذکرش خواهد آمد اکثر از این کوره بوده است آنچه از این کوره از فارس

(۱) F. N. N. 256.

(۲) F. N. N. 260, 300.

(۳) F. N. 21 گوز،

F. N. N. 220. Variant بزداخص

(۴) سروستان Ist. 103 حورستان

شولگستان 168

(۵) MS هوان and ارادان cf. Ist. 102, Muq. 457.

ی‌شمارند یاد کنیم، جهرم شهری وسط است بهمن بن اسفندیار ساخت و
 مواضع بسیار از توابع آنجاست هوای گرم دارد و در آن ولایت غله و
 میوه و پنبه بود و آب روان و کاریز دارد و در آن حدود قلعه محکم
 است آنرا خورسه^(۱) خوانند، جویم ابی احمد از ولایت ابراهستان است
 و ولایت ابراهستان^(۲) از کوره اردشیر خوره است و جومه آنرا کوره
 رود خوانند گرمسیر است و آبش از کاریز و چاه بود حاصلش غله و
 خرما بود و در آن ولایت قلعه ایست سمیران^(۳) خوانند اهل آنجا سلاح
 ورز باشند پیاده رو و دزد و راه زن، فسا از اقلیم سیم است طوش از
 جزایر خالدات فح نه و عرض از خط استوا ک در اول فسا بن طهورث
 دیو بند ساخته بود خراب شد گشتاسف بن لهراسب کیانی تجدید عمارتش
 کرد و نیردش بهرام بن اسفندیار بانام رسانید ساسان نام کرد و در
 اول مثلث بود بعد خجاج بن یوسف ثقفی عمارتش آزادمرد بفرمان او
 آنرا از آن شکل بگردانید و تجدید عمارتش کرد چون ار شایانکاران
 خرابی یافت انابک جاوی باز معمر گردانید شهری سخت بر رک بوده است
 و اعمال و نواحی بسیار دارد و هواش گرمسیر است و آبش از قنوات
 و هیچ آب روان ندارد و میوه گرمسیری و سردسیری نیز باشد از
 نواحیش شق رودبار و میشکانات گرمسیر است و غله بوم و دیگر
 نواحی بسیار دارد که همرا ذکر کردن دراز کند، کوره بشاپور خوره
 این کوره بشاپور بن اردشیر بانکان مشهور است و در اول شهر بررکس
 بشاور^(۴) بوده است و اکنون کازرون است، کازرون از اقلیم سیم است
 طوس از جزایر خالدات فر و عرض از خط استوا کف بط در اصل سه
 دبه بوده است نودر و در یست و راهمان^(۵) طهورث دیو بند ساخته چون

سمیران (۱)

ابراهستان، ابراهستان (۲)

حروشه، حرش، Harand

بشاور (۳)

میشکانات (۴) Cf. Ist. Iran, note c, Musq. 422

راهمان، رمان، راهمان، راهمان، دوست، در یست، دیو بند، دیو بند

شاپور بن اردشیر بابکان بشاور بساخت آنرا از توابع بشاور کرد تا فیروز
 ابن بهرام بن بزدگرد بن بهرام کور آنرا شهری گردانید و پسرش قباد
 بر آن عمارت افزود شهری معظم شد و چون در اصل سه دیه بوده
 اکنون نیز عمارت متفرق بود و درو کوشکهای محکم و معتبر که هر یک
 همر قلعه باشد و هوایش گرمست و آبش از سه کاریز که بدان دیهها
 منسوبست و اعتماد بر باران دارند و میوهاشان نارنج و ترنج و لیمو و
 انواع میوههای گرمسیری باشد و درو نوعی خرماست آنرا جیلان^(۱)
 خوانند مثلش در جهان نیست و آنجا پنبه بسیار بود و قاش کرباسین
 از کاررون بهمه اطراف برند و سخت بسیار بود و اندکی کتان نیز باشد
 و قاش آنجا اگر جز باب کاریز راهبان شویند طراوت نپذیرد و مردم
 آنجا شافعی مذهب اند و در آنجا مزار شیخ ابو اسحق بن ابراهیم بن شهریار
 کازرونی رحمه الله است و آن حرمی شده است و دیگر مزارات اکابر
 بسیار است که ذکرشان تطویلی دارد و نواحی بسیار از توابع کازرون
 است، بشاور^(۲) از اقلیم سیم است طوئیس از جزایر خالدات فویه و
 عرض از خط استواک طهورث دیوبند ساخت و دین دلا^(۳) خواند
 اسکندر روی بوقت فتح فارس آنرا بکلی خراب گردانید شاپور بن
 اردشیر بابکان از نو عمارت کرد و بشاپور خواند بنام خود اصل آن بناء
 شاپور است و بمرو ایام از ادعای حروف بشاور شد هوایش گرمسیر
 است و شمالش بسته و بدین سبب متعین است و آبش از رود بزرگ
 که بدین شهر باز خوانند حاصلش غله و برنج و خرما و ترنج و نارنج
 و لیمو و انواع میوههای خوب گرمسیری بود و آنجا قیمتی زیادت ندارد
 و آینه و روندرا از خوردن آن باز ندارند و مشومات چون نیلوفر و
 بنفشه و یاسمین و نرگس بسیار بود و ابریشم نیز خیزد و مردم آنجا شافعی
 مذهب اند و بر ظاهر بشاور شکل مردی سیاه است بهیکل بزرگتر از مردی

دین دار^(۳) نشاپور and نشاور Throughout^(۲) خسلان، خلان، عیلان Variants^(۱)

بعضی گویند طاسی است و برخی گویند که مردی بوده که خدای تعالی
 او را سنگ گردانیده شاهان آن ولایت آنرا معزز و مکرم دارند و بزبارش
 روند و درو روغن مالند، انبوران و باشت قوطا^(۱) انبوران شهرکی است
 بحدود نوبختان و از آنجا چندی از اهل فضل خاسته اند. هوایش معتدل
 است و آب روان دارد باشت قوطا ناحیتی است که در کوهستان و
 سردسیر است حاصلش غله و اندک میوه دارد، بلاد شاپور^(۲) ناحیتی
 چند است ما بین فارس و خوزستان و هوایش معتدل بکری مایل و
 آب روان بسیار دارد و اکثر خراب است، تیر مردان و جوبکان^(۳) دو
 ناحیت است و دیه‌های بزرگ دارد و در میان شکسته‌ها و شیب و
 بالای خاکینست و هوایش سردسیر است باعتدال مایل و درو درختستان
 و انواع میوه‌هاست و خصوص جوز که بسیار باشد و اکثر غله ایشان
 دیمی باشد و اندکی آبی و در آن ولایت نخجیر نیکو باشد و مردم آنجا
 سلاح ورز باشند و دزد و شب‌رو چنانکه در بکشب قریب بیست فرسنگ
 راه بروند، جبل جیلویه^(۴) ولایات بسیار است و قهستان و نواحی فراوان
 دارد با لرستان پیوسته است و هوایش سردسیر است و آتش بسیار
 بود و درختان بی‌شمار و میوه بسیار دارد و شکارگاههای نیکو دارد و
 مردم آنجا شافعی مذهب و سنی اند، جرد^(۵) شهرکی کوچک است در نقطه
 گره خوانند در زیر شیراز است و بعد امیر که از عمارات عالیه جهان
 است در بالای شیراز در این معنی گفته اند
 از خطه شیراز کشایش مطلب . کر زیر کرد دارد وز بالا بد
 هوایش گرمسیر است و آتش از رودی که بدان شهر منسوب است
 حاصلش غله و خرما بود و مردم آنجا بیشتر سلاح ورز اند و موضع

(۱) Variant ۱۰۰۰. F. N. N. 271, 180, 110. (۲) F. N. N. 266. Muq. 422.
 180, 110. (۳) Variant ۱۰۰۰. F. N. N. 303, 301. (۴) F. N. N. 262.
 (۵) Modern ۱۰۰۰. F. N. N. 180.

چند از توابع آنجا است، گنبد ملغان^(۱) شهرکی کوچک است و ناحیتی پول
بولوست^(۲) و هوایش گرم است و آب روان دارد حاصلش غله و میوه
و مشبومات بود و در آنجا قلعه حصین است، خشت و کمارج^(۳) دو
شهرند در میان کوهستان گرمسیر است و آب روان دارند و جز درخت
خرما هیچ میوه دیگر نبود غله اش هم دیمی و هم آبی باشد و مردم آنجا
سلاح ورز باشند و دزدی و راهزنی کنند، خلار^(۴) دیمی بزرگ است و
چشمه کوچک دارد و سنگ آسیا از اکثر ولایات فارس از آنجا برند
و ایشانرا غیر از آن حاصلی نیست عجب آنکه ایشان از کم آبی آسیا
ندارند و بجهت آرد کردن بدیگر مواضع روند، خمایجان و دبه علی^(۵) دو
ناحیت است و هوای سردسیر دارد و درخت جوز و انار نیز باشد
و از آنجا عسل نیز فراوان خیزد و نخچیرگاه است و مردم آنجا سلاح
ورز باشند و بعضی مکاری، سیمسخت^(۶) ناحیت سردسیر است و
درخت و آبهای روان دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد، چرام و
بازرنک^(۷) دو ناحیت است میان زین^(۸)، سهم لرستان و هوایش بغایت
سردسیر است و آبش از آن کوهها ادر اودت از برف خالی نبود و
راههای سخت و دشوار بود و آب روانش بسیار است و نخچیرش نیکو
باشد و مردم آنجا بیشتر شکاری باشند، غندجان در تلفظ دشت بارین^(۹)
گویند شهری کوچک است و گرمسیر و یک چشمه کوچک دارد و آب
چاهش شور باشد و غله آنجا دیمی باشد و مردم آنجا بیشتر کفشگر و
چولاه باشند و از آنجا اهل فضل خاسته اند، نوبجان و شعب بوان^(۱۰)

(۱) Variant بلغان (۲) پول لوبو (۳) F. N. N. 195. (۴) F. N. N. 191.

(۵) F. N. N. 173. Ist. 111. (۶) سیمسخت، سیمسخت (۷) حرم و بازرنک Ist. 112. صرام (۸) Cf. Yaq. II, 45.

(۹) سیمسخت، نیل سحت رود ویر، ریز (۱۰) Modern جمیله F. N. N. 196. دشت باری or تازی (۱) F. N. N. 303.

نوبنجان در نلظ نوبندگان است از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات
 فوبه و عرض از خط استوا ك شاپور بن اردشیر بابکان ساخت شهری
 بزرگ بوده است و در ایام فترت ابو سعد کازرونی آنرا چنان خراب
 گردانید که مأوی دد و دام شد اتابك جاوی آنرا با حال عمارت آورد هوایش
 گرمسیر است و از همه نوع درو میوهها و مشومات باشد اهل آنجا میز
 و بصلاح نزدیک باشند آبش از کوههایی که در حدود آن است و شعب
 بوان از مشاهیر منزهات جهان است دره ایست در میان دو کوه طولش
 سه فرسنگ و نیم در عرض يك فرسنگ و نیم همه درختستان است
 بانواع میوهها و هوایی در غایت خوشی و اعتدال و در آنجا دیههای
 فراوان و در میان دره رودی بزرگ روان است و بر هر دو طرف سر
 آن کوهها اکثر اوقات از برف خالی نبود و درین عرصه مذکور قطعا از
 کثرت درختستان آفتاب بر زمین نتابد و چشمه سارهای بسیار و آبهاش
 زلالست و حکما گفته اند که من محاسن الدنيا اربعة غوطه دمشق و سعد
 سمرقند و شعب بوان و مرج شیدان و از این چهار موضع دو موضع
 شعب بوان و مرج شیدان از حساب ملك فارس است و نوبنجان دیگر
 نواحی و نواح است هم سهیلی و هم جلی و قلعه سنید در سربك فرسنگ
 آن شهر است و در ولایات نوبنجان نخچیر بی اندازه بود، کوره قباد خوره
 بقباد بن فیروز پدر انوشیروان عادل منسوب است و در این کوره سه
 شهر است، ارجان در نلظ ارغان میخوانند از اقلیم سیم است طولش از
 جزایر خالدات فوك و عرض از خط استوا ك به قباد بن فیروز ساسانی
 ساخت در اول شهری بزرگ بوده است اما نواح و نواحی بیرون
 استیلائی ملاحظه لعنهم الله خرابی تمام بحال ایشان راه نامت هوایش گرمسیر
 عظیم است و آبش از رود طباب که در میان آن ولایت میگذرد و در
 آن آب پوی ساخته اند آنرا بول نکان خوانند و این شهر را ریهی

نیکوست و از همه نوع میوه‌ها باشد و خرمای بسیار بود و آنجا انار
 ملیسی^(۱) سخت نیکو باشد و مشومات خوب بود و در آن حدود قلاعی
 است چون قلعه طیفور^(۲) و دزکلات و خرابی آن شهر از ساکنان آن
 قلعه‌ها بوده است و مردم ازجان بیشتر مصلح و بخویشتن مشغول باشند
 بوستانک بر سرحد فارس و خوزستان است و از اکابر شیخ ابو الحسن
 شیرازی مشهور به پرسه دار بارجان آسوده است، ریسهر^(۳) پاریسیان آنرا
 ریشهر خوانند و بر بیان^(۴) معروف است لهراسب کیانی ساخت و شاپور
 بن اردشیر بابگان تجدید عمارتش کرد شهری وسط است بر کنار دریای
 فارس و هوای بغایت گرم و منعفن دارد و بتابستان اهل آنجا آرد^(۵) حب
 البلوط بندند و الا از کثرت عرق مجروح گردند حاصلش خرما و کتان
 ریشهری بود و اکثر مردم آنجا تجارت دریا کنند و در ایشان هیچ مردم
 فضول نبود بلکه زبون دیگران باشد و از آنجا بد؛ کلات یک فرسنگ است
 و بتابستان بیشتر مردم آنجا بقلعه‌ها روند از بهر خوستی هوا خیس و فرزک^(۶) و
 هند بجان این نواحی میان ازجان و دیگر اعمال فارس است و خیس بازگاه
 است و این ولایات در آب و هوای مانند ازجان است، جنابا جنابا بن
 طهورث دیوبند ساخت پاریسیان آنرا گنبه^(۷) خوانند یعنی آب گنه و
 موضعی را که چنین نای باشد بشرحی دیگر محتاج نبود و چهار دبه از اعمال
 آنجا است و شهری است بر کنار دریا، جلاذجان و^(۸) نیو و دیر از اعمال

ریسهر، ریسهر^(۲) طنیور، طنیور، طیفور، طنیور^(۱) Variant ملیسی
 بلوط، جفت بلوط، آهنین، انشین، آبشی^(۵) برنیان، برنیان، برنیان، برنیان^(۴)
 اهل آنجا کان پوشند B. M. MS. Or. 16737, has for this passage
 The corresponding passage in the F. N. (f. 78a) is: هوا آن گرمسیری است بغایت چنانک آنجا بتابستان خصیه در
 جفت بلوط گیرند و اگرته ریش شود از عظیمی کی عرق و گرمی در آن کار کند و
 نزریل، حبس، حبس، حبس، حبس^(۶) پراهنها بر تن ایشان بیفزاید و دراز گردد
 هودوین، هودی، هوردین، خلادخان، جلاذجان^(۸) گنداب، گنبه^(۷) فرزیل

ازجان است و آب و هوا و محصول مانند آن و بتکرار محتاج نیست و موضعی چند از اعمال آنجاست، مهرویان^(۱) پارسی ماهی رویان خوانند شهری است در کنار دریا چنانکه موج دریا بکنارش میزند و چند موضع دیگر از نواح آن است هوای گرم و متعفن دارد اما مشرعه دریاست چنانکه هر که از راه فارس برآه خوزستان بدریا رود و آنکه از بصره و خوزستان بدریا رود عبورشان بر آنجا بود و آنجا جز خرما میوه دیگر نبود حاصلش اکثر از کشتیها باشد و آنجا گوسفند کمتر است اما بز بسیار است مؤلف فارس نامه گوید که از يك بز هشتاد رطل شیر دوشیده اند و هم بذر کتان آنجا بسیار است و بدیگر ولایات نیز میبرند،^(۲) سبیز شهرکی بر کنار دریا و حصارکی دارد و درخت خرما بود و هوایش گرم و متعفن است و حاصلش کتان و روغن چراغ باشد اما کتانش را داشتی نباشد و اهل آنجا سلیم و زبون باشند،

و در این پنج کوره مذکوره قلاع و مرغزارها بسیار است آنچه معتبر است یاد کنیم، قلاع اکنون شانزده قلعه معروف و مشهور است و در زمان ما قبل هفتاد و چند قلعه در ملک فارس بود چون فارسیان با سلاجقه نا فرمانی کردند و سلاجقه اناک جاویری را بفتح آن دیار فرستادند و او بفر و جبر اکثر قلاع آنجا خراب کرد و بعضی که بمطاوعت در آمدند بر قرار بگذاشت و نگهبانان نشاند کون از آن قلاع آنچه مشهور است این است، قلعه اسفید در فارس نامه آمده که از قلعه در قدیم آبادان بوده است و از قدمت بانی آن معلوم نشد و سافای دراز خراب مانده و در اوایل عهد سلاجقه ابو نصر نیمردانی آنجا

(۱) Variants مهرویان مهرویان (۲) In F. N. of 79a the passage runs:

و گوسفندان آنجا بیشتر بز باشد و بزغاله پرورند و همچنین بصره و میوه های آن
هشتاد رطل و صد رطل برسد و بیشتر بز و بزغاله پرورند و کتان بسیار باشد چنانکه همه
جای ببرند

حال عمارت آورد و آن قلعه بر کوهی است که دورش بیست فرسنگ است و با هیچ کوه پیوسته نیست و جز يك راه ندارد و بر سر کوه زمین نرم و هموار و چشمه‌های آب خوش و باغات و میوه و اندکی زراعت دارد و در آن زمین چاه بسیار فرو برود و آب خوش دهد و هوای معتدل دارد و در زیر قلعه دزکی است آنرا نشناک^(۱) خوانند و حصاری محکم دارد و پیرامن آن کوه میدان فراخ و نخجیر گاهی نیکوست و عیب آن قلعه جز آن نیست که مردم بسیار نگاه باید داشت و چون پادشاه مستقیم الدوله قصد آن کند تسلیم اولی باشد،^(۲) قلعه اصطرخ در فارس نامه گوید در آن ملک هیچ قلعه از آن قدیمتر نیست و هر استحکامی که جهت قلاع ممکن بود در آنجا کرده اند در قدیم آنرا سه گنبدان خوانده‌اند زیرا قلاع شکسته و شنکوان^(۳) در ما حول آن است و بر آن قلعه دره شکل زمینی عمیق بود که آب باران در او رفتی و از يك طرفش بصحرا افتادی عضد الدوله بر آن طرف بندی بست و آن زمین را بساروج و سنگ و گچ حوضی ساخت که بپهت پایه نردبان درو روند و بکرباس و قیر و موم ساروج را چنان محکم گردانید که قطعا آب نمی تراوید و چندان آب درو جمع میشود که اگر هزار مرد يك سال از آن بکار برند يك پایه فرو نشیند و آن حوض را ستونها در میان ساخته اند و مستقیم گردانید تا از تغییر هوا آب سالم ماند و بیرون از این مصانع دیگر دارد و هوای آن قلعه معتدل است و عیب این قلعه آنکه حصار بلیغ نه توان داد، قلعه اصطرخ بار قلعه محکم است و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند که در استحکام مانند اصطرخ است هوای خوش و مصنعه دارد و برو چشمه زاینده نیز

(۱) Variants اشناک، اسناک، اشاک، اسناک، نشکنان (۲) In the F. N.

(f. 87a) the passage runs thus, but the sense is not clear: اما عیب این قلعه آنست که مردم بسیار نگاه توان داشت و چون پادشاه مستقیم قصد آنجا کند مردم سکوان، شکون، سکوان، سنکوان^(۳) بومی باشند که آنرا بدزدند

هست، قلعه آباده در استواری کمتر از دیگر قلاع است و در مساحت کوچکتر و هوایی معتدل دارد و آبش از مصنعه است و مجال جنگ دارد، دز ابرج کوهی است بالای ابرج که يك نيمه اش استحکام دارد و يك نيمه نه و برين نيمه ابرج جنگ توان کرد و بر آن کوه آب روان است که بدیهه میرود، قلعه تبر^(۱) بر سه فرسنگی شیراز است بطرف جنوب مایل بمشرق بر کوهی است که با هیچ کوه پیوسته نیست و بر آنجا چشمه مختصری است و در پای آن قلعه چشمه دیگر هست و در حوالی آن قلعه یکروزه راه آبادانی و علف چهار پای نیست و بدین سبب آنرا محصور نمیتوان کرد و اکنون در دست امیر جلال الدین طیب شاه است و اصل او ترکمان است و هوایش بگرمی مایل است، قلعه تیر خدی این قلعه بخبر^(۲) است بر کوهی در غایت بلندی و بدین سبب آنرا بدین نام خوانند هوایش سرد است باعتدل مایل و آبش از مصانع است، قلعه خورشه بر پنجفرسنگی جهرم بر کوهی بلند نهاده است هوایش معتدل است بگرمی مایل خورشه نامی [مرد] که از قبل برادر حجاج بن یوسف عامل جویم بود او آنرا ساخت و باعتماد آن حصن و مالی که داشت بر وی نعمت خود عاصی شد و بدین سبب جایز نداشته اند که هیچ عامل صاحب قلعه بود جهت آنکه غرور زیادتی مال با غرور حصن قلعه یار شود کمتر که دماغ را بفساد آورد و بعصیان انجامد، قلعه خرمة قلعه محکم است و در میان آبادانی و هوایی معتدل دارد و آبش از مصانع، قلعه خوادان قلعه محکم است بولایت فسا هوایش معتدل است بگرمی مایل و آبش از مصانع، قلعه خوار^(۳) قلعه حصاری است و هوایش سرد است و آبش از حصار

(۱) تبر and so J. N. but see *Journal of the Asiatic Society*, 1870, p. 100.

(۲) خبر، جوشن، *Journal of the Asiatic Society*, 1870, p. 100.

(۳) خوار، *Journal of the Asiatic Society*, 1870, p. 100.

قلعه دم زوان^(۱) بحدود غنبدیجان جایی محکم است و هوایش گرمسیر است و آتش از مصانع، قلعه سهاره^(۲) بر کوهی عظیم است بچهار فرسنگی فیروز آباد آنرا مسعودیان ساخته اند هوایی خوش و آبی سرد دارد و درو غله بسیار توان نهاد و بچنگ نتوان ستد، قلعه سمیران^(۳) جایی استوار است و بجوم ابو احمد است هوایش گرم است و آتش از مصانع، قلعه کارزین در استواری کمتر از دیگر قلاع است و گرمسیر سخت و بر کنار آب نکان نهاده و از آن آب بُریکه بر این قلعه برده اند، قلعه گنبد ملغان بحدود ارجان از محکمیک بیک مرد نگاه توان داشت هوایش معتدل است و آتش از مصانع و غله در آنجا چند سال از آفت امین بود،

۱۰ و بیرون ازین قلاع ولایات ایراهستان هر دیهرا حصار است که هر یک قلعه محکم است بعضی بر سر کوه سنگ و بعضی بر پشتهای خاک و بعضی بر زمین و هوای همه گرمسیر است، مرغزارها در ملک فارس مرغزار بسیار است آنچه بزرگتر است و مشهورتر یاد کنیم، مرغزار آورد اکنون بکوشک^(۴) زرد معروف است علفزاری خوب و طویل و عریض است و چشمه‌های بسیار دارد و هوایش سرد است و علفش در غایت سازکاری و از دیه‌های بزرگ در آن حوالی دیه بجه و طمیرخان^(۵) و غیره است طول این مرغزار ده فرسنگ است در عرض پنج فرسنگ، مرغزار دشت رون^(۶) علفزاری نیکوست و آب روان و چشمه‌های فراوان دارد و هوایش سرد است و اندکی از مرغزار آورد کمتر است و رباط صلاح الدین و فول شهریار در این صحراست و آن علف نیز با چهارپا سازکار است طول این علفزار هفت فرسنگ در عرض پنج فرسنگ است،

شهاره، مهاده (۲) دهروران، رم دوان، دم و زوان، روم روان Variants (۱)
 کوشک (۴) کاشمیران، شمیران (۳) ساره F. N. N. 834 سهادت، شهاده
 cf. Yaq. I. : طمرجان، طهرجان، طخوان، طمیرخان (۵) ذرو مندیرو دنبه‌نی
 دوان، دوان (۶) 197, 908.

مرغزار دشت ارژن در کنار بحیره است که در آن صحراست و در آن حدود
بیشه ایست و درو شیران شرزه باشند و حکایت امیر المومنین علی عم
و سلمان فارسی و قصه دشت ارژن مشهور است از این دشت ارژن
است طول این مرغزار دو فرسنگ در عرض يك فرسنگ، مرغزار سبکان^(۱)
در میان شیراز و کوار است و در میانش آبی استاده و در این حدود
بیشه ایست و جای شیران طول این مرغزار پنج فرسنگ و عرض سه
فرسنگ، مرغزار بهمن^(۲) بحدود جویم ابو احمد است يك فرسنگ در يك
فرسنگ طول و عرض دارد، مرغزار بید و مشکان^(۳) ناحیت بسیرا
است^(۴) و سردسیر است طولش هفت فرسنگ در عرض سه فرسنگ و
۱۰. علفزار عظیم دارد، مرغزار بیضا بر سه فرسنگ بیضاست و علف نیکو و
سازگار دارد ده فرسنگ در ده فرسنگ مرغزار است و چشمسار نیکو.
مرغزار شیدان^(۵) علفزاری در غایت خوشی است چنانکه ماندش کم جانی
بود و پیرامنش همه ولایت معمور است و درو چشمه های بسیار است و آبهای
روان و بوقت آب خیز میانش بحیره شود و بهنگام گرما خشک گردد و
۱۵. این مرغزار ده فرسنگ در ده فرسنگ است و علف او سارگار است و
حکما در باب خوشی آن موضع و غوطه دمشق و سفد سرفسد و شعب
بوان گفته اند پیشتر یاد کرده شد، مرغزار قالی^(۶) سرکار آب یرواب
افتاده است و جانی خرم اما گیاهش بزمستان چهار پای را موافق بود
و بتابستان زبان دارد طولش سه فرسنگ در عرض يك فرسنگ، مرغزار
۲۰. کالان^(۷) بجوار کور مادر سلیمان عم است طولش چهار فرسنگ اما عرض کم
دارد و قبر مادر سلیمان از سنگ کرده اند خانه چهار سو است در فارس

(۱) سبکان، بوشنگی، فارس، ص ۱۲۱

(۲) بهمن، بهمن، فارس، ص ۱۲۱، CE. J. N. 272, F. N. N. 245, Isr. 121,

(۳) مشکان، مشکان، فارس، ص ۱۲۱، CE. J. N. 272, F. N. N. 245, Isr. 121,

(۴) بسیرا، بسیرا، فارس، ص ۱۲۱، CE. J. N. 272, F. N. N. 245, Isr. 121,

(۵) شیدان، شیدان، فارس، ص ۱۲۱، CE. J. N. 272, F. N. N. 245, Isr. 121,

(۶) قالی، قالی، فارس، ص ۱۲۱، CE. J. N. 272, F. N. N. 245, Isr. 121,

(۷) کالان، کالان، فارس، ص ۱۲۱، CE. J. N. 272, F. N. N. 245, Isr. 121,

نامه آمده که کس در آن خانه نتوان نگرید از خوف کور شدن اما ندیدیم که کسی آزمون کرده باشد، مرغزار کامفیروز مرغزار تازه تازه است بر کنار رود کر و بیشه و معدن شیر است و علفش بغایت نیکوست اما از بیم شیر آنجا چهارپا کم برند، مرغزار کین و برواب و خواست جان^(۱) از مرغزارهای معروف نیست اما گیاهش با چهارپایان سازگار بود و بهتر از دیگر جایها، مرغزار نرگس بجوار کازرون و جره بحدود خان آزاد مرد^(۲) طولش سه فرسنگ در عرض دو فرسنگ و گیاه این مرغزار همه نرگس خود روست چنانکه تمامت صحرا فرو گرفته است و شهرتی عظیم دارد و از کثرت بوی نرگس در آن مرغزار سر خوش شوند و دل تفریح یابد و بیرون از این مرغزارهای کوچک متفرقه بسیار است ذکرش تطویل دارد،
 ۱۰. البحر جزایری که از حدّ سند تا عمان در بحر فارس است از حساب ملك فارس شمرده اند و بزرگترین آن بکثرت مردم و نعمت جزایر قیس^(۳) و بحرین است و حکام قیس در ایام سالف اکثر ولایات ایران بتخصیص تمام ملك فارس را از نواب قیس شمرده اند و قیس را دولت خانه خوانده اند
 ۱۵. حقوق دیوانی آنجا هم اکنون بر دفتر چهارصد و نود و یک هزار و سیصد دینار است و جزایری که ذکر می‌رود همه از نواب دولت خانه قیس است، قیس از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا که به و آن جزیره ابست بر چهار فرسنگ ساحل هزو و آن جزیره چهار فرسنگ در چهار فرسنگ است و برو شهر قیس است و بر آن جزیره زرع و نخل است و در آنجا غوص مروارید است هوایش بغایت گرم است و آبش از باران که در مصانع جمع شود و در فارس نامه قیس را از کوره اردشیر خوره شمرده است، بحرین از اقلیم دوم طولش از

خاک زاد مرد (۲) حاست. خوان، خواست خان، برداب Variants (۱)

قیس Variant throughout (۳)

جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا له به و آن جزیره ایست در میان دو بحر بدین سبب آنرا بحرین خوانند که ده فرسنگ در پنج فرسنگ و بر آن جزیره آب روان و باغستان و دیهها است و شهرستان آنرا هجر گفته اند اردشیر بابکان ساخت و در زمان سابق آنرا بالحسا و قطیف^{۱۰} و خط و ازرو و الاره و فروق و بینونه و سابون و دارین و غابه از ملك عرب شمرده اند اکنون جزیره بحرین داخل فارس است و از ملك ایران لیکن در این کتاب در صورت طول و عرض ایران که در ما قبل یاد کرده شد خارج ایران افتاده است و جزایر قطیف و الحسا و دیگرها اکثر اوقات مضارعت حکام بحرین نمینابند از میوههای بحرین خرما بیشتر است و از آنجا به بسیار ولایات برند و عرب در جهول مثل زدن گفته اند اهدی کستبضع التمر الی هجر و حامل الوشی ایراد الی همین هوای بحرین بغایت گرم است و آتش از عبیون و قنات و مردم کعب بعضی مسلمان و پاک دین و پاک اعتماد باشند و بعضی در دردی سوز نام نمایند و غلبه تمام در بحر بر کشتیهای تجار زند و مال برسد در مسافت^{۱۱} المالك کوید که هر که در بحرین مقام کند سپرزش برتر شود چنانکه شاعر گفته

و من یسکن البحرین بعضه طحاله . و یجسد ناسه وهو حایع
 ابرون^{۱۲} جزیره ایست يك فرسنگ در يك فرسنگ و دیو بره و نخل است و در فارس نامه آنرا از کوره اردشیر حوره گزیده اند و در زمان^{۱۳} جزیره ایست هشت فرسنگ در سه فرسنگ مردم نجاشی شمرده و در^{۱۴} باشند . خارك جزیره ایست فرسنگی در فرسنگی و در^{۱۵} جزیره ایست

۱۰. E. W. Fagnano, *Iranica*, II, 1907, p. 100.
 ۱۱. E. W. Fagnano, *Iranica*, II, 1907, p. 100.
 ۱۲. E. W. Fagnano, *Iranica*, II, 1907, p. 100.
 ۱۳. E. W. Fagnano, *Iranica*, II, 1907, p. 100.
 ۱۴. E. W. Fagnano, *Iranica*, II, 1907, p. 100.

ت و میوه و غله نیکو بود و غوص مروارید آنجا بهتر و بیشتر از جزایر دیگر است و غلبه غوص آنجا است و ازو تا ساحل فرسنگی است و آنرا از کوره قباد خوره شمرده اند،

باب سیزدهم در بیان خطه شبانکاره،

و آن شش موضع است و گرمسیر و از اقلیم سیم حدودش با ولایات فارس و کرمان و بحر فارس پیوسته است حقوق دیوانیش در عهد سلاجقه بالای دویست تومان این زمان بوده است و در این زمان بیست و شش تومان و شش هزار و صد دینار است و دار الملک آنجا قلعه ایگ^(۱) و قصبه زرکان است و هر دو متصل بهم اند،

۱۰ ایگ و زرکان قلعه ایگ بروزگار ما قبل دیهی بوده است حسوبه در عهد سلاجقه آنرا شهری گردانید و بر روی کوهی افتاده است و قلعه صفت است و برو آب روان است بهنگام محاصره اگر خصم منبع آن آب بداند و مهرش از قلعه بگرداند زود مستخلص شود و زرکان^(۲) قصبه ایست در زیر آن قلعه هوایش باعتدال نزدیک بود اما آبش نا گوارنده است و درو غله و پنبه و میوه و خرما بسیار نیکو باشد، اصطهبانان^(۳)

شهرکی پر درخت است هوای معتدل دارد و درو از همه نوع میوه بود و آب روان بسیار دارد و در آن حدود قلعه محکم است بوقت نزاع سلاجقه با شبانکاریان انابك جاوی آنرا خراب کرد و بعد از آن معمر کردند، برك و نارم^(۴) دو شهرک اند و برك بزرگتر است و قلعه محکم دارد و بسر حد کرمان است حاصلش غله و خرما فراوان بود، خیره^(۵) و نیریز دو شهرک اند و قلعه نیز دارند و آنجا کشمش بسیار بود و هوایش بگری مایل است و میشکانات^(۶) ناحیتی معمر است از توابع نیریز و در آب

اصطهبانان (۳) F. N. N. 238. دراکوه (۲) F. N. N. 178. اوینگ Variant (۱)

F. N. N. 175. برك، فرگ و طارم (۴) F. N. N. 178, 199, 305. مهره، خیره (۵)

میشکانات (۶) Yaq. IV. 394 Ist. 109 note c. Muq. 422. Mishkan F. N. N. 308.

وهوا و حاصل مانند آن، دارابگرد از اقلیم سیم است داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت شهری مدور بوده است چنانکه به پرکار کشند و حصاری محکم در میان شهر بوده و خندق عمیق داشته اکنون خراب است هوایش گرمسیر است غله و میوه و خرما درو نیک آید و در آن حدود کوهی است بهفت رنگ نیک دارد نواحی حشو و دارکان^(۱) و مص و رستاق از توابع آنجاست و درو دیههای معتبر و در آن حدود تنگی است سخت محکم آنرا تنگ رنبه^(۲) خوانند و درو قلعه استوار است و هوای خوش دارد و آبش از عیون و مصانع است در زمان ما قبل هر که حاکم دارابگرد بودی بر آن قلعه نشستی و در ایام سلف ابراهیم بن ماران بر آن قلعه مستولی شد ۱۰ کرمانیان غلبه کردند و قلعه را از دستش بیرون آوردند و در آن حدود مرغزاریست سه فرسنگ در طول و یک فرسنگ در عرض، گرم و رونیز^(۳) دو شهرکی اند در راه فسا هوایش معتدل است مگر مایل و آب روان دارد لار ولایتی است نزدیک کار دریا و مردم آنجا بیشتر تاجر باشند و سفر بحر و بر کنند و حاصلش غله و پسته و اندکی خرما ۱۵ باشد و اعتماد کلی بهاران دارند و مردم او مسلمان باشند.

باب چهاردهم در تعیین ولایات کرمان و مکران و هرموز، و آن یازده شهر است حقوق دیوایش در عهد سلجوقیه هشتصد و هشتاد هزار دینار بوده است و اکنون شصت و هفت تومان و شش هزار و پانصد دینار است، کرمان مگر مسوب است که هفتصد دانسته و حکمت آن مشهور است یازده شهرست و اکثر هوای معتدل دارد حدودش تا مکران و منازده که در آن حدود است و تا شبانکاره و عربی نعم و در آنجا بین کرمان و قهستان است و دارالملکش شهر کرمشهر است و سیم ۲۲ سیم است طولش از جزایر خالدات صباب و عربی از خط استوا نقطه

روینتر (۱) *Journal of the Asiatic Society*, N. X, 331.
 (۲) *Journal of the Asiatic Society*, N. 237, 238, 107, 111, 153.
 (۳) *Journal of the Asiatic Society*, N. 237, 238, 107, 111, 153.

در تاریخ کرمان^(۱) آمده است که گشتاسف آنجا آتش خانه ساخته بود پس اردشیر بابگان قلعه شهر ساخت و بردشیر خواند طالع عمارتش برج میزان و بهرام بن شاپور ذو الاکتاف بر آن عمارات افزود و در کتاب سبط العلی آمده است که حجاج بن یوسف غضبان بن القبشعری را بفتح آن ولایت فرستاده بود او بحجاج نوشته بود^(۲) ماؤها وشل وثمرها دقل ولصها بطل إن قل الجیوش بها ضاعوا و آن کثرت جاعوا او آن سپاه را باز خواند و در عهد عمر عبد العزیز بردست صفوان فتح شد و بفرمان عمر عبد العزیز درو مسجد جامع عتیق ساختند و امیر علی الیاس درو باغ شیرجانی ساخت که اکنون آن نیز عمارتست و قلعه کوه هم او ساخت و جامع تبریزی^(۳) نورانشاه سلجوقی ساخت و در گواشیر از مزار اکابر اولیا شاه شجاع کرمانی است بم از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خط استوا لح گویند که کرم هفتواد در آنجا بتزکید^(۴) بدان سبب آنرا بم خواندند قلعه حصین دارد و هواش از جبرفت خوشتر است و بگری مایل است، جبرفت از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خط استوا کزن در تاریخ کرمان آمده است بوقت آنکه عبد الله عمر عبد العزیز رضی الله عنهما فتح کرمان میکرد آن موضع بیشه بود و در او سباع ضاری بود لشکر اسلام آنرا پاک کردند و دیوها ساختند و هر يك بنام بانیش موسوم گردانیدند هواش گرمست و آیش از دیورود درو نخلستان بسیار بود و خرما ارزان بود، خبیص از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صح و عرض از خط استوا لا هواش گرم است و آیش از رود درو نخل بسیار است، ریغان^(۵) در تاریخ کرمان آمده که بهمن بن اسفندیار ساخت هواش گرمست حاصلش غله و جرما باشد، سیرجان از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات مرک

(۱) Cf. H. Kh. N^o. 7253.

(۲) Cf. Mas. V. 341.

(۳) Variants

(۴) نیز کنند، مفرکند (۵) ریغان

و عرض از خط استوا کطل هوایش بگری مایل است و درو قلعه محکم است و حاصلش غله و پنبه و خرما بود، شهر بابک بابک که جد مادری اردشیر بابگان بوده ساخته است از اقلیم سیم است حاصلش غله و پنبه و خرما باشد، نرماشیر^(۱) از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صدک و عرض از خط استوا کطل در تاریخ کرمان آمده است که اردشیر بابگان ساخت، مکران ولایتی وسیع است و خارج ملک ایران و شرحش در آخر خواهد آمد اما چون خراج بایران میدهد و داخل عمل کرمان است باین قدر ذکرش در اینجا کردن درخور بود، هرموز^(۲) از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات صب و عرض از خط استوا له بر ساحل بحر فارس افتاده است و بغایت گرمسیر اردشیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی ملک قطب الدین^(۳) آنرا بگذشت و در بحر بجزیره جرون شهر ساخت از هرموز کهنه نا آنجا یک فرسنگ است و در هرموز نخل و نیشکر بسیار است حقوق دیوانیش که بر سیل خراج بایران میدهد و داخل کرمان است شش تومان است.

۱۵ باب پانزدهم در ذکر بقاع منازعه مابین کرمان و سیستان،
 آغاز این منازعه از ولایت قزوین از دبه سومینان که مغول آراق
 خواجه خواند نا کنار دریا عمان مجد هرموز میرسد و چندی که میرود
 عرضش فراختر طرف جوش از ولایات ساوه و قم و کاشان و زواره و
 نایین و یزد و کرمان و مکران گذشته بدریا رسد و طرف شمالش سر
 ۲۰ دیار ری و قومس و خراسان و قهستان و راول و سیستان و ... و
 کاول گذشته در بحر افند و آغاز این منازعه از اقلیم چهارم است و
 چون از اردستان بگذرد نا بحر رسیدن از اقلیم سیم است طولش چهار
 ۲۵ صد فرسنگ بود آغاز عرضش یک دو فرسنگ و تعامش از کنار دریا از

دوم for سیم The Paris MS reads هرموز (۱) مانشیر Variant

نعمان

دویست فرسنگ میگذرد و اگرچه در این مفازه سگان کمتر از دیگر مفازات اسلام اند اما دزدان و قطاع الطریق که سگان بتحقیق اند بیشتر از دیگر مفازات باشند این مفازه را هوایش معتدل است، جرمق سه دبه است بر راه نیشاپور باصفهان و درو چشمه آب و نخیلات و زروع و مواشی است، سفید در معجم البلدان^(۱) گوید بحدود سیستان است، طیس کیلکی از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صبا و عرض از خط استوا لاج ولایتی است و حاصلش غله و پنبه و خرما فراوان بود، کهنان شهرکی کوچک و از اقلیم سیم است غله و خرما دارد نه از اقلیم سیم است اردشیر بابکان ساخته است،

۱۰ باب شانزدهم در ذکر بلاد قهستان و نیروز و زاوولستان^(۲)

و آن هفتاد شهر است و هوای معتدل دارد و حدود آن تا ولایات مفازه و خراسان و ما وراء النهر و کابل پیوسته است حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است و دارالملکش شهر سیستان و شهر تون و قاین و خوسف و جنابد از معظمت بلاد آن، سیستان ولایتی است طویل و عریض از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صر و عرض از خط استوا لبك جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد و عرب زرنج خواندند و بر راه ریگ روان نزدیک بحیره زره بندی عظیم بست تا شهر از آسیب ریگ روان ایمن شد بعد از آن بهمن تجدید عمارتش کرد و سگان خوانند عوام نیز سگستان گفتند و عرب معرب کردند سجستان خواندند برور سیستان شد هوایش بگری مایل است و آبش از سیاه رود شق هرمند^(۳) است و درو باغستان بسیار و میوه های خوب و فراوان باشد بست از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات

(۱) Cf. Yaq. III, 170 s. v. سنج for سفند, سفند, سفند variants

(۲) زاوولستان (۳) هرمند

فب و عرض از خط استوا لج شهری وسط است و هوايش معتدل و
 آبش از رود ارتفاعاتش خرما و غله و اندکی میوه باشد در صور الاقالیم
 گوید مردمش صاحب مروّت باشد، تکیناباد^(۱) از اقلیم سیم است طوایش
 از جزایر خالدات فانه و عرض از خط استوا لج ك شهری وسط است و
 هوايش بگری مایل و آبش از جبالی که در آن حدود است میوه فراوان
 باشد، قهستان شانزده ولایت است، ترشیز از اقلیم چهارم است طوایش
 از جزایر خالدات صب و عرض از خط استوا له بهین بن اسفندیار
 ساخت شهری کوچک است و گرمسیر و حصاری بغایت حصین دارد و
 آب آن از کاریز است و دیه پای بسیار دارد و ارتفاعات نیکو دارد و
 غلات بسیار و میوه های خوب و انگور و انجیر و انار بغایت نیکو باشد و
 ابریشم حاصل شود و همه نوع ارتفاع دارند کثیر^(۲) در آن ولایت قصه
 است و در قدیم درختی سرو بوده است چنانچه در عالم هیچ درختی از
 آن بلندتر نبود چنین گویند که جاماسب حکیم نشانه بود و در شاهنامه
 ذکر درخت کثیر بسیار آمده چنانکه گفته اند بیت یکی شاخ سرو
 آوردند از بهشت، پیش در کثیر اندر نکشت، و در دبه کثیر هرگز زلزله
 نیامد در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد و در ولایت
 ترشیز چند قلعه محکم است اول قلعه بردارود و دوم قلعه میکال سیم
 قلعه مجاهد آباد چهارم قلعه آتشگاه و از این ولایت غنه و میوه سه
 نیشاپور و سنزوار برند و سایر ولایات نیز برند شهر ترشیز خراب است
 اما مواضع آن بغایت معمور است، نون از اقلیم چهارم است طوایش از
 جزایر خالدات صب ك و عرض از خط استوا لك در اول شهر بررک
 بوده و این زمان شهری وسط است و وضع آن شهر چنین نهادند که اول

یکی شاخ سرو از درخت بهشت (۱) کثیر (۲) Variant of کثیر
 CE. *Shāh Nāmāh* (Turner Macan) III, p. 1007, line 8
 میکال، نکال، بردارود (۱) from the bottom and Mohl's translation, IV, 291.

حصاری بغایت بزرگ نهاده و خندق عمیق بی آب دارد و بازار در گرد
 حصار در آورده و شهر و خانها در گرد بازار و باغات و تودستانها در
 گرد خانها و غله زار در گرد باغات و در گرد غله زارها بندها بسته که
 آب باران میگیرند و آب بدان غله میبرند و در آن بندها خریزه بی آب
 زراعت میکنند بغایت شیرین میباشد و آتش از کاربرها است و هوای
 معتدل و حاصلش غله و میوه و ابریشم باشد، نبخه ^(۱) از اقلیم چهارم است
 بطول و عرض و آب و هوا مانند نون، جناب در نلایط گنابد گویند
 شهری کوچک است بهتر از خور و چند موضع توابع دارد و او را قلعه ایست
 که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد چنانکه از بالای آن تل
 ریگ تاغایت و دیهها و ولایتها مجموع در نظر باشد اما هرگز آن ریگ
 در باغات نمی آید و آتش از کاربر است و چهار فرسنگ درازی کاربر
 است و چاه آن تخمیناً هفت صد گز باشد و چند موضع باشد و از توابع
 آن است و مجموع را آب از کاربر و بیشتر کاربرها همچنین عمیق باشد
 و کاربرها از طرف جنوب بشمال میروند و قلعه بر دو طرف آن است
 که یکی را قلعه خواشیر ^(۲) گویند و یکی را قلعه درجان حاصلش غله و میوه
 و ابریشم نیکو و فراوان باشد، دشت بیاض شهری ندارد ولایتی است
 قصبه آنرا فارس گویند به نسبت جناب و نون بیلاق و میوه سردسیری
 مثل جوز و بادام و غیره باشد، بر چند قصبه ایست و در آن قصبه
 زعفران بسیار باشد و اندکی غله حاصل شود و چند موضع توابع دارد و
 در دیههای آن انگور و میوهها باشد نزاری شاعر از آن موضع است،
 خوسف شهری کوچک است و چند موضع توابع آن است و آب آن از
 رود خانه باشد و دیهها را آب از کاربر باشد و در آنجا همه ارتفاعی حاصل
 ۲۴ باشد، شاخین ^(۳) ولایتی است چند پاره دیه مختصر و بلوک فشا ^(۴) رود و

(۱) Variants probably for بچنان. See Yaq. I. 497.

قبا (۴) ساحین، شاخین (۳) درخان، ورجان، حواسنی (۲)

همچنین موضعی چند است و به آب و هوا و محصول مانند دیگر ولایات آن، زبرکوه ولایتی است سه قصبه است یکی را اسفدن^(۱) و دیگری اشیر و یکی را شارخت گویند و در این ولایت غله و پنبه و ابریشم و انگور باشد و آب همه دیهها از کاریز باشد، خور^(۲) شهری کوچک است بر سر بیابان و آبش از کاریز و درو باغستان بسیار،

طبس مسینان^(۳) از اقلیم سیم طولش از جزایر خالدات صد نه و عرض از خط استوا لاج شهری کوچک است و گرمسیر و درو نخلیات فراوان بود و آبش از کاریز است غلات این قصبه در هفتاد روز آب خورد و غلات مواضع که در حوالی آن است در هفت روز آب خورد و در آن ولایت چاهی بود که خاک آن مقدار دانه جاورس هر که بخوردی در حال بردی اما در این نزدیکی آن چاهرا انباشته اند و هم در آن ولایت چاهی است که در زمستان آب بسیار در آن چاه میرود و در تابستان بیرون میآید و بدان زراعت میکند و چاهی دیگر هست که هر وقت که در آن چاه نگاه میکند شکل ماهی میباید،

۱۵ طبس کبلکی شهری است کوچک و از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات صبط و عرض از خط استوا لظ در هفت روزه راه بزد است و هواش گرم است بغایت و خرما و نرنج و نارنج بسیار است و در خراسان غیر از آن جای دیگر نیست و آبش از چشمه است مقدار دو آسیا کردن آب باشد حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست و ۲۰ چند پاره دبه از توابع آن است، فاین از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات معك و عرض از خط استوا لاج م شهر بزرگ است و حصاری محکم دارد و چند کاریز آب در اندرون شهر دارد در زیر زمین چنانچه در بیشتر خانهها سردابها ساخته باشند و از فاین شهر

(۱) مسینا (۲) خور (۳) از ساخت هر اسفدن احمد Variant

ولایت از قهستان غیر از ترشیز و طبس گیلکی بیست فرسنگ راست باشد و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و میوه و زعفران بسیار باشد و اکثر مردم آن شهر سپاهی^(۱) باشند و همه کس را آلات حرب مهیا باشد و در هر وقتی که چهل روز از تابستان میگذرد زراعت میکنند و در اول قوس میدروند و حاصل بسیار دارد و آنرا جوی ترش خوانند و بر چهارپایان بغایت سازگار باشد و نیک فربه شوند و دچک سخره^(۲) سلطان محمود سبکتگین از آن شهر بوده است، قلعه دره حصاری محکم است و برو چشمه آب جاری بر بالای آن قلعه هست حاصلش غله و عناب بسیار دارد و میوه و انگور کمتر باشد، مومناباد ولایتی است و چند پاره دیه توابع آن و قلعه محکم در آن ولایت است که ملاحه ساخته اند و در غایت استحکام است، ولایات زاول^(۳) ولایتی عربی است و طویل و منکنی بوده است، زاول شهری بزرگ است و گرمسیر و درو میوه بسیار و شکارگاههای خوب و علنزار بسیار دارد، فیروزکوه در معجم البلدان^(۴) آمده که قلعه حصین است ما بین هرات و غزنین و دار الملک حکام غزنین است و هوایش سردی مایل است و آبش از چشمه و مصانع، قلعه طاق شهری کوچک است و درو انگور بسیار باشد و چند دیه توابع آن است، غزنین از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فاک و عرض از خط استوا لاج کا همچون عرض بغداد شهر کوچک است و هوایش سرد است و اگر تغییر هوا بسبب عرض بودی بایستی این هر دو موضع یک هوا داشته بلکه تمام اقلیم اول و ثانی و ثالث که بارتفاع آفتاب نزدیک اند گرم بودی و دیگرها که بعدی دارند سرد بودی اما چون تغییر هوا جهت فراز و نشیب زمین است هر جا بلند است سرد است و هر جا

(۱) Variant سیاه چوره

(۲) Cf. *Tārīkh-i-Firishṭah* (Bombay, 1831) I, 41(lines 7 to 13). In *Tārīkh-i-Haydar-i-Rāzī*, (B. M. MS. Or. 4508, f. 59b.) the

name is given as دلفک

(۳) زابل

(۴) *Yaq.* III, 930

پست است گرم میباشند، طرثیث^{۱۱} شهر کوچک است و بگری مایل قاضی ابو بکر صاحب شکر و شکایت از آنجا است، میند^{۱۲} از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات فانه و عرض از خط استوا لحك شهر وسط است و گرمسیر در کوهستان واقع و آتش از رودخانه و ینابیع حاصلش غنّه و خرما و میوه باشد مکان خواجه حسن بیهدی وزیر سلطان محمود، قرنین در معجم البلدان^{۱۳} آمده که قصبه ایست از نواع سیستان و بنی لیث صفار از آنجا خروج کرده است حاصلش غنّه و اندک میوه باشد،

باب هفتم در ذکر ارباع ممکت خراسان،

۱. درو چند شهر است حدودش تا با ولایات قهستان و قومس و مازندران و منازد خوارزم پیوسته است حقوق دیهانش در زمان سابق داخل ایران بودی در عهد طاهران قریب هزار تومان بوده است اما در زمان دولت مغول چون اکثر اوقات وزیر و کتاب دیوان خراسانی بوده اند خراسان و قهستان و قومس و مازندران و طهرستان^{۱۴} و مملکتی علی حد گرفته اند و حشاش چند کانه کمتر چیزی پادشاهان عرض میکردند و بدن حید هر سال عدد خرج است که خراسان بمقت قومس از این ولایات میستند اند تا در عهد سلطان ابو سعید^{۱۵} خواجه غیاث الدین امیر محمد رشیدی دست بر این حال نهادند و در وجوهی از این ولایات بدینسان عدد و بر این بود که در این ولایات معین کردایند و اخراجات مقرری ولایات و کتابها و کتب و مصانع آنجا را وضع کرده علی انفراد وجه خراسان در این ولایات کردایند باین اساس عدد و بر این بود که در درو چند شهر است و نواحی آنکه معلول است در این ولایات

است و اکنون امّ البلاد خراسان طولش از جزایر خالدات صلب و عرض از خط استوا لوکا طهورث دیوبند ساخته بود بعد از خرابیش چون اردشیر بابگان در مفازه شهر نه بساخت شاپور بن اردشیر حاکم خراسان بود از پدر آن شهر را در خواست کرد و او مضایقه نمود شاپور را غیرت آمد و آنجا تجدید عمارت کرد و نه شاپور نام نهاد نشاپور اسم علم آن شد و عرب نیشابور خواندند دور باروش پانزده هزار گام است و بر شیوه رفعه شطرنج هشت قطعه در هشت قطعه نهاده اند و آکاسره را عادت بودی که شهرها را بر شکل جانوران و اشیا ساختندی شاپور ذو الاکتاف در زیادتی عمارت آن شهر سعی نمود و دار الاماره خراسان در عهد آکاسره تا آخر عهد طاهریان در بلخ و مرو بودی و چون دولت به بنی لیث رسید عمرو بن لیث در نیشاپور دار الامارت ساخت و نیشاپور دار الملک خراسان شد در سنه خمس و ستمایه^(۱) آن شهر بزلزله خراب شد هم در آن حوالی شهری دیگر ساختند و شادباخ خواندند، دور باروش شش هزار و نه صد گام بود در سنه تسع و سبعین و ستمایه آن نیز بزلزله خراب شد بگوشه دیگر شهری ساختند که اکنون امّ البلاد خراسان آن است در پیش کوهی نهاده است بر جانب قبله دور باروش پانزده هزار گام است و آبش از قنوات و بناایع و بعضی قنوات ضیاع در میان شهر گذرد و در شیب مساکن و در آنجا عمارات و حوضخانهها ساخته باشند و آب رود از کوهی میآید که در شمال شرقی نیشاپور است و آن کوه بغایت بلند است و از کوه تا نیشاپور دو فرسنگ بیش نیست و درین دو فرسنگ برین رود خانه چهل آسیا ساخته اند و آب چنان نیز آید که يك خروار گندم در دلو آسیا میکنند بمقدار سر دو جوال دوختن آن يك خروار آرد شده میباشد چنانکه درازگوش در دنباله هم میرسد، بر جانب شمال بر ۲۴ قبه کوه بمسافت پنج فرسنگ بر گریوه بر آید که چشمه ایست که چشمه

(۱) نیشابیه Variant (۱)

سبز میگویند و آبی شیرین و سبز بیرون میآید و امیر چوپان بر لب آن چشمه کوشکی ساخته است بر بام کوشک بر آیند میانه چشمه مینماید و در شب جمعه آواز هایل از میانه چشمه ظاهر میشود از آبادانی تا این چشمه پنج فرسنگ است و پارسایان^(۱) در شب بر کنار چشمه احیا داشته اند شتر آبی و گاو آبی و مردم آبی^(۲) بیرون آمدن و چریدن دیده اند و آب این چشمه در میان صحرا میآید و بر آن عمارت و زراعت بسیار است و چشمه دیگر است بمیان صحرا بطرف طوس و رایگان و امیر چوپان ماهی در آن انداخته است و حلقه در گوش آن ماهی از مروارید است بمقدار بیضه کبوتری و اکنون مردم جوق جوق و طایفه طایفه بتفرج میروند و نان در آن چشمه میاندازند ماهی جهت نان میآید مردم تفرج میکنند و از این چشمه تا طوس چهار فرسنگ است و از مزار اکابر اولیا درو تربت ابو عثمان جهری^(۳) و ابو علی ثقفی و عبد الله مبارک و شیخ فرید الدین عطار است، اسفراین از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صا و عرض از خط استوا لوج شهری وسط است و در مسعود^{۱۰} آنجا کاسه بزرگ است از روی دورش دوازده کز خیاطی و از آن بزرگتر کاسه پیش از این کسی نساخته است و بر جانب شمال آن شهر قلعه است محکم آنرا دز صعلوک خوانند و قریب پنجاه دبه از انواع اسفراین است و هواش معتدل است اما چون آب از رود خانه که در پای قلعه است میآید و آنجا درخت جوز بسیار است تا سازکار میباشد و ولایت و نواح^{۱۱} آن قنات دارد و همه محصول است از انگور و میوه و غله داشته باشند. بیهن ولایتی و شهرستان آن سنزوار است و آن شهر وسط است از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات قطبیه و عرض از خط استوا لوج^{۱۲} هواش معتدل است و بازارها فراخ و خوب دارد و طاقی از جوب بسته اند که چهار سوی بازار است بغایت محکم و عالی حاصلش غله و اندکی

حری (۱) شهر آبی و گاو و مردم آبی (۲) پارسایان (۳) پارسایان

میوه و انگور باشد و قریب چهل پاره دیه است که از توابع دارد و مردم آنجا شیعه اثنی عشری اند، بیار از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فطیه و عرض از خط استوا لدمه شهری وسط است و هوای معتدل دارد و حاصلش غله و اندکی میوه باشد، جوین ولایتی است پیش از این داخل تومان بیپنی بوده و اکنون مفرد است قصبه فریومد شهرستان آنجاست و بحرآباد^(۱) که منام سعد الدین حموی است و اروکازری^(۲) و دلبند و خوراشاه از معظم قرای آن اهل آن اکثر شافعی مذهب اند آب این ولایت از قنوات است و هر موضعی يك دو کاریز معتبر دارد و محصولات او از همه چیزی باشد و میوه و انگور کمتر باشد، جاجرم از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و در حوالی آن يك دو روزه راه زهرکیاه است و بدین سبب لشکر بیگانه بدانجا نمیتواند رسید و در آن شهر قلعه ایست و در پای آن دو درخت چنار گویند که هر که صباح چهار شنبه پوست آنرا بدندان گیرد هرگز او را درد دندان نباشد و بدین سبب پوست آن درختانرا بدندان برده اند و موضعی چند از توابع آن است و در شهر خانه های بتکاف باشد محصول آن غله و میوه فراوان باشد، خبوشان شهری وسط است از اقلیم چهارم و توابع بسیار دارد و در دفاتر دیوان آن ولایت را استو نویسند و در عهد مغول هولاکو خان تجدید عمارت آن کرد و نییره اش ارغون خان بر آن عمارت افزود و آب و هوای خوب دارد حاصلش غله و پنبه و انگور و میوه فراوان باشد،^(۳) شقان^(۴) شهری وسط است و بیست پاره دیه از توابع آن است و از اقلیم چهارم است و محصول از هر نوعی دارد، طوس از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صلب و عرض از خط استوا از جمشید^(۵) پیشدادی ساخت بعد از خرابیش طوس نوذر تجدید عمارتش کرده بنام خود

آزادوار و کزری، در اوکازری (۲) بجاپاد Variant (۱)

شنان، شغان، سنان (۴)

منسوب گردانید و از مزار عظام قبر امام معصوم علی بن موسی الرضا
رضی الله عنهما بن جعفر در دبه سناباد^(۱) بچهار فرسنگی طوس است و قبر
هارون الرشید خلیفه عباسی در مشهد مقدس آن حضرت است و مشهد
طوس از مشاهیر مزارات متبرکه است و آن موضع اکنون شهرچه شده و از
مشهد تا زاوه سنجان پانزده فرسنگ است و قطب الدین حیدر در زاوه
است و شاه سنجان در سنجان است و سلطان سلیمان در ولایت باخرز
و در جانب قبلی طوس دروازه ایست که سه هزار ولی ابو بکر نام در
مزارات این دروازه رودبار آسوده اند و در جانب شرقی او قبر
امام حجة الاسلام محمد غزالی و احمد غزالی و مزار فردوسی و معشوق
۱۰ طوسی هم آنجاست مردم طوس نیکو سیرت و پاک اعتقاد و غریب دوست
باشند و از میوه های آنجا انگور و انجیر بسیار شیرین باشد و در حوالی
طوس مرغزاری است که آنرا مرغزار رایکان گویند طولش دوازده
فرسنگ و عرض پنج فرسنگ از مشاهیر جهان است، کلات و جرم کلات
قلعه ایست در غایت محکم چنانکه درو زرع و کشت توان کرد و آب
۱۵ فراوان دارد و جرم قصبه ایست در پای آن قلعه و چند پاره دبه است
که از توابع آن است، مرسان^(۲) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر
خالدات ص ک و عرض از خط استوا لو شهری کوچک است و هوایش
سردی مایل و آب روان و باغستان بسیار و غله فراوان دارد، فراود^(۳)
از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خط استوا
۲۰ لط شهری وسط است و هوای خوش و معتدل دارد حاصلش غلات
و میوه باشد، ربع هری^(۴) هرات نه تومان است و ولایتی وسیع دارد و
همه از اقلیم چهارم است، هرات از اقلیم چهارم است طولش از جزایر

فراود MSS (۴) cf J. N. 323 جریان، مرسان (۱) بوفان Variant (۲) هرات، هرات (۳) فراود

خالدات صدك و عرض از خط استوا لدك هرات نام امیری از توابع
 جهان پہلوان نریمان ساخت اسکندر روی بعد از خرابی تجدید عمارتش
 کرد دور باروش نه هزار گام است و هوائی در غایت نیکوئی و درستی
 دارد و پیوسته در تابستان شمال وزد و در خوشی آن گفته اند لو جمع
 تراب الاصفهان و شمال اهرات و ماء الخوارزم فی بقعة قل الناس بموت
 فیها ابدأ و آبش از نہرچہ ہری رود است باغستانش بسیار است و ہجہ
 پارہ دیہ است متصل آن شہر از میوہ ہایش انگور فخری و خربزہ نیکوست
 و مردم آنجا سلاح ورز و جنگی و عیار پیشہ باشند و سنی مذهب اند و
 در آنجا قلعہ محکم است و آنرا شہرم خوانند و بر دو فرسنگی ہرات
 ۱۰ بر کوه آتشفشانہ بودہ است آنرا ارشک^(۱) گفته اند و این زمان قلعہ
 امکلیجہ^(۲) میگویند و مابین آتشفشانہ و شہر کیسہ نصاری بودہ است و از
 مزار کبار اولیا و علما تربت شیخ عبد اللہ انصاری معروف بہ پیر ہری و
 خواجہ محمد ابو الولید و امام فخر الدین رازی است و در حق خوشی
 ہرات گفته اند

گر کسی پرسد نرا از شہرها خوشتر کدام
 ۱۵ و جواب راست خواهی گفتن اورا گوہری
 این جهان را همچو دریا و آن خراسان را صدف
 در میان این صدف شہر ہری چون گوہری
 و در حین حکومت ملکان غور دوازده ہزار دکان آبادان بودہ و ششہزار
 ۲۰ حمام و کاروانسرا و طاحونہ و سیصد و پنجاہ و نہ مدرسہ و خانقاہ و
 آتش خانہ و چہارصد و چہل و چہار ہزار خانہ مردم نشین بودہ است،
 اسفزار شہری وسط است و چند پارہ دیہ توابع دارد و باغستان بسیار
 و میوہ و انگور و انار فراوان باشد و در صور الاقالیم گوید اہل آنجا
 ۲۴ سنی شافعی مذهب اند و در دین منعصب، فوشخ^(۳) از اقلیم چہارم طولش

بوشخ (۳) اسکلیجہ (۲) زسک، رشک Variants (۱)

از جزایر خالدات صده و عرض از خط استوا لدنه شهری کوچک است
 و ولایتی بسیار از توابع آن است و قصبات کوسوی و خسروگرد و روح
 داخل آن ولایت است و موضع معتبر دارد و باغستان بسیار و انگور و
 خربزه و میوه‌اش نیکو میباشد چنانکه گفته اند صد و چند نوع انگور
 دارد و آسیاهای آن همه بیاد میگردد و گویند که فرعون که در زمان
 موسی عم در مصر بوده از آنجا بوده است و هامن که هم وزیر او است
 هم از آنجاست و گویند که جاماسب حکیم در کوسوی مدفون است، باخرز
 ولایتی است از اقلیم چهارم و ولایتی بسیار دارد و معتبر است و در
 مجموع مواضع باغات انگور و میوه فراوان باشد بتخصیص قصبه مالان
 ۱۰. که جای عظیم و پرترهت است و خربزه بند در جمیع خراسان مشهور
 است، بادغیش از اقلیم چهارم طووش از جزایر خالدات صده ل و عرض
 از خط استوا له ك قصبات کوه نقره و کوه غناباد و بزرگترین و نست
 و لب و حاد و از کابرون و کالون و دهستان از توابع آن است حکم
 نشین کوه غناباد و بزرگترین و دهستان و کاربرد که مقام حکیم سرفعی
 ۱۵. که سازنده ماد نخب است هم از توابع آنجاست و در آن ولایت بنه است
 پنج فرسنگ در پنج فرسنگ تخمیناً که مجموع درخت فستق است و از
 هرات و دیگر ولایات بهوم محصول فستق در آنجا رود و هر کس از
 برای خود حاصل کند و بولایت برسد و فروشد و بعضی مردم هستند
 که معاش ایشان از این حاصل شود و از عجایب حالات آنکه اگر کسی
 ۲۰. قصد کند و از فستق کسی دیگری که حامل کرده باشد سردرد
 او را همان شب کرک خورد و اگر خیانت کنند سلام تا سه روز در راه

313. J. N. 313. و در ...

از کابرون، الحاد، و الحاد حاد ...

J. N. 314 gives its capital as ...

...

چهارم است طولش از جزایر خالدات صدہ و عرض از خط استوا لدن
 شهری وسط است و قریب دوپست پاره دیہ از توابع آنجاست باغستان
 بسیار و میوہ بیشتر دارد و آب شہر و ولایت مجموع از قنوات است و
 از مزار اکابر تربت زندہ پیل احمد جام آنجاست و بر آنجا عمارتی و
 گنبدی عالی خواجہ علا الدین محمد ساخته و دیگر مزارات متبرکہ بسیار
 است، جشت شهری وسط است و ولایتی قرب پنجاه پاره دیہ کہ بہری
 رود منسوب است از توابع آن است این زمان موضع او حاکم نشین
 آنجاست محصولات فراوان و میوہ خوب دارد تخصیص سبب سفید بزرگ
 کہ در خراسان مثل آن جایی دیگر نیست، خواف (۱) ولایتی است طولش
 ۱۰ از جزایر خالدات صح ک و عرض از خط استوا لہ ک قصبات سلامہ و
 سنجان و زوزن از توابع آن است و ملک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت
 از میوہ ہایش انگور و خربزہ و انار و انجیر نیکوست مردم آنجا حنفی مذهبند
 و شریعت رو و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند
 و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد،
 ۱۵ زاوہ ولایتی است و قصبہ او زاوہ و در آنجا قلعہ گلین محکم باشد و
 قریب پنجاه پاره دیہ از توابع آن است و بعضی را آب رود است و
 بعضی را آب از قنات حاصلش ابریشم و غلہ و پنبہ و انگور و میوہ فراوان
 است و مزار شیخ قطب الدین حیدر کہ مقدم حیدریان است در آنجاست،
 غور ولایتی است و شہرستان آنرا آہنگران خوانند از اقلیم چہارم است
 ۲۰ طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خط استوا لہ و قریب سی پاره
 دیہ از توابع آنجاست و مردم آنجا را بیلاہت نسبت کنند، غرچہ (۲) از اقلیم
چہارم است طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خط استوا لوم
 ۲۲ ولایتیست و قریب پنجاه پاره دیہ از توابع آن است و آب و ہوا مانند

(۱) Variant خاف

(۲) زاوہ

(۳) غورچہ

ولایت غور، ربع بلخ و طخارستان و ختلان و بامیان، بلخ از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فاما و عرض از خط استوا لوما کیومرث بنیاد کرد طهمورث دیویند با تمام رسانید و لهراسب تجدید عمارتش کرد و بارو کشید شهری بزرگ است و گرمسیر و آب و هوایش در سازکاری وسطست ه از میوه‌هاش انگور و خربزه سخت نیکوست سلطان ملک شاه در رساله آورده است که مردم آنجا را غیرت کمتر باشد، بامیان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لدله هوایش سرداست در عهد خروج مغول جهت آنکه شهزاده موتوکن^(۱) بن جغتای خانرا آنجا کشته بودند چنگیز خان بکین نیردهاش آنرا بکلی خراب کرد و ماو ۱۰ بالقی^(۲) خواند و حکم کرد که هیچ کس آنجا عمارت و مسکن نکند و از آن وقت باز خراب است، پنجپیر از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لوله شهری وسط است و هوای خوش دارد حاصلش غله و اندکی میوه باشد، جوزجان ولایتی است و شهرش یهود و فاریاب و شبورقان است از اقلیم چهارم است طولش ۱۵ از جزایر خالدات صح و عرض از خط استوا له ک هوای معتدل دارد و آبش از قنات و جبالی که در آن حدود است بر میخیزد و حاصلش اندکی غله و میوه باشد، ختلان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فا و عرض از خط استوا ک شهری بزرگ بوده و اکنون خراب است حاصلش غله و پنبه و انگور باشد، سمنجان^(۳) از ولایت طخارستان است و ۲۰ از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا ک شهری کوچک است بر طرف شرقی سه محله است بهم متصل و طرف غربی سه محله است منترق و قلعه محکم دارد و آب فراوان و باغستان

(۱) Variant: ماموکن. cf. Abu'l-Ghazali, text pp. 114, 119.

(۲) سمنجان (۳) سوی مارو

بسیار دارد و از میوه انگور و انجیر و شفتالو و فستق بغایت فراوان و خوب باشد، طالقان از ولایت طخارستان است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فا و عرض از خط استوا ك له شهر كوچك است اكثر مردم آنجا جولاه باشند و دروغله و میوه بسیار است و ولایت معمر و آبادان است، فاریاب از اقلیم چهارم است و نوابع جوزجان طولش از جزایر خالدات صط و عرض از خط استوا لزمه شهری كوچك است اكثر از طالقان و ولایتی بسیار و میوه فراوان از اقلیم چهارم است، قوادیان طولش از جزایر خالدات فب و عرض از خط استوا لح کیفیاد اول کیانیان ساخت شهری كوچك است و قصبات نوید و واشجرد و شومان ۱۰ از نوابع اوست هوای گرمسیر دارد و درو زعفران بسیار بود، کالف شهری كوچك است بر کنار جیحون و پهنای جیحون بدینجا سه هزار گام باشد دور باروش سه هزار گام است آب و هوایش درست است و میوه های خوب و فراوان باشد، دمج^(۱) قلعه ایست بر بیست^(۲) فرسنگی بلخ بر کوهی که هشت فرسنگ دور آن کوه است و همه سنگ سیاه است و بر آنجا ۱۵ راه نیست و بر فرازش آب و گیاه بسیار است و جائی عظیم محکم است، ربع مرو شاهجان، مرو از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات صوز و عرض از خط استوا لزم کهن دز مرو طهورث ساخت و شهر مرو اسکندر روی بر آورد و دار الملك خراسان ساخت ابو مسلم صاحب دعوت در آنجا مسجد جامع ساخت و در جنب آن دار الاماره سخت عالی ۲۰ و درو قبه و پنجاه و پنج گز در پنجاه و پنج گز و از هر طرف آن قبه ایوانی است سی گز در شصت گز مأمون خلیفه بوقت آنکه حاکم خراسان بود دار الملك آنجا داشتی بنی لیث صفار به نیشاپور بردند چون دولت ۲۲ بسلاجفه رسید چغری بیگ باز بآنجا آورد و نیره اش سلطان ملك شاه

(۱) هشت (۲) اوزج possibly for دمج، فحما، و کح Variants (۱)

مرورا بارو کشید دورش دوازده هزار و سیصد گام است و در آن ملک غله بسی نیکو میآید و معنی این آیت مَعْلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ^(۱) گویی در شان آن ملک وارد است گویند که يك من غله چون آنجا زرع کند در سال اول صد من حاصل دهد و در سال دوم از غله که دروید باشد و تخم افشاند شده سی من و در سال سیم ده من هوایش منعفت است و درو بیماری بسیار بود بخصیص علت رشته آیش از مرورود است و قنوات زمینش شورناک است و بدین سبب ارتعاش نیکو باشد و جای ریگ روان باشد چه در آن نزدیکی غلبه ریگ روان است و از میوه‌هایش امرو و انگور و خربزه نیکو است و خشک کرده به بسیار ولایات برند و آبی يك يك نيك افتد مردم آنجا بیشتر جنگی بوده اند اکنون آن شهر خراب است و از آنجا اکابر و عتاد بسیار خاسته اند و در عهد اکاسره برزویه طیب و بزرجمهر بختگان و باربد مطرب و ذیبه سفید نخ^(۲) که از ضیاع مروست مقام ابو مسلم صاحب دعوت آنجا بود، اسنورقان^(۳) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سه و عرض از خط استوا لومه شهری کوچک است و درو جز غله حاصل نیست، ابیورد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات هج و عرض از خط استوا لومه شهری کوچک است و درو میوه فراوان، تننازان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سه و عرض از خط استوا لومه شهری وسط است و درو باغستان فراوان و آب روان بسیار و حاصلش میوه و غله اند، خاوران^(۴) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات سه و عرض از خط استوا هم شهری وسط است و درو باغستان فراوان و آب

(۱) Qur'an II, 263.

(۲) Variant مندرج of Ibn Khall. No. 384 P.

(۳) شورقان

(۴) خاوران

بسیار و روان و حاصلش غله و میوه باشد قصبه مهینه^(۱) که مقام شیخ
ابو سعید ابو الخیر بوده قدس الله سره و او آنجا آسوده است از نواب
خاوران است و در حق بزرگان که از دشت خاوران خاسته اند گفته
اند

تا سپهر صیت گردان شد بخاک خاوران
تا شبانگاه آمدش چار آفتاب خاورے
خواجہ چون بو علی شادانی آن صاحب قران
مفتئی چون اسعد مہنہ ز ہر شینی بری
صوفی صافی جو سلطان طریقت بو سعید
شاعری فاخر جو مشہور خراسان انوری
شادباش ای آب و خاک خاوران کر روی لطف
ہمچو آب بحر و خاک کان گہری پروری

سرخس از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات صدک و عرض
از خط استوا لڑ افراسیاب ترک ساخت دور باروش پنج ہزار گام است
۱۰ و قلعه محکم از خاکریز دارد و ہواش گرمسیر است و آبش از رود
خانہ کہ از ہری بطوس میآید و عظیم و نیکو و ہاضم و از میوہ ہاش
انگور و خربزہ نیکوست، شہرقان^(۲) شہری کوچک است و گرمسیر و غلہ
فراوان سخت ارزانی بود، مرو الزود از اقلیم چہارم است طولش از
جزایر خالدات صر و عرض از خط استوا لوک از فصبات آن پنج دہ
۲۰ بود کہ سلطان ملک شاہ ساخت دور باروش پنج ہزار گام است و
گرمسیر است اما ہواش درست دارد و آبی گوارند و اکثر اوقات آنجا
ارزانی بود و از میوہ ہاش انگور و خربزہ سخت نیکوست چند بارہ دہ

(۱) Variants مہنہ

(۲) Cf. Dawlat Siyah, p. 84.

(۳) Duplicate of اسنورقان. See preceding page, and cf. Yaq. III, 251, 256.

از توابع آن است، بازر^(۱) شهری وسط است و از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات صه و عرض از خط استوا لوم در آن ولایت غله فراوان بود، قلعه نای^(۲) محبس مسعود سعد سلمان است،

باب هجدهم در ذکر ولایت مازندران،

و آن هشت تومان است برین سیل اول تومان جرجان که دار الملک آنجاست دوم موروستاق^(۳) سیم استراباد چهارم آمل و رستمدر^(۴) پنجم دهستان ششم روغند هفتم سیاه رستاق^(۵) حقوق دیوانیش داخل مملکت خراسان است، جرجان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات ص و عرض از خط استوا لونه نییره سلطان ملک شاه ساخت دور باروش هفت هزار گام است هوایش گرم است و منعن و آبش از کوه اما چون کوه نزدیکی دارد و در هنگام گرما برف از کوه بیاورند و حاصلش غله و پنبه و ابریشم بود و از میوه‌هایش خرما و انگور و عناب و سنجد نیکو و بسیار بود و از نیکویی نشو و نما تا درخت دوسه ساله از ده ساله دیگر ولایات نوی تر و بقوت تر باشد و اهل آنجا شیعه و صاحب مروّت باشند و در اوایل عهد اسلام کثرت و غلبه عظیم داشته اند و در زمان آل بویه بوبا و جنگ شهر نقمائی فاحش در عدیشان ظاهر شد و در عهد مغول قتل عام رفت و اکنون خراب است و آنجا مردم اندک اند فیروز ساسانی در آن حدود جیت دفع تنازع با تورانیان دیواری طوایش پنجاه فرسنگ بساخت و از مزار اکابر تربت محمد بن جنر الصادق عم و آن مزار بگور سرخ مشهور است و در آنجا دو سنگ آسیا است هر یکرا بیست گز قطر و دو گز ضخیم، استراباد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فطاله و عرض از خط استوا لونه شهری وسط است

CF. Chahār. نای، مای، نار، بای (۱) بازر، بازر، بازر، بازر (۲) Varānā

موروستاق، برو، موسان، بر، موسان، بررود و موروستاق (۳) Morostāq

ماورستان، سیاه دستان (۴) Rostamdar (۵)

نزدیک بدریای خزر و آب و هوای معتدل دارد حاصلش غلہ و میوہ و انگور و ابریشم باشد، اہل از اقلیم چہارم باشد طولش از جزایر خالدات فزک و عرض از خط استوا اول ظہورث ساخت شہری بزرگ است و ہواش بگری مایل و مجموع میوہہای سردسیری و گرمسیری از لوز و جوز و انگور و خرما و نارنج و ترنج و لہو و مرکب و غیرہ فراوان باشد و مشہومات بغایت خوب و فراوان چنانچہ اگر شہر بند شود هیچ چیز از بیرون احتیاج نباشد، دہستان از اقلیم چہارم طولش از جزایر خالدات صاید و عرض از خط استوا لزنہ قباد بن فیروز ساسانی ساخت و آنرا از ثغور نہادہ اند میان مسلمانان و اتراک ہواش گرم است و آتش از رود اندک میوہ دارد، رستمدر ولایتی است قریب سی صد پارہ دیہ از توابع آن است و ہواش بگری مایل است و بیشتر ولایاترا آتش از شاہرود، ساری از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا لظہورث دیوبند ساخت شہری وسط است و دورش تقریباً چہار ہزار گام است و ولایتی بسیار از توابع اوست و میوہ و ۱۵ پنہ و غلہ فراوان دارد، روغد از اقلیم چہارم است طولش از جزایر خالدات فج و عرض از خط استوا لزشہر وسط است، کیود جامہ ولایتی است و اکنون چون جرجان خراب است مجموع ولایت داخل کیود جامہ است حاصلش ابریشم و انگور و غلہ بسیار میباشد و ولایتی عریض است، نیم مردان جزیرہ ایست مردم بسیار در آنجا ساکن اند کشتیہا کہ از ۲۰ اروس^(۱) و گیلان و مازندران می آیند آنجا می آیند و از آنجا سہ فرسنگ است تا استراباد و محمول بسیار از کشتیہا دارد، شہراباد قصبہ ایست قباد بن فیروز ساسانی ساخت و اکنون خراب است،

(۱) اروس، الویس Variants

باب نوزدهم در ذکر دیار قومس^(۱) و طبرستان،

حدود آن با ولایات خراسان و عراق عجم و مازندران و مغازه پیوسته است حقوق دیوانی آنجا داخل خراسان است، خوار^(۲) از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فزی و عرض از خط استوا له ك شهری کوچک است غله و پنبه درونیک میباشد، دامغان از اقلیم چهارم طولش از جزایر خالدات فحیه و عرض از خط استوا لوك هوشنگ ساخت دور باروش هشت هزار گام است و هوایش بگری مایل است و آبش از رود و از میوه‌هایش امرود نیکوست چشمه ایست در حوالی چهار دبه آب اندك دارد میل بزردی از قاذورات هرچه در آنجا اندازند باد چنان بر خیزد در دامغان که مجموع درخت بشکند معتمدان بروند و آنرا پاك کنند باد ساکن شود و بکرات آزموده شده است،

سمنان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فح و عرض از خط استوا لو طهورث ساخت هوایش معتدل است و آبش از رود و از میوه‌هایش انار و فستق و انجیر بغایت نیکو باشد، سظام از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فطك و عرض از خط استوا لوی شهری کوچک است و هوای معتدل دارد و از مزارات آکار مزار سلطان العارفین ابو بزید^(۳) طینور بن عیسی سروشان^(۴) آنجاست حاصلش میوه و غله فراوان است، کردکوه آنرا در کیندان^(۵) گفته اند سه فرسنگ است بدامغان پیرامون او منصور آباد و مهات^(۶) و رستان است زراعات و محصول بسیار دارد، فیروز کوه در معجم البلدان^(۷) و آمده که قلعه ایست که کوه دماوند بر او مشرف است هوایش سرد درخت میباشد و غلات بسیار زراعت میکنند و حاصل نیکو دارد و آب خوار از در قلعه و دبه

بایزید بسطامی (۱) حار Variant (۲) قومس In the MSS generally (۳)

مهای، مهاب مهات (۴) در کیندان (۵) روستای (۶) Yaq. III, 930.

میگذرد، دماوند قصبہ ایست کہ آنرا پیشیان^(۱) خوانند از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات، فزک و عرض از خط استوا لہ ی کیومرث ساخت و هوای سرد دارد و از میوہ ہاش عباسی نیکوست چنانکہ از عباسی دوشاب گیرند، فریم بعضی از قومس گرفته اند و بعضی از توابع مازندران و اکثر اوقات داخل ساری میباشد و بوالی او تعلق دارد و بعضی داخل قومس کنند و بعضی داخل ساری، خرقان دہی است از توابع بسطام هوای خوش و آب فراوان دارد و از مزار اکابر تربت شیخ ابو الحسن خرقانی در آن موضع است،

باب بیستم در ذکر بقاع جیلانات،

۱۰ و آن دوازده شهر است و از اقلیم چهارم و برکنار دریای خزر طولش از سفید رود و رستم دار تا موغان چهل فرسنگ و عرض از ولایات دیلمان و طوالش تا دریا یک فرسنگ حدود آن با ولایات مازندران و عراق عجم و آذربایجان و بحر خزر پیوسته است حقوق دیوانیش هر جیلانی را بدان امیری تعلق دارد کہ حاکم آنجاست اما آنچه بدیوان مغول میدهند دو تومان است ۱۵ و معظم بلاد آن لاهیجان است و فومن و دیگر جیلانات با یکی از این دو دوست باشد و متابعت او نمایند، اصفہد از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فہ و عرض از خط استوا لح شهری وسط است حاصلش غلہ و برنج و اندکی میوہ باشد ولایت بسیار است و قریب صد پارہ دیہ از توابع اوست حقوق دیوانیش دو تومان و نہ ہزار دینار است، نولم^(۲) از اقلیم چهارم ۲۰ است طولش از جزایر خالدات فہ و عرض از خط استوا لح شهری وسط است حاصلش غلہ و پنبہ و برنج و نارنج و ترنج و ایبو باشد، تمیجان شهری وسط است از اقلیم چهارم حاصلش چنانکہ از دیگر مواضع است، ۲۵ رشت از اقلیم چهارم هوایش بغایت گرم و منعفن است حاصلش غلہ و

میشان (۱)

نولم (۲)

پنبه و ابریشم و برنج است و مردم آنجا کوهی و بی تمیز باشند، شفت از اقلیم چهارم و شهری کوچک است و آب و هوا و حاصلش مانند دیگر مواضع باشد، فومن از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فد و عرض از خط استوا لح شهری بزرگ است و ولایات بسیار دارد حاصلش غله و برنج و ابریشم بسیار باشد و مردم جیلانات بیشتر علی العرش باشند، کَشکر^(۱) از اقلیم چهارم است و شهری وسط است و آب و هوا مانند دیگر مواضع، کوجنهان^(۲) از اقلیم چهارم است اردشیر بابکان ساخته است و سَهش^(۳) خواند، کونم از اقلیم چهارم است و در کنار دریا افتاده است و بندرگاه کشتی که از گورگان و طبرستان و شیروان از آنجا بیرون میآید و حاصل عظیم دارد، کرجیان^(۴) از اقلیم چهارم است و در قدیم شهری بزرگ بوده و اکنون وسط است و آب و هوا مانند ولایات دیگر، لاهیجان^(۵) از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات فهك و عرض از خط استوا لح شهری بزرگ است و دار الملك جیلانات آبش از جبال بر میخیزد و حاصلش برنج و ابریشم و اندك غله میباشد ۱۵ و نارنج و ترنج و میوههای گرمسیری فراوان است، بسرا^(۶) از اقلیم چهارم است و شهری کوچک و در ارتفاع و هوا مانند دیگر جیلانات باشد.

مخلص^(۱)، در صفت طرق و جبال و معادن و انهار و عیون و انار و بحار و بحیرات و آن پنج فصل است،
۲۰ فصل اول، در ذکر کیفیت مسافت طرق ایران،
در اول کتاب شرح مسافت فرسنگ بتدقیق داده شد که حکمای ما تقدم در عهد کعباد کیانی اعتبار فراخ کرده مسافت هر فرسنگ سه میل کرده اند که دوازده هزار ذراع خلق باشد که هر خیاطی و در

سَهش^(۳) کوجنهان، کوجنهان، کرجیان^(۴) کَشکر^(۱)
مخلص^(۱) بسرا^(۶) لاهیجان^(۵) کوجنهان کوجنهان^(۲) سَهش^(۳)

رسالة ملك شاهي آمد که سلطان در کیمت مسافت فراسخ کم و بیشی استماع میکرده است اکثر طرق ایران و دیگر ولایات که اورا بر آن عبور بوده است میفرموده است پیمودن فراسخ خوارزم کمایش پانزده هزار گام است و در آذربایجان و ارمن محدود ده هزار گام است و در عراقین و کردستان و لرستان و خوزستان و خراسان و فارس و شبانکاره و دیار بکر و غیر آن بچوار شش هزار گام بر می آمد و در ولایات روم و گرجستان و اران و موغان و شیروان خود فرسنگ اعتبار نمیکرده اند و منازل و اوقات می شمرده اند و در تمامت مملکت خود بنیاد فرسنگی بر شش هزار گام معتدل نهاده است و کیمت مسافت طرفی که اورا بر آن عبور بوده منزل بمنزل در آن رساله گفته است و در عهد اولجایتو سلطان مغول همچنین بعضی طرق را که میپیموده اند و میل می نهاده اند فرسنگی کمایش هشت هزار گز خیاطی بر می آمد و ذراع خلفی کمایش ثلثان گز خیاطی باشد و گاهی معتدل الیه یک گز خیاطی بیشتر است پس همه بهم نزدیک است و فرسنگ دوازده هزار ذراع خلفی کمایش که حکمای ما تقدم اعتبار کرده اند معتدل علیه است اکنون آغاز از شهر سلطانیه که میان ایران زمین است و دار الملک است کرده شاه راه هارا تا اقصی ایران یاد کنیم و راه هارا که در حدود هر شاه راه باشد هم در پی آن شاه راه بیاوریم تا زود فهم شود،

شاه راه جنوبی و هی القبلیة من السلطانیة الی النجف اقصی حد الايران
 ۲۰ صد و چهل و چهار فرسنگ است، من سلطانیة الی همدان از سلطانیة
 تا دبه بخشیر^(۱) پنج فرسنگ ازو تا دبه و لچ پنج فرسنگ ازو تا رباط
 اتابک محمد بن ابلدگز^(۲) چهار فرسنگ ازو تا دبه کرکهر^(۳) بولایت
 ۲۲ همدان چهار فرسنگ ازو تا دبه صاحبی^(۴) همدان شش فرسنگ ازو تا

(۱) Variants سجر، نجر، بچشه، بچشیر، و بچشر، ولاشجر، بچشر (۲) Qaz. II.

صاحبی، صاحبو، مساهجین، صاحبی (۳) کرکهرند، کرکر (۴) 257.

شهر همدان شش فرسنگ جمله باشد از سلطانیه تا همدان سی فرسنگ،
 ثم^(۱) من همدان الی قصر شیرین از همدان تا شهر اسد آباد هفت
 فرسنگ گریوه کوه الوند^(۲) در این راه است ازو تا دبه کنگور اول
 کردستان شش فرسنگ ازو تا دبه صهنه پنج فرسنگ ازو تا شهر
 چهار فرسنگ ازو تا دبه کرمانشاهان شش فرسنگ صفة
 شبذیز که صورت خسرو و شیرین بر آنجا در سنگ تراشیده اند بر دست
 راست بیک فرسنگی این مرحله است و دو چشمه آب که آسیا
 بگرداند از زیر صفة شبذیز بیرون میآید و از کرمانشاهان تا جکارمس^(۳)
 شش فرسنگ ازو تا دبه حسا کاوان^(۴) پنج فرسنگ ازو تا دبه کوند و
 خوشان^(۵) شش فرسنگ ازو تا شهر حلوان بگریوه طاق کرا^(۶) فرو باید
 رفت هشت فرسنگ و براه کیل و کیلان یک فرسنگ زیادست و راه
 خوشتر از حلوان که اول ملک عراق عرب است تا قصر شیرین پنج
 فرسنگ^(۷) راه از آنجا جدا میشود از همدان تا قصر شیرین پنجاه و هشت
 فرسنگ و از سلطانیه هشتاد و هشت فرسنگ از قصر شیرین براه بغداد
 تا شهر خانقین پنج فرسنگ ازو تا رباط جلولا^(۸) که سلطان ملک شاه
 سلجوقی ساخت پنج فرسنگ ازو تا هارونیه^(۹) پنج فرسنگ شهرابان
 بدست راست بدو فرسنگی این مرحله است از هارونیه تا شهر بفقونا
 هفت فرسنگ ازو تا شهر بغداد هشت فرسنگ جمله باشد از قصر شیرین
 تا بغداد سی فرسنگ و از همدان هشتاد و هشت فرسنگ و از سلطانیه
 صد و هجده فرسنگ، ثم من بغداد الی النجف اقصی حدّ الایران، از بغداد

اروند (۵) Variant

MSS give بر and so throughout.

جکارش، چکاوش، چکاو، حکارش (۱) Qud. 19. جمعین، ججین، ججین

جفاه کوان، خیار کاوان، حفا کدان، جا کاوان، چکده، حیر کاوان (۲) حوشارس

جوشان خوشان (۳) حبا کاوان، حفا کمران، حفا ککر، حفا ککر، حفا ککر

(۴) F. R. 18, Qud. 197, F. R. 163, 165, Yqb. 260, J. N. 470.

کرا د (۶) هارونیه (۹) جمله رباط (۱)

تا دبه صرصر دو فرسنگ ازو تا دبه فراشه^(۱) هفت فرسنگ ازو تا
 شَطَّ النَّبِلِ هفت فرسنگ و دبه نرس^(۲) که مقام نمرود بوده و ابراهیم خلیل
 عمرا آنجا بآتش انداخته بر دست چپ بیک فرسنگی این طریق است
 از شَطَّ النَّبِلِ تا شهر حله دو فرسنگ شهر بابل بر دست راست به نیم
 فرسنگی این مرحله است بر کنار فرات ازو تا شهر کوفه شش فرسنگ
 و از کوفه تا مشهد امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه که بر سر
 بیابان نجف است دو فرسنگ جمله باشد از بغداد تا مشهد نجف بیست
 و شش فرسنگ و از همدان صد و چهارده فرسنگ و از سلطانیه صد و
 چهل و چهار فرسنگ، ثم من النّجف الی مکة از مشهد که بر سر نجف
 است تا مکه بیست و هفت مرحله است و در آن مراحل زبید خانون
 عباسیه زن هرون الرشید و سلطان ملک شاه سلجوقی و دیگر اکابر مصانع
 و آثار و امثال طرق فراوان ساخته اند اول^(۳) از مشهد تا مغیثه بیست
 و چهار میل و منعی بوادی السباع است بر پانزده میل چنانکه جریر
 گفته است

۱۵ انّ الرّزیة من نضون قبره * وادی السباع لکل جنب مصرع

و در مغیثه مصانع است ازو تا قرعا درو چاههاست سی و دو میل و منعی
 بمسجد سعد فزاری^(۴) است که عوام آنرا سعد بن ابی وقاص خوانند بر
 چهارده میل از قرعا تا واقصه بیست و چهار میل درو چاههاست و از
 جمله چاه قرون که سلطان ملک شاه سلجوقی حفر کرده پانزده گز در پانزده
 گز است در عمق چهار صد گز در سنگ کنه اند و منعی بطرف است
 بر چهارده میل از واقصه تا عقبه شیطان درو چاههاست بیست و نه میل
 و منعی بقیبات است بر چهارده میل چنانچه شاعر گفته است شعر

(۱) Cf. I. J. 217. Variants بادیه، فراش، خواشه، قراجه، فراشه، فرات

(۲) Cf. I. K. 126, دیوس و لولوس، بر قوس، بر بوس، دبوس و بوس

from whom all this route is copied. Cf. Yaq. II, 398. مفراری (۳)

هل لنا من زماننا * بالقیسات مرجع

از عقبه تا قاع درو چاههاست بیست و چهار میل و منعشی بالجمعا
 است بر سیزده میل و از قاع تا زباله درو آب بسیار است بیست و
 چهار میل و منعشی بخریسی است بر چهارده میل و از زباله تا شقوق
 درو برکهاست بیست و یک میل و منعشی بنانیر است بر چهارده میل
 از شقوق تا بطن و هی قبر العبادی و درو برکهاست بیست و نه میل
 و منعشی به بردین بر چهارده میل و از عبادی تا ثعلیه بیست و نه میل
 و منعشی بمهلیه^(۱) است بر چهارده میل جمله باشد از نجف تا ثعلیه
 دو بیست و سی و شش میل که هفتاد و هشت فرسنگ و دو میل تواند
 بود و از بغداد صد و چهارده فرسنگ و دو میل شمرده اند و راه واسط
 در ثعلیه با راه بغداد پیوندد و ثعلیه را ثلث راه بغداد تا مکه شمرده اند
 از ثعلیه تا خزیمه درو برکهاست سی و دو میل و منعشی بغمیس^(۲) است
 بر چهارده میل از خزیمه تا اجفر^(۳) و درو برکهاست بیست و چهار
 میل و منعشی به بطن الاغر بر چهارده میل از اجفر تا فید درو آب
 روانست سی و سه میل و منعشی به قرابن است بر بیست میل از فید
 تا نوز درو برکهاست و چاههاست سی و یک میل و منعشی بقرنین
 است بر هفتاد میل از نوز تا سمیرا^(۴) درو برکهاست و چاههاست
 بیست میل و منعشی به فحیمه^(۵) است بر دوازده میل از سمیرا تا حاجر
 درو برکهاست و چاههاست سی و شش میل و منعشی بعاسیه است بر
 پانزده میل از حاجر تا معدن نهر درو چاههاست سی و چهار میل
 و منعشی بقروری است بر هفتاد میل جمله باشد از ثعلیه تا این مرحله
 دو بیست و ده میل که هفتاد فرسنگ بود و از نجف صد و چهل و
 هشت فرسنگ و دو میل و از بغداد صد و هفتاد و چهار فرسنگ و

حنوفه، حنوفه (۱)

مدنی، مدنی

رومیه، رومیه

مهرین (۲)

سمیرا (۳)

محمیه (۴)

دو میل راه مدینه از اینجا جدا میشود و از معدن نقره تا مغیثه الماوان
 درو برکهاست و چاههاست سی و سه میل و منعی بسط است بر
 شانزده میل از مغیثه الماوان تا ربه درو برکهاست و چاههاست بیست
 و چهار میل و منعی به اریه بر چهارده میل از ربه تا معدن بنی سلیم
 درو برکهاست بیست و چهار میل و منعی بشروری^(۱) بر دوازده میل
 از معدن بنی سلیم تا سلیمه بیست و شش میل و منعی بکنابین است بر
 دوازده میل و از سلیمه تا عمق درو برکهاست و چاههاست بیست و یک
 میل و منعی بسنجه بر دوازده میل از عمق تا افعیه درو برکهاست و
 چاههاست سی و دو میل و منعی بکراع^(۲) بر پانزده میل از افعیه تا
 ۱۰ مسلح درو برکهاست و چاههاست سی و چهار میل و منعی بکبرانه بر
 چهارده میل از مسلح تا غمره درو برکهاست و چاههاست هجده میل و
 منعی بقصر است بر هشت میل از غمره تا ذات العرق که میقات این
 طریق است و بعضی میقاترا بمسح شمارند بیست و شش میل و در ذات
 العرق چاههاست و منعی باوطاس است بر دوازده میل و راه بصره
 ۱۵ در اوطاس یا ذات العرق با این راه پیوندد و از ذات العرق تا
 بستان ابن عامر درو آب بسیار است بیست و دو میل و منعی بغمر
 ذی کده است بر پانزده میل از بستان ابن عامر تا مکه بیست و چهار
 میل و منعی بمشاعر است بر پانزده میل جمله باشد از معدن نقره تا
 مکه دویست و هشتاد و چهار میل که نود و چهار فرسنگ و دو
 ۲۰ میل است و از تعلیه صد و شصت و چهار فرسنگ و دو میل و از
 نجف دویست و چهل و سه فرسنگ و میلی و از بغداد دویست و
 شصت و نه فرسنگ و میلی و از همدان سیصد و پنجاه و هفت فرسنگ
 و میلی و از سلطانیه سیصد و هشتاد و هفت فرسنگ و میلی و در صور
 ۲۴ الاقالیم گوید که از راه راست نجف تا مکه همچنین بیست و هفت مرحله

(۱) Variant سرورا (۲) لواع

است و از کوفه تا مدینه بیست مرحله و از مدینه تا مکه ده مرحله
 و من مکة الى المدينة^(۱) بطریق الحجادة از مکه تا بطن مردرو چشمه
 ایست و برکه شانزده میل ازو تا عسفان درو چاههاست سی و سه میل
 ازو تا قدید درو چاههاست بیست و چهار میل ازو تا جحفه که میقات
 اهل شام است بیست و هفت میل دریای قنزم بر پنج میل این مرحله
 است ازو تا دیه ابول درو چاههاست بیست و هفت میل ازو تا سفیا
 درو آب روانست بیست و نه میل ازو تا روثة درو برکه آب است
 سی و شش میل ازو تا سیاله درو چاههاست سی و چهار میل ازو تا
 ملل درو چاههاست نوزده میل ازو تا شجره دوازده میل ازو تا مدینه
 ۱۰ سه میل جمله باشد از مکه تا مدینه دو بیست و شصت میل که هشتاد
 و شش فرسنگ و دو میل باشد، و بطریق البدر از مکه بدیه حی^(۲)
 سه فرسنگ از آنجا بمغاره^(۳) ابو بکر و عثمان^(۴) رضعها که آنرا سیسان
 خوانند و رفیع^(۵) نیز گویند شش فرسنگ از آنجا بماء الخلیص که عنقه
 سوبق^(۶) آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بمغاره طفوه رائق و یقال وادی
 ۱۵ طفوان^(۷) هشت فرسنگ و از آنجا بماء رابط عراب و سعال^(۸) رائق و
 سعال اجمود^(۹) و میل ابو جهل آنجاست هشت فرسنگ و از آنجا بوادی
 البدر^(۱۰) هشت فرسنگ و از آنجا بیدر و حین سه فرسنگ و از آنجا
 بوادی الصفرا شش فرسنگ و از آنجا بوادی الغزال^(۱۱) هشت فرسنگ
 و از آنجا بدو الخلیفه که میقات است هفت فرسنگ و از آنجا بیدر
 ۲۰ امیر المؤمنین علی عم هشت فرسنگ و از آنجا بمدینه حضرت رسول صلعم

بزیارت^(۲) حسی Variant^(۳) I. K. ۱۰۹ in reverse way
 رابق J. N. 540.^(۴) رفیع^(۵) سفیان بن عیینه و سیف بن عیینه
 دعوان^(۶) Mahya'ah مہیعه or رایغ J. N. ۴۲ Yaq. IV, 702. و سعال و عراب
 بوادی حیب البر^(۷) و یقال آنجاست و من^(۸) و یقال آنجاست
 بعمره ایبار J. N. 540.^(۹) Yaq. III, 399 and 797. حسی
 حسی

دو فرسنگ جملہ باشد دویست و چهل و سه میل کتہ ہشتاد و یک فرسنگ باشد، و طریق الّذی سلك رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وقت الهجرة از زبر مکہ دلیل گرفت تا دریا کنار نزدیک عسفان و از آنجا براه رفت تا از قدید بگذشت از قدید بین الخرار رفت و بہ ثنیہ المرآة رفت و از آنجا بمیان مدلجہ مجاج پس بزمین مرجح پس بیطن مرجح ذی الغضوبین پس بیطن ذات کتشد پس بہ الاجرد پس بذی سمر پس بیطن اعدا و مدلجہ، تعین پس بعثیانہ رسید پس بخان بالقاحہ پس بہبط العرج پس بمیان ثنیہ الاعیار بمین بیرون رفت و بمیان بنی عمرو بن عوف آمد و بقبا شد پس در مدینہ رفت، و من المدینة الى النجف بحدّ المشهد ۱۰ فی المراجعة (۱) از مدینہ تا طرف کہ درو آب روانست (۲) سی و پنج میل ازو تا بطن نخل کہ درو آب باران است بیست و دو میل ازو تا عسیلہ کہ درو چاہا شور است سی و شش میل ازو تا معدن نقرہ چهل و شش میل جملہ باشد از مدینہ تا معدن نقرہ صد و سی و نہ میل کہ چهل و شش فرسنگ و میلی باشد اگر معدن نقرہ تا نجف بموجب شرح ۱۰ ما قبل صد و چهل و ہشت فرسنگ و دو میل کہ جملہ باشد صد و نود و پنج فرسنگ، و من واسط الى ثعلیّہ ثمّ الى مکة شرفہ اللہ از واسط تا شعشعہ سی میل ازو تا عبصی (۳) سی و دو میل ازو تا ذات العین (۴) بیست و شش میل ازو تا شاپبہ (۵) بیست و شش میل ازو تا اخادید (۶) سی میل ازو تا خرچاہ (۷) سی میل ازو تا سوبہ (۸) بیست و ہفت میل ۲۰ ازو تا لینہ (۹) سی میل ازو تا ثعلیّہ بیست و پنج میل جملہ باشد از واسط تا ثعلیّہ دویست و پنجاہ و شش میل کہ ہشتاد و پنج فرسنگ و میلی بود و از ثعلیّہ تا مکہ بموجب شرح ما قبل صد و شصت و چہار

(۱) I. K. 128 in reverse way.

(۲) Variant باران است

(۳) عبص

عبص

(۴) باب المعنی (۴)

(۵) شامہ، شام (۵)

(۶) Yaq. I. 158. اجارہ (۶)

(۷) Yaq. II, 418. جوحا (۷)

(۸) شوبہ، نینوبہ، سربہ (۸)

(۹) Yaq. IV, 375. (۹)

فرسنگ و دو میل هر دو باشد دویست و پنجاه فرسنگ، و من بغداد
 الی سایر البلاد ثم الی بصره از بغداد تا مداین شش فرسنگ ازو تا دیر
 [۱] عاقول هشت فرسنگ ازو تا جبل هفت فرسنگ ازو تا فم الصلح ده
 فرسنگ ازو تا واسط نه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا واسط چهل
 ه فرسنگ از واسط تا نهرابان ده فرسنگ ازو تا فاروت هشت فرسنگ
 ازو تا دیر العمال پنج فرسنگ ازو تا حوانیت هفت فرسنگ ازو در شط
 باید رفت و از بطایح گذشته از نهر الاسد تا دجلة العورا آمد جمله
 باشد سی فرسنگ و ازو در نهر معقل ببصره باید شد جمله باشد ده
 فرسنگ و از واسط تا بصره چهل فرسنگ و از بغداد هشتاد فرسنگ،
 ۱۰ و من بصره الی البحرین از بصره تا عبادان دوازده فرسنگ و از آنجا دو
 فرسنگ دیگر خوشاب است بعد از آن در بحر تا شهر بحرین هفتاد
 فرسنگ و در این راه دو کوه خفته است در زیر آب که آنرا عویس و
 کسیر خوانند اگر کشتی بر سر آن کوهها راند خلل یابد و عمق آب
 درین راه هفتاد یا هشتاد باع میباشد جمله باشد از بصره تا بحرین
 ۱۵ هشتاد و چهار فرسنگ، و من بصره الی دولتخانه قیس^(۱) از بصره تا
 جزیره خارك پنجاه فرسنگ ازو تا جزیره الان^(۲) هشتاد فرسنگ ازو تا
 جزیره ابرون هفت فرسنگ ازو تا جزیره چین^(۳) هفت فرسنگ و درو
 ساکنان نیستند ازو تا جزیره قیس هفت فرسنگ جمله باشد از بصره تا
 قیس صد و پنجاه و یک فرسنگ، و من بغداد الی اصفهان اعظم بلاد
 ۲۰ عراق عجم از بغداد تا کنگور بموجب شرح ما قبل هفتاد و پنج فرسنگ
 از کنگور تا بیدستان^(۴) پنج فرسنگ ازو تا شهر نهاوند سه فرسنگ ازو
 تا دبه فرامرز^(۵) چهار فرسنگ ازو تا شهر بروجرد^(۶) چهار فرسنگ ازو

(۱) Variant throughout

الغان الان (۱)

خین، حین، چین (۲)

(۳) بی دشتی ۱۵۰

فرامرز، فراتر (۴)

بروجرد (۶)

تا حسن آباد^(۱) چهار فرسنگ راه شاپور خواست^(۲) درین مرحله بدست راست بماند ازو تا میان رودان هشت فرسنگ ازو تا منار^(۳) سه فرسنگ ازو تا شهر کرج شش فرسنگ ازو تا دون سون چهار فرسنگ ازو تا آسن^(۴) پنج فرسنگ ازو تا سنگان^(۵) شش فرسنگ از این مرحله راهی دیگر بدست راست باصفهان رود از سنگان تا جوی مرغ کهنه^(۶) شش فرسنگ ازو تا اشقران^(۷) هفت فرسنگ ازو تا تیران هفت فرسنگ ازو تا جوی کوشک^(۸) شش فرسنگ ازو تا شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از شهر کرج تا اصفهان چهل و پنج فرسنگ و از کنگور هشتاد و دو فرسنگ و از بغداد صد و پنجاه و هفت فرسنگ، و من بغداد الی ۱۰ رجة الشام^(۹) از بغداد تا نل عفر قوف سه فرسنگ آن نل پشته سخت بلند است چنانکه در بیابان از پانزده فرسنگ پدید است ازو تا شهر انبار هشت فرسنگ از آنجا براه بیابان سموات بدمشق به روز میروند کما بیش صد فرسنگ باشد و از بغداد تا رجة صد و هفتاد فرسنگ بود، و من بغداد الی موصل اعظم بلاد دیار بکر از بغداد تا بردان چهار فرسنگ ۱۵ ازو تا عکبرا پنج فرسنگ ازو تا با حمشا^(۱۰) سه فرسنگ ازو تا قادیسیه هفت فرسنگ ازو تا سامره سه فرسنگ جمله باشد از بغداد تا سامره بیست و دو فرسنگ از سامره تا کرخ دو فرسنگ ازو تا جبلنا هفت فرسنگ ازو تا سودقانیه پنج فرسنگ ازو تا بارما پنج فرسنگ ازو تا پلی که زاب اصغر آنجا بدجله میریزد پنج فرسنگ ازو تا حدیثه دوازده فرسنگ جمله باشد از سامره تا حدیثه سی و شش فرسنگ و از بغداد

(۱) میار، منا (۲) شاپور خاص (۳) خیاباد، جناباد Variants (۴) ما خوی کهنه (۵) سکان، سکوبن، سنگان (۶) آسن، ماسن، آهن (۷) and see Yaq. I. 281. اشقران (۸) موی کوشک (۹) I. K. 93. Qud. 214. (۱۰) حمیا، عیاسا، جمیعا، حساسا

پنجاه و هشت فرسنگ از حدیثه تا بنی طبعان^(۱) هفت فرسنگ ازو تا شهر موصل هفت فرسنگ جمله باشد از حدیثه تا موصل چهارده فرسنگ و از سامره پنجاه فرسنگ و از بغداد هفتاد و دو فرسنگ، شاهراه شرقی من سلطانیة الی جیحون اقصى حدّ الایران سیصد و چهل و هفت فرسنگ، ه من سلطانیة الی الری و ورامین از سلطانیة تا دبه قههد که مغول صاحب قلعه خوانند پنج فرسنگ ازو تا شهر ابهر چهار فرسنگ ازو تا دبه فارسجین چهار فرسنگ ازو تا سومیقان^(۲) که مغول آنرا آق خواجه گویند شش فرسنگ شهر قزوین بر دست چپ بچهار فرسنگی این مرحله است راه خراسان از اینجا دو میشود یکی بطریق سنقرآباد و یکی براه سگرآباد ۱۰ از سومیقان تا دبه ماربن^(۳) پنج فرسنگ ازو تا دهند^(۴) هشت فرسنگ ازو تا سنقرآباد پنج فرسنگ ازو تا دبه خانون پنج فرسنگ ازو تا مشهد پنج فرسنگ ازو تا شهرری سه فرسنگ جمله باشد از سلطانیة تا ری پنجاه فرسنگ از ری تا ورامین شش فرسنگ است، ثم من ورامین الی رباط مهبان دوست^(۵) از ورامین تا رباط خمارتکین شش فرسنگ ازو تا خوار ری معروف بمحلّه باغ شش فرسنگ ازو تا دبه نمک شش فرسنگ ازو تا رأس الکب^(۶) شش فرسنگ ازو تا دبه سرخ شش فرسنگ ازو تا سیمان چهار فرسنگ جمله باشد از ورامین تا سیمان سی و چهار فرسنگ و از سلطانیة نود فرسنگ ازو تا رباط آهوان^(۷) هفت فرسنگ ازو تا رباط هرمز^(۸) مشهور بجرم جوی هفت فرسنگ ازو تا دامغان شش فرسنگ جمله باشد از سیمان تا دامغان بیست فرسنگ و از ورامین پنجاه و چهار فرسنگ

(۱) See above p. 59. طبعان، طبعان نام طبعان

(۲) See p. 59. دهند، دبه، هفت، دبه، هفت، دهند، دهند

(۳) Cf. Yaq. II, 733. رأس الکب، روس

(۴) F. R. 25, (vol. 200, I, R. 169) رأس آمد، رأس الکب، رماسر الکب

(۵) هرمز، سرمن

(۶) آب آهوان

و از سلطانیہ صد و ده فرسنگ از دامغان تا حدادہ^(۱) مشہور بہمان دوست
 شش فرسنگ از اینجا بہ دو راہ بہ نیشاپور روند یکی براہ جاجرم و یکی
 براہ سبزوار، ثم من مہمان دوست بطریق جاجرم الی نیشاپور از حدادہ تا
 شہر بسطام ہفت فرسنگ و از دامغان تا بسطام سیزدہ فرسنگ و از سمنان
 سی و سہ فرسنگ و از ورامین شصت و ہفت فرسنگ و از سلطانیہ صد
 و بیست و سہ فرسنگ از بسطام راہی بہ نیشاپور رود و یکی بخوارزم براہ
 نیشاپور از بسطام تا مغز^(۲) ہفت فرسنگ ازو تا دیہ سلطان^(۳) ہفت فرسنگ
 ازو تا رباط سوئج سہ فرسنگ و ازو تا جاجرم شش فرسنگ جملہ باشد از
 بسطام تا جاجرم بیست و سہ فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و
 از سمنان پنجاہ و شش فرسنگ و از ورامین نود فرسنگ و از سلطانیہ صد
 و چہل و شش فرسنگ و از جاجرم تا دیہ آزادوار^(۴) کہ مولد خواجہ
 شمس الدین محمد صاحب دیوان بود ہشت فرسنگ و ازو تا دیہ
 خوارشاہ^(۵) چہار فرسنگ ازو تا دیہ بحرآباد^(۶) کہ مقام شیخ سعد الدین
 حموی قدس سرہ بود سہ فرسنگ ازو تا برزاناہاد^(۷) پنج فرسنگ ازو تا
 نودہ^(۸) چہار فرسنگ ازو تا طاقان^(۹) کویہ ہشت فرسنگ ازو تا رباط
 بوزنگان^(۱۰) بدیہ احمد آباد شش فرسنگ ازو تا نیشاپور چہار فرسنگ جملہ
 باشد از جاجرم تا نیشاپور چہل و دو فرسنگ و از بسطام شصت و پنج
 فرسنگ و از دامغان ہفتاد و ہشت فرسنگ و از سمنان نود و ہشت فرسنگ
 و از ورامین صد و سی و دو فرسنگ و از سلطانیہ صد و ہشتاد و ہشت
 فرسنگ، ثم من نیشاپور الی سرخس از نیشاپور تا دیہ باد^(۱۱) ہفت فرسنگ

سلطانیہ (۲) Cf. Yaq. IV. 583. (۱) Variants خلاوہ، خلادہ

خولاشاہ، خلانشاہ، خوداشاہ، خوارشاہ، خورشان (۵) ازادہ دار، ازدہ وار (۴)

برزناہاد، برزناہاد، برزماہاد (۷) فخرآباد، سراہاد، مہرآباد N. 323 (۶)

نوردکان، نرزنگان، نوردکان (۱۰) تاقان (۹) زویہ نودہ (۸) بغدادیا

دزماہاد (۱۱)

راه هری^(۱) از اینجا بدست راست جدا میشود و از دبه باد تا دبه خاکستر پنج فرسنگ ازو تا رباط سنگ بست سه فرسنگ ازو تا رباط ماهی^(۲) شش فرسنگ ازو تا رباط نوران^(۳) هفت فرسنگ ازو تا رباط آبگینه هفت فرسنگ درین راه دو عقبه است هر یکی نیم فرسنگ ازو تا شهر سرخس شش فرسنگ جمله باشد از نیشاپور تا سرخس چهل و یک فرسنگ،
 و من سرخس بطریق بلخ الی جیحون اقصی حد الابران از سرخس تا رباط جعفری نه فرسنگ ازو تا میل عمری هفت فرسنگ ازو تا رباط ابو نعیم^(۴) هفت فرسنگ ازو تا آب شور پنج فرسنگ تا این مرحله بیابان و ریگ است و آب روان ندارد و از آب شور تا دز هند^(۵) دو فرسنگ است
 ۱۰ و ازو تا شهر مرو الرود پنج فرسنگ است جمله باشد از سرخس تا شهر مرو الرود سی و پنج فرسنگ است و از نیشاپور هفتاد و شش فرسنگ و از دامغان صد و پنجاه و چهار فرسنگ و از ورامین دویست و هشت فرسنگ و از سلطانیه دویست و شصت و چهار فرسنگ از شهر مرو الرود^(۶) تا رباط سلطان هفت فرسنگ ازو تا دبه کوچاباد^(۷) پنج فرسنگ
 ۱۵ شهر طالقان بر دست راست به شش فرسنگی این مرحله است از کوچاباد تا آب گرم هفت فرسنگ ازو تا کبوترخانه پنج فرسنگ ازو تا مسجد رازان^(۸) هفت فرسنگ است ازو تا آستانه هفت فرسنگ است شهر فاریاب بر دست راست بدو فرسنگی این مرحله است از آستانه تا رباط کعب^(۹) شش فرسنگ ازو تا شهر شبرقان^(۱۰) نه فرسنگ از آستانه تا شبرقان آب روان نیست از شبرقان تا دبه سلیمان^(۱۱) دو فرسنگ است ازو تا رباط علوی نه فرسنگ ازو تا دستگرد یک فرسنگ ازو تا دبه پاره^(۱۲) نزدیک

حابه، هامه، مانه، جامه (۱) Variant of هری and so throughout.

دز هندو، بدو، دبه، هد، درهند، دزمد (۲) برهمی، بر نهی (۳) موران (۴)

کعب، کعبه (۵) رازان برادین (۶) کوه جاباد، کوچاباد (۷) (۸) (۹) (۱۰) (۱۱)

پاره، بار، بار (۱۲) ستاران (۱۳) شعوقان، سورقان، سورون (۱۴)

پول جو خیابان^(۱) پنج فرسنگ ازو تا شهر بلخ دو فرسنگ جمله باشد از
 مرو الرود تا بلخ هفتاد و دو فرسنگ و از سرخس صد و هفت فرسنگ
 و از نیشاپور صد و چهل و هفت فرسنگ و از دامغان دویست و بیست
 و پنج فرسنگ و از ورامین دویست و هفتاد و نه فرسنگ و از سلطانیه
 سیصد و سی و پنج فرسنگ و از بلخ تا سیاه کوه^(۲) شش فرسنگ و ازو
 تا جیحون ترمذ شش فرسنگ جمله باشد از بلخ تا جیحون دوازده فرسنگ
 و از مرو الرود هشتاد و چهار فرسنگ و از سرخس صد و نوزده فرسنگ
 و از نیشاپور بدین راه صد و پنجاه و نه فرسنگ و از دامغان دویست
 و سی و هفت فرسنگ و از ورامین دویست و نود فرسنگ و از سلطانیه
 ۱۰ تا جیحون سیصد و چهل و هفت فرسنگ، من بسطام الی خوارزم بطریق
 جرجان و دهستان از بسطام تا دبه کج^(۳) هفت فرسنگ گریوه نزد بان^(۴)
 پایه درین راه است ازو تا دبه میلآباد^(۵) شش فرسنگ ازو تا دبه موسی
 آباد^(۶) پنج فرسنگ ازو تا شهر جرجان پنج فرسنگ جمله باشد از بسطام
 تا جرجان بیست و سه فرسنگ و از دامغان سی و شش فرسنگ و از
 ۱۵ ورامین نود فرسنگ و از سلطانیه صد و چهل و شش فرسنگ از جرجان
 تا سرحد دو راه است که یکی بیابان رود و یکی بدهستان از جرجان تا
 بازار رود^(۷) نه فرسنگ ازو تا دبه محمداباد هفت فرسنگ ازو تا دهستان
 هفت فرسنگ جمله باشد از جرجان تا دهستان بیست و سه فرسنگ
 و از دامغان پنجاه و نه فرسنگ و از ورامین صد و سیزده فرسنگ و از
 ۲۰ سلطانیه صد و شصت و نه فرسنگ از دهستان در بیابان میرود تا رباط

(۱) Variants and cf. Yaq. N. K, 97 جرجیان، وخیان، چوخیان، حران
 II. 573. (۲) سیاه گرد (۳) کج، کبج، ننج، پنج، لبح (۴) نردیان (۵) میلاد، میلاد، سلاباد، بیلاباد (۶) موسیآباد، موش آباد (۷) از جرجان تا [هر] سر دو (MSS. generally (and mostly without points) بسیارو with variants راه که یکی [بسیار] بازار رود و یکی بدهستان نه فرسنگ دستان، بیستان and بیارز، بیار، بنار، سارود، سار رود، بیار رود

فرسنگ جملہ باشد از پوچکان تا ہری سی فرسنگ و از نیشاپور شصت و ہشت فرسنگ و از دامغان تا ہری بموجب شرح ما قبل صد و چہل و شش فرسنگ و از ورامین تا ہری دویست فرسنگ و از سلطانیہ دویست و پنجاہ و شش فرسنگ، و من نیشاپور الی ترشیز و قہستان از نیشاپور تا رباط سہ دہ (۱) پنج فرسنگ ازو تا رباط نورخان (۲) چہار فرسنگ ازو تا چاہ سیاہ سہ فرسنگ ازو تا دہ دانہ (۳) پنج فرسنگ درین مرحلہ ہفت پارہ دہ است آبادان و آب روان دارد ازو تا دہ مرد (۴) چہار فرسنگ ازو تا شہر ترشیز ہفت فرسنگ جملہ باشد از نیشاپور تا ترشیز بیست و ہشت فرسنگ و از ترشیز تا این بلاد برین موجب است تا شہر نون بیست و پنج فرسنگ تا شہر قاین سی و شش فرسنگ تا شہر پوچکان سی و شش فرسنگ، من ہرات الی سیستان (۵) از ہراہ تا جامان (۶) یک مرحلہ (۷) ازو تا کوہ سیاہ یک مرحلہ ازو تا قنات سری یک مرحلہ ازو تا خاستان (۸) از توابع اسفزار یک مرحلہ ازو تا کوستان (۹) یک مرحلہ ازو تا درہ یک مرحلہ ازو تا شہر فرہ یک مرحلہ ازو تا فول رود فرہ یک مرحلہ ازو تا سرشک یک مرحلہ ازو تا کنجر (۱۰) یک مرحلہ ازو تا بست یک مرحلہ ازو تا جوین یک مرحلہ ازو تا بشت (۱۱) یک مرحلہ آنجا از آب ہیرمند گذر باید کرد ازو تا کرکویہ چہار فرسنگ ازو تا سیستان سہ فرسنگ جملہ باشد از ہراہ تا سیستان پانزدہ مرحلہ و بروایت مسالک الممالک (۱۲) ہشتاد فرسنگ و بروایت دیگر از ہری تا سیستان شصت فرسنگ، و من ہرات الی مرو از ہری تا

(۱) Variants نورخا، نورخا (۲) سیدی عمر، غر، سیدی احمد cf. J. N. 320.

برو، ہرد، غر، نرود، عمود، عمد، نمر (۴) نمر، دار، دابہ، وانہ (۵) دہ سرود

حارمان (۶) Muq. 250. Ist. 248, 282. I. H. 304, 331. I. R. 173.

(۷) In the MSS throughout فرسنگ with blanks for the numerals: but cf.

Ist. 248, 282. I. H. 304, 331. Muq. 350. جاستان، حاس، حاسن (۸)

I. K. 50. بسر (۱۱) لجر (۱۰) کونبان، کوسان (۹)

سکاباد^(۱) پنج فرسنگ ازو تا بادغیس^(۲) پنج فرسنگ ازو تا بون^(۳) پنج فرسنگ ازو تا مرغزار دره پنج فرسنگ ازو تا باغچی شور^(۴) هشت فرسنگ ازو تا لوسرود^(۵) پنج فرسنگ ازو تا مرو الزود چهار فرسنگ جمله باشد از هراه تا مرو الزود سی و هفت فرسنگ از مرو الزود تا قصر احنف قیس ه پنج فرسنگ ازو تا خورزان^(۶) چهار فرسنگ ازو تا اسداباد^(۷) شش فرسنگ ازو تا قرینین هفت فرسنگ ازو تا بجیاباد^(۸) پنج فرسنگ ازو تا مهدی آباد^(۹) هفت فرسنگ ازو تا فاز^(۱۰) شش فرسنگ ازو تا شهر مرو هفت فرسنگ جمله باشد از مرو الزود تا مرو چهل و هفت فرسنگ و از هری هشتاد و چهار فرسنگ، من مرو الی بلخ^(۱۱) از مرو تا مرو الزود ۱۰ بموجب شرح ما قبل چهل و هفت فرسنگ از مرو الزود تا ارسکن^(۱۲) پنج فرسنگ ازو تا اصراب هفت فرسنگ ازو تا گجیاباد شش فرسنگ ازو تا طالقان شش فرسنگ ازو تا کسحان^(۱۳) پنج فرسنگ ازو تا ارغون^(۱۴) از نوابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا قصر حوط^(۱۵) از نوابع جوزجان پنج فرسنگ ازو تا فاریاب پنج فرسنگ ازو تا قاح^(۱۶) نه فرسنگ ازو تا شبرقان نه فرسنگ ازو تا صدره^(۱۷) شش فرسنگ ازو تا دستگیر^(۱۸) پنج فرسنگ ازو تا عود چهار فرسنگ ازو تا بلخ سه فرسنگ جمله باشد از مرو الزود تا بلخ هشتاد فرسنگ و از مرو تا بلخ صد و بیست و هفت فرسنگ، من مرو الی خوارزم^(۱۹) از مرو تا دبه سفری^(۲۰) پنج فرسنگ ۱۲ ازو تا دبه ابدان کج^(۲۱) دو فرسنگ ازو تا رباط سوزان^(۲۲) هشت

نون^(۳) بادغیس^(۲) هنکاباد، هنکاماباد (J. N. 329. Variants)
 ترشیز، اوسردو، سرود، اوسرود^(۵) بحر، بحر، سور، بحر، بحر، بحر، بحر
 خوراب، حوازر، خورات، حوراط (L. K. 32. Quil. 309)
 فاز^(۱۰) فهاباد^(۹) بجی آباد، بجناباد^(۸) اسداباد، اسداباد^(۷) لوردو، بوسرود
 جور^(۱۵) ارغین^(۱۴) کشخار^(۱۳) ارسکنی^(۱۲) (L. K. 32. Quil. 210)
 سفری^(۲۰) (J. N. 349. Muq. 344) دستگرد^(۱۸) سددم^(۱۷) نوابع^(۱۶)
 سوزان، سوزان^(۲۲) ابدان، آب دان، کج^(۲۱) سفری، بحر، سفرا، سفرا، سفری

فرسنگ ازو تا چاه خاک پنج فرسنگ ازو تا چاه صاجی (۱) هفت فرسنگ
ازو تا چاه هارون (۲) هفت فرسنگ ازو تا رباط نوشاگرد (۳) هفت
فرسنگ درین مرحله بمقدار دو هزار گام ریگ روان است ازو تا سکاباد (۴)
هفت فرسنگ ازو تا رباط طاهری (۵) شش فرسنگ ازو تا رباط بودینه (۶)
پنج فرسنگ ازو تا شهر جفر بند (۷) از نواب خوارزم نہ فرسنگ ازو تا
شهر درغان هفت فرسنگ ازو تا دھان شیر پنج فرسنگ در این موضع
دو کوه تنگ بهم نزدیک بر آمدہ است و آب همچون بدان بسیاری در
آن میان میگذرد و ازو تا سدور (۸) چهار فرسنگ ازو تا شهر هزار
اسپ (۹) ده فرسنگ ازو تا دیہ ازرق (۱۰) نہ فرسنگ ازو تا رخشپین
۱۰. هفت فرسنگ ازو تا اندراستان (۱۱) شش فرسنگ ازو تا شهر نوزوار (۱۲)
دو فرسنگ ازو تا شهر ارگج کہ دار الملک خوارزم است شش فرسنگ
جمله باشد از مرو تا خوارزم بدین راه صد و بیست و چهار فرسنگ،
شاهراه شمالی من سلطانیہ الی باب الابواب اقصی حد الابرار مغول باب
الابواب را دمور قاپی (۱۳) خوانند، من سلطانیہ الی اردبیل (۱۴) از سلطانیہ
۱۵. تا زنجان پنج فرسنگ از اینجا راهی بولایت تبریز و مراغه و ارمن و روم
میرود و راهی بہ اردبیل و سراو براہ اردبیل بدیہ توت سواری (۱۵) هفت
فرسنگ ازو تا شهر کاغذکنان هفت فرسنگ ازو تا دیہ سفید (۱۶) و
خلخال شش فرسنگ گریوہ برواز (۱۷) کہ بر آب سفید رود است بر این
۱۹. راه است ازو تا دیہ تالش (۱۸) شش فرسنگ ازو تا شهر اردبیل شش

(۱) Variants صاحی، صاجی، حاصی (۲) مرو، ہرون، ہراوان، ہرون (۳) نوشاگر
نودر، بودنہ، بود (۴) سنگ اباد، ہنگاباد، شکاباد (۵) طاهر (۶) بودینہ، جودینہ
سند نور، سمندر، سدی نور، سدبور (۷) خود بند، جور بند، جفر مند، جوبند (۸)
اندراب، اندرانیان (۹) زروق، اوطاق، زردق (۱۰) ہزار صف (۱۱) تدبور
J. N. 389 (۱۲) بورادوان، بور، نواردون، نوراوان (۱۳) نورقپو (۱۴)
دیہ سغد، سجید، سجید، صغہ (۱۵) توب سواری، وقوت، ولوت، توب موازی (۱۶)
بالش، مالش، ماش (۱۷) بزرگتر، بزرک بر، برولہ، بردہ، لیس، بردلیر (۱۸)

فرسنگ جمله باشد از سلطانیّه تا شهر اردبیل سی و هفت فرسنگ، ثمّ الی
 قراباغ ازان ازو تا رباط ارشد^(۱) هشت فرسنگ ازو تا دبه ورنق^(۲)
 هشت فرسنگ شهر برزند که اکنون دیهی است بدست چپ در قبله
 این مرحله است بیک فرسنگی از ورنق تا شهر باجروان^(۳) که اکنون
 دیهی است چهار فرسنگ جمله باشد از اردبیل تا باجروان بیست فرسنگ
 و از سلطانیّه پنجاه و هفت فرسنگ از باجروان راهی بمحمود آباد
 گاوباری رود بر این موجب تا پلسوار^(۴) هشت فرسنگ تا جوی نو^(۵)
 شش فرسنگ تا محمود آباد گاوباری شش فرسنگ جمله باشد از باجروان
 تا محمود آباد گاوباری بیست فرسنگ از اردبیل چهل فرسنگ از سلطانیّه
 ۱۰ هفتاد و هفت فرسنگ و بطریق قراباغ از باجروان تا دبه علی بیگ هفت
 فرسنگ ازو تا دبه بکراآباد^(۶) شش فرسنگ ازو تا کنار آب ارس که حدّ
 قراباغ است دو فرسنگ جمله باشد از باجروان تا قراباغ پانزده فرسنگ
 و از اردبیل سی و پنج فرسنگ و از سلطانیّه هفتاد و دو فرسنگ،
 از قراباغ تا دبه هر^(۷) سه فرسنگ ازو تا غرق^(۸) پنج فرسنگ ازو
 ۱۵ تا دبه لبدان^(۹) چهار فرسنگ ازو تا بازار جوق^(۱۰) سه فرسنگ ازو تا
 شهر بردع چهار فرسنگ ازو تا شهر جوزینق^(۱۱) یک فرسنگ ازو تا دبه
 اصفهانی^(۱۲) چهار فرسنگ ازو تا خانقاه شتر^(۱۳) پنج فرسنگ و ازو تا شهر
 گجه پنج فرسنگ جمله باشد از قراباغ تا گجه سی و چهار فرسنگ و از
 اردبیل شصت و نه فرسنگ و از سلطانیّه صد و شش فرسنگ و از گجه
 ۲۰ تا شهر شمکور که اکنون خراب است دو فرسنگ ازو تا بورت شاداق

ارهدم، روراق، ذریق، درتق، داربغ، ورتق، دربق^(۲) ارد Varmut^(۱)
 ابوبکراآباد، اربک^(۶) خوی، مزی نو^(۵) تیلوار، بیلور^(۴) ماجروان^(۳)
 فرق، فرق، فورو، فورو، فورو، فورو، تورق^(۸) مر، هرسه، دبه بیر^(۷)
 حون، چون، در حوق^(۹) در لبران، لبران، کنبران، لبران، سبران، لیبران^(۱۰)
 شهر، شبر^(۱۲) اصفهان^(۱۱) حورس، جوزینق، حورینق، خورسینق، حومق^(۱۳)

بان (۱) سے فرسنگ ازو تا رود افتوان (۲) شش فرسنگ ازو تا بام (۳) پنج فرسنگ ازو تا شهر تفلیس حمدان (۴) چہار فرسنگ جملہ باشد از گچہ تا تفلیس بیست فرسنگ و از قراباغ پنجاہ و چہار فرسنگ و از اردبیل ہشتاد و نہ فرسنگ و از سلطانیہ صد و بیست و شش فرسنگ، من قراباغ الی تبریز بطریق آہر (۵) از کنار ارس کہ حد قراباغ است تا باجروان کہ یاد کردہ شد پانزدہ فرسنگ ازو تا برزند (۶) کہ اکنون دیہی است چہار فرسنگ ازو تا رباط الوان (۷) کہ وزیر خواجہ تاج الدین علی شاہ تبریزی ساختہ است شش فرسنگ ازو تا دیہ بہلتان (۸) کہ بدیہ صاحب دیوان مشہور است ہشت فرسنگ ازو تا شہر آہر ہشت فرسنگ درین راہ در درہ فروجای (۹) وزیر خواجہ تاج الدین علی شاہ تبریزی رباطی ساختہ است از آہر تا دیہ ارمینان (۱۰) براہ گریوہ کوچہ نیل (۱۱) شش فرسنگ درین گریوہ وزیر خواجہ سعد الدین ساوجی (۱۲) رباطی ساختہ است و امیر نظام الدین، بچی ساوجی رباطی دیگر ساختہ از دیہ ارمینان تا تبریز ہشت فرسنگ درین راہ در مرحلہ بلدوق (۱۳) خواجہ تاج الدین علی شاہ رباطی دیگر ساختہ است جملہ باشد از قراباغ تا تبریز پنجاہ و پنج فرسنگ، شاہ راہ غربی من سلطانیہ الی قونیہ روم اقصی حد الابران سیصد و یک فرسنگ، من سلطانیہ الی تبریز از سلطانیہ تا زنجان پنج فرسنگ ازو تا رباط نیکبای (۱۴) کہ وزیر خواجہ تاج الدین علی شاہ میساخت شش فرسنگ ازو تا سرچم ہفت فرسنگ درین مرحلہ وزیر خواجہ غیاث الدین امیر محمد رشیدی رباطی ساختہ است و

بورت، ساداقیان، شادابان، بورت، سارقیان، سادمیان، شارق ناہی Variants (۱)
 حمدان، حمداو (۴) بام، ماندم، نام (۲) افستون، شہر افتوان، افسیوان (۲)
 الیوان، التوان، الیون، التون، الران، ابوان (۷) - بارزند (۶) J. N. 389. (۵)
 فروجای، قروح ای، قروحای، فرجای (۹) دیہ سلطان، بہلتان، بیلقان، بہلتان (۸)
 سارخی (۱۲) کوچہ، میل (۱۱) ارمینان، لسران، ارمینان، ارمینان (۱۰) فروجای
 نیلا، سکبار، سکسار، نیکبار (۱۴) بلدوق، بدزق (۱۳)

برادرش خواجه جلال الدین رباطی دیگر کرده است جمله باشد هجده فرسنگ از این مرحله راهی بدست چپ بمرآه رود و راه دست راست بمیانج^(۱) رسد، از سرچم تا میانج شش فرسنگ گریوه در این راه است ازو تا دبه ترکمان^(۲) که دیر خران^(۳) گویند و در اول شهری بوده شش فرسنگ ازو تا دبه سنکلاباد^(۴) چهار فرسنگ ازو تا شهر اوچان^(۵) چهار فرسنگ ازو تا سعید آباد^(۶) چهار فرسنگ گریوه در آن راه هست ازو تا شهر تبریز چهار فرسنگ جمله باشد از سلطانیه تا تبریز چهل و شش فرسنگ، من تبریز الی ارزن الروم از تبریز تا مرند یازده فرسنگ ازو تا خوی دوازده فرسنگ ازو تا شکاباد^(۷) شش فرسنگ ازو تا نو شهر پنج فرسنگ ازو تا بند ماهی^(۸) سه فرسنگ ازو تا ارجیش هشت فرسنگ ازو تا ملازجرد هشت فرسنگ ازو تا خنوس^(۹) ده فرسنگ ازو تا گریوه آق آقین^(۱۰) پنج فرسنگ ازو تا بسین^(۱۱) پنج فرسنگ ازو تا ارزن الروم شش فرسنگ جمله باشد هفتاد و نه فرسنگ، ثم من ارزن الروم الی ارزنجان از ارزن الروم تا اسجه^(۱۲) من نوابح و سیرجان^(۱۳) ده فرسنگ ازو تا خومان قلع^(۱۴) در پای گریوه ده فرسنگ ازو تا ارزنجان چهار فرسنگ جمله باشد از ارزن الروم تا ارزنجان بیست و چهار فرسنگ و از تبریز براه زمستانی صد و سه فرسنگ و از سلطانیه صد و چهل و نه فرسنگ، من ارزنجان الی سیواس از ارزنجان تا دبه خواجه احمد پنج فرسنگ ازو تا ارزنجک^(۱۵) هفت فرسنگ ازو تا آق شهر هشت فرسنگ ازو تا اکرسوک^(۱۶)

دبه حرار، دبه خواسان (۲) ترکمان، ترکمان کندی (۳) میانج Variant (۴) سعیدآباد (۷) دبه اوچان (۵) شکل آباد، شکاباد (۶) آقین (۱۰) خنوس (۹) ماهی (۸) سکن آباد، سکاباد، سک آباد، کرباد (۱۱) اسجه (۱۲) سین، بسین (۱۱) اونی، اویس، اوسک، بسیدوان، اوسد (۱۳) دسرجان، ورجان، سرجان، درجان، ووسرجان، خوان سه (۱۲) ارزنجک، ارزنجیک (۱۵) همان قلع، خورن قلع، خوان مملوح، خوان قلع (۱۶) البرسکی، اکرهک، کرهک، کرسوک (۱۶) ارمیک

پنج فرسنگ ازو تا زاره هشت فرسنگ ازو تا رباط خواجه احمد ده
 فرسنگ ازو تا سیواس چهار فرسنگ جمله باشد از ارزنجان تا سیواس
 چهل و هفت فرسنگ و از ارزن الروم هفتاد و یک فرسنگ و از تبریز
 صد و پنجاه فرسنگ و از سلطانیه صد و نود و شش فرسنگ، شاهراه
 زاویه ما بین الشرق و الجنوب من سلطانیه الی قیس (۱) اقصی حد الايران
 دو بیست و پنجاه و چهار فرسنگ، من سلطانیه الی ساوه از سلطانیه تا دبه
 سگزآباد (۲) که راه خراسان ازو جدا شود بموجب شرح ما قبل پنج منزل
 که بیست و چهار فرسنگ باشد و از سگزآباد تا رباط حاجب (۳) حسن
 شش فرسنگ ازو تا رباط دوانیق (۴) هفت فرسنگ ازو تا شهر ساوه پنج
 ۱۰ راه فرسنگ جمله باشد از سلطانیه تا ساوه چهل و دو فرسنگ و ساوه سر
 راه است، ثم من ساوه الی کاشان (۵) و از ساوه تا آوه چهار فرسنگ و ازو
 تا قم شش فرسنگ و از قم تا کاشان دوازده فرسنگ که جمله باشد از کاشان
 تا ساوه بیست و دو فرسنگ، من کاشان الی اصفهان از کاشان تا دبه
 قهرود هشت فرسنگ ازو تا دبه واسطه (۶) شش فرسنگ ازو تا رباط
 ۱۵ مورچه خورد (۷) شش فرسنگ ازو تا دبه سین (۸) هشت فرسنگ و براه
 میانی (۹) از واسطه تا سین دوازده فرسنگ اما آبادانی نیست و از سین تا
 شهر اصفهان چهار فرسنگ جمله باشد از کاشان تا اصفهان سی و دو
 فرسنگ و از ساوه پنجاه و چهار فرسنگ و از سلطانیه نود و شش فرسنگ
 ۱۹ من اصفهان الی یزد خواست از اصفهان تا دبه اصفهانک سه فرسنگ ازو

(۱) Or throughout. (۲) Variants اشکرا باد، اشکرا باد صاحب (۳)

(۴) دامق، وامق، دوانیق، واسق، وانیق (۵) Cf. I. K. 58. Qud. 199. I. R. 199.

J. N. 305. (۶) دبه اسطه که او شته the Vienna MS has، اسطه، واسطه (۷) نظر باشد

Yağ. III. 222. یعنی، سنسن، صین، یعنی (۸) مورچه خوار (۹) پابین، میانین

(۹) پابین، میانین

تا دبه مہیار^(۱) کہ سر حد ملک فارس است پنج فرسنگ ازو تا شهر قومشہ شش فرسنگ جملہ باشد از اصفہان تا قومشہ چہارده فرسنگ و از قومشہ تا رودکان^(۲) پنج فرسنگ ازو تا دبه یزد خواست ہفت فرسنگ جملہ باشد از قومشہ تا یزد خواست دوازده فرسنگ و از اصفہان بیست و شش فرسنگ از یزد خواست راہ زمستان بہ بند عضدی رود بدست چپ و راہ نابستانی بدست راست بکوشک زرد، من یزد خواست بطریق الصیفیۃ الی شیراز^(۳) از یزد خواست تا دبه گردو ہشت فرسنگ ازو تا کوشک زرد^(۴) ہفت فرسنگ ازو تا رباط صلاح الدین بدشت رون^(۵) پنج فرسنگ درین راہ گریوہ مادر و دختر است ازو تا رباط فول^(۶) ۱۰ شہر بارسہ فرسنگ ازو تا قصبہ مابین ہفت فرسنگ درین راہ گریوہ مابین است سنگ لاخی درشت و تا مابین ہم راہ سنگلاخ است ازو تا فول نو چہار فرسنگ قلاع اصطخر و شکستہ بدست چپ بر سر راہ است از فول نو تا دبه گرگ پنج فرسنگ ازو تا شہر شیراز پنج فرسنگ جملہ باشد از یزد خواست تا شیراز چہل و چہار فرسنگ و از قومشہ پنجاہ و شش فرسنگ و از اصفہان ہفتاد فرسنگ و از کاشان صد و دو فرسنگ و از سلطانیہ صد و شصت و شش فرسنگ، ثم من شیراز الی قیش اقصى حد الابران از شیراز تا دبه شہرک^(۷) پنج فرسنگ ازو تا شہر کوار پنج فرسنگ ازو تا رباط جمکان^(۸) پنج فرسنگ کربوہ زنجیران بر راہ است و از این مرحلہ راہی بدست راست^(۹) بہ ہفت فرسنگ بیروزاباد رود ۲۰ و از جمکان^(۱۰) تا مہمند^(۱۱) پنج فرسنگ ازو تا اول ولایت سیمکان شش

دورکان، زورکان، رکارن، راوکان، زادکان (۱) مہیار، مہیار Variants
 دون، درن، دان، روم (۵) زیر، زر (۳) (C.I. K. 68. Quil. 196. Muq. 157.)
 سنکان، سمنکان، جنکان (۴) شہرک، شہک (۷) throughout، بول، بول (۶)
 سکان، سمنکان، جنکان، سمنکان (۱۰) جب MS (۸) سیمکان، سمنکان، سمنکان
 مہمن، مہمہ، مہمند (۱۱) سمنکان، سمنکان، سمنکان

فرسنگ ازو تا آخر ولایت سیمکان شش فرسنگ ازو تا شهر کارزین هفت
فرسنگ گریوہ سر سفید در این راه است ازو تا لاغر^(۱) پنج فرسنگ
ازو تا ناحیت^(۲) فاریاب شش فرسنگ ازو تا شهر خنج^(۳) شش فرسنگ
ازو تا آب انبار کنار^(۴) پنج فرسنگ ازو تا هرمز^(۵) پنج فرسنگ ازو تا
دیہ داروک^(۶) شش فرسنگ درین راه گریوہ بسیار است و سخت ازو تا
ماهان^(۷) شش فرسنگ ازو تا هزو^(۸) بساحل بحر شش فرسنگ درین راه
گریوہ لردک^(۹) است ازو تا قیش در آب چهار فرسنگ جملہ باشد از
شهر شیراز تا قیش هشتاد و هشت فرسنگ و از اصفہان صد و پنجاه و
ہشت فرسنگ و از کاشان صد و نوہ فرسنگ و از ساوہ دو بیست و
دوازده فرسنگ و از سلطانیہ دو بیست و پنجاه و چهار فرسنگ، سایر

الطریق بهذا الجانب من قیس الی سرنندیب^(۱۰) مہبط آم علیہ السلام از
قیش تا جزیرہ ابر کافان ہیچہ فرسنگ ازو تا جزیرہ ارموس^(۱۱) ہفت
فرسنگ ازو تا جزیرہ بار^(۱۲) کہ حدود ولایت فارس و سند است ہفتاد
فرسنگ ازو تا دیبل ہشتاد فرسنگ ازو تا مصب مہران کہ جوی سند
است دو فرسنگ ازو تا اونگیر^(۱۳) اول ملک ہند چہل فرسنگ ازو تا
کولی^(۱۴) دو فرسنگ ازو تا سندان^(۱۵) ہیچہ فرسنگ ازو تا ملی بار پنجاه
فرسنگ ازو تا بلین^(۱۶) بیست فرسنگ از بلین بدو روز تا لجہ^(۱۷) عظمی
رود ازو تا سرنندیب دہ فرسنگ جملہ باشد از قیش تا سرنندیب سیصد

کمر، بکر، لاغرسک، لاغردوکو، لاغرمکو، بالای، غزنکو، لاغرسک Variants (۱)
کنار (۴) بلخ، خنج، حج، صخ، خنج، صخ (۲) فاریاب شور، حب، حساب (۳)
داورک، دارزک (۷) مرم نو، سرم، مرمز، سیرم، یرم، حرم، هرم (۵) اسنادہ
کودک (۹) مرد، مروں (۸) هامان، مایان (۷) دادزک، واورک، اورک
سریرہ، ارموص (۱۱) سرنندیب I. K. 62. MSS throughout (۱۰) لودک
نارا، I. K. 62، مار، باد (۱۱) or جزیرہ for سروہ، and so throughout.
سندان، مسدان (۱۵) کوا، کلی (۱۴) اونگیر، اومکر، اونگیر (۱۳)
زبلجہ (۱۷) اندین، بلہی، تلین (۱۶) سندان

و هفتاد فرسنگ و از شیراز چهار صد و پنج فرسنگ و از اصفهان چهار صد و هفتاد و پنج فرسنگ و از کاشان پانصد و هفت فرسنگ و از ساوه پانصد و بیست و نه فرسنگ و از سلطانیه پانصد و هفتاد و یک فرسنگ، من شیراز الی کازرون از شیراز تا حایط حاجی قوام پنج فرسنگ ازو تا دبه دشت ارزن هشت فرسنگ ازو تا رباط بر سر گریوه ملان^(۱) شش فرسنگ ازو تا شهر کازرون سه فرسنگ گریوه هوشنگ^(۲) درین راه است هر دو گریوهها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون بیست و دو فرسنگ، من شیراز الی هرموز^(۳) از شیراز تا سروستان دوازده فرسنگ ازو تا شهر فسا هشت فرسنگ ازو تا دبه نیارستان^(۴) شش فرسنگ ازو تا دارکان هشت فرسنگ از اینجا راهی بدست چپ بشبانکاره رود و راهی بدست راست بهرموز و از شیراز تا بدینجا سی و چهار فرسنگ است و از دارکان تا داراب گرد ده فرسنگ ازو تا دبه خیر^(۵) سه فرسنگ ازو تا شبنگان^(۶) شش فرسنگ ازو تا رستاق^(۷) سه فرسنگ ازو تا برگ^(۸) سه فرسنگ ازو تا ناشلو^(۹) شش فرسنگ ازو تا نارم^(۱۰) شش فرسنگ ازو تا چنار^(۱۱) سرحد لار چهار فرسنگ ازو تا چاه چل^(۱۲) چهل و هشت فرسنگ ازو تا توسر^(۱۳) هشت فرسنگ ازو تا هرموز در آب چهار فرسنگ جمله باشد از شیراز تا هرموز بود و پنج فرسنگ، من شیراز الی شبانکاره از شیراز تا دارکان بموجب شرح ما قبل سی و چهار فرسنگ ازو تا شهر ایک که دار الملک شبانکاره است چهار

هرموزك، هرمز (۳) کوشنگ (۴) Variant از شیراز تا کاشان ۱۰ فرسنگ است.
سکان، سنیکان، سکس، لسکان (۱) حور چهار فرسنگ از شیراز تا کاشان ۱۰ فرسنگ است.
باشلو، باشك، دانشلو (۲) برگه (۸) درین راه است هر دو گریوهها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون بیست و دو فرسنگ است.
چنار، خیار، فیاد، سیاق، چند، حیاو (۱۱) درین راه است هر دو گریوهها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون بیست و دو فرسنگ است.
Ist. 170. بولابر، دوسر، اوهر، نویسه، اوسر، باشلو (۱۳) درین راه است هر دو گریوهها سخت است جمله باشد از شیراز تا کازرون بیست و دو فرسنگ است.
گرو J. N. 260 calls this port گرو Ist. 170.

فرسنگ جملہ باشد سی و ہشت فرسنگ، من شیراز الی کرمان^(۱) بطریق
 شہر بابک از شیراز تا داربان^(۲) ہشت فرسنگ ازو تا خرمہ^(۳) ہشت
 فرسنگ ازو تا خولنجان^(۴) چہار فرسنگ ازو تا کد^(۵) شش فرسنگ ازو
 تا خیرہ^(۶) شش فرسنگ ازو تا چاہ عقبہ پنج فرسنگ ازو تا بلنگان^(۷)
 ہشت فرسنگ ازو تا چاہک ہشت فرسنگ ازو تا سروشک ہفت فرسنگ
 ازو تا شہر بابک^(۸) ہفت فرسنگ جملہ باشد از شیراز تا شہر بابک
 شصت و ہفت فرسنگ ازو تا کوشک نعم^(۹) ہشت فرسنگ ازو تا آبان
 چہار فرسنگ ازو تا شہر سیرجان^(۱۰) چہار فرسنگ جملہ باشد از شہر
 بابک تا سیرجان شانزدہ فرسنگ و از شیراز ہشتاد و سہ فرسنگ و از
 ۱۰ سیرجان تا لکان^(۱۱) دہ فرسنگ و ازو تا کرمان ہشت فرسنگ جملہ باشد
 از شیراز تا کرمان صد و یک فرسنگ، من شیراز الی ابرقوہ از شیراز تا
 زرگان^(۱۲) پنج فرسنگ ازو تا بند امیر کہ بر آب کر ساختہ اند سہ
 فرسنگ ازو تا دیہ کنارہ بعفرک و مرو دسہ سہ فرسنگ ازو تا فاروق^(۱۳)
 سہ فرسنگ ازو تا کین^(۱۴) سہ فرسنگ ازو تا مشہد مادر سلیمان
 ۱۵ علیہ السلام چہار فرسنگ ازو تا رباط مشک^(۱۵) شش فرسنگ ازو تا
 شہر ابرقوہ دوازده فرسنگ جملہ باشد از شیراز تا ابرقوہ سی و نہ
 فرسنگ^(۱۶) ثم من ابرقوہ الی یزد از ابرقوہ تا دیہ شیر^(۱۷) سیزدہ فرسنگ
 ازو تا دیہ جوز^(۱۸) شش فرسنگ ازو تا قلعہ مجوس^(۱۹) چہار فرسنگ
 ۱۶ ازو تا شہر کہنہ^(۲۰) نومہ یزد پنج فرسنگ جملہ باشد از ابرقوہ تا یزد

(۱) I. K. 48. Qud. 195. (۲) Variants دارابان، درابان (۳) جومہ،
 بنسان، سگاہ (۷) حیرہ (۶) کبد (۵) خولنجان (۴) خوارمہ، خورامہ
 بابکان، بکان (۱۱) سرجان (۱۰) کبک نعم (۹) چاہک، اناک (۸)
 بکتن (۱۴) فروق، فاروق (۱۳) دیہ ابرقوہ کہ زارکان گویند، زارگان، زرکام (۱۲)
 دیہ بید، بید مسک، بسل، عسک، مسک (۱۵) کہ زارکان، گویند، لکین
 خور (۱۸) سرسین، سوشر (۱۷) I. K. 50, Ist. 129, I. H. 199. (۱۶)
 کہ جومہ (۲۰) خوس، جیوش (۱۹)

بیست و هشت فرسنگ و از شیراز شصت و هفت فرسنگ و از یزد تا کرمان پنجاه و هشت فرسنگ و از شیراز تا کرمان بدین راه صد و بیست و پنج فرسنگ، ثم من شیراز الی نونجان از شیراز تا جوم پنج فرسنگ ازو تا خلار^(۱) پنج فرسنگ ازو تا خار^(۲) پنج فرسنگ ازو تا گوز^(۳) از حساب تیر مردان چهار فرسنگ ازو تا کزگان^(۴) سه فرسنگ ازو تا نونجان^(۵) سه فرسنگ جمله باشد از شیراز^(۶) تا نونجان بیست و پنج فرسنگ، ثم الی تستر اعظم بلاد خوزستان از نونجان تا خابدان^(۷) چهار فرسنگ ازو تا کش^(۸) شش فرسنگ ازو تا گنبد ملغان^(۹) پنج فرسنگ ازو تا چاه^(۱۰) چهار فرسنگ ازو تا حبس^(۱۱) چهار فرسنگ ازو تا فرزک^(۱۲) شش فرسنگ ازو تا ارجان چهار فرسنگ ازو تا بستانک^(۱۳) سرحد فارس و خوزستان چهار فرسنگ جمله باشد از نونجان تا اینجا سی و هفت فرسنگ و از شیراز شصت و دو فرسنگ، شاه راه زاویه ما بین الغرب و الجنوب، من سلطانیة الی قلعه بیره^(۱۴) و اقصى حد الابران دویست و شصت و پنج فرسنگ است و الله اعلم بالصواب ۱۵

فصل دوم، در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره،

در کتب حکما مسطور است که چون آب و خاک با هم مزوج شود در خاک لزوجتی باشد حرارت آفتاب آنرا سخت گرداند و سنگ شود

کور، کوار^(۱) حوالا، جرره^(۲) ما جلال، خلاور، جلاذ Variants^(۳)
 لاهیجان، بوهجان، لرهبان^(۴) For the fore-going and
 the next route, see I. K. 43, Qud. 195, I. R. 189, Ist. 133, I. H. 202, Muq. 453,
 454; also the *Fars Namah* (F. N. 885) from which it is copied. For the march
 of Timur from Shushtar to Qal'ah Safid see Z. N. I. 600. خوابدان، خواندان^(۷)
 صاصه، صافه، صایعه، جومه^(۸) بلغان^(۹) ککن، مالش، کس، کیس^(۱۰)
 مردک، موزک، خورک، خورک، جزرک^(۱۲) حبس، حش^(۱۱) صایه، جومه
 بستانکه، بسایک، بسایک^(۱۳) Yaq. I. 787, Mar. I. 189.^(۱۴)

همچنانکہ آتش خشت خام را آجر میکند و چون حرارت بیش یابد گداخته میشود و بسختی از سنگ در میگردد و باز از کثرت نمادی ایام و لیالی و افراط پیوسته در احجار خلل ریزیدن ظاهر میشود و حجر باز خاک میگردد و از وقوع زلازل کوهها خرابی می یابد و از هبوب رباح و رفتن آنها خاک نرم از موضعی بموضع دیگر میرود و آنچه سنگ و زمین سخت بود میماند تا بلندی و پستی پیدا میشود و عبارت از آن بلندی کوه است و اگر بر روی زمین کوه نبودی زمین متحرک بودی و کلام مجید شاهد این معنی است قوله تعالی^(۱) وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ قَوْلَهُ تَعَالَى وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا و اگر نیز متحرک نبودی مستدبری ۱۰ هوار نبودی و هوا بالضرورة درو یکسان جهیدی و چون نشیب و فراز نبودی آب روان نتوانستی شد و فایده سردسیری و گرمسیری حاصل نشدی و موالید از آن بکمال نرسیدی قسمت ازلی چنان اقتضا کرد که بسبب فراز و نشیب جبال بلند و پست بر روی زمین در میان آب پیدا میشود تا این فواید بظهور پیوندند و تبارک الله مبداه و تعالی منشاءه، ۱۰ اکنون از جبال ایران زمین و دیگر کوههای مشهور آنچه معلوم شد بر سیل حروف یاد کنیم، کوه ابلستان بروم در عجایب المخلوقات^(۱) گوید که در میانش شکافیست و راه از او بیرون میرود هر گه خواهد که ازو عبور کند هان زمان نان و پنیر میباید خورد تا سلامت بگذرد و الا از عفونت آن ممر رنجور شود و این معنی در آن ولایت مشهور است، کوه ابو قیس ۲۰ بگه کوه بزرگ است بروایت ابن عباس از حضرت رسالت عم مرویست که اول جبل وضعه الله تعالی علی الارض ابو قیس ثم مدت سعة الحساب، کوه احد از جبال مشاهیر است در شمال مدینه رسول عم و در تفسیر و توارخ مسطور است که آن کوه و کوههای ثور و ثیر بگه و رضوی از ۲۴ پارهای کوه طور است که در حالت تجلی بعهد موسی عم آنجا افتاده است

(۱) Qur. XVI, 15 and LXXVIII, 7.

(۲) Qaz. I, 152.

قوله تعالى (۱) فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا دور کوه احد ضه چند
 فرسنگ معلوم نیست، کوه ارجان بطبرستان در عجایب المخلوقات آمده
 که بر آن کوه آبی از سنگ فرو میچکد و در حال باشکال مسدس و
 مشن و مخمس و غیر آن حجر میشود و مردم آنرا بر سیل مهره بکار
 میبرند، کوه ارجاست بروم کوه بس عظیم است و بلند و فیصربه و دولو
 در پایان اوست و قلّه آن کوه هرگز از برف گم نشود و گویند هر سال
 ایام معدود بر قلّه اش توان رفت و دیگر ایام بر آنجا صعود منعذر بود
 و بر آن کوه کلیسای بزرگ ساخته اند و دور آن کوه کس نداند که
 چند فرسنگ است و آبهای فراوان از آن کوه فرود میآید و ببلاد
 ۱۰ روم می ریزد، کوه الوند (۲) در قبله شهر همدان است و کوهی معروف
 دورش سی فرسنگ بود هرگز قلّه آن از برف خالی نبوده است و از
 بیست فرسنگ و زیاده از آن توان دید بر قلّه آن کوه چشمه آب است
 در سنگ خارا و آن سنگ بر مثال بنای است بروی در افکنده از بالا
 آن سنگ اندکی آب ترشح میکند و آنرا بناستان توان دید زیرا بزمنستان
 ۱۵ در برف پنهان بود و من آنجا رسیدم شب آدینه بود گفتند در هر هفته
 يك شبانه روز این آب بزمن میرسد و روان میشود و در دیگر ایام نمیتواند
 رسید و در عجایب المخلوقات در وصف همدان آمده که از کوه الوند چهل
 و دو رود بشیب می آید و عیون آن ما لا نهایت است، کوه اشکهران (۳)
 بولایت اصفهان است بر محاذی لر بزرگ و بر او افای عظیم است،
 ۲۰ کوه البرز کوه عظیم است متصل باب الابواب است و کوههای فراوان
 پیوسته چنانکه از ترکستان تا حجاز کمایش هزار فرسنگ طول دارد و
 بدین سبب بعضی آنرا از کوه قاف شمارند طرف غرش که بحمال کرجستان
 ۲۲ پیوسته است کوه لکری خوانند و در صور الاقالیم آمده که در کوه لکری

اشکهران، اشکهران (۳) ارود Variant (۲) (۱) Qur. VII, 139
 اشکهران، اشکهران، اشکهران

اُمم فراوان میباشد چنانکه بهفتاد و چند زبان سخن میگویند و در آن کوه عجایب بسیار میباشد و چون بشمشاط و ملطیه رسد قالیقا خوانند و چون بانطاکیه و مصبصه رسد لکام گویند و آنجا فارقت میان شام و روم و چون بمیان حمص و دمشق رسد لبنان خوانند و چون بوسط مکه و مدینه رسد عرج گویند و طوف شرقیش که با جبال اژان و آذربایجان پیوسته قفق^(۱) خوانند و چون بحدود عراق و گیلان رسد طرفل در کوه^(۲) خوانند و چون بوسط قومس و مازندران رسد موز خوانند و مازندران در اصل موزاندرون بوده و چون بدیار خراسان رسد سونج^(۳) خوانند، کوه التز عوام گویند که اصل نامش اعلی تر است ۱۰ و بکثرت استعمال التز شد و این سخن بی بنیاد است و التز اسم علم اوست و در شمال قزوین است و کوه بلند با دیگر جبال این دیار پیوسته و در آنجا مسجدیست که قدم اولیا فراوان آنجا رسیده است دعا را آنجا اجابت بوده و دو محراب است و در عجایب المخلوقات آمده و عوام نیز گویند که مزار اویس قرنی رضی الله عنه^(۴) در آنجا است بر قلّه کوه بران ۱۵ روی که بر رودبار است پیوسته برف باشد، کوه ایلاق ترکستان است و معدن نقره و زر است، کوه بامداد^(۵) بلر کوچک در زبده التوارخ آمده که برو سنگ است که بجای همه بکار میدارند اما از بخار دودش جانوران میگریزند، کوه بیستن بگردستان از جبال مشهور است و سخت است و از سنگ سیاه بو روی هامون پیدا شده است بی آنکه در دامنش دره یا پشته باشد از بیست فرسنگ بالای آن کوه کما پیش توان دید ۲۰ دورش بیست فرسنگ باشد و بر قلّه آن کوه زمینی هموار است کما پیش پانصد جریب و بدانجا چشمه آب و زراعت در سنه احدی عشر و

(۱) Variants فتق، فسق، فقیق

(۲) طرفك، طرفل

(۳) سونج، بونج

but mostly s. p. سونج، سونج

(۴) Top. I. 596. Wanting in Qaz. I. 153.

(۵) بامدار

سبعامیه هجری بفرمان اولجایتو سلطان باتفاق مهندسان بلندی آنرا نرازو کردیم چهار هزار و هشتصد گز خیاطی بر آمد اکثر اوقات سحاب آن دیار براتب شعب قلّه آن کوه میباشد و بر روی آن کوه سنگلاخ بدشواری میتوان رفت و آنجا در کتاب خسرو و شرین شیخ نظامی گنجه آورده که خسرو پرویز فرهاد را گفت (۱)

بیت
 که مارا هست کوهی بر گذرگاه * که مشکل میتوان کردن بر آن راه
 میان کوه راهی کند باید * چنان گامد شدن مارا بشاید
 روایتی مجهول است و شیخ نظامی آنجا را مشاهده نکرده بنساع سخنی گفته و حقیقتش آنکه در پای قلّه این کوه بر روی صخره چشمه بزرگ است چنانکه دو سه آسیا آب میدهد بر داشته در آن کوه بر سر آن چشمه صفت بارگاه ساخته اند و آثارش شاهد این تقریر است چنانکه در آخر این کوه از این چشمه و صفت نا آنجا شش فرسنگ است صفت دیگر کوچک ساخته اند بر سر دو چشمه که از پهلوهای صفت بیرون میاید هر یک آسیا گردانی باشد و آن صفت را صفت شبدیز میخوانند صورت خسرو و شرین و فرهاد و رستم و اسفندیار و غیرهم بر آنجا ساخت است در غایت مستحیر و خورده بینی نا میخ زره و نار ابریشم چنگ پیدا کرده است و در این حدود که متصل کولکوست مزار منبرک بر آنجا است و عوام گویند که مزار اویس ترفی است، کوه بر چین بولایت قزوین سرو تازی و شکافیست که درو قریب یک میدان راه میتوان رفتن و سرمای عظیم دارد و در آخرش جوی آب روان است و فرور از آن رود بر زمین میبارد و عظیم میاید و هیچ روشنای بیرون را نمیتوان دید و بی چراغ نمیتوان رفت و بدین سبب کس بر حال آخر آن شکاف واقف نشد است و سبب کشته شدن مردم آن حدود از آنجا میارند، کوه خودی محدود است و در حیرت

است کشتی نوح عم بر آنجا قرار گرفت قوله تعالی (۱) وَ قِيلَ يَا أَرْضُ
 أَبْلِعِي مَاءَكَ وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى
 الْجُودِيِّ وَ در عجایب المخلوقات آمده که بر آن کوه تا زمان بنی عباس
 پارهای کشتی نوح عم باقی بوده و نوح بر آن کوه دهی ساخت معروف
 بسوق ثمانین زیرا که با او هشتاد کس در کشتی بودند اما غیر از نوح
 عم از نسل دیگران باقی نماند و بدین سبب نوح را آدم ثانی خوانند،
 کوه دراک (۲) بدو فرسنگی شیراز است و در آنجا انبارهای برف ساخته
 اند بزمستان برو برف جمع می کنند و بتابستان بشیرازی برند بنیاد
 برف شیراز بر آن است، کوه دماوند مشهور است و سخت بلند از صد
 ۱۰ فرسنگ باز توان دید و بر شرقی ملک ری افتاده است قلّه اش هرگز
 از برف خالی نبود دورش بیست فرسنگ است و بلندی پنج فرسنگ
 زیاده بود و بر قلّه آن هامونی است مقدار صد جریب و ریگی است
 که پای فرو میرود بتابستان برف بر آن کوه بخی شود میانش پر آب
 عوام گویند که گرم است و در آن کوه بهمن بسیار میباشد و آنچنانکه
 ۱۵ برفها برور ایام بر هم می نشیند ناگاه پاره میگسلد و مردمرا در شیب
 گیرد و هلاک کند عوام گویند که در چنان جای سخن نباید گفت و الا
 بهمن فرود آید و غرض از این معنی آنکه بسخن مشغول نباید شد و
 زود گذشت نباید که بهمن در آید و در عجایب المخلوقات آمده (۳) که
 اگر بر طرفی از آن قلّه برف خالی شود چنانکه زمین را بسیاهی توان دید
 ۲۰ بر آن طرف که مرئی بود خونریزش عام شود و در صور الاقالیم آمده که
 ضحاک در آن کوه محبوس است، کوه دارا مجرد در صور الاقالیم آمده که
 بر آنجا بهمه رنگ املاح است سفید و سیاه و سبز و زرد و سرخ و غیر
 ۲۲ آن، کوه رستو (۴) در راه شبانکاره در راست قبله آن بلوک واقع است و

(۱) Qur. XI, 40.

(۲) Variants ادراك, درراك, دارك

(۳) Qaz. I, 158.

(۴) دسنو, دسنور, سنور, رستو

بکوه باتیله^(۱) نیز مشهور است بلندی آن کوه کما بیش سه فرسنگ بود بر مثال قبه افتاده است مدور دور آن شانزده فرسنگ و قلّه آن کوه در اکثر ولایات فارس دیدار دهد و در آن کوه ادویه بسیار است و دره‌ها بسیار از قلّه کوه تا دامن کشیده و در دامن کوه هموار است و مار هر روزه بر آن کوه ظاهر میشود و اگر اوقات بر آن کوه برف است و مارها عظیم باشد چنانکه مار پنجاه منی و شصت منی تقریباً می یابند، کوه راسمند در شمال شهر کرج است و آن نیز چون بیستون پیدا شده است بی آنکه در پایانش دره و پشته باشد سنگ سیاه است و بر مثال خانه بسقف سحاب در آورده و مرغزار کیتو^(۲) که از مشاهیر مرغزارهای عراق است بطول شش فرسنگ و در عرض سه فرسنگ در شمال این کوه است و چشمه که بخسرو منسوب است در پای آن کوه در این مرغزار و دور آن کوه ده فرسنگ باشد، کوه رامند در فلی فزوبین و شمالی خرقان است و مردم نشین است و درو دیهها و زراعت و بلندی عظیم ندارد اما ذکرش در فیهویات بسیار آمده

۱۵ که الوند خوش بی با دماوند، ای رامند که چون می نماید

کوه رفیم در حدود عموریه روم است و ذکرش در قرآن آمده است غار قوم اصحاب کهف در آن کوه بود و حکایت ایشان مشهور است و تکرار حاجت نیست دور آن کوه هیچ فرسنگ است، کوه راک^(۳) در ترکستان درو معادن طلا و نقره است، کوه زرد در ترکستان آب حوی سرد که سر چشمه زابنده رود اصفهان است و آب رود دجیل نستر انبارش از آنجا بر میخیزد، کوه زر بخدود دامغان بروکان طلا است و نیش سبب است نام مشهور است، کوه ساوه بر یک مرحله ساوه است و نجاب خرقان است نزدیک مزاری که نذی الکمل منسوب است کوه بلند است و در

(۱) Variant of Batil. (۲) Kitu. (۳) Rāk. cf. Gaz. I, 102.

عجایب المخلوقات^(۱) آمدہ کہ در آن کوه غاریست بر شیوہ ابوانی و در آنجا نقوش و اشکال بسیار و در آخر غار حوضی است بر بالای آن حوض چهار سنگ بشکل پستان زنان و از آنجا پیوستہ آبی فرو میچکاند و در حوض جمع میشود و از کثرت ایستادن متغیر نمیشود و شربش تداوی امراض میگردد و اهل ساوہ ہم برین صورت قایلند، کوه سیلان در آذربایجان از جبال مشہور است و بلاد اردبیل و سراء و پیشکین و آباد^(۲) و ارجاق و خیاو^(۳) در پای آن کوه افتادہ است کوهی سخت بلند است و از پنجاه فرسنگ دیدار میدہد دورش سی فرسنگ باشد و قلہ او ہرگز از برف خالی نبود و بر آنجا چشمہ است اکثر اوقات آب او یخ بستہ بود از غلبہ سرما و در عجایب المخلوقات^(۴) از رسول عم مرویست من قرأ^(۵) فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حِينَ تُظْهِرُونَ الْكَلْبَ مِنَ اللَّيْلِ وَ يُخْرِجُ الْكَلْبَ مِنَ اللَّيْلِ وَ يُخْرِجُ الْكَلْبَ مِنَ اللَّيْلِ وَ يُخْرِجُ الْكَلْبَ مِنَ اللَّيْلِ وَ كَذَلِكَ نُخْرِجُونَ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ بعد و ذلك بمنذر ورقہ تلج بسقط علی جبل سیلان قبل وما سیلان یا رسول اللہ قال جبل من بین ارمینہ و آذربایجان علیہ عین من عیون الحجۃ و فیہ قبر من قبور الانبیاء و در تاریخ مغرب گوید کہ آن چشمہ را آبی در غایت سرد است و در حوالیش چشمہای آب سخت گرمست و سوزان و جار بست، کوه سراءند بعراق در قلی ابهر افتادہ است، کوه سرندیب^(۶) از مشاہیر جبال است و بر جزیرہ سیلان بیجر ہند واقع است و در عجایب المخلوقات آمدہ کہ آنجا مہبط آدم عم زبان ہندی دہو^(۷) خوانند از ہمہ جبال آن حدود بلندتر

(۱) Qaz. I, 163.

(۲) Variant ابار

(۳) حیا، خیار

(۴) Cf.

Qaz. I, 163.

(۵) Qur. XXX, 16 to 18.

(۶) سراندیب

(۷) دہر، but cf. Johnson: Persian Dictionary, s. v. In Ibn Qut. 9 and Yaq.

IV, 891 it is called واسم.

است و یچند روزه راه در بحر توان دید اثر قدم آدم عم بر آن سنگ
 پیداست از انگشت بزرگ پا تا پاشنه فریب هفتاد گز است همه روزه بی
 آنکه برق جهد و سحاب بود باران بر آنجا بارد و گرد از روی آن شوید
 و مردم آن نشان را بس متبرک میدانند و در آن حوالی معادن یاقوت و
 سنبلدج و بلور است و در آن زمین پارهای الماس فراوان ریخته باشد
 و عقارب و افاعی در آن زمین بی شمارند و بر آن کوه چوب عود و دیگر
 عطریات است و دانه مشک و زباد و اکثر حشایش آنجا ادویه است
 و در آن بحر غوص لولو است، کوه سهند باذربایجان بلاد تبریز و مران
 و دیه خوارقان و اوجان در حوالی آن است دورش بیست و پنج فرسنگ
 ۱۰ بود قلّه اش احیاناً از برف خالی بود آنجا مزار اسفیسالار اسامه بن سربک
 صاحب رسول عم است و بر آنجا بحیره است، سیاه کوه باذربایجان قصبه
 کنبر در پای اوست کوهی سخت و مردم نشین است و سنگ او
 اکثر قطاع الضریق اند، کوه سپیان در قبی اخلاط افتاده کوهی سخت
 است و مردم نشین از پنجاه فرسنگ میاید قلّه اش هرگز از برف خالی
 ۱۵ نیست و دورش پنجاه فرسنگ بود علنزارهای نیکو دارد، کوه نشان
 بخراسان محدود جاجرم در آن کوه شکافست از آنجا آبی بندر دو سیاه
 کردان بیرون میریزد بدان سبب آن کوه را شقان خماره و در عجایب
 المخلوقات آمده که در آن کوه غاریست هر که سر در آنجا برسد از
 عفونت انجره آن رنجور شود و هم در آن حدود کوهی است که برفش
 ۲۰ آنجا از قوت باد هیچ چیز محسوس توان شد و چون بر فرازش رود
 باد نبود، کوه صور در عجایب المخلوقات و تحفة الغرائب است
 آن کوه سنگی است بر مثال آینه درو اشکال مینماید در آن و در آن
 میسایند آن مسحوق همین خاصیت دارد و دندر انجا دهد، کوه ساق
 بطبرستان در عجایب المخلوقات و آثار الابقیه آمده که در آن کوه غاریست

و در آنجا دگه که آنرا دگه سلیمان خوانند و ببرکت او معظم دارند و اگر آنرا بفاذورات چیزی ملوث کنند هوا متغیر شود و صاعقه و بارندگی آرد و تا آنرا پاک نکنند فرو ننشینند، کوه طبرک بری برو معدن نقره است اما چندانکه برو خرج کنند هم چندان باز میدهد و سودی نکند و بدان سبب بیکار ماند، کوه طور سینا از مشاهیر جبال جهان است و ذکرش در قرآن بسیار آمد و موسی پیغمبر عم در آنجا نور الهی را بر سر درخت دید و شرف تکلم یافت، کوه غزوان بحدود طایف است برو برف و یخ میباشد و در ملک عرب بر هیچ کوه دیگر نبود، کوه فرغانه^(۱) در صور الاقالیم آمد که برو معادن فیروزه و زینق و نحاس و سرب و ذهب و نعط و قیر و زفت و نوشادر و زاج است و برو سنگی است که بجای همه بکار برند، کوه قارین در صور الاقالیم گوید که بکرمان است هم در آنجا آمد که بطبرستان است، کوه قاف در معجم البلدان مسطور است که کوه عظیم است بگرد دنیا در آمد ازو تا آسمان مقدار يك قامت است بلکه آسمان برو مطبق است و سورة قاف اشارت بدوست و جرمش از زمرد است و کبودی هوا از عکس لون اوست و ما ورای آن عوالم و خلاایق فراوان اند که حقیقت حالشان غیر از خدای تعالی نداند و در بعضی تفاسیر گوید که از زمرد است و در عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمد که همه بیخ کوهها بدو پیوسته است چون حق سبحانه و تعالی را با قوی غضب بوده باشد و خواهد که بدیشان زلزله فرستد فرشته را که بر کوه قاف موکل است امر آید که تارک و بیخ آن کوه مطلوب را بجنباند و در آن زمین زلزله افکند و العہدۃ علی الراوی و چون کوه قاف را اصل کوهها نهاده اند اگرچه این از عقل دور است این قدر شرح آن نوشتن درخور بود، کوه قبله^(۲) ما بین ازان و گرجستان است، کوه قفص^(۳) بکرمان در صور الاقالیم گوید که

قفص (۲) قبله (۳) فرقان، عزقان، فوقان، فرافانه Variants (۱)

مسکن قوم بلوچ است و اکثر ایشان قطاع الطريق باشند، کوه کرگس در مفازه است بحدود شهر نظنز^(۱) و با هیچ کوه پیوسته نیست دورش ده فرسنگ باشد کوهی سخت بلند است و از بلندی کرگس بر فرازش نی پرد و بدان سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه وحلی است که از دور آب نماید صادر و وارد بنصوّر آب در آن دره نزدیک آن وحل روند و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرو روند و در آن هلاک شوند، کوه کرمان در عجایب المخلوقات آمده که درو سنگی است که چون همه درو آتش میگیرد و آنرا بجای همه بکار میدارند و هم بر آن کوه معدن نقره است، کوه گلستان موغانات فرسنگ در فرسنگ درو آگلهای خودروی و خوشبوست گویند که در زمان سابق آنرا ملاحظه فردوس کرده اند و تزهنگاد ایشان بود، کوه گلستان^(۲) بطوس در آنجا غاریست بر مثال ایوانی و دهلیزی دارد و چون در آنجا مسافتی بروند بروشنی برسند و در آنجا حظیره باشد و چشمه ایست آتش چون قدری از چشمه برود سنگ گردد و فراز رفته ازو بادی بجهت که مانع دخول^(۳) درو میشود، کوه کباب و ریبد دو کوه است بولایت قهستان در بر سر هم و فردوسی گوید^(۴)

بکوه کباب کی خارزار . دگر سوی ریبد بر آری کر
 کوه کوشید ما بین عراق و فارس در عهد کبچسرو در آنجا از دهنی
 عظیم بوده چنانکه مردم از بیم آن نادانها بار گذاشته بودند کبچسرو
 بر آن ازدهارا نکشت و بر آنجا آتش خانه ساخت آنرا در کوشید حمزه
 کوه کیلویه و لایبی مشهور است و درو کوهستان بسیار از حداب است
 فارس است از حمزه کوه دما^(۵) گوید کبچسرو در آن کوه در

(۱) نظنز در حدود بلوچستان است. (۲) بطوس در حدود بلوچستان است. (۳) دخول یعنی ورود. (۴) فردوسی گوید: بکوه کباب کی خارزار، دگر سوی ریبد بر آری کر. (۵) دما کوهی است در فارس.

هلاک شد، ماست کوه^(۱) بر غربی نخچوان بر چهارده فرسنگی شهر است و کوهی سخت بلند است و از سی چهل فرسنگ دیدار دهد و قلّه اش هرگز از برف خالی نبود و اکثر اوقات در برف مخفی باشد دورش سی فرسنگ بود، کوه مورجان^(۲) بفارس در عجایب المخلوقات آمده که در آن کوه غاریست و از سقف او آبی فرو میچکد و اگر يك کس در آنجا رود و اگر صد کس چندان آب فرو چکد که همه سیراب شوند و زیادت و نقصان نبود گویند که از طلسمات است، کوه مقطم^(۳) بولایت صعید مصر درو معدن زمرد است و بغیر از آنجا جای دیگر نیست، کوه نفشت^(۴) در فارس نامه آمده که بحدود اصطخر است و صور همه چیز ۱۰ و همه حیوانات به نقاری بر آن نگاریده اند و آثار عجیب در آن نموده چنانکه صانعان این زمان از مثل ساختن آن عاجز شده اند و در عهد اکاسره کتاب زندرا بر آن کوه داشتندی، کوه نمک لان میانه آوه و قم از خاکست و با هیچ کوه پیوسته نیست و از غایت شوری برف بر آن قرار نگیرد و بر فرازش نتوان رفت کج پای فرو رود و با هنرها نمکی را ۱۵ نشاید که تلخ بود دورش سه فرسنگ بود برو هیچ آب و رستنی نبود و از ده فرسنگ باز دیدار دهد، کوه هرمز^(۵) بطبرستان در عجایب المخلوقات آمد که در آن کوه غاریست و درو آب روان چون یکی آنجا رسد و بانگ کند آب باز ایستد و اگر دیگری بیاید بانگ کند آب روان شود و بدین صورت بیانگی میرود و بیانگی می ایستد، هوبن کوه^(۶) بلر کوچک ۲۰ است درو معادن آهن است، کوه بختابی^(۷) کوهیست بغایت خوشی از کثرت علفزار و اثمار و عمارات و قری و آبهای زلال و چشمه سارها باشد،

(۱) Variants کوه ماست کوه، مالت کوه (۲) مورخان and ارجان (۳) معظم (۴) نفشت، نعشت، نیشت (۵) هرم، هیرم، هزم، عجم، عجم، عرام (۶) هوان، هوان (۷) بیکنای، بیکشای، انکوه بختای، ابکوه سخان، ابکوه بختا (۸) هرین

فصل سیم، در ذکر معادن،

چون در اوّل کتاب شرح تکوین موالید گفته شد که معدنیات سه جنس اند فلزّات و احجار و ادھار و سبب تولید هر يك در ذکرش یاد کردیم اکنون ذکر معادش که هر يك از کدام ولایتیست اینجا در سه باب یاد کنیم

باب اوّل در فلزّات هفتگانه، زر طلا معادش بسیار است و در گرمسیرها بیشتر بود و بهترین به نیکویی جوهر و بسیاری حاصل معادن مغرب است بدین سبب زر مغربی مشهور است و بعضی گویند پیوسته در مغرب اهل صنعت تعلیم کیبای زر میسارند و بدین سبب آنجا زر بیشتر میباشند معادن اندلس بسیار خیر و پر نعمت معدن البجه زمین حبشه حاصل نیکو دهد معدن بمبازه ما بین مصر و نوبه و حبشه و بحر قزقم معدن نیکو پر حاصل است معدن صغیبه معروفست بکوه زر معدن مجزایر و قواق حاصل فراوان دارد چنانکه اکثر کار فرمانهای آن قوم از زر طلا بود و معادن بمبازه ختلان محدود ترکستان معدن بحمال ۱۰ رانک زمین ترکستان در صور الاقالیم گویند که در آن معدن پارها بزرگ و کوچک طلا بر روی زمین افتاده است اما خاصیتش چنانکه کر پارهای بزرگ بر دارند مرک در آن قوم افتد معدن ما بین بخارا و خروسته معدنی بکوه سمرقند معدنی کم زحمت بسیار تاب است معدن بجموید جملهسه حاصل فراوان دارد اما راهش دشوار است و زحمتش بسیار ۲۰ معدنی بکوه ایلاق ترکستان است معدن ولایت فرغانه معدن کاشغری دامغان اورا نوه زر خوانند طلا پارها در میان خاک می افتد و در آن میشود تا طلا از وجودی نبود و کون در ایران غیر از ایران است طلا بیست معدن سیستان در افواہ مشهور است در حدود سیستان در زمین بر روی زمین بمثل سوزنی زرین پیدا شد و چنانکه اشیت لیس و در

قوی تر میشد و زیادت تر میآمد. تا به ستبری درختی بزرگ شد و هم در عهد غزنویان آن معدن از زلزله خراب شد و انباشته گشت و جایش نیز از نظرها نهان شد و این معنی دور از عقل است که فلزات را چون نبات رویندگی باشد زیرا که فلزات بجهاد مانند تر از نبات است و نیز چنان معدنی مشهور باندک زمانی چون پر نفع شد چگونه از نظرها محبوب گردد حقیقت آنکه آن معدن واقعی نبود و بر سیل افسانه‌ی گفته اند نسلی و تمنای جهال را، نقره معادن نقره بسیار است و در سردسیر بیشتر میباشد و بهترینش به نیکویی جوهر و بسیاری حاصل معادن فرنگ است و آن زمینها هم بمعادن النفضه مشهور است معادن ختلان^(۱)

۱۰ بحدود ترکستان معدن بکوه سمرقند کم زحمت بسیار فایده است معدن بکوه جیرفت کرمان معدن بکوه دهستان آنرا کوه نقره خوانند معدن بکوه ایلاق ترکستان معدن بکوه رانک بولایت ترکستان و آنرا بدان خاصیت که معدن طلارا که پارها بزرگتر نمیشاید بر گرفت معدن بولایت فرغانه معدن بیخارا ماوراء النهر معدن بحدود شاش ما وراء النهر معدن باندلس

۱۵ معدن بسیم کوه بین فارس^(۲) و جواشیر معدن لولو بروم در ایران از این پر حاصلتر معدن نیست معدن طبرک ری هر چند در آنجا خرج کنند همان قدر پس باز ندهد بدین سبب اکثر اوقات معطل است اما در عهد سلاجقه پیوسته در آنجا بکار بودندی گفتندی اگرچه توفیر ظاهری ندارد اما نقره در جهان خراج بسیار میشود و این توفیری نیکو باشد، آهن

۲۰ معادن بسیار دارد و در ملک بامیان^(۳) ولایتی است آهن کار خوانند و در ملک عرب بکوه قساس معدن است آهن نیکو میدهد و پولاد را از آن بسازند شمشیر قسانی مشهور و معتبر باشد معدن بولایت خواف قهستان معدن بجمال قارن بکرمان معدن صاهه بولایت فارس آهن آنجا

۲۴ پولادی نیکو دهد معدن قطره بولایت فارس معدن کوره بولایت طارمین

(۱) Variant جیلان

(۲) نائین

(۳) قبا، قبا (۴)

و قزوین و معدن هون بکوه لر کوچک معدن بگنجه ازان معدن کلندر
 بحدود آذربایجان، سرب معادش فراوانست و آنچه مشهورتر بکوه
 دماوند معدن بجمال بخارا و اشروسته و معدن بکوه فرغانه، خارصینی در
 ایران معدوم و حکما در حش گفته اند و هو تشیه بالمعدوم اما در
 بعضی کتب دیدم که در بلاد چین معدنی دارد و از آن آلات حرب
 سازند مضرش سخت تر از آهن بود، قلعی معادن بسیار دارد و از همه
 مشهورتر و بزرگتر معادن قلعه است بسرحده و چین و بدین سبب
 آن جواهر را قلعی خوانند و روایتی در اندلس کوهی است قلعه میخوانند
 و بدو معدن ارزیز است و بدو باز میخوانند و قلعی گفته اند معدن
 ۱۰ بمارود لر کوچک قلعی بارهای میباشد شکل بلوط هر یک کما بیش دو
 مثقال و هر یک را سوراخی در میان معدن بجزایر کنه و سرزده بحر هد و
 معدن بولایت فریک، مس معادن بسیار است آنچه معروفتر درین ملک
 معدنی بولایت جیلان و آذربایجان حاصل بکوه دارد معدن بجمال
 بخارا و اشروسته معدن بدار فرغانه معدن بکوه جوشن معروف حلب
 ۱۱ بملک شام در عجایب المخوفات کوبد در اول حاصل بقیاس داشت
 چون اهل البیت امیر المومنین حسین بن علی عمرا به سیری برآجا
 گذرانیدند و آن قوم بدان حال ایستادند نمانت کردند و حرم حضرت
 امیر المومنین حسین عمرا از قهر کرما اثر کرده و چه تران رفت
 معدن را برکت نماید اکنون آنچه برو خرج کند بکشوری بار بکند
 ۲۰ معدن بکوه سلان آذربایجان مس رسته بکوه میدهد.

باب دوم در احجار جواهر احجار فراوانست آنچه مشهورتر و باارزش
 است بر سه کوبه اعلی و اوسط و ادنی یاد کنیم، اولی که در بلاد
 الماس در اول کتاب شرح داده شد که در درهای کوه سرب است

(۱) The account in the Arabic version of the *Ma'adin* is taken from the *Ma'adin* (pp. 1, 6) and of *Yaq. II*, 13.

و از بیم افاعی درو نمیتوان رفت و بحیله وسعی طیور بیرون میآورند و بدین سبب پاره‌های بزرگ فی توان یافت، بیجاذق معادنش بهتر و مشهورتر معادن فرنگ است و بدان ملك یحانب غربی بیشتر است، دهنج دهنج فرنگی مشهور است و در تنسخ نامه ایلخانی آمده که بترکستان شهری است که افراسیاب ساخته معدن دهنج است و لون او بیاقوت مانده است در دزمار آذربایجان معدنی دارد بشکل آنکه آبی از سنگ مترشح میشود و بشیوه نخ منجمد کرده میباشد، زمرد در صور الاقالیم آمده که در کوه مقطم بولایت سعید مصر که آن کوه مشرفست بر قراه معدن زمرد است و در همه جهان غیر از آن معدن زمرد نیست^(۱)، عقیق در بین معدن نیک و عقیق مینی مشهور است و آن معدن را قساس^(۲) میخوانند، فیروزج معدنش بسیار است و بهترینش معدن نیشاپور بود بنیکوئی جوهر و کمی زحمت و در جبال نیشاپور چاهها کنده بودند فیروزه یافتند و از آنجا جوهر خوب بر می‌آید و فیروزج نیشاپوری مشهور بوده و درین سالها عقارب در آن چاهها پیدا شدند و مردم از بیم ایشان دست از آن معدن باز داشتند معدن بطوس جوهرش کمتر از نیشاپور است معدن بجبال ما بین بخارا و اشروسنه معدن بولایت فرغانه معدن بولایت کرمان فیروزه نونا رسیده میدهد و بدین سبب زیادتی قیمت ندارد، لعل در ایام سابق لعل نبوده است و بدین سبب در کتب ذکرش کمتر آید درین چند سال در کوه بدخشان پیدا شد معدن خوب دارد در سر راه آذربایجان نیز معدن است اما لعل آن نا رسیده است و تیره رنگ و با کبودی زرد لا جرم قیمتی ندارد، یاقوت معدنش بنزدیک خط استوا است که آنجا قوت حرارت بیشتر است و یاقوت بقوت حرارت برور زمان تواند رسید، یشب یشب انواع است يك نوع مانند زاج است و صیّان آنرا زاج بلور خوانند بهترین یشب آن است که لون او در غایت

(1) But cf. Idrisi, 22.

(2) Yaq. IV, 93.

صفا باشد و الوان را بکمال خویش رساند و بعضی از آن از حدود بین آید و بشب بینی خوانند مثل بلور صافی باشد، الاوسط بستد و مرجان در صور الاقالیم گوید که در اندلس معدنی دارد و غیر آن در جهان معدنی نیست، بلور در زمین هند در کوههای کثیر میباشد و در کوههای فرنگ اما بهترین بلور هندی است در ولایت فرنگ بسیار است و در معادن بلور بروز کار نتوان کرد زیرا که تأثیر آفتاب او را سوزند میگردد چنانکه ملبوسات فعله گانرا میسوزاند، جزع معدن او بین باشد و چند جای دیگر اما هیچ نوع از بینی صلب تر نباشد، وفاد بوزن عقیق برو هست و آن انواع بود، فاد زهر و کهرنا... الادی جواهر بسیار است و مشهورات آنرا در اوّل کتاب یاد کرده ام آنچه از آن جمله عزیز الوجود است ذکر معادش اینجا ثبت کنیم، تونیا معدن بسیار دارد و در این ملک بکرمان بدیه تونیا گران خاک از معدن می آورند و آغشته بشکل میل بطول يك گز ساخته و خشك کرده و در شاخوره می نهند قوت آتش تونیا را از او بشکل غلافی بیرون می آرند، زاجات معادش فراوان است آنچه در ملک ایران است ثبت کنم معدن بکوه هوبین لر کوچک چشمه ایست زاج بالوان میدهد معدن بکوه دماوند معدن دیگر بظارمیں فروزن، زجاج جوهرش سنگ آتش زنه است و در همه ملکها است و کدورت و صنایش صنعت سازند نعلق دارد و بهترین صنایع این جوهر در حلب است و ترکیب حلی صفا و شهرت تمام دارد، شب بینی معروفست و در ولایت بین کوهبست و بر آنجا چشمه آب چون از آنجا بیرون می آید و است مسافتی می رود استه میشود شب سفید بینی است و شب سیاه دارد، نخل سره را معادن بسیار است معدن بحال اصفهان سره خوب میدهد معدن بکوه دماوند و در ولایت اندلس نیز معادن دارد و جانیست که در آنجا ماه زاید النور بود آن معدن سره بسیار میدهد و در معادن بسیار

11 Variant here and at where

است و از معدن نقرہ نیز حاصل میشود و بکوه دماوند، مرقشیشا معدن
 گر کوچک مرقشیشا مذہبی میدہد چنانکہ بگداختن سبیکہ میشود، نوشادر
 معادنش بسیار است و در ایران بجمال نیروز معدنیست بروز دود و
 بشب آتش از آنجا مشاہدہ کنند و چون در آنجا روند نمہ تر کردہ پوشند
 و الا بسوزند و این معدن در آن زمین بہر چند گاہی جوہر بہتر دہد
 معدن ہما وراء النہر معدن باز کند، لاجورد بہترین معادنش در بدخشان
 است و در مازندران معدنی و بدزمار آذربایجان معدنی دیگر است و در
 کرمان معدنی دیگر^(۱)

باب سیوم در ذکر ادھان، زفت معادن بسیار دارد و در
 ۱۰ صور الاقالیم گوید بہترین معدن ہما بین بخارا و اشروسنہ است
 معدن بولایت فرغانہ، زببق در صور الاقالیم آمدہ بہترین معادن زببق
 بکوه برانس^(۲) بولایت اندلس و آن چشمہ ایست کہ زببق با آب ازو
 تراوش میکند و ازو بہمہ جهان میبرند معدن ہما بین بخارا و اشروسنہ
 معدن بولایت فرغانہ، عنبر در معدنش^۳ اختلاف بسیار دارد و در اول
 ۱۵ این کتاب شرح آن کردیم اما بہمہ قوی در بحر است و در ایران نیست،
 قیر معادن بسیار دارد و آنچه در ایران است معدن عین القیارہ^(۴)
 بولایت موصل چشمہ ایست کہ آن دیہرا بان باز میخوانند حاصل بسیار
 دارد و معدن دیگر ما بین بخارا و اشروسنہ، کبریت بالوان میباشد و
 معادن فراوان دارد آنچه در ایران است معدن دماوند و بر قلہ آن کوه
 ۲۰ چاہا کند اند و آن ہفتاد چاہ است کہ گوگرد میدہد یکی کہ بزرگتر
 است از کثرت بخار نزدیکش نمیتوان رفت کہ بیہوشی آورد عوام گویند
 کہ ہاروت و ماروت در آن چاہ محبوس اند و این گوگرد اثر نفس

(1) The Bombay lithograph adds (209 s. to 210 g.) a number of other minerals, which are given in none of the MSS., and which are copied from the first part of the *Nuzhat*. (f) *Yaq.* I. 733. (g) *Yaq.* IV. 211.

ایشان است این روایت اصل ندارد و معدن بامیان چشمه است از آنجا آب چنان بر میجوشد که بسافتی آوازش میتوان شنید و چون بیشتر میرود منجمد میگردد و گوگرد میشود معدن هوبین^(۱) بکوه لر کوچک بالوان گوگرد میدهد و در دیگر ولایات بکوه برانس از نوابغ اندلس معدن گوگرد است مومیای معادش بسیار است آنچه در ایران است معدن بدیه آبی از نوابغ شبانکاره کوهیست که از قطرات فرو میچکد و چون موم منجمد میگردد و آنرا موم آبی گفته اند مومیائی اسم علم آن شد معدن دیگر بدیه صاهک از نوابغ ارژان فارس معدن بموصل، نطف معادن بسیار دارد و در ایران زمین بزرگترش معدن باکویه است و آنجا زمین است بر آنجا چاهها حفر میکنند تا بزهاب میرسد آبی که از آن چاهها بر میآرند نطف بر سر آب میباشد معدنی بحدود موصل معدن ما بین بیات و بندنجین و معدن بدیگر ولایت معدنی ما بین بخارا و اشروسنه معدن بکوه اسیره^(۲) از نوابغ فرغانه

فصل چهارم، در صفت مخارج انهار و عیون و ابار،

در مقدمه گفته شد که بخاری که از کوه سفلی بقوت حرارت متصاعد میشود و در آن قوت مائیت غالب بود تقالت مائی آن را باز میگرداند و اگر هوا معتدل بود چون بزمین رسد باران بود و اگر هوا سرد بود بعد از آنکه آن اجزیه با هم جمع شده باشد و قطرات کشته منجمد شود و زاله بود و اگر هوا سخت سرد بود و مجال ندهد که در مراجعت قطرات او مجتمع گردد هم در خوردی آنرا بفسراند برف باشد و چون بارندگی بزمین فرود آید در رود و بمنافذش و طبع خشکی زمین مانع نفوذ او پیدا شود در اجواف زمین مجتمع گردد و کثرت احتضاع اسرا صعود لازم گرداند هر جا زمین سخت تر باشد مدخل خروج نتواند کرد مایل اطراف شود و هر جا زمین سست باشد بیرون آید چشمه

اشره (۱) هوبین Variant (۲)

باشد و اگر در اطرافش قوت نداوت قوی بود لا یزال روان باشد و اگر ضعیف باشد چون هوا گرم شود از اطراف ندی منقطع گردد و آن چشمه خشک شود و چون آن چشمه‌ها بسیار بهم پیوندند و روان شوند رود باشد و آب رود را مایه بزرگ از آب باران و گذارش برفست و تکر است که باجواف زمین فرو شود تا بر ظاهرش روان گردد و چون آب رودها در گوی جمع شود آنرا دریا خوانند و از آبهای روان و ساکن هر چه از پایاب بگذرد و آدورا باشنا افگند آنرا هم دریا خوانند و همچون دور دولابی لا یزال انجره از بحار منصاعد میشود و بر آسمان رفته از آن بارندگی حاصل میآید و بر روی زمین روان میگردد و آنچه در جوف زمین میرود و جمع شد آبش از چشمه‌ها بیرون میآید و در رودها روان گشته در بحار بزرگ و بحیرات کوچک جمع میگردد و این صورت مرئی و محسوس است که مخارج انهار از عبون و جبال است و در بحار و بحیرات و بطایح منتهی میشود فسبحان من لا یطلع علی دقائق حکمت و مصنوعات الا هو و از آن انجره آنچه قوت صعود نداشته باشد بمدد خلق محتاج شود که خاک از روی آن دور کند تا حرکت میکند و آن کاربرد و چاهست و در عجایب المخلوقات آمده که در ربع مسکون دوپست و چهل و چند رود بزرگ است که طول کترینش پنجاه فرسنگ است و بزرگترین بهزار فرسنگ میرسد. و این ضعیف شرح بعضی از آن رودها و دیگر عبون و انهار که در ملک ایران است و حوالی آن آنچه در این

۲۰ ملک شهرت دارد بردو بابست کبار و صغار یاد کنیم

فاما اودیه الکبار، رودهای بزرگ که در ایران و حوالی آن است و آنچه در این ملک شهرت دارد سی و پنج رود است و اگر چه چندی از آن در ملک ایران و حوالیش نیست و از این کتاب غرض بیشتر از شرح احوال ایران است اما چون بنقل عجایب المخلوقات لفظ در روایا ۲۵ نبوی عم بیاد بعضی از آن جاری بود و فرموده سبحان و جیحان و الفرات

والتیل کلها من انهار الجنة و از اینها نیل بایران میرسد و بس مشهور است
 ذکر آن و دیگر رودهای معروف نیز کردن اولی بود و بسبب تین لفظ
 نبوی عم تقدیم و تأخیرشان بحسب فرموده او یاد کنیم پس ترتیب حروف
 بیاوریم ان شاء الله تعالی، سیحان و جیحان دو رود اند در ولایت روم
 و در صور الاقالیم و در مسانک التمانک آمد که سیحان از آنجا برمیخیزد
 و بر اودیة ولایات گذشته در بحر روم میریزد و جیحان از مصبصه
 برمیخیزد و بر ولایت قسطنطنیه و دیگر بلاد روم گذشته در حوی
 بستان^{۱۰} میریزد و بوادی ریح^{۱۱} میکشد و در بحر روم و فرنگ میریزد
 و بعضی علما بر آنند که حدیث حضرت نبوی عم در شان این دو
 رود وارد است و بعضی بر آن که در حق سیحون و جیحون آمد اما
 جهت مناسبت لفظ سیحان و جیحان روایت اول درست تر میباشد و العم
 عند الله تعالی، فرات شهرت تمام دارد و فرس فالاد^{۱۲} رود خوانند و از
 نیکونی و کواردکی آسش او را فرات گفته اند زیرا که هر آنی که رنزل و
 شیرین و کوارند باشد آنرا فرات خوانند قوله تعالی هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٍ سَائِعٌ
 شَرَابُهُ وَ هَذَا مَنَحٌ أُجَجٌّ و در غربی ایران است و از شمال بحوب میرود
 و از کوهها، ارمن و قالیفلا و ارزن الروم برمیخیزد و در اول يك جسمه بزرگ
 است که دوپست و پنجاه کر دور دارد و چسب آب آن بخا بیرون
 میاید که گذر اسپ بدشواری دهد و دیگر عیون و اودیة دو
 پیوسته آبی عظیم شد در ولایت روم میکشد و بر يك مرتعی از جیحان
 گذشته بخدود مطبیه از روم بیرون میاید و ولایت سیماسط و شام میرود
 و آبها سنج و کبسوم و دیغان^{۱۳} و اسمال^{۱۴} آن دو ملحق میشود
 برقه و رجه و عانه و هیت میرسد و در ملك سواد^{۱۵} که سیحون در

^{۱۰} The name "Anarab" is uncertain. L.K. 177 has "اناراب" but see note to translation p. 100. ^{۱۱} "ريح" L.K. 177 has "ريح" uncertain. ^{۱۲} "فالاد" ^{۱۳} "ديغان" ^{۱۴} "اسمال" ^{۱۵} "سواد"

غازانی (۱) میخوانند ازو نہرہای بسیار بر میدارند مثل نہر عبسی و نہر
 صرصر و نہر ملک و نہر ناحیہ کہ شہر کوفہ و ضیاعش بروست و نہر
 سورا و نہر کوٹا و نہر نرس و نہر صرات و نہر فرات عتیق و در ملک
 واسط با بطایح مینشینند و در زیر دیہ مطارہ (۲) از بطایح بیرون آمدہ بآب
 دجلہ ضم میشود و شط العرب میگردد و از بصرہ گذشتہ بدریای فارس
 میریزد و طول این رود چہار صد فرسنگ میباشد و در حق فرات
 آیات واحادیث بسیار است منها بنقل معجم البلدان (۳) روی عن عبد
 الملك بن عمیر ان قال النبی عم ان الفرات من انہار الجنة و لولا ما
 بخالطہ من الأذا ما تداوی بہ مریض الا ابرأہ اللہ تعالی و ان علیہ ملکاً
 ۱۰ بدود عنہ الادواء و در عجایب المخلوقات (۴) از امیر المؤمنین علی عم
 مرویست قال یا اهل الکوفۃ ان نہر کم هذا یصب الیہ میزبان من الجنة
 و از امام جعفر الصادق مرویست کہ از آن آب خورد و دوسہ بار مکرر
 گردانید و آنرا مدح و ثنا گفت و فرمودہ ما اعظم برکتہ لو علم الناس
 ما فیہ من البرکۃ لضربوا علی حافتیہ القباب و لولا ما یدخلہ من
 ۱۵ الخطائین ما اغتمس فیہ ذو عاۃ الا براً (۵)، نیل آب شیرین و گوارندہ
 است چنانکہ غربارا تصور باشد کہ محلی کردہ اند در مسالک الممالک
 آمدہ کہ از جبال قمر برمیخیزد از آن سوی خط استوا و از جنوب بشمال
 میرود چون بدین سوی خط استوا برسد در دو بحیرہ جمع میشود و از
 بحیرات بیرون آمدہ بر مفازات بلاد زنگ و حبشہ و نوبہ گذشتہ بہملکت
 ۲۰ مصر میرسد زیادت از شط العرب میباشد پس بہنت بخش (۶) میشود یکی
 باسکندریہ میرود دوم بدہباط سیم بہنت چہارم بفسطاط و زمین الفیوم
 کہ شہر مصر است پنجم بعریش ششم بسردوس ہفتم بمنہی و در تمامت

(۱) Variants قرانی، قرانی (۲) بطارہ، بطورہ، مطایہ (۳) Yaq. III, 861.

(۴) Qaz. I, 183. (۵) Some MSS. give other Traditions copied from Yaq.

III, 861. (۶) خلیج in Qaz. I, 186, and Jaq. IV, 864.

این ملکها در سه ماه تابستان که افزونی آن آب است بر صحرا مینشینند و در سه ماه پائیز چندانکه آب کم میشود در آن زمین زراعت می کنند و آب دیگر محتاج نمیشود و در کلام مجید از آن معنی خبر میدهد قوله تعالی
 أَوَّلُ يَرْقُ أَنَا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ و در صحرای آن ولایت از جهت نشان تمثال ساخته اند و مأمون خلیفه در رود نیل مسجدی ساخته از سنگ رخام بر او علامات ذراع و اصابع جهت زیادتی آب کرده که چهارده گز از آن علامات آب فرو گیرد سالی وسط الزراعت باشد و اگر بیشتر فرو گیرد اکثر الزراعت و اگر کمتر فرو گیرد اقل الزراعت و به نقط بود و تا هفده گز بلند شود و برو خراج سطلانی باشد و بر هر زمینی که بعد از هفده گز نشینند آن زمین را خراج سود آنرا بیص رای خوانند و اگر به بیست گز رسد مصر و ولایتش را به غرق باشد و در شش ماه بهار و زمستان آب نیل در غایت کمی بود و آب مل در شیرینی چنانست که درخت انار ترش که آن آب خورد انارش شیرین شود و بدین سبب در مصر انار ترش کمتر و مطوب باشد و در جامع الحکایات و عجایب المخلوقات آمده که در زمان جهنیت هر چند که آب نیل بسته شدی تا دختری صاحب جمال را بختی و حبل راسته درو نینکدیدی روان نندی در زمان عمر بن خطاب این حال واقع شد عمرو عاص که از قبل او حاکم مصر بود صورت قضیه بدو بیان کرد جواب فرستاد تا بر سفالت نوشته من عند الله عمر بن الخطاب لی صل مصر اما بعد فان تجری من فمک فلا تجری و ان کن الواحد المهر یجربک ففسال الله الواحد النهار ان یجربک و در آب انداخته روان شد و دیگر باز بنسناد^(۱) او جواب نوشت که اطرفینی که ما تقدم عمل نموده

(۱) Qaz. Cf. Ibn Jubayr 51. (2) Variant: زونی (3) Qaz. XXVII, 7. (4) Some MSS. have the following variant, due to ShFah tendencies.

اکنون بر آن عمل نمایند اما تا غایت جنان صورت واقع نشد و این روایت
ضعیفست [طول رود نیل قرب هزار فرسنگ بود و درو تمساح و سفنفور
و انواع ماهی است و مضرت تمساح را تا يك فرسنگ از زیر و بالای
مصر بافسون بسته اند، آب اتل از کوههای آس و روس و بلغار و دیار
قیرغیز و سلنکا و کیماک بر میخیزد و این ولایت را سنی کرده باهم جمع
میشود و آنجا بس بزرگ میگردد چنانکه گویند بزرگتر از آن رودی نیست
پس هفتاد و چند نهر از او بر میدارند که هیچ يك باسانی اسپ را گذار نمیدهد
و ولایات و صحاری بسیار بدان معمور است و از آب نهرها بعضی در بحر
علاطیقون که آنرا نیز دریای وارانگ میگویند و بعضی در بحر شرقی
میریزد و عمودش ببحر خزر میآید و از غایت قوت و غلبه آب زیاده از ده
فرسنگ در دریای لون و حرکت آن آب پدید است طول این رود سیصد
فرسنگ باشد، آب اترك^(۱) بخراسان از کوههای نسا و باورد^(۲) بر میخیزد و
در خبوشان و بحدود دهستان گذشته ببحر خزر میریزد طولش صد و بیست
فرسنگ باشد و این آب سحت عمیق است و قطعا مجال گذر ندهد و
کنارش اکثر اوقات از حرای خالی نبود، آب ارس از جنوب بشمال میرود
و از کوههای فالیقلا و ارزن الروم بر میخیزد و بولایت ارمن و آذربایجان
و ازان میگردد و بآب کر و قراسو ضم شده در حدود گشتاسفی بدریای
خزر میریزد و در این ولایات که مر این آب است بر آن زراعت بسیار
است طول این رود صد و پنجاه فرسنگ باشد و در عجایب المخلوقات گوید^(۳)
۲. هر که بر آن آب گذشته باشد چنانکه نیمه زیرین او در آب بوده باشد
چون پای بر پشت حامله عسر الولاده فرو نهد وضع حملش باسانی شود و
در بعضی کتب دیگر آمده که صاحب علت رشته چون بدان آب بگذرد
چنانکه آب پایش برسد از آن علت خلاص یابد بامر الله تعالی،
آب ابلاق بولایت ترکستان است در گرشاسف نامه گوید تا چین میرسد،

(۱) Variant اترك

(۲) ایورد

(۳) Qaz. I, 179.

آب بوی^{۱۱} در صور الاقالیم گوید که در کوههای بتم و صغانیان بر میخیزد و بحیره میشود و از آن بحیره بیرون آمده چند نهر معتبر مثل برش و بارمش و بشین و فی و بوزماجن از آن بر میخیزد و ولایات بسیار بر آن انهار زراعت میکنند و هیچ يك از آن انهار گذار اسپ باسانی نمیدهد و عمود آن ولایت سغد و سمرقند و بخارا و غیر آن میرسد و مدار آبادانی آن ولایات بر آن آب است و هرز آتش بنسف میرود و در ولایت بخارا بحیون ضم شده ببحر خزر میریزد و طول این رود معلوم نیست، آب بردان از روم بر میخیزد و بدریای روم میریزد، آب تاجه در صور الاقالیم آمده که آب تاجه آنست که از کوههای اندلس و طبطنه و شلب بر میخیزد و آبی بزرگ است نزدیک بدجله بود و بدین ولایت گذشته بدریا میریزد طولش صد فرسنگ باشد. آب حیچون آنرا آب آمویه گویند شش رودست که جمع میگردد شهری عظیم دارد و در شرقی ایران است از جنوب شمال میرود و يك شعبه از آن از کوههای نبت و یکی از جمال بدخشان و یکی از حدود صغالیان و یکی از طرف ختلان بر میخیزد و هر يك را تا بهم پیوستگی چند شعب دیگر بدو پیوندد و بعضی از این شعبها بر بلاد لمخ و نرمد میگردد و چون همه جمع شوند از دره که آنرا تک دهان شیر خوانند نزدیک دهه وقتیه از توابع هزاره است میگردد و آن دره در میان دو کوهست که جان تک به نامند که مسافت در میانشان کم از صد کز است و آبی بدین عظیمی از آن میگردد و در زمین و ریک پنهان میشود دو فرسنگ ظاهر نیست و بر آن دره مجال و امکان گذر نه و از حیچون بهرهای عظیم بر آورده اند و این عمارات فراوان و زراعت بی پایان کرده مثل بهر کوه جمال و حیچون هزار اسپ^{۱۲} و کردران خاس و نهر کریمه و نهر حیچون و غیر آن و در هر يك از این نهرها کشتی باسانی میرود و در بعضی از این نهرها

۱۱. در صور الاقالیم

۱۲. هزاره، کردان، خاس

بحیره خوارزم منتهی میشود و عمود آب جیحون از خوارزم گذشته از عقبه
 حلم^(۱) که بترکی کورلادی^(۲) گویند فرو میریزد و يك فرسنگ بلکه سه
 فرسنگ آوازش میرود و بعد از آن بیجر خزر می افتد بر زمینی که آنرا
 خلخال گویند و مقام صیادان است و از خوارزم تا دریا شش مرحله
 است طول آن رود پانصد فرسنگ و در این آب در زمستان چنان یخ
 میندد که چند گاه قوافل بر سر آن یخ روان میباشند و بر آنجا چاه
 بچند گز فرو میرود تا بآب روان میرسد، آب جرجان از جبال اسند
 مازندران از دره شهرک نو بر میخیزد و بر میدان سلطان درین^(۳) گذشته
 بجرجان میرسد و بیجر خزر میریزد و از این آب اندکی در زمین ملو
 ۱۰. بزراعت نشیند باقی عاقل است و آبش عمیق است و اکثر کنارش
 کندلان و از این سبب گذار ازو عظیم دشوار بود و هیچ روز نگذرد
 که کسی درو غرق نشود طول این رود پنجاه فرسنگ باشد، آب دجله
 بغداد از کوهها آمد و سلسله در حدود حصن ذو القرنین بر میخیزد و
 عیون فراوان با آن می پیوندند و بولایع روم و ارمن میگذرد و بمیافارقین
 ۱۵ و حصن رسید با آبها جمع میشود و در اول دیار عراق عرب آبهای
 ارمن بدان ضم میشود و در زیر بغداد آب نهروان بدو میپیوندد و در
 زیر واسط پنج نهر معتبر از آن بر میدارند اول نهر دقلا دوم نهر اعراف^(۴)
 سیم نهر جعفر چهارم نهر میسان پنجم نهر ساسی^(۵) چنانکه در عمود شط
 دجله چندان آب نمی ماند که کشتی تواند رفت و در زیر دبه مطاره^(۶)
 ۲۰ فواضل این آبها و آب فرات از بطایح بیرون میآید و آبهاییکه از
 خوزستان در میرسد بآن جمع گشته شط العرب میشود و در زیر بصره
 بدریای فارس میریزد و طول این رود سیصد فرسنگ باشد فرس آنرا

کرلاو، کرلاوه، کرلاده، کرلاوی (۲) حلم، حلم، حلی، حکم، سلم Variants (۱)
 (۳) ساسی (۵) اعراف (۴) دویم، دوین (۶) Qaz. I, 178.

اروند رود خوانند چنانکه فردوسی میگوید در شاه نامه^(۱) بیت
 فریدون چو بگذشت از اروند رود، همی داد بخت شهنشاه را درود
 آب دجیل نستر از کوه زرده و دیگر جبال لر بزرگ بر میخیزد و بعد از
 سی و چند فرسنگ به نستر میرسد و چون قریب المسافه است هنوز
 سرد میباشد و هاضم تمام چنانکه در آن گرما اهل آن دیار اعتماد بر هضم
 آن ماکولات غلیظ بسیار خورند و هضم شود و در زیر نستر بر آن آب
 شاپور ذو الاکتاف شادروانی ساخته است و آب را منالته کرده و بگرد
 نستر در آورده چهار دانگ در ممر اول در غربی شهر روان است و دو
 دانگ در ممر مجدد در شرقی شهر جاری است و در حدود لشکر هر دو
 ۱۰ با هم پیوسته با آب دزفول و کرخه بشط العرب میریزد طول این رود هشتاد
 فرسنگ باشد، آب دزفول آنرا نهر جندی شاپور گفته اند در کوههای لر
 بزرگ بر میخیزد و بر جندی شاپور و دزفول میگردد و محدود مسرفان
 با آب نستر جمع شده داخل شط العرب میشود طول این رود شصت
 فرسنگ است، آب زابین بزاب بن طهماسب پیشدادی منسوبست دو آب
 ۱۵ است یکی را زاب بزرگ خوانند از کوههای ارمن بر میخیزد و دینار بزرگ
 میرود محدود حدیثه در دجله میریزد طوایش هشتاد فرسنگ است و
 دومرا زاب محنون خوانند جهت آنکه تحت بند میرود و از کوههای ارمن
 بر میخیزد و در ولایت ارمن و دیار کر میریزد و محدود تل سن در
 دجله میریزد طول سی فرسنگ است و این مربع در حقیق آن آب
 ۲۰ گوید^(۲)

ان الذی عاش ختاراً بدمته . و مات عبد ذیل الله بالزاب
 آب زریق بخراسان آنرا مرغاب نیز خوانند و اصنام مرو آب است و
 بعضی گفته اند که منبع این آب را مرغاب خوانند و این سبب که در ده

(۱) Wanting in Calcutta text; but cf. other verses with the same rhyme
 Shah. Asad. I, 29, line 13. (۲) Artaot XVII, 68; E. K. 175.

زریق مقاسمه کنند آنرا آب زریق خوانند از کوهها مرغاب و بادغیس
بر میخیزد و بر مرو الرود و بعضی بلاد خراسان گذشته بمرو میرسد و
مدار ولایت مرو بر آن آب است و یزدجرد بن شهریار بر آسیائی که
بر آن آب است کشته شد و در این معنی نافع بن اسود تمیمی گفته
است.

و نحن قتلنا یزدجرد بیعجته من الرعب اذ ولی الفرار و غارا
قتلناهم فی حربہ طحنت بهم ، غداة الزریق اذ ازاد خوارا
طول این رود سی فرسنگ باشد، آب زنده رود اصفهان^(۱) از کوه زرده
و دیگر جبال اُر بزرگ بحدود جوی سرد بر میخیزد و بر ولایت رودبار
تا بر لرستان گذشته بولایت فیروزان و اصفهان میریزد و در ناحیت
رودشت^(۲) در زمین گاوخانی منتهی میشود طولش هفتاد فرسنگ است و
این رود را خاصیتی است که چون در موضعی تمام باز بندند از اصل زهاب
رود باز چندان آب حاصل شود که رودی بزرگ باشد و بدین سبب
آنرا زابده رود گفته اند و بسبب آنکه در هنگام زراعت هیچ از آن عاقل
نمیشود و تمامت بکار میگیرند آنرا زرین رود نیز گویند و در مسالك
المالك و در عجایب المخلوقات آمده که از گاوخانی شصت فرسنگ گذشته
این آب در ولایت کرمان پیدا میشود و بدریای شرقی میریزد و میگویند
که در زمان سابق فی پاره نشان کرده در گاوخانی در آن آب انداختند
در کرمان پیدا شد و این روایت ضعیف میباشد زیرا که از گاوخانی تا
کرمان زمینهای سخت و جبال محکم در میان است و مری در زیر زمین
که چندان آب درو روان تواند شد متعذر بود و زمین کرمان بلندتر
از زمین گاوخانی است و از کرمان تا دریای شرقی مسافتی عظیم است
و ولایت بسیار در میان اگر چنین بودی این آبرو بر آن همه ولایت
بسیاستی گذشت و در واقع مرئی نیست و در خشك سالها که زمین کاو

(۱) Variant زشرد

(۲) روندین رویدشتی

خانی خشک میشود چنین مری دیدار بر آن ولایت را نمیدهد، آب زکان^{۱۱} بفارس از کوه دیه خسروبه^{۱۲} بر میخیزد و صحاری ولایت ماصرم و کوار و خیر و صمکان و کارزین و قیر و ابزر و لاغر و بعضی نواحی سیراف را آب دهد و در این ولایت آبهای این جبال با آن ضم شود و باخر همه، دیهی زکان نامست این آب را بدان باز خوانند و در میان نجیم و سیراف در دریای فارس افتد و در آن ملک هیچ رودی پر قابله تر از این رود نیست طوالت پنجاه فرسنگ است، آب سفید رود ترکان هولان موران خوانند از جبال پنج انگشت که ترکن بش برماق خوانند بولایت کردستان بر میخیزد و آبهای ریحان رود و هشترود و میاج رود و آبهای کوههای طالش و طارمین جمع شود و در ولایت رود از نواع طارمین با آب شاد رود مییوندد، و در کیلان کونم دریای خزر میریزد طوالت صد فرسنگ باشد و از این آب بخلاف آنچه در زمینها رود بدن اندکی زراعت کنند هیچ نکاری آید و عاقل است، آب سبحون بنا وراء النهر و آن ولایت را بدین سبب بدین نام میخواهند که بر جانب غربی آب سبحون است و بر طرف شرقی آب سبحون و از هر دو سوی آن ولایت ما وراء النهر است و اهل آن ولایت سبحون را کتل رزون خوانند از برف بر میخیزد و رنجند و فداکت میکند تا به بحیره چهارم میرسد و آن نیز چون سبحون در زمستان جبال یخ میسد که جداگانه تعاقب بر سرش میکند طوالت هشتاد فرسنگ باشد، آب شاش بنا وراء النهر از جبال جدغل بر میخیزد و آب خوشاب و بهر اوش موسسه سرده و اوزکند و مارغان رسد و ولایات اسپار را سفی کرده در بحیره خمیرم ریزد طوالت چهل فرسنگ بود، آب شاد رود برودبار فروین دو شعبه است یکی از کوه طالقان فروین بر میخیزد و دیگر از کوه اسر و خمیر

نهر و خمیرم رود و در کوه اسر و خمیرم

در کوه اسر و خمیرم

و بر ولایت رودبار الموت بگذرد و در ولایت و ناحیت بره طارمین
 با سفید رود جمع شود و در گیلان کونم در بحر خزر ریزد طول این
 رود تا با سفید رود رسیدن سی و پنج فرسنگ و تا دریا پنجاه فرسنگ
 باشد و این آب نیز چون سفید رود اکثر باطل و عاقل است و اندکی
 با زراعت میگیرند، آب عاصی بولایت شام از جبل بعلبک بر میخیزد و
 بر ولایت حمص و حماه و دیگر بلاد شام بر میگردد و در ملک تکفور
 و سپس که ارمینیة الاصغری خوانند گذشته بدریای روم میریزد و این
 آب را بدان سبب عاصی خوانند که اکثر آبهای بزرگ از کافری بمسلمانی می
 آید و این آب از میان مسلمانان بکافر میرود، آب فره از جبال حدود
 غور بر میخیزد بر ولایت بسیار گذشته و آنرا سقی کرده فاضالش در بحیره
 زره محدود سیستان میریزد و طولش معلوم نیست که چند فرسنگ است،
 آب قارامران بولایت ختای آبی بزرگ است که بکشتی باید گذشت،
 آب قیرغیز^(۱) مابین شرق و ترکستان است آبی بزرگ است، آب کرخه
 آنرا نهر السوس خوانند از کوه الوند همدان بر میخیزد و با آبهای دینور
 و کولکو و سیلاخور و خرماباد و کزکی جمع شده بر ولایت حویزه میگردد
 و با آبهای دزفول و نستر جمع شده بشط العرب میریزد طول این رود
 تا شط العرب صد و بیست فرسنگ است، آب گراران از کوههای
 قالیقلا بر میخیزد و در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته
 بازان میرسد يك شعبه از آن در بحیره شمکور میریزد و اغلب او در دیگر
 شعب در بورت بازار انبارجی باب ارس و قراسو جمع گشته و در حدود
 ولایت گشتاسفی بدریای خزر میریزد طول این رود دویست فرسنگ
 باشد، آب گر فارس در ولایت کلار بفارس بر میخیزد و آبهای شعب
 بوان و مائین و دیگر رودهای کوچک بفارس بآن پیوسته میگردد و این

(۱) Many variants.

رودی بخیل است که تا بندی بر و نه بسته اند هیچ جای بزراعت نه نشسته و بندها که بر آن آب است اول بند را مجرد است و آن قدم البنا است در عهد سلاجقه خلل یافته بود انابك فخر الدوله جاولی تجدید عمارتش کرد و فخرستان نام کرد دیگر بند عضدی که در جهان مثل آن عمارت نیست از محکم و نیکوئی ولایت کربال علیار آب میدهد و بند قصار که کربال سفلا بر آن مزروع است این بند نیز خلل یافته بود هم انابك جاولی عمارت کرد و این رود چون از این عمارت بگذرد در بجزیره بختگان افتد طویش صد و سیزده فرسنگ باشد، آب کک بپند از کوهها ما بین ملک ختای و هند بر میخیزد و اهل هند این آب را چنانکه مسلمانان آب رومرا^{۱۱} سخت متبرک دارند و گویند منبعش از بهشت است و از آن آب تا دوپست فرسنگ بتبرک برند و عظام و کبرارا بوقت وفات بدن غسل دهند و اکفان خودرا بدن آب بر آرند و معاند خودرا بدن شویند طول این رود سیصد فرسنگ باشد، آب مهران و آن آب سد است که آنرا جیلیم نیز خوانند از کوههای سیستان و بدخشان بر میخیزد^{۱۲} و طرف جنوب آن جبال یابیع رود مهران است و طرف شمال اش یابیع آب جیعون و آب مهران بر سندور و منصوره و مکران و دیار دیلمی گذرد و در دو فرسنگی دیلم در بحر هند میریزد طویش صد و هشتاد فرسنگ است و آبش دو چند دجله بود و چون آب نیل بر صحرا می نشیند تا بر آن زراعت میکند، آب شبروان بعراق عرب دو شعبه است ۲. و از جبال کردستان بر میخیزد يك شعبه از طرف شبروان آ و آنجا آب شبروان خوانند و چون نامره رسد آب نامره خوانند و چون آن شعبه دیگر رسد آب شبروان خوانند و شعبه دوم از حدود کتل و کیلان و کربوه طاق کرا بر میخیزد و در اول از يك جسمه بزرگ شبروان میاید که بیش ده آسیا کردان میباشد و بر حلمان و مصر شبروان و خافن

۱۱) Query, read رومزم ۱۲) Variants شبروان

گذشته با شعبه دیگر ضم میشود و ببعقوبا و نهروان میرسد و در زیر بغداد بدجاه می ریزد و طول این رود پنجاه فرسنگ باشد کمابیش و بر آنجا زراعت بسیار است، آب هری رود از جبال غور نزدیک رباط کردن بر میخیزد و آبهای بسیار با آن جمع میشود و نه نهر از آن بر میدارند. اول نوجوی دوم اذربجان سیم اشکرگان^(۱) چهارم کراغ پنجم غوسان ششم کنک هفتم سفیر هشتم آنجیر که بهرات میآید نهم بارشت و ولایات بسیار مثل فوسنج و غیره بر این رود مزروع میشود و این آب از هرات گذشته بسرخس رود و طول این رود هشتاد و سه فرسنگ است، آب هیرمند^(۲) آنرا آب زره خوانند از جبال غور بر میخیزد و بر ولایت است گذشته چند نهر که هر یک گذار اسپ بدشواری دهد از او بر میگیرند و ولایات بسیار بر آن مزروع میکنند و چون بسبستان میرسد آن ولایت را سنی کرده فواضلش در بحیره زره میریزد و طول این رود صد و سی و پنج فرسنگ باشد.

و اما الاودية الصغار و العيون و الابار،

منها عراق عجم، آب جاجرود از کوه دماوند بر میخیزد و بولایت ری میریزد و در حدود فوهد علیا و اسان^(۳) مقاسمه میکند و قریب چهل جوی از آن بر دارند و اکثر ولایت ری را آب از آن است و در بهار هرزه آبش در منازحه منتهی میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کرهرود^(۴) از کوههای طالقان و قزوین بر میخیزد و در ولایت ساوج بلاغ چند نهر از او بر میدارند و ولایت شهریار و ری اکثر بدان رود مزروع است و در بهار فاضل آبش بر منازحه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب قمرود از کوه خانیسار^(۵) و لالستان بولایت جریادقان بر میخیزد و بر جریادقان و قم میریزد و هرزه آبش بمنازحه منتهی

(۱) Variants لکروان، لکراه، لکراه (۲) هیرمند

(۳) ایوان (۴) گهرود، گهرود (۵) خانسار و لستان

میشود طولش سی فرسنگ باشد، آب کاوماسارود^(۱) بعضی از کوه الوند
 همدان بر میخیزد و يك شعبه از طرف گریوه اسداآباد و مامشانرود^(۲)
 فریور همدان و يك شعبه از کوه راسمد و دیگر جبال کرج و مرغزار کیتو
 بر ولایت همدان و ساوه گذشته چون نزدیک ساوه و آوه رسد در پس
 ه سدی که صاحب سعید خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان طاب
 نراه در ما بین برو ساخته بخیره شود و فضل آب بهاریش از هفتاد
 پلان ما بین ساوه و آوه که انابک شیر گیر ساخته گذشته در مناره
 منتهی میشود و بنیاد آب ناستانی ولایت آوه و ساوه بر آن سد است
 طول این رود چهل فرسنگ باشد این رود در ولایت ساوه مانند زاینده
 ۱۰ رود است. آب زنجان رود آنرا ماجرود خوانند از نواع سلطانیه بر
 میخیزد و آب کوهها زنجان جمع شده بر ولایت زنجان میگردد و بسفید
 رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد و این رود نیز از آغاز تا ده
 فرسنگ زاینده است، آب ایهر رود از حدود اله کمر سلطانیه و از کوه
 سرآمد بر میخیزد بر ولایت قزوین میگردد و هرزه آب بهاریش با آنها
 ۱۵ کوههای قزوین جمع شده و در مناره منتهی میشود و طولش بیست فرسنگ
 باشد و این رود نیز در ولایت ایهر و قزوین چون زده رود زاینده است.
 آب خرود از کوههای آن ولایت بر میخیزد ولایت رامند و دشتی قزوین
 میرسد و هرزه آب بهاریش در مناره منتهی میشود طولش بیست و پنج
 فرسنگ باشد، آب طارمین و نواع از آن کوهها بر میخیزد و در سفید
 ۲ رود میریزد و مزارع طارمین بر این آب است و در استان کرس
 با زراعت کبرند و اندکی برود رود و در بهار مستغرق میشود بر
 رود، آب کاشان از حال بلبل و تنصیر بر میخیزد و کاشان رود و
 هرزه آب بهاریش در مناره منتهی میشود و در آن تمام کوشی عظیم
 مشارود ماشدروود ماشدروود
 جارود فرود جارود فرود فرود فرود

بود شهر کاشان را از آن خوفی بود اما در تابستان بکاشان نمیرسد و در دبه‌های بالا بزراعت می‌بندند، آب مزدقان از کوهها خرقان همان بر میخیزد و بر مزدقان میگذرد و بساوه و ولایتش میرسد هرزه آبش در جاهلیت در بحیره ساوه جمع میشد و اکنون بمعجزه رسول عم آن بحیره خشک شده و آنجا شهر ساوه ساخته‌اند آن آب روان گردانیده است و در مفازه منتهی میشود طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب بوه رود^(۱) از کوههای حدود طالقان بر میخیزد و در ولایت قزوین میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود اما بتابستان پیش ولایت قزوین نتواند آمد، آب کردان رود از کوههای حدود طالقان بر خیزد و در ولایت ری میریزد هرزه آبش در بهار در مفازه منتهی میشود، آب ترکان رود^(۲) از کوههای خرقان بر میخیزد و بولایت قزوین میریزد و در بهار بمفازه رسد درو منتهی شود اما بتابستان پیش بولایت قزوین نتواند آمد، آب قزوین چهار رود است در بهار جاری باشند اگر بفتوت بود باغات قزوین را کفاف بود و آلا بعضی باغات خشک ماند و در تابستان از ضیاع فوقانی بقزوین نتواند رسید آنکه او را هرزه آبی بود نادر باشد، آب خرقان از کوههای آنجا بر میخیزد و در بهار بخشک رود گذشته بولایت ری افتد و با دیگر آب ضم شده در مفازه منتهی شود اما بتابستان از خرقان بیرون نتواند آمد؛ منها باذربایجان آب اندراب از کوه سبلان بر میخیزد و چون بر شهر و ولایت اردبیل میگذرد آب اردبیل میخوانند و چون باندراب میرسد آب اندراب میگویند و از پول علی شاهی گذشته باب اهر جمع شود و برود ارس میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب اهر از کربوه ارمیان^(۳) که مغول آنرا گوچه نیل^(۴) خوانند و از کوههای حوالی آن بر میخیزد و بر اهر و قلعه نودژ میگذرد و از

تک (۱) ارمیان، ارمیان (۲) برکانرود (۳) برهرود Variant (۴)

دیه بهلقان^(۱) که بدیه صاحب دیوان منسوب است گذشته بآب اندراب جمع شده بآب ارس میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب اوجان از کوه سهند بر میخیزد و بر اوجان گذشته بسراو رود میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب جغتو از کوههای کردستان بحدود دیه سیاه کوه بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بآب صافی و آب تفتو در دریای شور طروج^(۲) میریزد طولش بیست فرسنگ باشد، آب سراو رود از کوه سیلان بر میخیزد و بر سراو میگذرد و در حدود دیه کولوانه^(۳) چون زمین شورستان است شور میشود و بآب اوجان جمع شده بتبریز میرسد و بدریای شور طروج میریزد طولش چهل فرسنگ باشد، آب سرد رود و باوبل رود^(۴) رود از کوه سهند بر میخیزد و بر مواضع مذکوره گذشته در بهار هرزه آبش سراو رود و بدریای شور طروج میریزد طولش شش فرسنگ باشد، آب سنجید و کدیو^(۵) در اول دورود است و با هم پیوسته سفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب صافی از کوه سهند بر میخیزد و بر مراغه گذشته بآب تفتو جمع شده بدریای شور طروج میریزد طولش بیست فرسنگ است، آب شال رود از جبال شال بر میخیزد و بحدود برندق^(۶) سفید رود میریزد طولش هشت فرسنگ است، آب مرد رود از کوه سهند بر میخیزد و بر ولایت مراغه گذشته بدره کاودوان با آب جغتو ختم شده بدریای شور طروج میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب کرم رود از کوه سراب بر میخیزد و بر ولایت کرم رود بآب میانج جمع میشود سفید رود میریزد و طولش دوازده فرسنگ باشد، آب مهران رود از کوه سهند بر میخیزد در باغستان تبریز منتهی میشود و هرزه آب بهاریش بآب سراو رود پیوسته بدریای

طروج Variant throughout (۱) مرغه سیلان J. N. 388 (۲) Variant throughout (۳) کولوانه کولوانه (۴) باوبل رود (۵) کدیو و کدیو J. N. 388 (۶) برندق برندق و دیگر J. N. 388

شور طروج میریزد طولش هفت فرسنگ باشد، آب مرند آنرا زکویر^(۱) خوانند در بهار گذر ندهد از کوه مرند بر میخیزد و در عجایب المخلوقات آمده که^(۲) محمد ذو الفقار علوی مرندی حکایت کرده که بمرند نرسید بزمین پنهان میشود و بمقدار چهار فرسنگ بعد از آن بیرون میآید و بمرند میرسد هرزه آب بهاری آن باب خوی رسیده در ارس میریزد و طولش هشت فرسنگ باشد، آب میانج از حدود کوههای اوگان بر میخیزد و بر آن ولایت گذشته در صحرای میانج باب هشترود جمع شد سفید رود میریزد و بیحر خزر میرود طولش بیست فرسنگ باشد، آب نغزو^(۳) از کوههای کردستان بخدود گریوه سیناء^(۴) بر میخیزد و باب جغتو جمع شد بدریای شور طروج میریزد طولش پانزده فرسنگ باشد، آب هشترود از کوههای ولایت مراغه و اوگان بر میخیزد و در حدود میانج سفید رود میریزد طولش بیست فرسنگ باشد پول میانج که خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان بسی و دو چشمه ساخته است بر این آب است،

و منها بفارس و شبانکاره و کرمان؛ آب پرواب از کوه دبه پرواب^(۵) بر میخیزد و بیشتر نواحی مرودشت را آب دهد و در رود گر افتد طولش هجده فرسنگ باشد، آب طاب از کوهها سمیرم^(۶) لرستان بر میخیزد و هم وقتی گذار اسپ ندهد و باب مسن پیوسته از قنطره نکان^(۷) بگذرد و رستاقهای ریشهر را آب دهد و بخدود سنیز در دریا ریزد و این آب سرحد فارس و خوزستان است طولش چهل و هفت فرسنگ باشد،

۲۰ آب مسن از قهستان سمیرم و سینخت^(۸) بر میخیزد آب بزرگ است گذار اسپ بدشواری دهد و در نهر طاب افتد طولش چهل فرسنگ باشد، آب شیرین از کوه دینار بر میخیزد و آبی بزرگ است و گذار اسپ

سیناء، سلیمان، سفناد (۴) نغزو (۲) Qaz. J. 180. (۵) زلریر Variant (۱) مسخت، سیسخت (۸) رکان، نرکان (۷) شمیرم (۶)

شواری دهد و بر ولایت بازرنگ گذشته چند ناحیت دیگر را آب دهد
 و بحدود جنابه بدریا ریزد طوایش شانزده فرسنگ باشد، آب شاذکان^(۱)
 از کوه بازرنگ بر میخیزد و بر ولایت کهرگان و دشت رستاق^(۲) گذشته
 بدریا میریزد آبی بزرگ است گذر اسپ باسان ندهد طوایش نه فرسنگ
 باشد، آب جرّه از ما صرم بر میخیزد و مسنجان^(۳) و جرّه و بعضی
 ولایات غندیجانرا آب دهد و با نهر شاپور^(۴) آمیخته در دریا ریزد طوایش
 نوزده فرسنگ باشد، آب درخید^(۵) آبی بزرگ است گذار بدشواری
 دهد طوایش پانزده فرسنگ باشد، آب خوابدن^(۶) آبی بزرگ است از
 کوه جویکان بر میخیزد و اراضی ولایت نونجان و آن حدود را سقی کرده
 بحدود جلادجان با نهر شیرین آمیخته بدریا میریزد و رودی بزرگ است
 طوایش یازده فرسنگ باشد، آب رتین از جبال همایجان علیا بر میخیزد
 آبی بزرگ است و در نهر شاپور میافتد طوایش تا نهر شاپور رسیدن ده
 فرسنگ باشد، آب جرشین^(۷) از جبال ما صرم بر میخیزد و آبی بزرگ
 است از قنطره سبوك^(۸) گذشته با آب اخشین پیوندد طوایش تا باختین
 رسیدن هشت فرسنگ است، آب اخشین از کوه دادین^(۹) بر میخیزد و
 آبی بزرگ است و در نهر توج می افتد طوایش تا بدان نهر رسیدن
 هشت فرسنگ باشد، آب سرده^(۱۰) از کوهنای دار خار شاه بر میخیزد
 و بر ولایت جور گذشته در بحر میریزد و طوایش فرسنگی باشد، آب
 دیورود از حدود جیرفت کرمان بر میخیزد سخت تیز روانست بدین
 سبب آنرا دیورود خوانند مقدار بیست آسیا گردان باشد، آب سلم
 از جبال شاور بر میخیزد ضیاع شاور و ولایت خت و دیورود

۱. مسنجان، مسنجان (۱) باسان (۲) درخید (۳) جرشین (۴) شاپور (۵) خوابدن (۶) جرشین (۷) سبوك (۸) دادین (۹) سرده (۱۰)
 ۱۱. شاور (۱۲) سمرق، سیرد، سیرو، سیرو (۱۳) دار خار شاه (۱۴) دیورود (۱۵) سلم (۱۶) خت و دیورود

آب دهد و در میان جنبه و ماندستان در دریا افتد طولش نه فرسنگ باشد، آب برازه این آب فیروزآباد است و منبعش از جبال خنیغغان است شهر و نواحی فیروزآباد را آب دهد و با آب ثکان^(۱) پیوسته در دریا ریزد طولش تا آب ثکان رسید دوازده فرسنگ باشد، منها بدیاب بکر، آب بلیخ از چشمه دهانه^(۲) بحدود حران بر میخیزد و در زیر رقه بفرات میریزد طولش هشت فرسنگ باشد، آب خابور از رأس العین بر میخیزد و آن چشمه ایست که مقدار ده آسیا آب از و بیرون میآید و کمایش سیصد چشمه دیگر هانجا با آن ضم میشود و بر ولایت هرماس میگذرد و بحدود قرقسیا گذرد در فرات میریزد طولش بیست و پنج فرسنگ باشد، آب هرماس چشمه ایست بحدود نصیبین از طور عبدین بر میخیزد و مقدار دو آسیا آب میدهد کنارش بصاروج بر آورده اند تا بقصر کفاف آب دهد متوکل خلیفه آنرا بشکافت آب غلبه کرد و خرابی خواست کردن فرمود تا باقرار بردند و بر نصیبین^(۳) گذشته بحدود خانه^(۴) با خابور ضم میشود بفرات میریزد طولش دوازده فرسنگ، آب ثنار از هرماس بر میخیزد و بر حضر گذشته بدجله میریزد، آب صور بماردین از کوههای آنجا بر میخیزد ولایت ماردین را سقی کرده بفرات میریزد طولش ده فرسنگ است، منها بخراسان و قهستان، آب شوره رود^(۵) به نیشاپور بر میان ولایت نیشاپور میگذرد و آبهای جبال طرفین نیشاپور بدو پیوندد و مجموع ولایات نیشاپور بدان زراعت میکنند، آب دزیاد از کوه دزیاد بر میخیزد و فضل آب بهاریش در شوره رود افتد و بدیگر مواسم در صحرای دزیاد منتهی میشود طولش پنج فرسنگ باشد، آب سختر^(۶) از جبال سختر بر میخیزد و بولایت نیشاپور و آن موضع و چند موضعی دیگر را

و ارزن و (۲) MSS. add in error دهانه، دیانه (۳) Variant ثکان (۴) میافارین
سختر، سحر، سحر (۵) شهر، شهر، شیوه، ساوره (۶) سختر، J. N. 328

خشک شود و آنرا بدین سبب عطشآباد خوانند طولش بیست فرسنگ باشد، آب و خشاب از جبال ختلان و وختش بر میخیزد و بختلان و حدود بلخ رسد و بحدود نرمد بچیون ریزد طولش سی فرسنگ باشد، آب جغان رود^(۱) کوهی است بحدود جاجرم بر شکل دیواری شا هونی از میان آن دیوار کوه سه چشمه در پهلوی هم هر يك آسیا گردانی آب میدهد و بر صفت ناودان قرب يك تیر بیش میریزد و رزاعت بعضی از ولایت جاجرم و غیر آن بر آن آب است طولش دوازده فرسنگ باشد، و منها بعراق عرب، آب بیات از جبال کردستان بر میخیزد و بولایت بیات میرسد مجموع باغستان و زراعت و نخلات آن ولایت را سنی کرده فضل آبش در صحرا افتد، آب دقوق از کوههای کردستان بحدود دربند خلیفه بر میخیزد و بر دقوق میگردد و در آن صحرا کما بیش پنج فرسنگ در میان ریگ میرود و بس اندک میناید اما در عبور از آن ریگ روندها فرو می برد و ریگ بسر در میآورد و هلاک میکند و بر آن زمین نشان و تمثال ساخته اند تا مردم آنجا نگذرند و هلاک شوند و فضل آب بهاریش در دجله میریزد طولش پنج فرسنگ باشد، آب براز الروز از جبال کردستان بر میخیزد و آن ولایت را سنی کرده فضل آبش در صحرا افتد

فصل پنجم، در ذکر بحار و بحیرات،

در ما قبل ذکر کرده شد که آبی که بگرد ربع مسکون در آمده است قوم عرب آنرا بحر محیط گروه عجم آنرا دریای بزرگ و اهل یونان بحر اوقیانوس خوانده اند و از آنجا هفت خلیج جهة بلندی و پستی زمین در میان خشکی آمد است عبارت از آن هفت دریاست و هر يك بحری عظیم است و در هر يك جزایر بسیار در کتب هیأت آمده که در این هفت خلیج زیادت از دوازده هزار جزیره مسکون و مزروع و منتفع

(۱) حمای رود Variant (۱)

باب بخلاف آنچه خراب و عاقل است و بر آن جزایر بحیرات و جبال و حیوانات و اشجار متنوع بیشمار است و عجایب بیگران است وحدّ و حصر آن جز خدای تعالی نداند و در بحر محیط چون آب سخت عمیق شد مجال ظهور جزایر نماند است و آن خلیجها را در هر شبانه روزی جزر و مدّیست و سبب آن قرب و بعد ماهیست از طلوع ماه آغاز مدّیست که آب دریا بلند شود و با رودها آید و از غروب ماه آغاز جزر است که آب با دریا رود و زیادتی و کمی آب جزر و مدّ به زیادتی و کمی نور ماه متعلق است چندان که ماه زاید النور بود آب بیشتر بود بر عکس کمتر اما جزر و مدّ بحر محیط در هر سال بکویت بود و با آفتاب ۱۰ متعلق باشد چندانکه ارتفاع آفتاب بلند شود آب بجانب شرق رود و چون پست شود بجانب غرب روان گردد و بدرستی سخت آرمیده چنانکه بدان محسّس نتواند شد فُسُبُحَانَ اللَّهِ أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ از احوال خلیجها آنچه در کتب هیأت دیده ام و از روایت معتد القول شنیده ام بر سیل ایجاز و اجمال شمه یاد کنیم تا کتاب جامع فواید ۱۵ بود از طرف شرق آغاز کرده بر راه جنوب روم،

خلیج اوّل، بحر چین و ما چین است و از همه خلیجها بزرگتر است و بطرف چین لجه بزرگ دارد و درین خلیج سه هزار و هفتصد جزیره مسطور است از مشاهیرش، جزائر واقواق^(۱) ولایتش بالای صد جزیره است و در آنجا درختان که چون باد بر برکش بر هم زند آوازه واقواق دهد و آن جزایر بدین نام مشهور است پادشاه آنجا را کشمیر^(۲) خوانند در مسالک المملک^(۳) مدّه^(۴) که در آنجا زر طلا چنان بسیار است که فلادّه سکان و صلیب دکنها از زر طلا میسازند و آهن چنان عزیز الوجود است که پیرایه و زینورها از آن میکنند و این روایت ضعیف است زیرا که اگر چنان بودی نایستی همیشه از آنجا زر طلا بهمه آفاق بردندی چه بدین دلیل بر نفع ترین متاع

(۱) Variant throughout واقواق (۲) Cf. I. K. 18 or کشمیر (۳) I. K. 69.

آن بودی و مشاهده میرود که تا غایت زر طلا از این ولایت بهندوستان
 میبرند و گنجها مینهادند تا اکنون چون سلطان محمد شاه دهلی رسم گنج
 نهادن بر انداخت و آن زرها را صرف میکند لاجرم دیگر از این ولایت
 زر بدانجا نمی برند بلکه از آنجا زر و تنکه بایران میآورند و متفع ترین تجارتی
 و زابج^(۱) جزایر جابه میباشد، بحدود هند است و پادشاه آنجا را مهراج خوانند
 و در مسالك المالك گویند اورا چندان جزایر و آبادانی در فرمانست
 که هر روز دویست من طلا حاصل ملک دارد و بر جزیره جابه کوهیست
 و بر آن کوه زمینی مقدار صد گز در صد گز بود از او آتشی فروزانست
 که به شب به بلندی دو نیزه بالا در صد گز دیدار دهد و بروز دودی
 ۱۰ میفاید و هرگز منطقی نشود و بر آن جزیره مردم طیارند، جزایر سلامی^(۲)
 هوایش از همه جزایر خوشتر است و هر که از این ولایت بدانجا رسد از
 خوشی آب و هوا و بسیاری نعمت دلش ندهد بیرون آمدن، جزیره نیاس^(۳)
 طویل و عریض است و بر او آبادانی بسیار مردم وحشی خوب صورت نیز
 هستند و از خوبی صوریشان مردم اناشهان قوم را بگیرند و مقید دارند و از
 ۱۵ ایشان فرزند آورند اما چون فرصت یابند اکثرش بفرزند ملتفت نشوند و
 بگیرند، دیگر جزیره دم و در او قوم قوی هیکل اند و زشت صورت و
 مردم خوارند در آنجا مقام دارند، جزیره رامنی^(۴) در او آبادانی بسیارست و
 مردم قصیر القد بقدر چهار شبر هستند و از ایشان بدست بر درختان
 روند چنانکه پای برو نهند و درو درخت کافور بزرگ میباشد، جزیره
 ۲۰ اطور^(۵) در آن قوم سگسارانند و دیگر جزایر که شرحش تطویلی دارد
 و در این بحر از نوع حیوانات عجایب بسیارست مثل غوك بزرگ و گربه
 زیاد و موش مشك و بوزینه سفید و ثعبان عظیم چنانکه فیل را در رباید

(۱) Qaz. I, 107, 112. (۲) السلاهی Qaz. I, 109. (۳) Variant بیان
 and so in Qaz. I, 108. (۴) cf. Qaz. I, 107, II. 19. (۵) اطرور
 cf. Qaz. I, 108.

و طوطی ناطق و غمگه خوش صغیر و طاوس و باز سفید و شاهین و کرکدن و رخ و امثال آن و از اشجار درخت کافور بزرگ چنانکه زیادت از هزار آدمی را سایه دهد و درخت بقم و خیزران و خرنوب بطعم علقم و صندل و گل از همه رنگی بخلاف الوانی که در این ولایت نیست و آنها فایده بسیار است اما شاخش را از آن جزایر بدین ولایت نمیتوان آورد که البته خشک میشود و نمناک داشتن فایده نمیدهد و در این بحر گردابه است که آنرا فم الاسد خوانند و دردور^(۱) نیز گویند اگر کشتی درو افتند جز بانشاء الله خلاصش نباشد و در دریا ورزان آن مقامها را بشناسند و از آن احتراز نمایند تا در امان باشند.

۱۰. خلیج دوم بحر هند است و آنرا بحر اخضر نیز خوانند و در آنجا قرب دو هزار و سیصد جزیره مکتوبست و درو عجایب بسیار و آن بحرا سه لجه است که هر يك دریای بزرگست یکی را بحر عمان و فارس و بصره نیز خوانند و دوم را بحر قلم گویند و سیم را بحر حمیر خوانند و در هر يك جزایر بسیار است و بعضی را متعاقب باد خواهیم کرد و غرض از این بحر از بحر محیط تا بلجات رسیدن پانصد فرسنگ گفته اند و از جزایر اصل این خلیج آنچه مشهورتر است، جزیره سیلان^(۲) هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ است و کوه سرندیب که آدم عم از بهشت بر آنجا هبوط کرد برین جزیره است و چندان آدم عم در آن بحر به پای رفته است اکنون کشتی بدو سه روز میرود بدان کوه و در حوالیش معادن
۲. یاقوت الوان و الماس و سنابوج و بلور است و چوب عود و دیگر عطریات و آهوی مشک و کره زیاد بسیار میباشد و در حمالی آن جزیره غوص مروارید است، جزیره کله و سریره^(۳) درو معادن قلعی بسیار

(۱) MSS generally صفلان, صقلان cf. Quz. (۲) F. H. Yaq. II. 503.

(۳) Yaq. III. 68; IV. 297, 302. (۴) MSS. also سراندیب. I. 112.

است، جزیرہ اعناب^(۱) درو فیلان قوی ہیکل اند چنانکہ بہ بلندی دہ
 گز زیادت میباشد، جزیرہ برطایل^(۲) در عجایب المخلوقات آمدہ کہ ہر
 شب از آنجا آواز بلایی میشنوند و فریاد خوان گویند در آن جزیرہ
 مردمان اند بروز کس ایشانرا نہ بیند و بشب بیرون آید و این سازها
 زنند و در آن جزیرہ عقاقیر بسیار است تجار آنجا روند ہر ناجری متاع
 خودرا آنجا مینہد جدا در شب اہل جزیرہ بیابند و در مقابل ہر يك
 عقاقیر بہند اگر ناجررا موافق آید بردارد و الا بگذارد نا اضافہ کنند
 و اگر کسی ہر دو متاعرا بر دارد دریا اورا راہ ندد، جزیرہ رامنی^(۳)
 درو آشیان سیرغ است، جزیرہ موران و پشگان ہر مورچہ چون سگی و
 ہر پشہ چون گجشکی میباشد و مضرت عظیم میرساند اما در آن جزیرہ
 هیچ حیوان دیگر نیست، جزیرہ سلاقط^(۴) برو عمارت بسیار است و در
 او چشمہ ایست کہ آب ازو بشکل فوارہ بر میجھد و رشاشات آن سنگ
 میشود بکروزہ سفید و دو روزہ سیاہ میباشند، جزیرہ القصر در عجایب
 المخلوقات آمدہ^(۵) کہ در آن جزیرہ کوشکیست و بر آنجا سفید سنگی چون
 کوشکی جزیرہرا بدان باز میخوانند ہر کہ بر سر آن سنگ میرود خواب
 بر او غلبہ کند و اگر در خواب رود خفتہ باشد تا بپرد و اگر غیرت
 کند کہ بزیر آید تا چند روز سست میباشد، جزایر مالان^(۶) و سگساران
 چند جزیرہ است و در آنجا گروہ بسیار است و با مردم پیوستہ در جنگ
 باشد، جزایر مختلف^(۷) سہ جزیرہ است در یکی پیوستہ برق آید و در
 دیگر ہمیشہ باران بارد و در سیم پیوستہ باد جھد و ہرگز متبدل نشود و
 هیچیک از این حال بجال دیگر نگردد، جزیرہ تنین^(۸) طویل و عریض تمام

(۱) Variants اعناب، اعناب. (۲) Qaz. I, 111; II, 53. (۳) رستی and رای
 see above. (۴) Qaz. I, 111 other variants are ملاقہ and جزیرہ السلامط
 بالون، مالون، قالفان، مالوز. (۵) Qaz. I, 112; II, 55. (۶) سلاقط، سلاقرط
 (۷) Qaz. I, 112. (۸) الجزایر الثلاث

است و در و کوههای بلند و عمارت بسیار و در عهد اسکندر بر آنجا
 ازدهائی عظیم بوده است و اهالی آنجا را منزج گردانیدند و ایشان هر روز
 چند گاورا می‌بسته‌اند و بر گذار آن ازدها می‌افکندند تا طعمه می‌ساخته
 و مردم اینا می‌رسانیدند اسکندر فرمود تا گاوان طعمه او را کشتند اند و
 درون گاوانرا پر زرنج و آهک و کبریت کرده و تیغها بر او ضم کرده
 چون ازدها آن طعمه که بسبب دفع جوع تا مبارکش بوده تناول
 کرده خوردن و مردن یکی بود و آن جزیره را بدین نام منسوبست،
 جزیره کیکالوس^(۱) قومش عربانند خورش ایشان موز و نارگیل و
 جوز هندی و ماهیست و عورت پوش از برگ درخت سازند،
 ۱۰ جزایر کرارم^(۲) درو عنبر بسیارست و دیگر جزایر که اوصافش در این
 کتاب وافی نشود از کتب هیأت معلوم شود و در این بحر انواع و
 اصناف مردم بشمارند و در بعضی جزایرش صورتهای سفید پوست و ترک
 چهره و صاحب حسن اند و مردان ایشان چون زنان روپوش باشند تا
 وقتی که ریش در آورند اجناس عطریات و ادویه و عقاقیرات و معدن
 ۱۵ اجمار ثمن و غوص لؤلؤ و کوه مفاطیس است و بدین سبب در ستاین
 آنجا آهن بکار نبرند و اشجار کافور و صندل و بقم و انوس در جزایر این
 بحر بسیارست، بحر عمان و فارس و بصره نجه است از دریای هند طرف
 شرقیش بولایت فارس بر میگردد و نادیر^(۳) میرسد و طرف غربی دیار عرب
 و یمن و عمان و بادیه است و شمال ولایات عراق و خوزستان و جنوبی بحر
 ۲۰ هند و عرض این نجه تا بحر هند رسیدن صد و هشتاد فرسنگ نهاده‌اند
 و عمقش بر ممر کشتی هشتاد ناع و هشتاد ناع گفته‌اند و از اول سلسله
 آفتاب برج سنبله تا شش ماه موج نماند و بعد از آن ساکن گردد و حرر
 و مد آن در شط العرب تا دبه مطارد که بیست فرسنگ است تا بحر باله

دبیر (۱) کرم (۲) (۳) ۱۱۲

میآید و سنی باغستان بصره بر آن آب است و از بصره در این بحر بوقت
 مدّ توان رفت که آب بالا مدّ آمد باشد و الا کشتی در زمین نشیند و
 در این بحر جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملک ایران
 شمارند و مردم نشین: هرموز و قیس^(۱) و بحرین و خارك و خاسل^(۲) و کند
 و اناشاک^(۳) و لاور و ارموس و ابرکافان و غیر آن و از هرموز تا بحرین
 غوص لؤلؤ است و در این دریا لؤلؤی بزرگ میباشد که در هیچ دریا را
 نیست و غلبه غوص از قیس است تا خارك و به نزدیک عدن هم غوص
 لؤلؤ است و دیگر جزایرش که بولایت هند وین تعلق دارد در کتب
 هیأت مسطور است و در این دریا بر راه بحرین تا قیس دو کوه خفته
 است آنرا عویر و کسیر^(۴) خوانند کشتی را از آن خوف عظیم بود اما
 دریا ورزان آن موضع را شناسند و از آن احتراز نمایند و در این بحر
 عنبر بسیار است ماهی آنرا میخورد و بدان هلاک میشود اما عنبری که از
 شک ماهی بیرون میآورند رنگ و بویش بزیان رفته میباشد معادن یاقوت
 بالوان و عقیق و سنبادج و زر و نقره و آهن و مس و مفناطیس بسیار
 است و گردابست که خلاص از آن جز بعون الله ممکن نیست، بحر قلزم
 بجه ایست از دریای هند و آنرا بحر احمر گفته اند طرف شرقیش دیار
 یمن و عربست و طرف غرب بربر و حبشه و شمال قلزم و یثرب و
 نهامه و جنوب بحر هند و طول این بحر بر وریب طول و عرض
 ربع مسکون است و از قلزم تا یمن چهارصد و شصت فرسنگ باشد و
 عرضش بر صفت رودی یا بحیره است چنانکه از قصبه قلزم تا چند
 فرسنگ از این رو بدان رو دیدار دهد و آنرا لسان البحر خوانند و پهنای
 آغازش شش فرسنگ چنانکه با میان تر رود فراخ تر شود تا آنجا که
 بدریای هند متصل شود کمایش شصت فرسنگ باشد و در میانه و

لادر، انامشک لاهور (۲) خاشک (۲) قیش Variant generally in MSS (۱)

(۴) I. F. 11.

احیاناً از این فراخ تر باشد تا موازی صد فرسنگ میشود و در این بحر کوههای متصل شود و در میان آب پنهان شده بسیار است و کشتی را از این خطر عظیم بود و در این بحر نزدیک جزیره کوتاوان^(۱) گرداب است که کشتی را از آن خلاص بدشواری بود و در میان دو کوه بنزدیک هم ه که کشتی را ناچار گذار از آنجا بود آنرا جیلات^(۲) خوانند پیوسته باد آید چنانکه کشتی را غرق گرداند مسافت آن مخاطره دو فرسنگ است و فرعون آنجا غرق شد و در این بحر جزایر بسیار است از مشاهیرش جزیره ناران آنرا سوب^(۳) نیز خوانند و محدود جای غرق فرعون است و جزیره جساسه^(۴) در آن کوه سنگ منطابس بسیار است و سایر جزایرش از کتب هیأت معلوم میشود، بحر حمیر لجه ایست از دریای هند آنرا بحر بربری نیز خوانند طرف شرقش بحر هنداست و غربی دیار حمیر و شمالی ولایات بربر و جنوبی جبال قمر و این بحر از آن دو لجه دیگر کوچکتر است طولش بشمال است صد و شصت فرسنگ گفته اند عرضش شرق و غربست سی و سه فرسنگ گفته اند و در این بحر جزایر بسیار است.

۱۵ خلیج سیوم دریای زنگ است و آن نیز بهیأت چون بحر هند است بی لجات و مواجست و موجش سخت تر از بحر هند بود بدین سبب موج آنرا همچون خوانند و آتش نیره رنگ است در عجایب المخلوقات گوید که در بعضی جزایر آنجا قطب شمالی نمیتوان دید و آن بحساب جنوب خط استوا تواند بود و در کتب هیأت آمده که در بعضی جزایر آنجا جزیره ایست که هر دو قطب مرئی اند و آن بحر خط استوا تواند بود و در این بحر بکنزار و سیصد و چند جزیره است مشاهیرش جزیره واغله^(۵) در عجایب المخلوقات آمده که در آن جزیره بهیستی سلسله کوهی

سوت (۲) حلاط، جیلات، جیلات (۱) جزیره و کوه (۳) Hamir

داغله (۵) (۴) Qaz. I, 119. (۳) Qaz. I, 119. (۱) Qaz. I, 119.

Qaz. I, 119.

طلوع کند کہ اگر فوق السما باشد ہر چہ در آن جزیرہ بود ہمہ بسوزد
مردم آنجا چون برین حال واقف شوند از آن جزیرہ غیبت نمایند تا آن
ہنگام بگذرد پش مراجعت نمایند و بتلافی خسارات سوختگی مشغول شوند،
جزیرہ صوصا^(۱) درو بلاد بسیار است از جملہ شہری بود از سنگ
سفید چنانکہ بشب روشنی میدادہ جزیرہ را بدان باز میخوانند بدان شہر
ماران بزرگ مستولی شدہ اند و مردم آنرا باز گذاشتند و اکنون خراب
است اما آب و ہوا خوشترین آن ولایت بود، جزیرہ القی درو مردم
قصیر القد اند چنانکہ کمایش یک گز بالا دارند، جزایر سگساران^(۲)
چند جزیرہ اند و درو از سگساران خلقی بیشمار و مردم خوارند و درین
۱۰ بجر انواع عجایب است و در میان آب عنبر پارہا بزرگ میباشد چنانکہ
وزنش از الف میگردد و ملاحان در آب بکبتین ازو عنبر پارہا بشکنند
و بیرون آورند و در آن جزایر اشجار ابنوس و صندل و ساج پیدا است
و دیگر جزایرش در کتب ہیأت معلوم نگردد،

خلیج چہارم بجر مغرب است ولایات مغرب و بلاد عبد المومن و
۱۵ طنجہ و غیر آن نیز داخل اوست و از اطراف شمالش بیست جزیرہ مجمع
البحرین مجہ حاصل شدہ آنرا خلیج زقاق گویند و آنرا با بجر مغرب چنان
نزدیکی است کہ عرض زمین خشک در میانشان سہ فرسنگ است در
طول بیست و پنج فرسنگ و بر آن زمین جزر ومدّ این ہر دو دریا بہم
میرسد آب دریای مغرب سیاہ و از خلیج زقاق روشن میباشد و ہر روز
۲۰ دو نوبت جزر و دو نوبت مدّ بود از ہر دریا و آن زمہرا بدین سبب
مجمع البحرین گویند و در بجر مغرب و خلیج زقاق قریب بکھزار جزیرہ
ایست مشہورانش جزیرہ اندلس و طلیطلہ و اشبیلیہ طویل و عریض است
و مانند جزیرہ العرب یک طرفش با خشکی پیوستہ است، جزیرہ صقلیہ

(۱) Variant صوصا Qaz. I, 121. (۲) Qaz. I, 121.

دورس هفتاد و پنج فرسنگ است، جزیره افریطش دورس هم چندین، جزیره قبرس هشتاد و چند فرسنگ، جزیره ذهب بزرگ است و خادم روی از آنجا آورند، جزایر خالدات ما ورای آن جزایر است و دیگر جزایر معمور و مسکون نیست و طول اقالیم از آنجا شمارند و بعضی از ساحل مغرب گیرند از جزایر خالدات تا ساحل مغرب يك درجه از آن کمتر بود و دیگر جزایرش در کتب هیأت مسطور است و در این بحر عجایب بسیار است و شرحش تطویلی دارد،

خلیج پنجم بحر روم و فرنگ است و در میان او آبادانی است آنرا بحر قسطنطنیه نیز خوانند و اهل یونان پنطوس گفته اند و آن بر هیأت مرغ دراز گردنست طولش از خلیج زقاق که متصل بحر مغرب و محیط است تا فلجه اسکندر یک هزار و سیصد فرسنگ گفته اند و فراخترین عرضش از اسکندریه است تا دیار فرنگ دو بیست و شصت فرسنگ نهاده اند و بحر فلجه اسکندریه که زمین یونان بوده از این بحر از طرف سر مرغ بریده اند تا آب این دریا زمین یونان را نیز دریا کرده است طول آن فلجه ۱۵ از بحر فرنگ ناحده بحر خزر صد و دو فرسنگ است و فراخترین عرضش بیست فرسنگ و عرض بریده اسکندر بجوار بحر فرنگ کمابیش دو بیست گز چنانکه بر طرفین آواز هم شنوند و بر آنجا جهت گذار مردم جسری بسته اند طول آن بریده هشتاد فرسنگ است و بحر فرنگ را با بحر محیط محدود ولایت طابطله خلیج زقاق معبره هیرقلش پیوستگی است و آن موضعی ۲۰ ننگ است بمقدار بیست فرسنگ و بعضی این معبره هیرقلش را بریده اسکندر و این بحر فرنگ را فلجه اسکندر خوانند و در غلط اند و اصح آنکه شرح دادیم و در بحر فرنگ کمابیش شصت جزیره است مساهیرش، جریره نیس^(۱) دورس نود و پنج فرسنگ است و دروغند تمام بود و دیبانی

خوب بافند دیبا روی از آن باز گویند و خورش ایشان شیر و ماهی بود، جزیره خالصه^(۱) در تاریخ مغرب گوید که در او گوسفند صحرای بود بعدد مور و ملخ است و در غایت فریبی و از مردم سخت متوحش نباشند و مردم از ایشان صید کنند فسبحان من لا یحیی نعنه مرتباً لعباده لطفاً و این جزیره براه روم است باسکندریه و دیگر جزایرش در کتب هیأت مشروحست و این دریا را موج و آشوب کمتر از دیگر بحار است و درو عجایب فراوان است،

خلیج ششم بحر غلاطون^(۲) است آنرا دریای وارانگ^(۳) نیز خوانند بر طرف شرقش ولایات بلند و بدریه و بوده و بعضی از قرغیز و وارانگ است و در جنوب دشت خزر که آنرا دشت قیچاق نیز خوانند و بر غرب ولایات فرنک و قلزم و قسطنطنیه و غیر آن و شمال بحر محیط است و بدین بحر قریب بدو هزار جزیره است و بهنگام کوتاهی روز بعضی از این جزایر تاریک شود و بدین سبب آنرا ظلمات خوانند و شرح جزایرش در کتب هیأت مشروحست و درو عجایب بسیار است،

خلیج هفتم بحر مشرق است در شرقی او سلنکا و ولایات و صحاری باجوج و ماجوج است و در جنوب صحاری کیمک و قرغیز و در غرب مواضع سنوریه و انسور و ظلمات و در شمال جزایر ظلمات، و بحر محیط و خلیجهای هنگانه که ذکر رفت برین موجب است که در دایره ما قبل نهاده شد و الله اعلم^(۴)، بحر خزر داخل این خلیجها نیست و بحر محیط نیست و بقصبة خزر منسوبست که بر کنار رود اتل است بطایموس آنرا دریای ارقانیا خوانند در میان آبادانیست و آنرا طواف میتوان کرد چنانکه از آن دریا

(۱) cf. Qaz. I, 124, H. 117. Dim. 142; I. H. 136; Ibn Jubayr, 350.

(۲) Variants: فالیطون, غالیطون, فالیطون with interchanges of diacritical points. (۳) For وارانگ often ورنک See Qaz. I, 105. II, 416. (۴) Here a rough map of the Seas is generally given in the MSS.

گذر نباید کرد الا از رودها که درو میریزد بیاید گذشت و این دریا با هیچ بحری پیوسته نیست بعضی آنرا دریای جرجان و دریای جیلان نیز خوانند و عوام آنرا دریای قلم^(۱) خوانند و در غلط اند شرح دریای قلم داده شد بر طرف شرق این دریا خوارزم و سفسین و بلغارست و بر شمال دشت خزر و بر غرب الان کوه و کوه لگری و اژان و بر جنوب جیلان و مازندران و زمین این دریا گل است و بدین سبب آبش تیره نماید بخلاف دیگر بحار که اکثررا زمین ریگ بود و آبرای صافی نماید و قعر دریا دیدار آید و درین دریا مانند دیگر بحار جواهر و لؤلؤ نیست و درو کمایش دویست جزیره است مشاهیرش آسکون^(۲) است که اکنون در آب پنهان شده است جهت آنکه همچون پیشتر بدریای مشرق میرفت که محاذی دیار باجوج و ماجوج است بنزدیک خروج مغول راه بگردانید و با این دریا گشت و چون این دریا بدیگر بحار پیوسته نیست با چار زمین خشک را بدریا افزود تا دخل و خرج مساوی باشد جزیر ماران بزمهر و جزیره جن^(۳) و جزیره سیاه کوه و جزیره روی و جزیره کوشندان صحرائی و از این جزایر در عهد سابق آسکون و سیاه کوه مسکون بوده است و آن نیز از سگان خالی است و نزدیک جزیره سیاه کوه از غلبه قوت باد کشتی را خطر بود و جزیره الله اکبر^(۴) که محاذی باکوبه است اکنون معمر است و بندر آن دریا شده است و دیگر جزایرش از کتب هیأت روشن شود و آبهای بررک چون انلی و همچون و کر و ارس و شاهرود و سفید رود و امثال آن بدین دریا میریزد طول این دریا دویست و شصت فرسنگ در عرصه دویست فرسنگ دورش تقریباً هزار فرسنگ است و این دریا را موحی عظیم بود از همه بحار صفت تر و جزر و مد ندارد فلجده اسکندر بحر فرسنگ بطرف

(۱) حاجن (۲) الشکر، آسکون، آسکون (۳) Variants (۴) الشکر

جزیره ابیه and جزیره الله Variants (۵) الشکر

کوه لگزی با این دریا چنان نزدیکی دارد که مسافت در میان این دو دریا همان کوه است بمقدار دو سه فرسنگ باشد و در این دریا گرداب است عظیم چنانکه از مسافت بعید کشتی را در خود کشد و غرق گرداند در مسالك المالك آمد و در پیش عوام مشهور است که آن موضع منفذ دریا است با بحر فرنگ و این روایت ضعیف است چه فاجنه اسکندر محدث است و بیشتر زمین خشک بود و آبادانی و اگر این روایت درست بودی بایستی که آن زمین نیز پیوسته دریا بودی و تدفین کیفیت این بچار و جزایر از کتب هیأت محقق گردد و اینجا ربط سخن را این قدر ثبت افتاد و از این دریاها که ذکر رفت دریای فارس و بحر خزر و دریای فرنگ معاذی ایران است،

۱۰ اکنون ذکر بحیرات که در ایران و حوالی آن است و آنچه مشاهیر دیگر ولایات است یاد کنیم بتوفیق الله تعالی وحده، بحیره بختکان بولایت فارس و ولایات خرمة و آباده و خیره و نهریز بر ساحل آنست و تا حد صاهک کرمان رسد آب درو میریزد و در حوالی آن ملاحه است طول آن بحیره دوازده فرسنگ در عرض هفت فرسنگ دورش تقریباً سی و پنج فرسنگ، بحیره دشت ارزن بولایت فارس آب این بحیره شربین است بوقت بهار آبش بسیار بود نابستان با کم آید اکثر ماهی شیراز از آنجا باشد دورش سه فرسنگ در صور الاقالیم آمد که دورش سی فرسنگ بود، بحیره مور جره^(۱) بولایت فارس بحیره کوچک است دورش دو فرسنگ باشد و درو صید بسیار است، بحیره ماهره بولایت فارس میان شیراز و سروستان است و سیلاب بهاری شیراز در آنجا ریزد دورش دوازده فرسنگ است، بحیره در خوید بحیره کوچکست نهری که از آنجا میاید نهر بروات^(۲) معروف است، بحیره باسفهویه بولایت فارس بمحدود اصطخر طولش هفت

(۱) Variants (موز، موردس etc.)

(۲) بروآب

فرسنگ در عرض یکفرسنگ و درو صید بسیارست، بحیره مرغزار شیدان^(۱) بولایت فارس در بهار بوقت آب خیز بحیره شود و بهنگام گرما خشک شود دورش فرسنگی بود، بحیره چیچست بولایت آذربایجان آنرا دریا شور گویند بلاد ارمیه و اشنویه و ده خوارقان و طروج و سلماس بر ساحل او است و در میانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است آبهای نغتو و جغتو و صائی و سراو رود در او میریزد دورش چهل و چهار فرسنگ باشد، بحیره ارجیش بولایت ارمن طویلیست و بر عرض چنانکه اکثر جانب دیگرش مرئی بود و در آنجا ماهی طرح بغایت خوب میباشد و از آنجا بولایت دور برسد دورش هشتاد ۱۰ فرسنگ بود طعم آبش تلخی و شوری اندک دارد، بحیره کوچک تنکیز^(۲) بولایت آذربایجان و حدود ارمن آبی خوش دارد چنانکه اهل آن حدود از آن خورند و به نسبت دیگر بحیرات شور و تلخ نیست دورش بیست فرسنگ بود، بحیره چشمه سبز بولایت خراسان محدود طوس دورش یک فرسنگ بود از دو جوی بزرگست که به نیشابور و طوس میرود هر یک زیادت از بیست آسیا گردان بود و هیچ ملاحی آن بحیره را نمیتواند برید و بقعرش نمیتواند رسید و حکایت اسپ که از آنجا بر آمد و بزد کرد بزه کار را بکشت مشهور است^(۳)، بحیره چشمه زرچوبه محدود آسکون نیز بکنارش نمیرسد در عجایب المخلوقات^(۴) آمده که رافع بن هرثمه خواست قعرش بداند ملاحان را درو فرستاد گفتند که قریب هزار کز فرو رفتیم و بقعرش نرسیدیم، بحیره زره محدود سیستان طوش سی فرسنگ است و عرض ششفرسنگ آب هرمد و آب فره درو میریزد، بحیره خوارزم اگرچه آن بحیره از ایران بیست و از این کتاب غرض شرح احوال

دکنز (۲) ماهدان، سدان، سندان، سیدان، استدان، سمان Variants (۱)
عین الهم (۳) Qaz. I. 106 (۴) Cf. Shah Namah, III. 1471.

ایران است اما چون بعضی آب حیچون که محاذی ایران است درو میریزد شمه از آن نیز باد کردن اولی نمود دور آن بحیره بیش از صد فرسنگ بود و بعضی آب حیچون و آب شاش و سچون و رود فرغانه و غیر درو میریزد و اگرچه آبهای خوش بسیار درو میریزد آبش شور است و از آب بحیره تا بحر خزر قرب صد فرسنگ زمین در میان است عوام گویند که آب این بحیره در شیب زمین با بحر خزر متصل است و این قول اعتباری ندارد، بحیره تبس^(۱) بمحدود مصر اگرچه از ایران دورست اما چون از دیگر بحیرات ممتاز است شرحش دادن اولی است آب آن بحیره از رود نیل است و هرگز شور و تلخ نشود و منعین نگردد و چندانکه هوا گرمتر باشد آبش بیشتر و سردتر بود چون آبش بیفزاید در شورهزارها افتد و نمک شود و العلم عند الله تعالی و تقدس، قسم سیم در ذکر ولایاتی که اگرچه از ایران نیست اما بعضی از آن حکام ایران ساخته اند و بحکم مثل الْبِعْمَارُ مُعَمِّدٌ آن بیان را لا شک نظر بر بیشتر ذکر باقی بوده باشد چنانکه در کلام بلغا آمده فَإِنَّ الْهَبَانِي يَحْكِي همة البانی و شاعر گوید، شعر

تلك آثارنا تدل عايننا ، فانظروا بعدنا إلى الآثار

و نیز گفته اند شرف الرجال بناؤه و ابتاؤه و همة المرء دارة و جواره خود را بیاد آن بزرگان مشرف گردید شرح آثار ایشانرا چنانکه در کتب قدما یافته ام بچهار طرف ایران در این کتاب مثبت میگردد ام بامید آنکه روح و روان آن بزرگان و مؤلف از ترجم خوانندگان و شنوندگان بهره مند گردند إِنَّ اللَّهَ وَحْدَهُ الْعَزِيزُ طرف الشرفیة و آن هنت بفعه است،

(1) MSS generally in error have سر The following is a mistranslation of I. II. 102.

بکن^(۱) بولایت چین اسکندر روی ساخت و جمعی گویند که
 کیخسرو ساخت و اسکندر در جهان جز خرابی نکرد از اقلیم سیم است
 و شهری عظیم بزرگ و آب و هوای خوش دارد و مایل بسردبے
 و مردم بسیار در او حاصلش مجموع حیوانات باشد و بغایت نیکو بود،
 ۵ سد یا جوج و ماجوج^(۲) باقلیم هفتم طوایش از جزایر خالدات قط ل
 و عرض از خط استوا عجم ذو القرنین ساخت و نص کلام مجید شامد
 این تقریر است و ذکر این آیت از پیش گفته شد بروایتی سازنده آن ذو
 القرنین اکبر بوده و هو ذو القرنین بن روی بن لطفی بن یونان بن تاریخ
 بن یافت بن نوح پیغمبر علیه السلام و بقولی ذو القرنین اسکندر بن
 ۱۰ داراب بن اردشیر بن بهمن بن اسفندیار بوده است صفت سد در
 مسالك المالك^(۳) میگوید که واثق خبیثه عماسی بخواب دید که سد کشاده
 شده است و سلام ترجمان را در سه شان و عشرين و مائتین با پنجاه مرد
 زاد و راحله داد و بتخص آن حال فرستاد او ز سامره پیش صاحب
 ارمینیه و انجاز شد و از آنجا پیش فیلان شاه صاحب شبروان و از آنجا
 ۱۵ نزد ملك الان و از آنجا پیش صاحب سریر یعنی ملك اب الاماب و
 از آنجا پیش طرخان ملك مات خزر و طرخان با ایسان ایسان فرستاد
 بیست و شش روز برفتند رسیدند که در او نوی باموشی آمد
 ده روز دیگر برفتند شهری و رسیدند که در اول مقام یا جوج و
 ماجوج بوده و خراب گشته در آن دمار بیست و هفت روز دگر برفتند
 ۲۰ بچمنی چند رسیدند نزد کوهی که سد در شعب آن است و مردم آن
 حصون زبان فارسی و عربی میدانستند و دین اسلام را در آنجا
 خانها بیخبر بودند و از بودن خلیفه نجیب بودند سلام بجهت رسیدن
 زدند کوهی امان دید در رودی منقطع گشته و بر آن کوه چمنی

نیود و آن رود را صد و پنجاه گز عرض بود و دو بازو^(۱) از خشت آهنین و ملاط قلعی در آن رود نهاده بودند طول هر بازو بیست و پنج گز در عرض بیست و پنج گز و سد بر سر آن بازو نهاده و آب از سر چشمه آن رود روان بود و از بیرون در اندرون میرفت و از آن بازوها و چشمها تا که طاق قریب ده گز پیدا بود و بیشتر از آن در آب بود و بر سر بازوها بشکل قنطره بعرض پنج گز در پیش دیوار سد مری ساخته و دیوار سد را چنان بلند گردانید که بر شرفانش مردم رسیده چون کودک پنج شش ساله مینمود و طول بنیاد دیوار سد بر سر بازوها قرب سیصد گز بود و بر آنجا که شرفانست اضعاف آن مینمود و بالای شرفات ۱۰ طرف کوه چنان راست شاهولی بر رفته که بر او رفتن بهیچ نوع قادر نمیشد و عرض دیوار سد در پس شرفات چنانکه پنج شش مرد در پہلوی هم توانند رفت و در میان دیوار سد دری دو مصرعی آهنین بعرض بیست و پنج گز و علو تقریباً پنجاه گز و ضخیم دو گز ساخته و بر آن در بسته جایگاه قفل زده طول هر قفلی هفت گز و غلط میان قفل ۱۰ دو گز و کلیدی بدوازده دندان هریک چون دسته هاون طول آن کلید چهار گز از حلقه آن در بیست و پنج گزی در آویخته و آن سد را هم چون بازوها از خشت آهنین و ملاط قلعی و مس ساخته و یکباره گردانید و هر خشتی از آن یک گز و نیم در یک گز و نیم و ضخیم شبری بود و بعضی از آن خشتها و دیگران آن هنوز بر قرار است و حاکم آن دیار در ۲۰ هر جمعه یک نوبت با ده مرد هریک تبری در دست بیست منی در نزد آن در شدند و هریک سه ضریب بقوت تمام بر آن در زدندی تا قوم باجوج و ماجوج را معلوم باشد که نگهبانان سد بر قرارند و در جوار آن سد حصن حصین بود مسکن محافظان سد را زراعت و باغات داشت و معاش اهل آن مقام از آن حاصل شدی و حاکم آن دیار سلام ترجمانرا

(۱) Many MSS. بارو throughout.

دلیلان و زاد و راحله داد و روان گردانید و او کما بیش بدو ماه بهفت
 فرسنگ سمرقند رسید بآبادانی و از راه خراسان بسامره رفت و از حال
 سد و ائق خلیفه را خبر داد و مدت غیبت سلام ترجمان در این سفر دو
 سال و چهار ماه بود، سمرقند از اقلیم پنجم است طوایش از جزایر خالدات
 ه فطل و عرض از خط استوا لزل در مسالك المالك آمد خوشترین و نزه ترین
 بلاد جهانست الحضین بن المنذر الرفاشی در حق آن شهر گفته است کائنات
 السماء للخصرة و قصورها الكواكب للأشرف و نهرها العجزة للاعتراض
 و سورها الشمس للأطباق^{۱۱} و آنرا عرصه بود که شهر و قلعه و بعضی دیهنا
 در آنجا بوده و آن عرصه دیواری داشته دورش پنجاه هزار گام و بعضی
 ۱۰ از آن دیوار تا هنوز برجاست در ایام سالف بر زمین آن عرصه قلعه
 عظیم ساخته بود خراب شده بوقت آنکه جهان بیوان کرشاسف آنجا رسید
 از زلزله بعضی اطلال آن قلعه بفتاد و کجی پیدا شد کرشاسف بر آن
 گنج آن قلعه را آبادان گردانید بعد از مدتی باز خراب شد کشتاسف بر
 لهراسف کیانی تجدید عمارت کرد و آن قلعه را حصن حصین و خندق
 ۱۵ عظیم عمیق ساخت دیواری ما بین صغاری آن دیار و ترکستان میانجی ایران
 و نوزان را بر آورد طوایش بیست فرسنگ و اسکندر روی در آن عرصه
 شهری بزرگ بر آورد و دورش دوازده هزار گام بود و بعد از او بعد
 ملوک طوایف سمرنای که از نسل تبع بن بود جهت خصومتی که با اهل
 آن دیار افتادش آن شهر را خراب کرد و بکند چنانکه هیچ عمارتی بر نای
 ۲۰ نگذاشت آنرا سمرکند خواندند عرب معرب گردانید سمرقند بگشتند همای
 آن دیار سرد است و آتش از رود بوی و از نهر برش و باریس

11 Cf. I, p. 327. The variants here are numerous, we have بوی or
 بزمین، ماربین، بازینی، باریبی، finally روس، روس، بروش، مارین.
 These names apparently are not given by any other authority.

و جوی بزرگ در میان عرصه آن شهر روان است و بر آن باغستان فراوان ساخته اند و سفد سمرقند که از مشاهیر نزهات جهان است بر این آب است و از این آب در بهار بکشتی گذرند حاصلش غله و میوه نیکو بود و از میوه‌هایش انگور و سیب و خربزه در غایت خوب است مردمش بیشتر حنفی و شافعی مذهبند از مزار اکابر قبر ابو عبد الله محمد البخاری صاحب الصحيح بسفد است و سقیم^(۱) بن عباس که عمزاده محمد مصطفی صلعم بود و محمد بن فضل بلخی بسمرقند آسوده است و در حدود سمرقند تربتی است که آنها دشت قطوان خوانند در شان او در معجم البلدان^(۲) از رسول صلعم مرویست وَرَاءَ سَمَرْقَنْدَ قَرْيَةٌ ۱۰ يُقَالُ لَهَا قَطْوَانٌ يُبْعَثُ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ شَهِيدٍ يَشْفَعُ كُلُّ شَهِيدٍ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ عَائِرَتِهِ وَ چون آن زمین در عهد سابق در کافرستان بوده مردم در حقیقت معنی این حدیث متعجب بودند تا چون در عهد سلطان سنجر سلجوقی آنجا لشکر اسلام را با کفار قراختای محاربه افتاد و خلفی عظیم از مسلمانان آنجا شهید شدند و در زمان خروج مغول همچنان ۱۵ خلی بسیار از اهل اسلام هم آنجا بدرجه شهادت رسیدند این معنی بر مردم روشن شد، سیاوخش گرد سیاوخش بن کیکاوس کیانی ساخت بوقتی که از پیش بدر بخشم ترکستان رفته بود و با افراسیاب وصلت کرده^(۳) و او آن دیار را باقطاع بسیاوخش داده سیاوخش آن شهر ساخت، فرغانه ولایتی است از اقلیم پنجم انوشیروان عادل ساخت و در آن دیار از هر خانه مردی را آنجا برد آنرا هر خانه خواند و بکثرت استعمال فرغانه شد دار الملکش اکنون اندگان است که قید و بن قاشی بن اوگنای قآن و دوا بن براق بن یسون بن مانکان بن جغتای خان آبادان گردانیدند اما در زمان ما قبل کات^(۴) و کاسان و اخسیکت بوده است

(۱) همضم (۲) Yaq. I, 518; III, 137; IV, 139. (۳) Cf. Shāh Nūmah I, 443.

(۴) Read وانکت and cf. Muq. 272; I. H. 395.

و اثیر الدین اخیسکی شاعر از آنجا و دیگر بلادش اوزکند و قبا و غیره ولایات بسیار و زراعت بی پایان است، کنگدز بمشرق از اقلیم دوم ضحاک علوان ساخت مناره‌های سرحد ایران و نوران بهرام گور ساخت (۱)، طرف الغربیة و آن هفت موضع است،

اسکندریة از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات ناک و عرض از خط استوا لب اسکندر بن داراب بن بهمن بن اسفندیار ساخت بر ساحل بحر روم افتاده است و آن ثغری است میان اهل اسلام و فرنگ و در فضیلت آن بقعه احادیث بسیار است هواش بگری مایست و آبش از رود نیل است و کاریز و آن هوا با آن آب چنان موافقت که اگر آبرای ذخیره کند و بدو سه سال که ایستاده باشد تغییر پذیر نشود و در آنجا بافندگی بدرجه اعلی بود و قماش اسکندری از او بهمه جا برسد اهل آنجا بذهب شافعی بیشتر باشند و در حنب آن شهر بچهار فرسنگی قنعه عظیم است بر روی کوهی نهاده که بر دریا مشرف است و جهت بندی قدش مناره اسکندریة مشهور است و از مشاهیر عمارات معظم جهان است مساحتش چنانکه در بعضی کتب آمده که بر آنجا زیادت از پانصد خانه بوده و در چندی بقرب هزار خانه رسامیه و بندی دیوارش از پایه تا شرف ششصد گز بوده و بر آنجا میلی مربع کرده اند یعنی بود گز و بر سرش میلی مدور معلومی گز و نیلس حکیم بفرمان اسکندر این بقطر هفت گز ساخته بود و در آن میل مدور نشانده که بلندترین همه عمارات آنجا بود و بطلسات چنان کرده بود که چون در آنجا بگردیدی هر چه در قسطنطنیه رفتی درو پیدا بودی و از اسکندریة تا قسطنطنیه دریای روم و فرنگ در میان است و تقریباً سیصد فرسنگ مسافت دارد و جماعت فرنگیان را از آن زحمتی عظیم بودی جمعاً فرستادند تا در اسکندریة بصورت نرهد بر آمدند و ایشان را قنولی نام بدادند

آمد پس در افواه افگندند که اسکندر در پس آن میل و پیش آینه گنجی
عظیم نهاده است و آینه نشان اوست عمرو عاص که حاکم آن ملک بود با
وفور کیاست و فرط ذکا و فطانت بدین مکر فریفته شد و بطمع گنج
آنجا بشکافت هیچ نیافت و معنی ایات

عاقلی گفت در جد ارگنج * آرزو کرد جاهلی را گنج
نبری بستند و زمین بشکافت * چون به گز رسید هیچ نیافت
در حق او مقرر شد چون آینه باز جای نهاد آن خاصیت باطل شد بود
آن جماعت را طلب داشت گریخته بودند دانست که مکر و کید کرده
بودند و علمی چنان عظیم بشوی حرص و طمع نا چیز شد و راست
۱۰ گفته اند

طمع آبروی نوفر ریخت * ز بهر دو نان دامنی دُر ریخت
و در تاریخ مغرب آمده که از اسکندریه بدین منار راهی در شیب زمین در
سنگ بریده اند بعلوی بیست گز و بعرض هشت گز بربک طرف از این
قاعه که منار میخوانند خارج قلعه عمارتی عظیم بوده است آنرا مسجد سلیمان
۱۵ عم گفته اند کمابیش سیصد ستون از سنگ رخام داشته بوده اند و بر
درگاهش چهار ستون سنگین نهاده بودند و کوشکی بر فرازش ساخته اکنون
یک ستون قائم است و سه ستون افتاده و شکسته شد و آن ستون قائم را
کرسی مربع بمنزله در آورده و هر ضلعی شش گز در علو ده گز و بر
سرش ستونی مدور دورش هشت گز و علو تقریباً سی گز و کرسی دیگر
۲۰ بر فرازش سنگی بکپاره چون سقفی بر سر این چهار ستون نهاده پس بر
سر آن سنگ کوشکی ساخته بودند چنانکه زمین کوشک بر بلندی پنجاه
گزی بوده و آن عمارت را عمود صوارم^(۱) خوانده اند و آن سنگ رخام
است و بلون سرخبست منقط بسواد مثل جزع بلکه از آن خوبتر دیگر
عمارات آن دیار را در عظمت بر این قیاس توان کرد نقل است که چون

(۱) Properly عمود السواری cf. *Khitat* I, 159.

اسکندر آن شهر را بساخت گفت بَنَيْتُ مَدِيْنَةً اِلَى اللّٰهِ فَقِيْرَةً وَ عَنِ النَّاسِ غَنِيَةً^(۱) اورا برادری معجب فرما نام بود بستیزه برادر شهری بزرگتر و بهتر از آن بساخت و بنام خود منسوب کرد و فرما خواند و گفت بَنَيْتُ مَدِيْنَةً اِلَى النَّاسِ فَقِيْرَةً وَ عَنِ اللّٰهِ غَنِيَةً حرم اسکندر تا غایت معمور است و از معظّمات و مشاهیر بلاد منتفع جهان و فرما هم در آن نزدیکی خراب شد و چندانکه در او عمارت بیش کند خرابی بیشتر باشد نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْعَجَبِ وَ الْغُرُوْرِ، دمشق از اقلیم چهارم است طوالتش از جزایر خالدات س و عرض از خط استوا محل در اول ارم بن سام بن نوح عم بر آن زمین باغی ساخت آنرا باغ ارم خواندند و ذکرش در جهان مشهور است و بخوشی ۱۰ ضرب المثل بوده پس شداد بن عاد بر آن موضع عمارت فراوان افزود چنانکه بهشت و دوزخ ساخت آنرا ارم ذات العباد گفتند و مصدق این معنی کلام مجید است قوله تعالی^(۲) اِرْمَ ذَاتِ الْعِبَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ پس تارح و هو آذر که پدر ابراهیم خلیل الله عم بود و وزیر فرود بود در آن حدود شهر دمشق بساخت و بعد از خرابی اسکندر بن ۱۵ داراب تجدید عمارتش کرد بعد از آن بنی امیه بر آن عمارت فراوان افزودند دور آن شهر غوطه و هواش معتدل است نگری مابل و اندکی عنونت دارد و آتش از رود بردی که از طرف بعنک می آمد و آن آبی بزرگ است چنانکه در بهار گذار بدشواری دهند و از آغارش تا بدمشق هجده فرسنگ است و اکثر در سابه درختان می رسد و بدین سبب ناگوارند است و باغستان غوطه بین آب است و از برهات جهان در صور الاقالیم کوبید طول غوطه دو مرحله است در عهد اسکندر مرحله در مذمت دمشق گفته اند ماهها دم و هواها آینه و آینه دمشق در مسجد جامع دمشق مزار انبیا بسیار است و بر درگاهش که باب جیرون خوانند بجای بیغمه عمرا بکشند و سرش بر دار کردند و در

(۱) Yaq. I, 266; Tab. I, 257. (۲) Qur. LXXXIX, 6 and 7.

عهد یزید بن معاویه علیه اللعنة سر امیر المومنین حسین عمرا بر چوب کردند بعد از آن ولید بن عبد الملك مروانی در آن مسجد عمارات عالی کرد چنانکه پیش از آن عالی تر از آن عمارت مسجد نکرده بودند و در تاریخ شام آمده که شش بار هزار هزار دینار زر سرخ بر آن عمارت صرف شده بود و اگر نویسنده جلد شرح و صفت آن را یکماه نویسد گمائی نتواند نوشت و ولید در دروازه دمشق دار الشفاء و دار الضیافه ساخت که پیش از او کسی نساخته بود و در صور الاقالیم آمده که محصول پنجساله ملك شام بر آن عمارت صرف کرد ارتفاعات شهر دمشق از غله و پنبه و میوه‌های الوان بغایت خوب باشد و بر ظاهر دمشق کوه قاسیون است ۱۰ بر آن شهر مشرف و بر آن کوه مقابر انبیا و اکابر و كهوف متبرکه بسیار است از جمله مغاره ایست که گویند قایل هایل عمرا آنجا کشته است و اثر خورش هنوز آنجا پیدا است و مغاره الجوع نیز گویند چهل پیغمبر در او از گرسنگی مرده‌اند و قصبه قالون بر چهار فرسنگی دمشق است و از دمشق تا مصر مسافت برین موجبست از دمشق تا طبریّه بیست و دو ۱۵ فرسنگ باشد و از او تا رمله مدینه فلسطین بیست فرسنگ و از او تا غزه بازده فرسنگ قبر هاشم بن عبد مناف آنجاست و مولد شافعی آنجا اتفاق افتاده است و از غزه تا مصر هفتاد و سه فرسنگ بیابان است جمله صد و بیست و شش فرسنگ باشد، رجه از اقلیم سیم است و از توابع شام در معجم البلدان آنرا قبة الکوفة خواندند در رساله ملك شاهی آمده بر شرقی فرات افتاده است و از شهر تا آب دو هزار گام بود و دور شهر پنجهزار پانصد گام است باغستان فراوان دارد چنانکه چهار فرسنگ طول و يك فرسنگ عرض داشته است از میوه‌هاش آبی و سیب و امرود و انکور نیکوست گویند که بعضی میوه‌های آنجا در هر سال دو نوبت ثمره دهد و بسیم نتواند رسانید.

۲۵ طرسوس از اقلیم سیم است و از توابع شام عمر عبد العزیز مروانی

ساخت و بعد از خرابی هارون الرشید تجدید عمارتش کرد و آنرا بارو کشید هوایش معتدل است و بگری مایل ارتفاعش غله و میوه باشد، عکّه از اقلیم سیم و نوابع شام است شاپور ذو الاکتاف ساخت، عین زربه از اقلیم سیم و نوابع شام است و شهر کوچک و در صور الاقلیم آمد که ه و صیف خادم ساخت بزمان معنم خلیفه عباسی، مصر از اقلیم سیم است طولش از جزایر خالدات نخ و عرض از خط استوال نه در صور الاقلیم آمد که آن دیار پیش از اسلام داخل مملکت رفع بوده است و در عهد اسلام مملکتی علیحدّه شد و در تاریخ مغرب آمد که آن شهر از عهد ابراهیم عم تا زمان یوسف عم بر غربی آب نیل بوده و از شهر تا آب یک فرسنگ و عمارات عالیّه داشته که یوسف پیغمبر عم و عزیز مصر و دیگر حکام کرده بودند و آن مقام اکنون در ریگ پنهان شد و بعضی عمارتش از میان ریگ پیداست اکنون آنرا مصر کهن خوانند و در زمان موسی عم فرعون عهدش ولید بن مصعب عمارات آنرا با آب نزدیکتر آورد و اسبه عالی ساخت و ناروی عمارات خود از آهن و روی ساخت و بغایت خوب بر آورده و کوشکی عظیم جهنت نشست خود و چهار جوی آب از رود نیل در شیب آن روان کرده و صندوق مهد موسی عم کبیرکان اسبه زن فرعون آنجا گرفتند و عمارات فراغت تا آخر عهد اسمعیلیان مصر اکثر بر قرار بود و صاحب تاریخ مغرب گوید که در سه انی عشر و خمسیاب آنجا رسیدیم در او خانه دادم ۲۰ از سنگ رخام تراشیده و اشکال افلاک و نجوم و اقالیم و حیوانات بره نکاریه چنان متحرک ساختند که عقل حیرت میآورد و گمانی که جان دارند و در عهد اسلام بزمان حکومت عمرو عاص بر سمرقند شهر فسطاط ساخت بساحت چند نصف امارت کثرت مردم درو زیاد در بغداد شد جهت آنکه در مصر عمارات لطیفات میسازند و بر هر طایفات ۲۵ ساکن میباشند و عمرو عاص در فسطاط عمارات عالیّه کرد از جمله مسجد

جامعی از سنگ رخام کرده است و مقصوره هم از سنگ سفید بر آورد
 و تمامت قرآن بمقاری بر آن مقصوره نوشتند و در آن جامع چهار هزار
 جای قندیل و روشنی بود و ولید بن عبد الملك مروان در فسطاط
 عمارت عالیہ فراوان کرد آنرا قطایع خواندند و در فسطاط نیز جامع
 معتبر ساخت و عبد الله بن طاهر ذوالیمینین در آن دیار عمارت عالیہ کرد
 و بر جامعهای آنجا زیادتی افزود و در سنه خمس و سبعین و مائتین اکثر
 عمارات مصر سوخته شد خمارویه بن احمد بن طولون آنرا مرمت فرمود
 و عمارات بسیار بر آن افزود و آنرا قرافه خواندند و قبر شافعی در
 قرافه است و از اسماعیلیان المهدی بالله در سنه سبع و سبعین و مائتین
 ۱۰ شهر مهدیه بر آورد و پسر نیره اش المعز لدین الله معد بن منصور بن
 قایم بن مهدی در سنه اثنی و ستین و ثلثمایه در جنب آن شهر قاهره
 ساخت و معمار در آن خادم جوهر بود و حاکم اسماعیل که نیره المعز
 لدین بود در او عمارات فراوان کرد و در استخکامش و در زینت سعی
 کشید و در آن پهلوی شهر حسنیه ساخت و همه با هم پیوست و در اول
 ۱۵ عهد مستنصر فاطمی در مصر هفت سال متواتر بسبب زیادتی آب نیل که
 قطعاً باکم نیامد و زراعت نمی شایست کرد و قحط و وبا و عظیم غلا
 بود چنانکه يك رطل نان پانزده دینار رسید پس بکلی معدوم شد
 مغایبان ضعیفان را میخوردند و بدین سبب اکثر مردم هلاک شدند و
 عمارات خراب گشت بنا بعد از آن مجال زرع شد امیر الجیوش بدر
 ۲۰ الجهای در عمارات و زراعات سعی بلیغ نمود و آن ملک را در حال عمارت
 آورد و ملک صلاح الدین یوسف بن ایوب در سنه اثنی و سبعین و
 خمسایه تلافی آن سوختگیها کرده آن مداین و قلعه را بارو کشید دورش
 بیست و نه هزار و سبصد گام و اکنون آنچه داخل آن باروست مصر
 خوانند و در معجم البلدان گویند که عمارات مصر بهرتبه رسید که در او
 ۲۵ زیادت از شش هزار مسجد و يك هزار و دو بیست حمام و دوازده هزار مناره

در آن بود و در حدّ غرب معظمترین بلاد بود و هوای مصر بگری مایل و آبش از رود نیل است و آب او شیرین و گوارنده است و بکثرت ایستادن تغییر نپذیرد و بگرما و سرما در آن شهر بارندگی نبود بلکه در اطراف بارو نبود و تا بك فرسنگ بشیب وبالای مصر بحکم افسون نهنگ مضرت نتواند رسانید حاصلش غله و پنبه و میوه و نیشکر بسیار بود و در حق آن شهر گفته اند تَرَابُهَا ذَهَبٌ وَ نَسَاوُهَا اَعْبٌ وَ الْخَلُّ مِنْ عِنَبٍ دِیَهٌ بوضوح بزمین الفیوم که مقام شجره^(۱) موسی عم و قتلگاه مروان الحمار بود بر بیست فرسنگی مصر است بر غربی نیل و شهر ایله که حق تعالی قوم آنجارا مسخ فرموده جوانان را پوزینه و پیرانرا خوک گردانید بر بك فرسنگی مصر است و کلام مجید از حالشان حکایت میکند قوله تعالی وَ اسْأَلُهُمْ عَنِ الْقَرْیَةِ الَّتِیْ كَانَتْ حَاضِرَةً الْبَحْرِ اِذْ یَعْدُونَ فِی السَّبْتِ اِذْ تَأْتِيهِمْ حِیَاتُهُمْ یَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَ یَوْمَ لَا یَسْتَبِیْئُونَ نَا اَیةً قَوْلِهِ تَعَالٰی فَاَمَّا عَتَوْا عَمَّا نَهَوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِیِّیْنَ^(۲) و از مصر تا ولایات مسافه بر این موجه است تا اسکدریه شصت و هشت فرسنگ و تا برفه^(۳) دویست و چهل و پنج فرسنگ و تا طرابلس صد و هشتاد و هشت فرسنگ و از طرابلس تا قیروان هشتاد و سه فرسنگ، هر دو به از اقلیم سیم است و از نوابح شام در صور الاقالیم گوید که هارون الرشید خلیفه عباسی ساخت شهری وسط است، المثقب در صور الاقالیم گوید حصین کوچک است و عمر عبد العزیز مروانی ساخت،
طرف الجنویة و آن هشت موضع است،

بازار اردشیر^(۴) به بین اکنون نماشا میخوانند از اقلیم اول است بهمن بن اسفندیار ساخت، خط^(۵) جزیره بدربای فارس بردیک هسد در

باواو and یارار^(۱) (C) Variant (ع) (D) Qur. VII, 163 to 166. (E) CE. قران اردشیر 47. and دیوار or مسدود. Tabari I. 820 gives. (F) CE. I. E. 30.

زمان سابق آن جزیرہ و قطیف و محصی از حساب بحرین بوده است
 اردشیر بابکان بر آن جزیرہ شهری ساخت نیزہ خطی از آنجا آورند او
 از اقلیم دوم است، رام فیروز^(۱) از اقلیم دوم است از توابع ہند فیروز
 بن یزدگرد بن بہرام گور ساخت، زیب خسرو^(۲) از اقلیم دوم و توابع
 ہند است انوشروان عادل ساخت، سندومان^(۳) از اقلیم دوم است و
 از توابع ہند بر ساحل دریاست اسکندر بن داراب بن بہمن بن
 اسفندیار ساخت، فرشاور از اقلیم دوم است و از بلاد ہند است شاپور
 ذو الاکتاف ساخت، صدوہ^(۴) از اقلیم دوم و توابع ہند است بر ساحل
 دریا اسکندر بن داراب ساخت، مشرعہ عدن از اقلیم اول و توابع ہن
 ۱۰ است انوشروان عادل ساخت،

طرف الشمالیہ و آن پنج موضع است،

باب الابواب عرب آنرا سریر خوانند و فرس بقولی درند و بقولی
 فیلان گویند و حاکم آنجا را فیلانشاہ کہتہ اند و مغول تور قابو خوانند
 از اقلیم پنجم است طولش از جزایر خالدات ۷ و عرض از خط استوا
 ۱۰ مح لہراسف کیانی بیاد کرد و نیرہ اش اسفندیار بن گشتاسف بن لہراسف
 بانمام رسانید شهری است بمثل تفلیس بعہد قباد بن فیروز خراب شد آنرا
 از خشت خام دیوار ساخت انوشروان عادل تجدید عمارتش کرد و باروی
 عظیم از سنگ و صاروج بر آورد و دیواری متصل بارو و بکطرف
 بدریای خزر رسانید چنانکہ کمابیش نیم فرسنگ در میان آب دریا و دیوار
 ۲۰ است و بکطرف بر کوه فبق بردہ چنانکہ کمابیش دیگر امکان گذر نمائے
 است بعضی مردم آنرا سد باجوج و ماجوج خوانند و این روایت ضعیف
 است و تا غایت عمارت انوشروان باقیست و انوشروان بر سر باروی شهر

(۱) Cf. Hamzah 55. (۲) Variant زند خسرو in I. P. 115. (۳) Isl. 179.

سندستان، سندستان. Other variants are سندستان. I. II. 234, has سندستان.

صددوہ، صدوہ، صدرہ (۴)

در بروج جای نگهبانان بسیار ساخته است و نگهبانان موصلی و دیار بگری در و نشانه جهت دفع شرّ خزریان و انوشروان در آن کوه چهارده کوشک قلعه شکل ساخته و از آن کوشکها بعضی بر قرار است و آن نگهبانان زبان عربی نیز گویند هوای باب الابواب گرم است و درواز ارتفاعات غنه نیکو باشد و علفزارهای خوب دارد و آب و مواشی آنجا بسیار بود و اکثر محصول ایشان از آن بود، بلنجر^(۱) انوشروان عادل ساخت، سمندر^(۲) از اقلیم پنجم است و بدشت خزر در صحرائی واقع است که ما بین باب الابواب و رود اتل است انوشروان عادل ساخت و درو بسانین بسیار است انگور فراوان میباشد و در ما قبل درو کثرت خلائی بوده است اکنون کمتر است و از آنجا تا باب الابواب چهار مرحله است و اکنون آنرا سرای بانو میخوانند و روایتی بر دو فرسنگی سریر است و آن مقام در عهد اکاسره تختگاه آن دیار بوده به بهرام چوبین منسوب شد و سریر نیز از باب الابواب میشارند، صغدیل^(۳) در دشت خزر از اقلیم پنجم است انوشروان عادل ساخت، فسطنیه مسلم بن عبد الملك مروانی ساخت از آن هنوز بعضی بر جااست.

قسم چهارم. در ذکر بلاد و ولایات مشهوره که در دیگر ممالک ربع مسکونست اگرچه آن عمارات خارج ملک ایران است و حکام ایران نیز نه ساخته اند و از این کتاب غرض شرح دیار ایران است اما چون معظم عمارات حهان و آثار عظیم پادشاهان به هر زمانه است چنانکه معلوم گشته از آنها بزرگتیه باجمال و ایجاز یاد کردن تا کتاب جامع نماید بود و مناسب تر و آنرا بر دو نصف شرقی و غربی یاد میکند و تارق میان ایشان خطی تصور کردم که از فته الارض حد جنوب خط استوا در آید و بحر هند بر یک ملک سرمدی را شرقی کرده بحیره العرب و بحر قزقم و ملک حجاز را غربی کرده و ملک من و بحر عمان را شرقی کرداید و بر ایران

(۱) Yaq. III, 300. (۲) Yaq. III, 113. (۳) Yaq. I, 720.

بگذرد و آلان و جرکز و فرنگ و فلجه اسکندرا غربی و دشت قیچاق و بحر خزر را شرقی کرده بر دریای که غلاطیقون میگوید و جزایر ظلمات نیز برینک بدریای محیط پیوندد و این نزدیکترین خطی است بوسط ربع مسکون و از هر مملکتی آنچه معتبرتر و مشهورتر است ایراد کرده و برا شرح دهم و الله اعلم،

نصف الشرقیة بیست و نه مملکت است ذکرشان بترتیب حروف

یاد کنیم،

بدریه و سنوریه (۱) و بلند (۲) و ورائنگ و انسور (۳) و بوده (۴) بلاد و صحاری بسیار است خلف اقلیم هفتم در میان بحر شرقی و دریای غلاطیقون و بیشتر سگان آنجا صحرا نشینند و هوایش در غایت سردی دارد و آنجا از ارتفاعات اندکی غله و اکثر جاورس و حبوب صیفی بود و پنبه و انگور میوهها قطعا نباشد اما مواشی بسیار بود و بنیاد و معاش ایشان بر نتاج مواشی و محصول معدنیات بلور بیشتر است، بلاساغون (۵) مملکت وسیع است و از اقلیم ششم و هفتم و هوایش بغایت سرد است و بیشتر مردمش صحرا نشین و مواشی و دواب بسیار دارند و علفزارهای نیکو باشد و از ارتفاعات غله اندکی دارند، نبت مملکت وسیع است از اقلیم چهارم و پنجم شهرهای بزرگ و هواے خوش دارد و از ارتفاعات غله و میوه و حبوبات باشد از بلاد مشهورش خوجان و نغلشین (۶) بغایت بزرگ است و کثرت مردم در آنجا بغایتست، ترسیان و ایغور ولایت و مساکن بسیار است از اقلیم ششم و پنجم و

ایسوده، اسبور، ايسوره، انسود، ايسوره (۲) بلند (۲) سنوریه Variant (۱) cf. Qaz. II, 416 و یسو (۴) بوده، بوره (۴) In Habib (۵) بورا cf. Qaz. loc. cit. : بوده، بوره (۴) غو بالغ III, pt. 1, p. 15, called (۶) Forming a single name حوصاهونفس and خوجان و سوسفین و نغشین or as two names حوصاهونفسین and J. N. 247; Yaq. IV, 249.

بلاد معتبرش قول و المائق و بیشالقی و خلج^(۱) و جنگر^(۲) و بئتك^(۳) و فاراب که مقام ابو نصر اسمعیل بن حماد جوهری فارابیست صاحب صحاح اللغة بوده و کاسان و نانار و فی^(۴) که شاعری در حق غلام سنجری که در خیل کفار قراخطای سستی کردند گفته است

بیت
 (۵) زهی شمشیر زن ترکان پردل * به نسبت از فی و نانار و کاسان
 شمارا پادشاه هفت کشور * رسانیده میرے از نحاسان
 ولی از کودکی بر سینه خفته * همه در پیش دگان رواسان
 فلک کفران نعمتهای سنجر * طلب کرد از شما حق ناشناسان
 مسلم بین که چون بیرون کشیدند * شمشیر از کس زنتان خراسان

تنگت مملکت بسیار است از اقلیم پنجم مغول آنرا فاشین خوانند از بلاد مشهورش بری قبا^(۶) و قراناش^(۷) شهرهای معتبر اند و در آن عمارت بسیار و زراعات بیشتر و مردم صحرائشین بی حد، جرجت در مصفاة رشیدی آمده که مملکتی طویل و عریض است و با ملك خطای پیوسته آنرا هشتاد تومان شمرده اند، چین مغول منزلی و عرب صین خوانند مملکت طویل و عریض است از اقلیم دوم و سیم و چهارم دارالملکش را مجین خوانند از اقلیم دوم است طولش از جزایر خالدات فکه و عرش از خط استوا یک مردمش بیشتر بت پرستان باشد بر دین مانی صورت گرو در میاسان مسلمان و ترسا بود اما جهود نیست و قلته بحکم مسلمانانرا و غلبه کثرت بت پرستانرا بود و در آن ملك علم صنعتها بدرجه کمال است و دیگر بلاد ترکستان بسیار است، ختای^(۸) مملکتی بسیار است از اقلیم چهارم و پنجم و در آن

(۱) خلج and cf. I. H. 302, 308. (۲) جنگر (۳) بئتك
 (۴) فی (۵) زهی شمشیر زن ترکان پردل * به نسبت از فی و نانار و کاسان شمارا پادشاه هفت کشور * رسانیده میرے از نحاسان ولی از کودکی بر سینه خفته * همه در پیش دگان رواسان فلک کفران نعمتهای سنجر * طلب کرد از شما حق ناشناسان مسلم بین که چون بیرون کشیدند * شمشیر از کس زنتان خراسان
 (۶) بری قبا (۷) قراناش (۸) ختای
 (۹) خطای

خان بالیغ^(۱) است باقلیم پنجم طووش از جزایر خالداات فکد و عرض از خط استوا لزو آن شهر بزرگ است و در اصل چنگدو گفته اند و قبای قآن بر ظاهرش شهری دیگر ساخته است^(۲) و از دیگر بلاد بزرگ و ولایات مشهورانش ننگنگ^(۳) و جوی آب بزرگ در آن شهر روانست و تیکسیک^(۴) و قلعه شیکات^(۵) و بطلمسکو^(۶) و غیر آن بسیار است، ختن مملکتی بزرگ است و از اقلیم چهارم و پنجم از مشاهیر بلادش کاشغر و ینگی تلاس^(۷) و صیرم و یار کند و ولایات بسیار و توابع بیشتر دارد، خوارزم و جرجانیه مملکتی بسیار است از اقلیم پنجم و سردسیر است دارالملکش ارگنج است و اکنون بخوارزم مشهور است و در ما قبل اول فیل پس منصوره پس ارگنج گفته اند و شهرکات را نیز جرجانیه خوانده اند و دیگر بلادش هزارسف و درغان و خاش و اردخشین و سافردزو نوزوار و کردران خاش و قریه فراتکین و مادمینیه و مزداخغان و غردمان و خیوق که مقام شیخ نجم الدین کبری بوده است و ابن فصبه کوچک است و ولایات بسیار و مواضع بیشتر دارد و ارتفاعات از غلات و میوه های خوب دارد بنخصیص خرزیه بغایت خوب باشد، دشت قیچاق باقلیم سادس صحاری و علفزارهای نیکوست بر شمال بحر خزر افتاده است و درو عمارات و بلاد و قری اندکست و اکثر سگانش صحرائشین اند از بلاد مشهورش خزر که آن صحرا را بدو باز خوانند و دشت خزر گویند و برطاس^(۸) و سوار و محثال^(۹) و سرای بانو و سریر درازش یکماه راه بود و اکثرش زمین هامون است و ارتفاعش اندکی غله بود و جاورس

(۱) Variants خان بالیغ (۲) Cf. *Habib*, III, pt. 1, p. 14, *Rawzat* V, 18.
 (۳) Variants of both names numerous: بتانک، بیلنک، نمکینک، تنلیک، تبلنک، سگات، سنکات، شکار، سمکات (۴) نمکینک، نمیلیک، عکسک، بیکک، تیکیک، بیکک
 (۵) تلاس (۶) Cf. *Qaz.* II, 390; I. H. 283. (۷) محجال، محجال (۸) *Qaz.* II, 390; I. H. 283.

و دیگر خوب صیفی بیشتر و بهتر باشد انگور و میوه و پالیز نادر بود و پنبه هیچ نبود اما چون علفزار نیکو دارد دواب و مواشی فراوان باشد و معاش اهل آنجا از ایشان بود هواش سرد است و آبش از عیون و آبار از جبالش ارناق و کرماق^(۱) مشهور است و از ادویه اتل و ترک مردم آنجا اکنون بعضی دین اسلام یافته اند، دیار یاجوج و ماجوج از اقلیم هفتم است و خلق آنست بلادش اندک و صحاری و اماکن بسیار است ما بین بحر چین^(۲) و دریای شرقست از مشاهیر اماکش حصن که در آنجا محافظان اند و دین اسلام دارند، سفین^(۳) و بلغار دو شهر کوچک است از اقلیم ششم صحاری و ولایات بسیار بدان منسوبست اکثر موئینه از آنجا آورند، سند مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و بلاد بزرگش منصوره و ملتان و لهاور و هیاطیه^(۴) و فرشاور و منکفور و قصدر و نهرواله و قس که درو نبات و نیشکر و ثياب بسیار بود و ناردین^(۵) و قامهل که درو موز و نارگیل بسیار است و سرحد هند است و قصران و قاری و قندایل و قیفان و قوج^(۶) و قنلی و قلعه نهم^(۷) که نخانه بزرگ هند آنجا بودی و دیگر مواضع و بلاد و صحاری بشمار است اهالی آنجا اکثر زبان فارسی گویند هواش گرمسیر است و انواع حیوانات باشد، صغانیان مملکتی بزرگ و وسیع است و از اقلیم سیم و چهارم است و ولایت بشمار دارد و ارتفاعات انواع بسیار دارد و مردم آنجا اکثر دین اسلام دارند، سقلاب^(۸) مملکتی وسیع است از اقلیم هفتم و از بلاد مشهورش مدینه القبل که آنرا قطانیه گفته اند شهری عظیم بزرگ است

سلطانیه (۱) Qaz. II, 402. (۲) خاں (۳) کوفه ارناق Variants
 cf. Guzidat p. 397 (۴) ناروس مادین (۵) بلادیه قیفانیه قیفانیه قیفانیه قیفانیه قیفانیه
 possibly for (۶) موج قوج (۷) For the other towns mentioned see Yaq. III, 871; IV, 21, 94, 100, 217;
 Muq. 177, A. F. 347, 356. (۸) مقلاب cf. Qaz. II, 413, 415.

و توابع بسیار دارد ارتفاعش اندکی غله بود و صیفی نیکوتر آید،
فرخار^(۱) مملکتی است از اقلیم ششم و ولایات و توابع بسیار دارد و اهل
آنجا در حسن و خوبی صورت درجه کمال دارند در حق ایشان
گفته اند

همه جور من از فرخاریان است * که مارا هم هی باید کشیدن
گنه فرخاریانرا نیز هم نیست * بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از نست * ولیکن کس نمی یارد چخیدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه * بدین خوبی نبایست آفریدن
که از ذوق لب و دندان ایشان * بدندان لب همی باید گزیدن
۱۰ فرغیز^(۲) و سنگا مملکتی است از اقلیم ششم دارالملکش قراقرم اوکنای
قان ساخت هوای سرد دارد و آبش فراوان و غله اندک بود و حاصلش
از حبوب صیفی بود و علفزارش نیکوست تا برود این رسیدن که بورت
اصلی چنگیز خان بوده است و اوکنای قان در آن شهر عمارات عالی کرده
از کوشک و سرای و امثال آن فراوان و آنچه جای نشست او بوده آنرا
۱۵ قوشی خوانند اند، قندهار مملکتی بزرگ است از اقلیم سیم و چهارم بلاد
بزرگش قراخالوک^(۳) و ولی شالوک^(۴) که دارالملک است و زایدندان^(۵)
و اغناب^(۶) و دیگر بلاد و ولایات و صحاری بسیار و ارتفاعش غله و

(۱) Dawlat Shāh 69. The verses following are by Nāṣir-i-Khusraw, and are quoted by Jāmī in his *Bahārīstān*. (۲) Variants فرغه، فرعین، فرغز mostly without points. See Qaz. II, 392; Yaq. I, 33. Mustawfi in the *Guzīdah*, p. 559 line 7, gives the following description of the boundaries of Mongolia و آن زمینرا حدود شرقی تا ختای و غربی تا ولایة ابغور و شمالی تا فرغیز و For Salanga cf. *Rauzat* V, 3 and *Habib* III, pt. 1, p. 4. (۳) قراخانوک، فراحانک، قراچارتک (۴) ولی شایوک، رزین دندان، روی دندان، زرین دندان (۵) ویشانک، دنی شانک، دنی شایک اغناب، اعیاب، اعناب (۶)

اندك میوه باشد، کابل مملکتی است از اقلیم سیم و بلاد و مواضع بسیار دارد ارتفاعش نیشکر و دیگر محصولات گرمسیری فراوان باشد، کشمیر شهر بزرگ است از اقلیم سیم و بارو و خندق عظیم دارد و ولایات بسیار از اقلیم سیم و چهارم از نواح اوست و مردم آنجا چون با ترک آمیخته شدند حسن صورت دارند و بغله حسن و فرط ملاحظت مشهور اند، کیماک^(۱) ولایات و صحاری بسیار دارد و از اقلیم ششم است درو عمارات بسیار بلاد و قری کمتر است و سردسیر است و مزروعات و مغروسات نادر نباشد اما دواب و مویشی بسیار بود، ماچین مغول نکبایس^(۲) خوانند مملکتی طویل و عریض است از اقلیم اول و دوم و دار الملتکش شهر ۱۰ خنسای است و بعضی سیاهان^(۳) گفته اند که از آن بزرگتر شهر در ربع مسکون نیست و باتفاق در حد شرقی بزرگترین بلاد است و آنرا بحیره در میان شهر است دورش شش فرسنگ باشد و در حوالیش عمارات شهر است و هوایش گرمسیر است ارتفاعش بیشتر نیشکر و برنج بود و خرما آنجا چنان معدوم و عزیز الوجود است که يك من به من شکر بدل ۱۵ کند و گوشت خوردنی اکثر از ماهی و کاه بود و کوسسد نادر بود و سخت گران باشد و درو کثرت مردم چنانکه حای و حارس از الوف گذشته اند و بتومان رسیده و اکثر آن قوم کافر اند اما بافت عدد مسلمانانرا قوت بیشتر باشد، ما وراء النهر مملکتی بزرگ است از اقلیم چهارم از و بلاد مشهورش بخارا و سمرقند و سغد و محمد و دربوق ۲۰ و نور^(۴) و کش و بدخشان و ترمذ و اتاس و بیکند و اسروشه و اوزکند و انرار و چاچ و اسبجاب و نسف و محضب و طراز و قازاب و فناکت و سفناق و کنت^(۵) و در صور الاقلیم آمده گویند که در زمان

(۱) Yaq. I, 33; IV, 101; I, K, 28, 31. (۲) Variants نکبایس
possibly بورة، نوره (۳) Zava, *Ma'ath* II, 616. (۴) در زمان ساسانیان
(۵) Yaq. II, 127; IV, 309.

ما قبل بخارا دیواری داشته که قطرش دوازده فرسنگ بوده و سفد مشهور است که از نزہات جهان بوده است از بخارا تا سمرقند ہشت روزہ راہ است بر کنار آب باغ بیاغ بوده است و اہل ما وراء النہر غریب دوست و صاحب مروّت باشند و در آن ملک بقرب بیست ہزار دینہ و مزرعہ بودہ و در اکثرش مردم سپاہی و مسلح بودہ اند و از کثرت مخالفت با کفار ہر کس را با سلاح و زرہ لازم بودہ است، مکران مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم وسعتش دوازده مرحلہ دار الملکش فتزبور طولش از جزایر خالدات صبح و عرض از خط استوا کد ہوایش گرمست و آبش از رود و دیگر بلاد بزرگش نیز و منصورہ و فہلفہرہ و زراعات و عمارات بسیار و قری بیشمار دارد، مکس^(۱) و باشقرود^(۲) دو شہر بزرگ است با اقلیم ہفتم و صحاری و مواضع بسیار از توابع اوست و اکثر سکنانش صحرائشین، ہند مملکتی بسیار است بر و بحر و اکثر گرمسیر و در فصحت عرصہ آن گنہہ اند کہ دانگی از معور جهان باشد و در این کتاب چند ولایت اورا کہ^(۳) مشہور ترین باد کنیم و مشہور است کہ کثرت مردم و لشکر آنجا بیقیاس بود و بلاد بزرگش دہلی از اقلیم دوم است و اکنون نختگاہ سلطان و شہری بس بعظمت دوبرقیہ^(۴) از اقلیم دوم است و زیتون و سرنندیب از اقلیم اول است و سومنات و قنوج از اقلیم دوم است و کنبايط^(۵) و گجرات و مرغ و ماہ^(۶) از اقلیم دوم است و معبر و ملی بار و مقدشو^(۷) و تلنگ و طعہ مشہورست بسرحد چین و در آن دکان ارزیز است و بدین سبب ارزیزرا قلعی خوانند و ارور^(۸) و تانہ و دیگر بلاد معبر و ولایات یجد و اندازہ است چنانکہ ملی بار و

(۱) Variant مکس (۲) Qaz. II, 411; Yaq. I, 468. (۳) For the towns named see A. F. 340, 356. Ibn Baṭūṭah III, 340, 366; IV, 46, 53, 297, 302. (۴) Yaq. (۵) مای or مرغ و مار (۶) کبابد، کبابیت (۷) ودبیر، دوپسر، دبیر (۸) Muq. 477; A. F. 347, 358. and اروس (A) IV, 602.

گجرات و کنایط هر يك هفتاد هزار پاره ده و توابع دارد، بمن مملکتی
 بزرگ است و همه گرمسیر و از اقلیم اول و دوم و دار الملکش اکنون
 شهر نعر است و در سابق صنعا بوده و صنعارا آب و هوا چنان موافق
 بوده که چهار فصل بر يك مقام میتوانسته اند بود و قصر غمدان که از
 معظمت و منزهات عمارات جهان بوده در صنعا بوده است و بر درگاهش
 نوشته بودند وَ لَقَدْ عَلَّمْنَاهُ أَنْ لَا نُخَلِّدَ وَ لَا كُنَّ عَلَّمْنَاهُ أَخْرَجُ سَاعَةً عَثْمَانَ
 آنرا خراب کرد و کنیسه قلیس^(۱) که ابرهه بن صباح هم در صنعا ساخته
 بود از معظمت عمارات جهان بوده است چنانکه از غایت عظمت و زینت
 عقل درو حیرت شده صفاح اولین خلیفه بنی عباس آنرا خراب کرد و
 ۱۰ از مال بقیاس بر داشت و شهر عدن فصبه ایست اما چون فرضه
 است شهرت دارد و حضرموت هم شهری کوچک است و هود پیغمبر علیه
 السلام آنجا آسوده است و عمان بزرگترین شهر ایست از آن بلاد و در بای
 عمان بدان منسوب است و بلاد مهرد ولایتی بسیار است و شهر بزرگش را
 شحر خوانند و ملک یمامه در بعضی کتب از بمن شمرده اند و در چندی
 ۱۵ جا از ولایت حجاز در فصبه دقرا یمامه دیوان جهت سلیمان علیه السلام
 قصری سخت عالی ساخته بودند از سنگهای عظیم و دار الملکش یمامه بوده
 و دیگر بلاد یمامه فلج که مقام قیس عیلان بوده و زرنوق و قرقری و
 ارون^(۲) و دیگر بلاد مشهور بمن چون فیلان^(۳) و فرغان^(۴) و قالله^(۵)
 و قلیانه^(۶) در مسالك الممالک آمده که بشر معطله و مصر مشید که در قرآن
 ۲۰ آمده^(۷) در زمین البون مملکت بمن بوده است و حکایت عظمت استحکام
 بروج مشید زاید الوصف بوده و در کلام مجید در ذکر استحکام آنرا

(۱) Variants زرنوق and زرنوق Hamdani (p. 161) gives: Variant اردن (۲) فیلانی، فعلان (۳) فرغانه (۴) قرغان (۵) قالله (۶) قلیانه (۷) Qur. XXII, 44: فیه، فیه (۸) فیه، فیه (۹) العریة (p. 161) L K 137

حرب مسلمانان خراب شد و از آن وقت باز خراب است و از جمله عمارات درو دو ستون پیدا است از مرمر دورش پانزده گز در علوّ چهل گز دیگر عمارانش بر این قیاس توان کرد و اکنون دار الملکش افریقیّه است، الآن و سوداق از اقلیم پنجم است مملکتی فسیح و ولایتی طویلست و صحاری بسیار دارد و مردم آنجا بیشتر صحرائشین باشند و دواب و مویشی دارند و معاش ایشان از آن باشد، اندلس از اقلیم سیم و چهارم است و مملکتی طویل و عریض است در صور الاقالیم آمده که بزمان سابق اندلس را از حساب ملك روم شمرده اند و در عهد اسلام مملکتی علی حدّ شده است و دار الملکش در ما قبل قرطبه بوده است و در مغرب بزرگتر و پر نفع تر و پر میوه تر از آن شهر نبوده است و بارو از سنگ داشته و درو مردم متمول بسیار بوده و اکنون در عمارات وسط است و دار الملك اندلس اشبیلیه شده است و دیگر مشاهیر بلادش جیان و سرفصنه و نطیله و لارده و فرج^{۱۴} که وادی الحجاره نیز خوانند و قونکه و فرقشونه^{۱۵} و قنطره و قسطیبه^{۱۶} و قنعه ایوب و المرید و بلنسیه و قادس و نرجاله و قوریه و مارده و استخه و قنبره و ریه و قرطبه که شهری بزرگ است چنانکه سه جامع دارد و فریش نیز شهر بزرگ است و درو معادن آهن و سنگ مرمر بسیار است و از میوه‌های صدق بیشتر بود و بجزیره^{۱۷} کوره ایست و درو قصبات و قری بسیار است و از میوه‌های زیتون بیشتر است و مدینه النعاس که از عجایب عمارت جهان است در آن ملك است و آنرا دور بارو چهار مرصک است و علو دیوار زیادت از پنجاه گز و دروازه ندارد یعنی گفته اند که دیوار الفریین اکبر ساخته است و اصحّ آنکه دیوان بهرمان سبایان گفته اند که کرده اند و منسّران در تفسیر آیه قوله تعالی و أسسنا له عیسى قنطر و من

۱۴ A. P. 139 ۱۵ Yaq. IV, 96 ۱۶ Yaq. IV, 97 ۱۷ Idrisi 297.
 ۱۸ Variant درو ۱۹ Qaz. II, 375.

الْجِنَّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِأَذْنِ رَبِّهِ كَفْتَهُ اَنْد از آن چشمه روی گذاخته
 آن بارو ساخته شد و بنی آدم آنجا کمتر رسند و در عهد بنی امیہ شخصی
 آنجا رسید بود خلیفہ را از حال آن حصار خبر داد خلیفہ با او کسان
 فرستاد و از اندرون حصار آواز غلبہ میشنودند اما از استحکام حصن
 دخول در وی متصور نبود و هر کرا بحبلہ و تدبیر بر سر بارو فرستادند
 قہقہ زد و در اندرون حصار افتاد پس شخصی را مال بسیار پذیرفتند و
 نردبانی ساختند چنانکہ بر فرازش رفت و در درون حصار توانستی دید
 و آن مرد را ریسمان محکم بر میان بستند و بر آن نردبان رفت چون در
 درون حصار نگرید او نیز قہقہ زد و میخواست کہ اندرون حصار در
 افتد ریسمان بکشیدند آن مرد دو پاره شد نمی در اندرون افتاد و آن
 نمی کہ در ریسمان بسته بود بیرون بماند و قطعا از اندرون حصار حال
 معلوم نشد بقیاس آن نواب با خلیفہ گفتند کہ مگر سلیمان پیغمبر عم
 دیوانرا در آن حصار محبوس کرده است و این افعال ایشان است زیرا کہ
 بنزدیک مدینۃ النحاس بحیرہ بسیار مہاجست و در گردش فی فراوان
 رسته است پیش از این تفحص ہم در عهد بنی امیہ امیر موسی بن نصیر
 ملاحانرا در آن بحیرہ فرستاده بود و از آن ظرفی چند بر آورده بودند
 از مس و قلعی ساخته و مہر کرده چون آنرا میشکستند شکل مردی زرین
 با سلاح سوار با پیادہ پیدا میشد و در ہوا میرفت و میگفت یا نبی اللہ
 مَا نَعَاوِدُ إِلَيْكَ قَطُّ فہم کردند کہ سلیمان عم دیوانرا در آن محبوس کرده و
 ہم بنزدیک مدینۃ النحاس دو لوح از سنگ ساخته اند و بر آنجا احوال
 انبیا علیہم السلام و ذکر پیغمبر نیز صلی اللہ علیہ و سلم نوشته و مواعظ
 و وصایای بسیار مفید آورده و این نقلها از تاریخ مغرب است و در
 عجایب المخلوقات گوید کہ سبب قہقہ زدن مردم برویت مدینۃ النحاس
 آنکہ در آنجا کوه سنگ باہت است و خاصیت این سنگ چنانکہ ہر آدمی
 کہ نظر بر آن افتد قہقہ زند و خندہ ناک شود و چندان بخندد تا بمیرد

و دیوانرا از آن سنگ لذتی عظیم است و در معجم البلدان (۱) آمده که جزیره قابس بغربی اندلس است و درو طلسمی ساخته بودند که مانع دخول اهل بربر بود بدان ملک زیرا که اهل آن ملک را از بربریان آسیبی عظیم رسیدی و در سنه اربعین و خمسایه آن طلسم باطل شد، ه بادیة العرب جبال و صحاری بسیار است و از اقلیم دوم و سیم طولش از حدود شام تا بحر فارس و عرض از مکه تا نجف و هریک کمابیش دوپست فرسنگ مسافت دارد و سگانش اعراب صحرائشین اند و قبایل بیشمار و اگرچه آن دیار گرمسیر عظیم است و بی آب اما در غایت خوشی هوایی دارد و از خوشی هواس گفته اند قالت الطاعة انا انزل بالشم ۱۰ فقال الطاعون انا معك وقال الخصب انا انزل بالعراق فقال التفاق انا معك فقالت الصحة انا انزل بالبادية فقال الشفاء انا معك و بنا برین سگان آنجارا رنجوری کمر بود و درین معنی گفته اند قیل لِحکیم ما بال اهل البادية لا يحتاجون الى الاطباء قال لان الجسم الوحش لا يحتاج الى البيطاره و در آن مقام رزع و غرس به نادر بود و عمارات در موضع چند ۱۵ معدود است و بنیاد و معاش ایشان بر نتایج شتران و سایر دواب و مویشی و معاش ایشان لحوم و حوش صحرای مثل سوسمار و غیر آن باشد و بدان سبب دایم ناپاک باشد، بربر مملکتی است از اقلیم دوم و اول و از بلاد مشهورش فاس شهری بزرگ است بر ساحل بحر و آب بسیار و کوچک دارد و درو کما بیش ششصد آسیاست و دیگر شهرهای بزرگ ۲۰ بسیار است و عمارات فراوان، جرکز مملکتی است باقلیم ششم و صحاری و علفزارهای بسیار و سگانش صحرائشین و معاش آن گروه از دواب و مویشی بود، حبشه مملکتی است باقلیم اول و دوم دار المنکس حرمی (۱) باقلیم اول طولش از جزایر خالدات بل و عرض از خط استوا ط و آن

(1) Yaq. IV, 3. In the printed text the account is different. (f) Variant

and read جومی modern Axum. A. F. 106.

شہر بست بزرگ و ولایت و نواب بسیار دارد و از مشاہیر بلادش بجا و زبلیع و عذاب^(۱) و دیگر بلاد و قصبات بسیار است، حجاز مملکتی است باقلیم دوم و خلاصہ آن دیار مکہ و مدینہ است شرفہا اللہ تعالیٰ و شرحش در قسم اول یاد گردانید و دیگر بلادش طایف و نجران^(۲) کہ مقام اصحاب اخدود است و حجر کہ مقام بنی ربیعہ است و قرن المنازل^(۳) و نہامہ و دیگر بلاد و صحاری بسیار و مردم آنجا را معاش از تجارت و دواب بود، حیر مملکتی است طویل و عریض باقلیم اول، سبا مملکتی است باقلیم دوم و سیم ذکرش در کلام مجید آمدہ قولہ تعالیٰ^(۴) لَقَدْ كَانَ لِسَبَآءٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جِئَانِ عَن يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كَلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَ آشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ، شام از اقلیم سیم و چہارم است و دار الملکش شہر دمشق و شرحش از پیش رفت و دیگر بلاد بزرگش حمص و حماء و حلب و عکہ و سلمیہ و انطاکیہ و لادقیہ و اجنادین و قنسرین و طبریہ و شمشاط و بلقا و فبقی و صور و طربلوس و بعلبک و مرعش و رحبہ و دیر خالد و بیرہ و تدمر و ہاردن و بعصمت نربن عمارتی در آن

۱۰ ملک کنیسہ و جامع انطاکیہ بودہ و در رسالہ ملکشاہی آمدہ در جامعش ستونی یکپارہ مربع است از چوب صنوبر دیدم در بلندی چہل گز و ہر ضلعش یک گز ساخته اند و در کنیسہ گنبدیست چہل گز در چہل گز و علو ہشتاد گز طبقہ اول آن عمارت از سنگ تراشیدہ بر آوردہ و طبقہ دوم از آجر و گچ و طبقہ سیم بچوب مسقف گردانیدہ و بامش بقلعی اندودہ و دیگر عمارات آنجا بدین قیاس توان کرد و بشہر تدمر ہم عمارات عالی عظیم بودہ و در صور الاقالیم گوید کہ بزمان سابق ملک شام داخل مملکت روم بودہ است و در عہد اسلام باز داخل ایران شد تا در سنہ احدی و سبعین و خمسایہ آل ایوب داخل مصر گردانیدند و از آن

(۱) A. F. 153, 160. Variants میلاد، جیلاد، سلاب (۲) Yaq. IV, 755.

(۳) I. K. 133, 150. فصہ، لجمہ، لجمہ (۴) Qur. XXXIV, 14.

وقت باز داخل مصر است حصن تبوك سرحد است میان شام و
 تمامه (۱) و اصحاب الابکة آنجا بوده اند و شعیب پیغمبر عم بدیشان منزل
 بوده و مدین که مقام شعیب پیغمبر عم بوده بر شش مرحله آنجاست و
 قبیله مدین بدان موضع منسوبند و بقولی مدین بن ابراهیم خلیل عم منسوبند
 و آن موضع نیز بدو نسبت یافته و در مدین چاهی است که موسی عم
 جهت دختران شعیب عم و گوسفندان او از آنجا آب بر کشید است و
 آن قصه مشهور است و در قرآن مذکور قوله تعالی (۲) وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ
 مَدَیْنٍ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِّنَ النَّاسِ بِسُقُونٍ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ
 قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْفِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَ أُونَا شَبِخَ كَبِيرٌ فَسَفَىٰ
 لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ وَ صَخْرَهُ موسی عم بقولی در انطاکیه بوده است و
 غار اصحاب کیف در کوهی بحدود شهر طرسوس، صعید و بلاد عبد المومن
 مملکتی بزرگ است از اقلیم دوم و سیم و دار الملکش و بلاد مشهورش
 مراکش دیگر مواضع و قصبات بیشمار و بیشتر آن موضع کرمسیر است و
 مردم آنجا دین اسلام دارند و در زهد و تقوی درجه عالی دارند و هیچ
 کاری خلاف شرع از ایشان ظاهر نگردد، طرابلس مملکتی است از اقلیم
 دوم و سیم و بلاد مشهورش فزان و ولایت بسیار دارد، طیبطنه خوش
 شهری است بر سر کوهی بلند و اکثر عمارتش از سنگ کرده اند نزدیک
 نهر تاجه است و آن رود در بزرگی بدجله نزدیک بود از اقلیم پنجم است
 و در بعضی کتب آنرا از بلاد اندلس نهاده اند و در جدین مملکت
 علی حد کتبه اند مواضع و نواحی فراوان از تمام اوست و در جنوب
 الاقلیم گوید در آن ملک سمور بسیار است، طنجه مملکتی بزرگ است از
 اقلیم دوم و سیم و دار الملکش شهر طنجه که نواحی و مواضع و قصبات
 بسیار و نواحی دارد، فرنک مملکتی بزرگ است از اقلیم ششم و هشتم

(۱) Yaq. I. 25.

(۲) Qur. XXVIII, 22 to 24.

و خلف آن و دار الملکش شهر بزنطیہ کہ اکنون آنرا قسطنطنیہ خوانند
و دویم قبصر روم کہ قسطنطین نام داشت ساخت و استنبول نیز گویند
و از اقلیم ششم است و طولش از جزایر خالدات مطن و عرض از خط
استوا مہ طالع عمارتش برج سرطان و در مسالک الممالک آمدہ کہ آن شهر
بر جزیرہ افتادہ است کہ سه طرفش شرقی و غربی و جنوبی متوصل بحر
روم است و شمالی با خشکی پیوستہ و از طرف شرق تا غرب طول آن
جزیرہ شش فرسنگ است و آن شهر دو بارو دارد و بلندی بارو درونی
ہفتاد و دو گز است بعرض دوازده گز و یک ہزار و دو بیست و بیست
و پنج برج دارد و بر ہر یک رهبانی ملازم و بلندی باروی بیرونی چہل
و دو گز بعرض ہشت گز و فاصلہ میان ہر دو بارو شصت گز در آن
شہر کنبسہ بنام فطرس و پولس حواریان ساختہ اند طولش سیصد گز
بعرض دو بیست گز و بلندی دیوارش کمابیش صد گز و سقف و روی
دیوار درونی مقام صدر آن کنبسہ از مس ساختہ اند و در آن شہر کنبسہ
دیگر است کہ آنرا بیت المقدس خوانند طولش یک میل کہ درو
قربان مذبح^(۱) ایشان است و نزدیک آن مذبح تختہ از سنگ سبز زمرد
مانند طولش بیست و چہار گز در عرض شش گز در دیوار خانہ صدر
آن مقام نشانہ و برو شکل عیسی عم و مادرش مریم نگاریہ و در جوارش
دوازده تمثال بر اشکال حواریان از زر طلا ساختہ طول ہر یک دو گز و
نیم و ہم چشمہاشان از باقوت سرخ فروزان کردہ و در این کنبسہ
بیست و ہشت دراز زر طلا و قرب یکہزار من از مس و روی نشانہ
بیرون از آنچه از عاج و آبنوس و صندل و ساج و غیر آن کردہ اند و
در این شہر کثرت عمارت چنانکہ زیادت از چہار ہزار حمام داشتہ و
کنبسہ ہا در خور آن، فلسطین مملکتی بزرگ است و باقلیم سیم منسوبست
بفلسطین بن ارم بن سام بن نوح عم و بقولی این فلسطین از نسل حام بن

(۱) Variant throughout مطبخ

نوح عم است و بروایتی دیگر از نسل یافت بن نوح عم بوده و در بعضی کتب فلسطین را از ملك شام شمرده اند و بعضی آنرا مملکتی علی حد گفته اند دار الملکش شهر بیت المقدس است و شرحش در قسم اول آمده و دیگر بلاد مشهورش کنعان و زغر و رمله و بلقا و غزه و عسقلان و بارین و شلیم و صافیة و ارجا که دار الملك جباران موسی عم بوده و بقولی دار الملکشان بلقا بوده و بلاد قوم لوط باکثر روایات در فلسطین بوده است در جنوب بیت المقدس مایل بشرق و ولایتی بغایت خوش و مرتفعی و بقولی هفت یاره شهر بوده است و بدیگری پنج یاره بوده است صبعه و صغر و غمره و ادماه و سدوم و آن معظم ترین بلاد بوده و ۱. در هر يك انبوهی نام بوده و هر یکرا قری بسیار از نواع اوست و سبب خرابی آن دیار کثرت لواطه و نافرمانی بحکم خدای و آن حکایتی مشهور است و در تواریح و تفاسیر مسطور اکنون آنرا مؤتفکات و زمین مقلوب میخوانند و درو هیچ رستی نبود و تیره گی عظیم دارد و لا شك زمینی که محل غضب خدای گردد چنین باشد و به بعضی روایات این بلاد در ۱۵. مفازة بوده که مابین کرمان و قهستان است و تمثیت قطاع الطریق و این روایت ضعیف است و در فضیلت فلسطین در تفسیر کئی آمده است قوله تعالی (۱) يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبْنَا لَكُمْ و قوله تعالی إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا الْعَالَمِينَ در شان فلسطین منزلت. قبط از اقلیم دوم است و مملکتی طویل و عریص و فسیحتی هر چه نامتر ۲. بود، قراقیم از اقلیم هفتم و ما وراء آن است ولایتی طویل و عریص و بیشتر سکنانش صحرائین اند و بلاد و نری کمتر بود و معانی ایشان بر دوآب و مواسی است، قیروان شهری عظیم باقیم سیم است و دار الملك بنو اغلب بوده و ایشان بر ظاهرش شهر رفاده ساختند و هر دو با هم پیوسته گشت و بلاد و ولایات دیار از نواع اوست مثل تاسیر

که بريك فرسنگی دریاست و شهری بزرگ و خوش و درو جامه‌های خوب بافتند و میوه‌های فراوان باشد و زوبله و صبرة قیروان و سوسه و سفاقس^(۱) و غیر آن ولایتی بسیار است، قلزم شهر وسط از نوابع مصر است و اقلیم دوم بر ساحل بحر قلزم و آن دیار را بدان شهر باز میخوانند و آنجا را آغاز لسان البحر خوانند اگرچه آن شهر از نوابع مصر است اما جهت معروفی آن بحر شرحش علی‌حدث نوشتن بهتر بود، مصر مملکتی طویل و عریض است باقلیم سیم و شرح مصر و اسکندریه در قسم ثالث گفته شد و از آن دیگر بلاد مشهورش مثل دمياط و منف و عریش و انتوهی و ایله و فوه و قیس و منیه^(۲) و قفط که وقف علویان است در معجم البلدان آمده^(۳) که در آن ملک غیر از آن موضع و حبس الجبوشی وقف نیست و النیوم که بعهد یوسف عم صحرای بی نفع بود و یوسف عم بامر حقّ تعالی جوی از نیل اخراج کرده در مدت هفتاد روز آن موضع آبادانی شد و مردم نشین فرعون گفت هذا عمل الف یوم آنرا النیوم و بدان نام منسوب شد و یوسف عم بر آن جوی ولایات بسیار ساخت و مدار مصر اکنون بر ارتفاعات آنجاست و آغاز آن ولایت از مصر کهنه است، مغرب از اقلیم اول است و ما قبل اوست و مملکتی فراوان بی اندازه دارد بلاد بزرگش مدینه الفیل و آنرا قطانیه خوانند شهره بزرگ است و درو کنایس بسیار و عجایب و غانه^(۴) و قراطه و قصر الفلوس^(۵) و دیگر بلاد بزرگ در صور الاقالیم آمده که در مغرب بتزدیک خط استوا و سفالة الریح مفازه است قرب پانصد فرسنگ در پانصد فرسنگ و درو از کثرت ریگ روان و گرما و خشکی زیادت عمارتی نه و به بعضی روایات آنرا مفازة العالج گفته اند و از رسول صلعم مرویست که من قال حین،

(۱) Variants رفاده (already given) and رصافه (impossible) cf. Idrisi, 106, 109, 110, 111.

(۲) Idrisi 145, 148, 151.

(۳) Yaq. IV, 152.

(۴) Idrisi, 6.

(۵) Yaq. IV, 118, 173.

بنام علی فراشه استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه
 غفر الله ذنوبه و إن كان مثل رمل العالج و در جامع الحكايات آمده كه
 بيكجانب آن مفازه ريگ روان است كه يك راه بيش ندارد و آن راه
 جز در هر هفته روز شنبه گذرند و در ميان ريگ شهری است كه درو
 هه هم زنان اند^(۱) و اگر مردی آنجا رود از اقتضای آن آب و هوا از
 مردی بیفتد و بانديك زمانی ببرد و تناسل ایشان از چشمه ایست كه چون
 زنان درو نشینند حامله شوند و دختر آورند و اگر احيانا پسری آید
 بطفلی ببرد و چون آن زنان از حیض پاك شوند اگر در آن چشمه بنشینند
 دوم روز را باز حیضشان معاودت كند و چندان خون از ایشان رود كه
 ۱۰. بیم هلاكشان باشد و بقدرت خدای تعالی آن زنان طالب شهوت نیستند
 تا بمرتبته كه اگر زنی از ایشان بدین ولایت رسد چون مردی با او دخول
 كند عظیم برنجد اما چون مدتها آنجا باشد و با این آب و هوا خوشی
 كند او را نیز آرزوی مرد پیدا شود و ایشان دین اسلام دارند و در كار
 طاعت و عبادت درجه شان عالیست و هر كاری كه جهت نظام امور
 ۱۵. دنیوی مرد آنها باید كرد از فلاح و صناع و غیر آن آنجا همه زنان
 كند و هر چیز شان كه حاصل شود همرا با هم شركت بود و نزدی و
 كوچکی و نزاع جهت سود و زیان در میان ایشان نیست و زیادت جوی
 و تنعم طلبی و زینت خواهی و ذلّه بدی معتمد ایشان حرام است و
 الحق خوش مذهبی و روشی دارند و چین زانرا بر بسیار مردم ترجیح
 ۲۰. و تفضیل میرسد و بدیگر کران آن مفازه هم در ریگ روان شهری دیگر
 است و در آنجا بعضی از يك سبط بنی اسرائیل ساکن اند و ایشان بعد
 از غرق شدن فرعون و قبطیان از خدای تعالی در خواسته اند بار
 ما را باری دیگر بمیان مردم مهر و بدیشان مشغول مگردان و بجای
 فرست كه بی نشویش و وسوسه شیطان ترا برستند تا ایام كه د اطف به دای

(۱) Qaz. II. 108

ایشانرا از وساوس شیطانی رها کنید و بدان زمین رسانیده است و آن ریگرا
 سد ایشان گردانیده است چنانکه در هر سال يك روز بیش راه بدین
 ولایت ندهد و آن نیز از بهر آنکه تا مردم گاهگاه از حال ایشان واقف
 گردند و در طاعت حق سبحانه و تعالی با ایشان موافقت کند و در
 قرآن در حق ایشان آمده است (۱) *وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ
 وَبِهِ يَعْدِلُونَ* و در کتب معراج آمده که رسول صلعم در شب اسری بدان
 شهر رسید و آن قومرا دیده است و ایشانرا باسلام در آورده و در میان
 ایشان سؤالا و جوابها رفته اول پرسید که خانههای شما را همه بيك بالا و
 يك رسم و شکل بی تکلفی بینم و هیچ مرتبه و شرف بر هم ندارد سبب
 چیست گفته اند سبب آنکه ما همه از يك نژادیم و جز از بهر پرستش
 حق تعالی از والدین نژادیم و در پرستش هیچ فضیلت بر هم نداریم و در
 این مهمان خانه دنیا بر گذاریم و راه گذاری و سفری را دل بر مرحله
 نهادن و آنرا تزیین دادن از جهل بود گفت بر در همه خانهها گورها
 میبینم چرا چنین کرده اید گفتند جهت آنکه از مرگ فراموش نکیم و در
 هر عملی کوشیم که از آن در گور حله رحمت پوشیم گفت طاعت بی خورش
 و پوشش حلال نبود و در معرض قبول نیفتد خورش و پوشش شما از
 کجا است که بی شبهه بود گفتند که ما همه زن بيك خانه ایم و مؤنت همه
 بر خداوند آن خانه بود و خداوند خانه ما خدای تعالی است و رزق ما
 بر دست اوست ما تخم غله و پنبه و دیگر چیزها در صحرا زرع کنیم و
 آبش حق تعالی از هوا بفرستد ما آنرا بورزیم و بر داریم و بيك جا نهیم
 بقدر حاجت از او هر کس بر میگیریم خدای تعالی برکت میدهد و تا سال
 دیگر مارا کفاف میباشد گفت گوشت خوردنی از چه سازید گفتند
 گوسفندان بر صحرا و همچون غله و غیر آن در میان داریم که همه راست
 اما اکثر قوم ما حیوانی کمتر خورند گفت نرازو و پیمانه در میان شما باشد

(۱) Qur. VII, 159.

تا هر کس داند که تا چه میبرد گفتند نه چون هیچ کس زیادت از احتیاج نمی بریم به پیمانش چه حاجت بود گفت در آنجا پیشه‌وران باشند یا نه گفتند همه پیشه‌ور باشد اما متاعشان فروختنی نبود بجهت یکدیگر بقدر حاجت سازیم گفت شمارا قاضی و حاکم جائی بود که میانشان نزاع باشد تا دران انصاف باید کرد گفتند چون ما همه عیال الله ایم و ما بحتاج ما بقدر حاجت او میدهد مارا با هم چه نزاع باشد تا در آن انصاف باید داد و تا بقاضی و حاکم محتاج بشویم گفت چون قاضی و حاکم نیست اگر از یکی جریمه صادر شود حکمش چگونه کند گفتند تا غایت که شرف دین اسلام نیافته بودیم لطف بزدانی طریق وساوس شیطانی بر ما مسدود گردانیده بود و بی وسوسه شیطانی عصیان از آدی صادر نشود اکنون که شرف دین اسلام مستسعد گشتیم امیدواریم که در طاعت درجه ما عالی تر گردد از زمان سابق و هیچ معصیتی لا حق نگردد گفت اینجا طیب باشد گفتند نه ریخ و راحت فرمان خدای تعالی است اگر ریخ مرگ آید بیشک طیب آنرا دفع نتواند کرد و اگر مرض الموت نبود خود ۱۵ بطیب حاجت نینند گفت در این زمان آواز گریه بگویم رسید و آواز خنده از دیگر جایی سبب چیست گفتند خنده بران بود که شخصی با ایمان رحلت کرد و گریه بر آنکه فرزندی متولد شد نمیدانیم که با ایمان خواهد بود یا نه حضرت رسول صلعم چون ایشانرا در همه امور چنین بیکو کار و پاک اعتقاد یافت در حق شان بنیکوئی دعا کرد و روان شد که اللَّهُمَّ ۲۰ أَغْفِرْنَا بِحُرْمَةِ حُسْنِ أَعْمَالِهِمْ وَاشْتِغَالِهَا بِطَاعَتِكَ عَنْ أَسْأَلِهِمْ تَرْوِيتِكَ وَ مَلَائِكَتِكَ وَ أَنْبِيَائِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ هرمان بخدود مصر است و از اقلیم سیم و از عجایب عمارات جهان در تاریخ مغرب گویند که بعضی گفته اند که ادریس پیغمبر عم ساخته و بر بیرون در احجار آن هرمان اشکال نمودارست اکثر صنعهها منشوش گردانیده تا چون جهان را از واقعه ۲۵ مثل طوفان و غیر آن خرابی رسد و نسل منقطع شود و صنایع پوشیده

ماند چون باز قوی پیدا شوند آن اشکال و نقوش ایشان را دستور آن صنعتها گردد و بعضی گفته اند که از عمارات فراعنه است و خوابگاه ایشان و از چندان استحکام غرض آنکه امتداد زمان آن عمارات نا چیز نگرداند و اشخاص آن مدتی ظاهر نشود و پوشیده بماند و جمعی گفته اند بسبب قدمت بانیش معلوم نمیشود و زیرا کتابتی که در آنجا منقور است بخطی است که در این عهد کس نمیتواند خواند و بدین سبب حقیقت آن سخنها معلوم نمیگردد و در تاریخ بنای آن آنچه در افواه مشهور است بنی هذا الهرمان نسر الطایر فی السرطان و بدین دلیل چون اکنون نسر الطایر در آخر جدی است و در هر برجی کم از دو هزار سال نمیتواند برید اگر هیچ دور تمام نکرده باشد از تاریخ عمارتش تا اکنون زیادت از دوازده هزار سال بود و العلم عند الله تعالی، هفت گنبد است بزرگترین آنرا هرم میدوم خوانند و در مسالك المالك و در تاریخ مغرب و غیر آن گوید که چهار صد ذراع در چهار صد ذراع طول و عرض دارد و بمقدار بیست گز و سی گز شاهولی بر رفته است و بعد از آن بشکل گنبدی ۱۰ نیز در آورده چنانکه هر ضلع آن مثلثی نماید و علو آن هم چهار صد گز است و بمقدار بیست گز در بیست گز در میانش گنبدیست زیرش مربع و بالاش مشن گردانید پس برور گنبدی در آورده و چنان باندام سنگها بر هم نشانه که گوئی یکپاره است و درو وصل ندارد و در شیب آن سردابه که عمق عظیم دارد و بریسمان دراز در آن توان رفت و درو ۲۰ قبور موتی است و بعضی را اعضا و عظام هنوز بر قرار است و آن از خاصیت خاک مصر است و باقی دیوار آن هرم بتمام آگنه است و غیر از آن گنبد در آن هرم هیچ تجویفی در آن دیدار نمیدهد و از سنگ تراشیده ساخته اند هر سنگ کما بیش بیست و پنج گز در بیست و پنج گز در عرض سه گز از سنگ سرخ منقط بسواد ساخته اند و هم برین شکل ۲۰ مربعی که ذکر رفت کما بیش صد گز در صد گز باشد و مسطور است که

هرم بزرگترین بسبب سال و کوچکترین بهفتاد سال تمام شده است و دیگرهاش برین قیاس، یونان ولایتی طویل و عریض بوده است از اقلیم پنجم و ششم و درو خلقی انبوه بوده و حکمای فراوان از آنجا برخاسته اند و علوم بسیار حل کردند مثل ریاضی و الهی و منطق و حکمت و صنعت و فلسفه و رمل و تاریخ و هیئت و نجوم و اقلیدس و طب و غیر آن و شهر بزرگ آنرا ماقدونیه گویند خاصیت هوای آنرا صفای ذهن و تیز فہم و قوت حفظ و زیادتی عقل و حکمت بوده است اسکندر بقوت فتح بلاد جهت کثرت حکمت اهل آنجا از فتح آن عاجز شد چون آن زمین را درگو یافت از دریای روم و فرنگ مری برسد تا آن دیار بدان آب ۱۰ غرق شد و بفلجہ^(۱) اسکندر مشہور است و بعضی گویند کہ فلجہ اسکندر آنکہ دریای روم و فرنگ میخوانند بر اقلیم رابع و خامس و سادس و سابع واقع است و برید اش کہ اسکندر ساخته آنکہ مقبره هرقلس میخوانند و محاذی خلیج زقاق و بحر محیط است و علمای هیئت از این روایت ضعیف نهاده اند و فلجہ اسکندرا روایت نخست شمرده اند نقل ۱۰ است کہ چون کشتی بر زمین ماقدونیه عبور کند از خاصیت هوای آن ساکنان کشتی را جمیع احوال و اعمال گذشته بخاطر آید و العلم عند اللہ کتاب الخوانم، بوصف عجایی کہ در بر و بحر ریع مسکونست و اگرچه بعضی از این روایات عقل بدشواری پذیرد اما بمعنی قدرۃ اللہ تعالی لا نہایۃ لها باعتقاد مقبول باید داشت و آن مشتمل است بر مخلص و مقطعی، ۲۰ مخلص در ذکر عجایی کہ در ایران زمین است و هر مملکتی را علی حد باد کنیم، خراسان و قومس و مازندران و قہستان در عجایب المخلوفات^(۲) آمدہ کہ بہ پنج فرسنگی دامغان چشمہ ایست کہ آنرا بادخانی خوانند اگر از نجاسات چیزی درو افکند باد و سرما و نارندگی پیدا شود و چون بر دارند نام فرو نشیند و چنانکہ نجاست بیشتر بود باد و سرما

(۱) Variants here and elsewhere فلجہ، فلجہ، (۲) Quz. I, 190.

بیش باشد و این معنی در آن ولایت مشهور است، دیگر در عجایب
 المخلوقات^(۱) آمده که چشمه ایست در میان غزنین و جیبال^(۲) همین خاصیت
 دارد، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در دیه سیاه سنگ بولایت روغد از
 توابع مازندران در قعر چشمه کرمان اند جمعی که آب آورند اگر یکی از
 آن کرمان چیزها بزیر پی ببرند آب سبوی او و هر که در عقب او آید
 گدگ شود و هر که در پیش آبش خوش بماند، دیگر هم در عجایب المخلوقات
 آمده در ولایت مازندران هر بیشه را که ببرند و بسوزانند تا زمین هامون
 شود و بر آن زراعت کنند در سال اول بی آنکه تخم افشانند از آن زمین
 سوخته هندوانه شیرین حاصل شود، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که
 ۱۰ در ولایت بلخ در سنه ثمان و عشرين و خمسمایه زنی بچه آورد مثل يك
 نیمه آدی چنانکه از فرق تا قدم بدو نیم کنند و بسال دیگر بچه آورد
 يك تن و دو سر و چهار دست و دو پای، دیگر در قبله دمغان بر سه
 فرسنگی چشمه ایست گرم آب يك نوبت که درو نشینند از مرض جرب
 خلاص شوند صاحب قولنج را نیز شهید است^(۴)، دیگر در عجایب
 ۱۵ المخلوقات^(۵) آمده و هم در تحفة الغرایب آمده که به دیه ایلاستان^(۶) ما
 بین اسفراین و جرجان غاریست ازو يك يك آب بیرون میآید و در
 هر چند سال بهوجی بسته شود و چند گاه دریند باشد تا اهل آن دیار
 مرد و زن لباسهای خوب پوشید و با ساز و ملاحی شادی کنان بر در
 غار روند و نوبت چند سماع دارند همان روز آب روان شد، دیگر در
 ۲۰ عجایب المخلوقات و معجم البلدان آمده^(۷) که در بامیان چشمه ایست که هر
 چند نجاسات درو افکنند قبول نکند و بر خشکی افتد و اگر خواهند که
 سنگ در میانش افکنند مگر بر کنار بتواند ایستد پای بلرزد و درو افتند

(۱) Qaz. I, 193. (۲) Variants هینال, بینال (۳) Qaz. I, 192. (۴) Qaz.
 I, 190. (۵) Qaz. I, 189. (۶) Cf. Qaz. II, 202. Variants ایلاستان, ایلاستان
 ایلاستان (۷) Qaz. I, 190; Yaq. III, 31.

و غرق شوند، دیگر در حدود هرات دو پشته است در پهلوی هم یکی را
ایران و دیگری را توران خوانند در هر سال لشکری که از توران بایران
خواهد آمد سنگی از پشته توران بگسلد و غلطان شود و چنانکه بر پشته
ایران زند آوازش اکثر سگان آن حدود شنوند، دیگر صاحب اعظم^(۱)
ه خواجه عماد الدین خوافی حکایت کرد نزدیک هرات در کوه چاهی است
بادی عظیم از آنجا بیرون میآید چنانکه اگر چند من سنگی درو افکند
بقوت باد آنرا بر بالا افکند و بدین سبب کس قعر آنرا در نیافته است،
دیگر در عجایب المخلوقات^(۲) آمده که در کوه دماوند چاهبست عمیق چنانکه
کس قعر آنرا ندانسته است و بروز از آنجا دودی برآید و شب آتش
۱۰ اگر چیزی درو افکند قوت بخار آنرا بالا افکند، دیگر چشمه فراوز در
عجایب المخلوقات آمده^(۳) که غسل در آن آب تب ربع را زایل کند، دیگر
چشمه اروند^(۴) بسبستان فی سیار درو میروید چنانکه در آست بسگ
شده و آنچه در بیرون آب است فی مانده بود، دیگر در سظام در مزار
شیخ المشایخ ابو عبد الله داستانی^(۵) بر سر قعر او درخت خشک است
۱۵ چون از فرزندان آن شیخ یکی را وفات رسد از آن درخت شاخی بشکند
ایشان نیز بوصیت گویند که آن درخت در اول عصای بیغمهر ما دغم
بوده است و نسل بر نسل به امام جعفر صادق عم رسید و امام جعفر
بسلطان بایزید بسطامی داد و بایزید وصیت کرد که بعد از او که بیش
دویست سال از داستان درویشی خیزد و آن عصا را بسو دهند
۲۰ چون شیخ المشایخ داستانی بظهور پیوست آن عصا بدو رسید و بوقت
وفاتش بوصیت او در مدفن او در پیش سینه اش بزمین فرو بردند
درختی شد و شاخها کشید و در قدرت غر شاخی آرو برسد
درخت خشک شد آن کسان که او را برده بودند نیز در آن روز هلاک

(۱) Variant: ... (۲) Qaz. I, 198 (۳) Qaz. I, 191
(۴) Variant: ... (۵) Qaz. I, 190

شدند و از آن وقت باز آن درخت را این خاصیت موجود است،
 عراق عجم و کردستان و لرستان و جیلانات در عجایب المخلوقات آمده^(۱)
 که بولایت همدان بحدود نهاوند چشمه ایست که همان خاصیت چشمه دبه
 سیاه سنگ روغد دارد و همان کرمان در رهگذر آن چشمه اند هر که از
 آن چشمه آب آورد اگر از آن کرمان چیزی را به پی ببرد آب سبوی او
 و هم که در عقب او باشد گنگ شود و هر که در پیش او بود بر فرار
 بماند، دیگر در سمیرم^(۲) از نوابج لرستان چشمه ایست که چون در ولایتی
 دیگر ملخ رسیده بود دو مرد که بر ایشان خمر نخورده و زنا نکرده بروند
 و از آن چشمه آب بردارند و بولایت ملخ رسیده برند چنانکه بر زمین
 ۱۰ نهند مرغان سار در پی آن آب بروند و ملخ را دفع کنند و این معنی در
 مملکتها شهرتی تمام دارد و گویند که سلیمان عم با ملخ شرط کرد که دیگر
 خرابی نکند و آن چشمه را گواه گرفت و ساران را مقرر کرد که اگر باز
 ملخ خرابی کرد ایشان دفع آنرا از لوازم شمردند و این خاصیت از آن است،
 دیگر چشمه ایست بولایت طوالش که آتش چون مسافتی برود سنگ گردد
 ۱۵ و خوردنش در زمستان مضر نیست، دیگر در دبه عبد الله آباد^(۳) در
 خرقان همدان چشمه ایست آبش مقدار فامتی بر بالا میجهد و هرچه درو
 افگنی آنرا بر بالا میاندازد، دیگر بحدود جنبدق^(۴) چاهی است درو
 کبوتران بسیار و قعرش کس ندانسته است و درو زیادت از پانصد گز
 فرو روند از غایت سرما دیگر نتوان رفت عوام گویند کی خسرو جام گیتی
 ۲۰ نما در آن چاه نهاده است، دیگر در عجایب المخلوقات^(۵) آمده است که
 در کوه نهاوند همدان شکافی است هر گاه که مردم آن حدود بآب محتاج
 شوند جهت زراعت یا باسیا بدر شکاف روند و بیانگ بلند آب طلبند
 آب از آن شکاف بیرون آید و چون مقصود حاصل کنند همانجا روند و

(۱) Qaz. I, 195.

(۲) Variant سمیرم; cf. Qaz. I, 192.

(۳) Qaz. I, 193.

(۴) Qaz. I, 198.

(۵) Qaz. I, 195.

گویند که آب کافی است آب بایستند، دیگر هم در آنجا آمده که همچنین چشمه ایست در ولایت ری و رستمدر، دیگر چشمه اردبشتک^(۱) در قزوین بوقت خربزه آنجا روند و از آنجا آب روان خورند اسهال آورد و اگر از آن آب بجائی دیگر برند آن خاصیت ندهد، دیگر در صور ه الاقالیم آمده در ولایت قزوین در دبه ناشفین^(۲) جامه و غیرها رنگ نمیگیرد و در ارشت آهن خوی نمیریزد و در کنجیان شبنم نمی افتد و همه در یک فرسنگ زمین است، دیگر در دیهی بولایت قولنجان^(۳) قومه در عهد اوجایتو سلطان دختری را بوقت بلوغ زهار درو کرد و بعد از چند روز موضع قبل او درد کرد و شکافته شد آلت مردی و خصیتین از او بیرون آمد و مردی شد و در جامع الحکایات آمده که در بغداد مردی محمد نامرا همچنین دختری بود و در حالت زفاف از قوت دخول شوهر ازو آلت رجولیت پیدا شد و پسر شد و زن خواست و او را فرزندان آمدند، دیگر در دبه بیغان^(۴) بولایت قزوین مرداییست دورش هزار گز باشد و در میانش نی رسته پنج نیها درم رفته است و خاک در میان آنها پنهان شد و از زمین مرداب قلع گشته و مانند کشتی بر سر آب میگردد و جوانان بر سر آن رفته و تماشا کنند و هر سال از حاصل نی آنجا پنج شس هزار دینار بمالك آن دبه میرسانند، دیگر در کوه الوند همدان ماران بسیار می بودند و مردم اینا میرسانیدند و در زمان سلف بر آنجا چاهی عمیق فراخ کنده اند و ماران را بافسون درو محسوس کرده اند اکنون نیز پرمارست و هر مار دیگر که در آن ولایت باشد بی اختیار برود و خود را در آن چاه افکند و ازو بر نتواند آمد، دیگر در زین التواریخ آمده که در مانرود لر کوچک نوعی از مارست که بر طرف دم پیر سری دارد و بتزدیک هر سری دو دست دارد، دیگر امسال در ولایت قزوین

قولنجان (۳)

باشنلن، ماشن، باشن (۱) Variants

possibly دهقان، ده مغان، ده بیغان و ده دامغان در دبه و سوادکوه (۲)

Que. I. 180

زنی دختری آورد نیمه زیرین بر شکل دیگر دختران و نیمه بالائین را از ناف دو پیکر شد و چهار دست داشت و دوسر و همه متحرک بود و يك سر کمایش یکماه از سر دیگر برد و قریب پنج شش ماه آن بچه در حیات بود، دیگر مؤلف تاریخ مغرب گوید در سنه اثنی و عشرين و خمسایه با بھر رسیدم قاضی ابو البشر الاسدی جهت من حکایت کرد که در حدود ابھر برستم کوه غاریست و در آن غار سوراخی که دسته دسته چوبهای باریک بریسمان در بر هم بسته از سقف آن فرو میافتد اگر دسته فرو گیرد دیگری فرا پیش آید و الا بر قرار ایستاده بود، دیگر امسال در قزوین مردی غریب در بازار در شب وفات یافت سگی داشت بر بالای او خود را بر زمین میزد چون او را بمقبره بردند و بخاک سپردند سگ همراه بود پیش باز آمد و بجای وفات او چندان خود را بر زمین زد که هلاک شد و این حال همه اهل بازار مشاهده کردند و بر همگان وفاداری سگ محقق شد، دیگر بر سه فرسنگی قزوین در کوه رودبار چشمه ایست انکول خوانند و در ریزهای گرم تابستان آب آن چشمه بخ ۱۰ بندد و اگر روز خنک بود بخ کمتر باشد چون در شهر بخ نماند از آنجا بشهر آورند، دیگر در زمان سلطان ابو سعید در سلطانیه مردی بریش کوتاه دیدم که بر نیمه بالای اندام چون خرس مویها دراز داشت اما بر رویش بجز ریش موئی نبود و سخنش مفهوم بود گدائی کردی، فارس و کرمان و شبانکاره در عجایب المخلوقات آمده^(۱) که در هندیان از نواب فارس چاهی است در میان دو کوه از آنجا دودی بر میآید که هر پریک که بر بالای آن چاه بگذرد از عفونت آن بمیرد، دیگر هم در عجایب المخلوقات آمده که چشمه رود خاره^(۲) بشبانکاره دو سه آسیا آب از او بر میجهد سی سال جاری بود و سی سال دیگر در بند بود و هیچ آب ندهد تا

(۱) Qaz. I. 201.

(۲) Variants رود خواره، رود غاره، رود خوره

بعد از سی سال دیگر جاری باشد و لا یزال احوالش چنین باشد، دیگر هم در آنجا آمده^(۱) چاه دیه عبد الرحمن عمقش بقدر دو قامت بود و بوقت آنکه بآب احتیاج افتد خواه جهت زراعت و خواه جهت آسیاها آنجا روند و آب طلبند چندان آب که ایشانرا کافی بود جاری گردد و چون بآب محتاج نباشند باز خشک گردد، دیگر چاه صاهک بآرجان^(۲) فارس بقعرش نمیتوان رسید و چندان آب که ایشانرا کفایت میدهد، دیگر در صور الاقالیم گویند باردشیر خرده چشمه ایست که هر که از آن آب خورد اسهال آیدش و هر کرا هوس دارد خوردن از آن آب خدمتی نیکو کند، دیگر هم در آنجا آمده نزدیک دیه مورجان غاریست^(۳) از سقف آن غار آبی می بر آید اگر يك کسی درو رود بقدر کفایت او آب دهد و اگر بیشتر روند چندانکه در آنجا کجند بقدر کفایت بدیشان آب دهد و گویند از طاسمات است، دیگر هم در آنجا آمده که بدشت بارین^(۴) در آن کوه چشمه ایست آنرا چشمه نوح گویند آتش نداوی علل است و دفع عنوانات میکند و از آن آب بولایت دور میبرند، عراق عرب و خوزستان در عجایب المخلوقات و تحفة العراب آمده که در میان بصره و اهواز رودبست که در بعضی اوقات چیزی بر شکل مناره از آن رود پیدا شود و از او آواز طبل و نوح آید، دیگر هم در آنجا آمده از نقل سنان بن ثابت حرّانی که زنی را دید که در دو دست نداشت و همه کاری که بدست توان کردی او پا کردی و من نیز در حله مردی چنین دیدم که پیا خیاطت کردی و در عهد عارفان خان در تبریز همچنین مرد موجود است که بر میدان بوهنامه مانده است. دیگر در بغداد زیر دار شاطیبه بر شاطی دجله زمینی است که بیس صد گز باشد نیایی که در آنجا شویند طراوت خوب داشته باشد و بر هر

(۱) Qaz. I. 101.

(۲) Qaz. I. 200.

(۳) Qaz. I. 183.

(۴) Variant

زمینی دیگر از شاطی دجلہ کہ شویند آن طراوت نداشته باشد، دیار بکر و ارمن در عجایب المخلوقات^(۱) آمدہ کہ در ارمنیہ چشمہ ایست آنرا زراوند خوانند ہر کہ در آن آب نشیند ہر دملی و فرحہ کہ بر بدن او باشد صحت پذیرد و اگر از آن بخورد ہر باد فاسدی کہ در درونش باشد اخراج کند و از اطراف مردم معلول بدانجا روند و صحت یابند، دیگر ہم در آنجا آمدہ کہ در مرغزار یاسی^(۲) چمن بولایت ارمن چشمہ ایست آب او چنان بقوت ازو بر میجد کہ از مسافتی دور آوازش میتوان شنید ہر جانور کہ درو افتد در حال ببرد و خوردن او اسہال عظیم آورد، دیگر در جامع الحکایات آمدہ کہ صاحب تاریخ دیلمہ گوید کہ از ارمن ۱۰ تحف بخدمت ناصر الدولہ آوردہ اند دو مرد در میان بودند پشت ایشان بر ہم چسپید و عمرشان قریب بیست و پنج سال رسید و احوال اکل و شرب و خواب و بیداری ایشان مخالف ہم و حکایت ہاشم و عبد الشمس پسران عبد مناف جد رسول صلعم کہ ہم برین صورت چسپید بودند و ایشانرا بشمشیر جدا کرد مقوی این تقریر است، دیگر ہم در آنجا آمدہ کہ ۱۵ در شہر نشوی^(۳) آسیائی بودہ است کہ آب پیوستہ آنرا گردان داشتی و بہیچ اصلاح و استناد محتاج نشدی ہر کہ خواستی کہ بار دروی نہد یا بیرون آرد گفتی بحق بونس پیعہ عم بایست از گردش باز ابستادی و آب ہمچنین روان بودی تا او مراد حاصل کردی پس گفتی کہ بحق بونس کہ با حال خود رو با حال اول شدی، روم و گرجستان در عجایب ۲۰ المخلوقات آمدہ^(۴) کہ در ملطیہ روم چشمہ ایست کہ چون آبش مسافتی برود سنگ گردد و خوردنش بزمستان مضر نیست، دیگر در عجایب المخلوقات^(۵) آمدہ کہ در میان آقشہر و انطاکیہ چشمہ ایست کہ چون

(۱) Qaz. I, 191.

(۲) Variant تاہی cf. Qaz. I, 196.

(۳) نیشابور، نيسادر

(۴) Qaz. I, 191.

(۵) Qaz. I, 195.

خشك گردد شهر بسوزد و سلطان علاء الدین کیخسرو سلجوقی آزمودن کرد چنین بود، آذربایجان و موغان و آران و شیروان در عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در دیه شیرگیران بولایت مراغه دو چشمه است در پهلوی هم از يك آب در غایت سردی بیرون میاید و از دیگری از غایت گرمی چنانکه در هر دو دست نگاه نمیتوان داشت، دیگر در عجایب المخلوقات^(۲) آمده که درو چشمه ایست که آنرا وشله گویند هر که از آن آب بخورد هر چه در درونش غذا بود در حال بیرون آید، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در صحرای دیه جنبدق از توابع مراغه چاهی است درو کبوتران بسیار دام بر سر چاه افکنند و کبوترانرا صید کنند عمق آن چاه زیادت از پانصد گز است فرو میرود و بروشنی رسد و در آن حدود چاههاست که کمتر از پنجاه گز بآب نمیرسد و همچنین در اسکندریه غاریست که کبوتر فراوان از آن صید کنند، دیگر هم در آنجا آمده که محدود خوی چشمه ایست آنرا قوقور^(۴) خوانند آب آنرا با عسل آمیخته خورند تب ببرد و عجب آنکه عسل تب انگیز است و بمجاورت آن آب مزبل تب میشود، دیگر هم در آنجا آمده^(۵) محدود دیگر چشمه ایست که ازو آب بیرون میاید و سنگ میشود بمرنبه که اگر در قالب خشت نهند خشتی سنگین ازو حاصل شود، دیگر صاحب تاریخ مغرب گوید که چون درسته اثنی و عشرين و خمسه بار دیبل رسیدم سنگی دیدم کمابیش دوپست من چنانکه کوئی از آهن ساختند فاضی بهاء الدین سعید اردبیلی گفت چون اهل اردبیل بیاران محتاج شوند این سنگ در شهر آورند باران آید و چون بیرون برند ساکن شود و مؤلف این کتاب میگوید که این سنگ را بکرات در اردبیل دیدم بر در مسجد نهاده و هیچ باران نیاید و معتقد اهل اردبیل آنکه آن سنگ را بی آنکه دست

فوفو Variant (۲) Qaz. I. 199. (۱) Qaz. I. 198. (۳) Qaz. I. 194. (۴) Qaz. I. 192. (۵) Qaz. I. 189.

بشر بدان رسد ازین در مسجد بدان در دیگر نقل میکند اما من همیشه آن را بر يك قرار یافتم و بر يك مقام دیدم اگرچه بر شکل سنگ را می ماند هانا آهن آتش تابست و در آتشیخانه بوده است تا اخگر را گرم دارد و نیراند چه برو کوفت کرده اند و چیزها برو نوشته و اگر سنگ بودی کوفت نپذیرفتی، دیگر هم در آنجا آمده که در پای کوه سبلان درختی است و در حوالیش گیاه بسیار رسته اما هیچ جانور و مرغرا قدرت آن نیست که از گیاه و ثمره آن درخت خورد چه خوردن و مردن یکیست و گفته اند که هانا آنجا مقام جن است، دیگر هم در آنجا آمده که در ولایت باکویه زمینی است که ازو آتش فروزانست ۱۰ چنانکه بدان آتش نان و آتش میتوان پخت و در هنگام بارندگی منطقی نمیشود بلکه مشتعلتر میگردد و من آن زمین را دبه ام و عجب آنکه در آن حوالی مرغزار است چون بر آن مرغزار اندکی حفره کنند از آن حفره نیز آتش مشتعل شود، دیگر هم در آنجا آمده که در مقابله این زمین در کوه شکافیست و ازو آب بیرون میآید و در آن آب مس پارهها بوزن دانگی ۱۵ و دو دانگ میباشد و بافاق میبرند، دیگر در اول عهد ابو سعید در ازان گوساله دیدم چهار چشم داشت دو بادی مانند بود و دو بگاو، دیگر در صحاری دیهبار^(۱) از نواع تبریز چشمه ایست که هر که از آن آب خورد اسهال آیدش و مردم بوقت حاجت بدین سبب آنرا خورند مقطع، در ذکر عجایبی که در دیگر ولایات ربع مسکون است در بر ۲۰ و بحر، فی البر آنچه در خشکی است بهر ولایتی حکایتش یاد کنیم، در صور الاقالیم و عجایب المخلوقات^(۲) و تحفة الغرایب آمده که در کوه سمرقند چشمه ایست که بتابستان آتش بخ میبندد و بزمرستان بیضه می پزد، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که بکوه اسبره بولایت فرغانه سنگیست چون انکشت

(۱) Variants هاد، هاد سار، دبه ساز

(۲) Qaz. I, 190.

(۳) Qaz. I, 153.

میسوزد و آنرا بدل فحم بکاری برند و رمادش بدل صابون باشد، دیگر در عجایب المخلوقات^(۱) آمده که در ترکستان کوهیست که آنرا جبل النار خوانند در آن کوه غاریست هر که درو رود در حال ببرد و غار دیگر هر که از پیش او بگذرد از چرنه و پرنه و دونه در حال ببرد، دیگر هم در آنجا و در تحفة الغرایب نیز آمده^(۲) که در زمین مکران رودیست و بر آن قطره ساخته اند هر که بر آن قطره گذرد شکمش از جمیع اغذیه پاک شود و ایشان را چون وقت مسهل خوردن باشد بر آنجا بگذرند، دیگر هم در آنجا آمده که در ولایت شاش^(۳) چشمه ایست بر سر عقبه هر روزی که هوا کشاده و بی ابر بود درو قطره آب نباشد و چون هوا نغم کردد بر آب شود، دیگر هم در آنجا آمده که بزمین سمرقند کوهیست و در آنجا غاری و در آن غار قطرات آب میچکید بهنگام گرما چنان سرد میباشد که بخی میبندد و بوقت سرما چنان گرم که بیضه میزد و همچنین در ولایت نشابوریه و شهریار پشته سرخیست در زیر آن پشته غاریست و در آن غار مثال پستانهای شتر آویخته است و ازو قطرات^{۱۰} میچکد و در اکثر اوقات آن غار از آن قطرات پر آب است و مردم معلول را مفید است و بتبرک مجابها برند و گویند از برکت امامزاده است که در آن نواحی آسوده است، دیگر هم در آنجا آمده است که در ولایت نیت سنگ است خوشرنگ و صافی هر غریب که آنرا بیند بی اختیار خندان بخندد چندانکه هلاک شود و در مهابان آن دیار نائیری ندارد،^{۲۰} دیگر هم در آنجا آمده است^{۱۵} که جبهانی در کتاب خود آورده است که بزمین ختن کوهیست که آنرا کوه سم خوانند جنت آنکه در آنج دره ایست و جاده عام است از چین بجانب نیت بفرورفتن و بر آمدن در آن دره جاده معین کرده اند و بر آن طرف نشانی نهاده اند رودخانه از

(۱) Qaz. II. 345.

(۲) Qaz. I. 183.

(۳) Variant: Qaz. I. 190.

(۱۰) Qaz. I. 161.

آن جادہ تجاوز نمایند از بخار زمین نفسشان بگیرد و هلاک شوند، دیگر هم در آنجا و در آثار الباقیة آمه که پادشاه سنجاب از بهر نوح بن منصور سامانی اسبی فرستاد که دو سر داشت و دو پای و دو پر داشت که طیران میکرد، دیگر در جامع الحکایات آمه که زنی دیدم روی و اندامش پر موی بر شکل خرس و دندان زیرین نداشت و سخنش مفهوم نشدی گفتند که خرس با مادرش جمع شده است و او را آورده، دیگر هم در آنجا^(۱) و هم در تاریخ مغرب گویند که در ولایت اندلس بر سر بیابانی که آنرا وادی النمل خوانند بطلم مردی و اسبی از مس ساخته اند روی با آبادانی کرده هر که خواهد که از آن مرد بگذرد بدست اشارت کند^{۱۰} و مانع گذشتن او باشد و اگر ملتفت نشوند و بروند و بگذرند در آن صحرا مورچکان اند هر يك چون سگی آن روندگانرا هلاک کند اما از آن سوار مسین بدین طرف نمیتوان آمد، دیگر در مسالك المالك^(۲) آمه که در زمین قوم عاد بطلم مناره از مس ساخته اند و بر آنجا سواری از مس کرده چون ماههای حرام در آید از آنجا آب زاینده شود اهل آن موضع از آن آب چندانی ذخیره کنند که تا سالی دیگر بان موسم رسیدن ایشانرا کافی بود، دیگر در رساله مالکشاھی آمه که در زمین ارتاح^(۳) از نواع انطاکیه چشمه ایست چون آب آنرا بر زمین پاشند که درو کژدم بسیار بود همه کژدمان از سوراخها بیرون آیند و بر آن آب جمع شوند و مردم ایشانرا هلاک کنند و از شرشان برهند، دیگر هم در آنجا آمه که^{۲۰} در شهر انطاکیه خانهها ساخته اند و بر پشت آن خانهها باغات کرده و درخت نارنج و ترنج و امثال آن نشانده اند و بعبادت باغات را آب میدهند و در خانهها دود میکنند و هیچ یکدیگررا مضرت نمیرسانند، دیگر در مسالك المالك^(۴) آمه که در سرای ملك الروم خانه بقفل بوده

(۱) Qaz. I, 185.

(۲) I. K. 116.

(۳) Yaq. I, 190.

(۴) I. K. 157.

و هیچ حاکم آن قفل نکشودی بلکه هر يك قفل دیگر افزودی تا بیست و چهار قفل درو جمع شد پس لودریق که آخر حکام آنجا بود در کشودن آن قفلها و دانستن احوال در درون خانه مبالغه نمود هر چند اسافته و کشیشان مانع شدند و شفاعت کردند فایده نداد و در بکشودن هتمال چند دید بر هیئت عرب بعضی شتر سوار و بعضی اسب سوار با نیرها و اتفاقاً هان سال مسلمانان از ملک عرب آنجا رفتند و آن دیار را فتح کردند، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که در حمص شام کوهی است که آنرا لبنان خوانند از همه نوعی در آنجا میوه هست خود روی و بی آنکه آنرا کسی نیار کند ثمرة نیکو دارد اما طعم و بویش آنجا نیکو نبود و چون از آنجا بیرون برند و بر نهر الشیح بگذرانند بوی و طعم خوش بود، دیگر هم در آنجا آمده که در کوه واسط بزمین اندلس غاریست و درو شکافست و در آن شکاف سواری از آهن هرگاه بس دست بی آدم بدان سوار رسد غایب شود و چون دست باز گیرد پید گردد و اگر در حصول آن مبالغه نماید آتش از آن شکاف بیرون آید و تا سرکه فراوان برونزند ساکن نشود، دیگر هم در آنجا آمده که در زمین اندلس رودی است که آنرا نهر السمیت خوانند زیرا که جز در روز شنبه گذر ندهد و بر کارش مردی از مس ساخته بر سینه اش نوشته که ایجا گذار مکنید و الا امکان رجوع نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات و در تاریخ مغرب آمده که در ملک اسکندریه چشمه ایست درو صدقها و اورا موسمیست که در آن هنگام صدف که از آن چشمه بر دارند و بیز و با عرق بخورند از علت جذام خلاص یابند، دیگر هم در آنجا آمده که در ملک عکة ولایت شام چشمه ایست آنرا عین البقر خوانند جهت آنکه گاوی که حق تعالی آنرا بآدم عم فرستاد تا با بدن زراعت کند از آن

(۱۵) Qaz. I, 135. (16) Qaz. I, 133. Misquoted and misunderstood. (۱۷) Qaz.

I, 130. (۱۸) Qaz. I, 130. (۱۹) Qaz. I, 130.

چشمه بیرون آمد و اکنون آن چشمه زیارتگاه است و آنجا مشهد است و
 بحضرت امیر المومنین علی عم منسوب است و آب آن چشمه چون بمزروعاتی
 که رویندگی نکند سقی نماید زروع شود قوت گیرد و حاصل نیکو دهد،
 دیگر هم در آنجا آمده^(۱) که در حدود بیت المقدس چشمه ایست که
 آنرا زغر خوانند و بدختر لوط پیغمبر عم که همین نام داشته بود منسوب
 است جهت آنکه آن دختر همانجا متوفی شد نقلست که در آخر الزمان آن
 چشمه خشک شود و آن نشان درست باشد از ظهور قیامت، دیگر هم
 در آنجا آمده که در قاطون^(۲) از نواب مصر چشمه ایست آبی ازو بر
 میآید فطرات آن که بر زمین میافتد آتش مینماید، دیگر هم در آنجا آمده^(۳)
 که در صحرای غرناطه بولایت اندلس کیسه ایست و در پیش آن درخت
 زیتون و چشمه در هر سال بکروز آبی از آن چشمه بیرون می آید
 و درخت را سقی کرده هان روز درخت مثمر شود و بر دهد و اهل آن
 کیسه را آن زیتون يك سال کفاف بود و آن آب از بهر نداوی بر دارند
 و دیگر روز هیچ آب نبود، دیگر هم در آنجا آمده^(۴) که بر کوه اندلس
 در پهلوی هم دو چشمه است چنانکه ما بین هر دو سه گز بیش نیست
 از یکی آب گرم بیرون آید چنانکه گوشت پیزد و از یکی آب سرد چنانکه
 یخ میبندد، دیگر هم در آنجا آمده^(۵) که در زمین مصر کوه است که آنرا
 کوه طاهر میخوانند از آنجا آب شیرین بیرون میآید و در حوض جمع
 میشود و بهمه جوانب روان میگردد اگر جنب یا حایض بکنار حوض
 آن رسد آب باز ایستد و تا آن کس دور نشود آن آب که در حوض
 باشد بیرون نریزد و آب روان نشود، دیگر هم در عجایب المخلوقات^(۶)
 آمده که در دیه منیه هشام در ولایت طبریّه شام هفت چشمه آب است
 هفت سال متواتر آبش جاری باشد و هفت سال متواتر در بند بود و

(۱) Qaz. I, 191. (۲) Variant طوفان: cf. Qaz. I, 195; II, 180. (۳) Qaz.
 I, 103. (۴) Qaz. II, 339. (۵) Qaz. II, 179. (۶) Qaz. I, 195.

هرگز این صورت بر نگردد، دیگر در مسالك المالك^(۱) آمده که در قبله
 بیت المقدس سنگی سفید است و بی آنکه بر آنجا دست بشر بدو رسیده
 منقور شده بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله نصره حمزة
 و بر سنگی دیگر نوشته که، علی ولی الله^(۲)، دیگر در تاریخ مغرب و بناکنی
 آمده که در جزیره مجمع البحرين میلی از سنگ سفید صلب ساخته اند
 بلندی صد گز و شب فروزان میباشد و بر سر آن میل صورت آدمی
 است و بر آنجا راه نیست و کبسه در غایت عظمت در جنب آن ساخته
 بودند و قبه بزرگ در حوالی آن و پیوسته غرابی بر سر آن قبه نشسته
 باشد و بدان سبب آنرا کبسه الغراب خوانند هر چند نفر مهبان که
 ۱۰ بدانجا خواهند رسید بعدد هر يك غراب ناکی کند و اهل کبسه چندان
 برگ مهبان ترتیب کنند و کس حقیقت آن معلوم کرده فسبحان الله
 العظیم ما اکثر عجایبه، دیگر هم در تاریخ مغرب گوید که در حدود مصر
 بطرف مغرب ریگ روان عظیم بوده است و در زمان سابق بطلم شکی
 مردی از سنگ رخام ساخته اند بر مهبب و بافسوس چنان استند که ریگ
 ۱۰ روان ازو نمیتواند گذشت و آبادانیهارا آسیب رسانید و آن شکل را
 از غایت هیبت ابو الهول خوانند، دیگر هم در آنجا آمده که در شهر عین
 شمس بدیار مصر گروه جن بفرمان سلیمان عم مناره مربع از سنگ رخام
 سرخ منقط سواد در بلندی برتر از صد گز باشد و بروشکی سه صدی
 از مس میانی بزرگتر و کجاری کوچکتر کرده از شیب آن اشکال لا
 ۲۰ بزال آبی از آن مناره فرو میابد و در حوض جمع میشود و در آن سنگ
 جوی و کاربرد قطعاً نیست و آب ایشان همه از چاه بود و در مسالك
 المالك^(۳) آمده که آن آب هرگز بر زمین نمیرسد و تا بیخ مناره رسد میابد
 و منقطع میشود و آن عمارت از سای هوشک است، دیگر هم در آنجا آمده

(۱) F. K. 161 (۲) Variant محمد رسول الله (۳) F. K. 161

که در عسقلان مشهد است آنرا مشهد طاهر خوانند و درو همیشه خون نازه بر روی زمین پیدا بود و گویند قابیل هایلرا آنجا کشته است و اثر خون اوست که پیداست، دیگر در صور الاقالیم آمده که بولایت جفار که از توابع مصر است دیبهای عظیم مرتفع بوده و نزهتگاه فرعون بسبب نافرمانی ایشان حق تعالی غضب فرموده از آن زمین ماران هر يك بقدر شهری بر آورده و آن ولایت را از آن وقت باز بسبب آن ماران خراب و عاقل گذاشته اند و در کلام مجید میآید قوله تعالی وَ دَمَرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَعْرِشُونَ و آن زمین را اکنون عرش میخوانند، دیگر در جامع الحکایات آورده اند که در عهد سلف در بیت المقدس زنی فرزندی آورد دستش بر مثال آدمی و پای بر مثال بزغاله و رویش بهیچ جانوری مانند نبود، دیگر در جامع الحکایات آمده است که حکما در زمان نمرود در هنت شهر جهت او هنت طلسم ساختند که بدشواری عقل پذیر شود در یکی صورت بھلی بود که چون غربی در آن شهر در آمدی آن بط آواز کردی از حال وی متفحص شدند و در ۱۵ دوم طبلی که هر کرا چیزی گم شدی دستی بر آن طبل زدی آوازی آمدی و دزدرا نشان دادی و در سیم آینه که هر کرا عزیزى بسفر بودی و از حال او خبر نداشتی در هر سال بکروز معین درو نگردی آن عزیز در هر جا و هر حال که بودی بیدیدی و در چهارم حوضی که هر سال بکروز معین نمرود بر کنارش جشنی ساختی و هر کس درو از مشروبات ۲۰ چیزی ریختی مثل خمر و گلاب و جلاب و سرکه و امثال آن اگرچه آن هم بهم بر آمدی ساقی از آن هر کس را که دادی همان خوردی که آورده بودی و در پنجم غدیری پر آب که در داوربها حاکم بر کنارش نشستی و مدعی و مدعی علیه را بر آن آب گذر فرمودی صادق گذر یافتی و کاذب غرق شدی و در ششم غدیری بر اطرافش صورت بلاد که در حکم نمرود بود نگاشته اهل شهری که با نمرود مخالفت کردند نمرود

چوبی از آن غدیر بر صورت آن شهر روانه کردی در آن سال آن شهر غرق شدی و در هفتم درختی بر دربارگاه نمود ساخته بودند که کم و بیش هر چند خلق در سایه آن ایستادندی آن قدر مرد را سایه دادی و با وجود چنین نعمتها چون حق آن ندانست و بشکر آن قیام ننمود و دعوی الوهیت نکرد و تکذیب ابراهیم عم نمود و او را بآتش انداخت و پس از ملك خود براند حق تعالی غیرت او را آن نعمتها را از و باز استد و او را بزخم پشه هلاک کرد تا عبرت جهانیان باشد، دیگر هم در آنجا آمده که در ارمینة الاصغر آتشیخانه ایست که بامش بصاروج اندوده و در زیر ناودانش حوضی ساخته آب باران که از آن بام در آن حوض جمع شود خورش ایشان از آن باشد چون آب باندک بافتد بدان آب بام آتشیخانه را بشویند باز باران آید و حوض پر شود، دیگر در مسالك المالك^(۱) آمده که در زهین رومیه در ولایت فرنگ درخت است در آنجا چند مرغ سار از مس ساخته اند چون هنگام زیتون باشد آنمرغان در صغیر آید ساران صحرای بنصویر آنکه ایشان محبوسند هر يك سه دانه زیتون دو دریای و یکی در منقار پیش ایشان آورند و بریزند مگر ایشان خلاص شوند چندان زیتون جمع بشود که نگهبانان آن درخت را تا سال دیگر بخرج و موت ایشان کفاف باشد و در آن حدود تا بیست فرسنگ درخت زیتون نیست، دیگر در عجایب الخوقات^(۲) آمده که صاحب تاریخ صفیه آورده که در آن ملك کوه عظیم بلند است و قلّه اش هرگز از برف خالی نیست بر آن قلّه معادن کبریت است و در روز از آنجا دودی مشاهده کنند و در شب آتش و این آتش و برف هرگز از آن قلّه خالی نبود، دیگر در تاریخ مغرب آمده که در صفیه کوهیست که آنرا جبل النار خوانند بروز دود و شب آتش عظیم از آن کوه فروریان میاشد چنانکه تا ده فرسنگ روشنی دهد و اهل آن دیار بدان روشنی در شب

(۱) J. K. 116

(۲) Qaz. I, 166.

همه کاری توانند کرد و از آن کوه احیانا سنگ پاره‌های فراوان در هوا رود و بر هر جانوری که آید آنها بسوزاند و اگر بآب فرو رود آتش از آن منطفی نگردد و سوزندگی در آن آب نیز کم نکند اما اشجار و نبات را زحمت نرساند و جز حیوانرا نسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده^(۱) که در بحر خزر جزیره ایست و درو ماران بیشمار چنانکه زمین از ایشان پوشیده شد و ایشان بر سر هم افتاده مرغان بر فراز ایشان بیضه مینهند و بچه میآورند و مارانرا قدرت آن نه که هیچ آسیبی به بیضه و بچه آن مرغان رسانند و هر آدمیرا که از آن بیضه و بچه و مرغان چیزی همراه بود هیچ مار او را زخم نتواند زد، دیگر هم در آنجا آمده^(۲) که از آن روی دریند در میان دو درخت چشمه ایست که آنها عین الثواب خوانند و در هر شب آدینه مردم آنجا روند و در بعضی شب از آن چشمه روشنائی پیدا شود که بنور خورشید مانند بود، دیگر هم در آنجا آمده^(۳) که در بلغار استخوانهای قوم عاد دیدم گله سر چند قبه و دندانرا بعرض شبری و در طول چهار شبری و آن استخوانها در صلابت از عاج سخت تر بود، دیگر هم در آنجا گوید که در بلغار مردی دیدم از نسل قوم عاد بالاش زیادت از هفت گز و قوت و اعضا در خور آن و صاحب بلغار او را پیشوای لشکریان خود کرده بود و فراخور او سلاحها ساخته و او تنها زیادت از هزار مرد بزدی، دیگر در مسالك المالك آمده^(۴) که در حدود بحر خزر ولایتی است مسقطله درو دایم باران بارد چنانکه مزروعاتشان را خورد کردن بدشواری مجال دهد و بدین سبب در خوشه بنهند نا بفرصت خورد کنند و هانا که آن دیار جیلانانست که اکثر اوقات بدین مانند است، دیگر در مسالك المالك آمده که در حدود صنعای بین زمینی است که ازو آتشی عظیم بر میآید، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که

(۱) Qaz. I, 128.

(۲) Qaz. II, 342.

(۳) Qaz. II, 412.

(۴) I. K. 156.

در ولایت اسفار^(۱) جوی آبی است که يك سال روان باشد و هشت سال دریند بود و باز نهم سال روان شود و لا بزال چنین باشد، دیگر در عجایب المخلوقات آمده که از شافعی مرویست که در ولایت مین دیدم زنی بچه آورد و بزرگ شد نیمه زیرین تا سینه بر شیوه دیگر زنان داشت و از سینه نا فرق بر هیئت دو زن شدن دو سر و دو سینه و چهار دست و همه کاری میتوانست کرد و بشوهر رفت، دیگر هم در آنجا آمده که در ولایت صنعا کوهی است و بر آنجا دو کوشک ساخته اند که در شب همچون دو کوکب فروزان است و بر آنجا رفتن و صفت و حقیقت آن معلوم کردن کس را مقدور نشد گویند که از مبانی جن است، دیگر در عجایب المخلوقات و تحفة الغرایب آمده که در ملک هند صورت دو شیر ساخته اند و آب از دهان ایشان بیرون میآید و بر آن آبها دو دبه معور بودی یکی دبه بتصور آنکه آب ایشان زیادت شود دهان شیر دیگررا شکستند آب باز ایستاد و آب ایشان هیچ زیادت نشد و اهل دبه دیگر برفتند و بمکافات دهان شیر دیگررا بشکستند آن آب نیز باز ایستاد و بشوی جهل هر دو دبه خراب شد، دیگر هم در آنجا آمده که بزمین هند چشمه ایست که آنرا عین العقاب خوانند جهت آنکه چون عقاب پیر و ضعیف شود در آنجا غوطه زند پره‌های کوه بپفکند و پیر و بر آورد و قوت جوانی آورد، دیگر هم در آنجا آمده که کوه شکران مین یا بانداس کوهی عظیم است و بر راه قلّه آن بادی هایل دهد چنانکه ۲۰ مجال برو رفتن ندهد و بر آن قلّه در روز صورت طاوس مشاهده کند و در شب روشنی آتش و حقیقت آن کس معلوم نکرده، دیگر در مساک المالك آمده که راجه هند جهت مامون خلیفه تحت سیل از انواع جواهر و لالی فرستاده بود و کبیرکی در غایت حسن و جمال در آن هیئت کمر تناسب اعضا همچنانکه از دیدش دل بیری می‌نافت، دیگر هم در آنجا

(۱) Qu. I. 113. (۲) Qu. I. 193. (۳) Qu. I. 165.

آمد^(۱) که در صنعای بین و آن حدود در ماههای حزیران و تموز و آب و بعضی ایلول که غایت گرما باشد همه روزه يك نيمروز باران بارد و قطعاً هیچ روز بی بارندگی نبود چنانکه مردم باهم در امور باسنعجال گویند زود باش پیش از آنکه باران آید و العلم عند الله تعالی،

۵ فی البحر عجایب که در بحر است از حد و حصر منجاوز است و علم کس بدان محیط نشود و از اینجا گفته اند حدثوا عن البحر را از آنچه مشهور است و در کتاب علماء صادق القول دیده ام یا از روایت معتمدان شنیده ام یاد کنم و العهدة علی الراوی، در عجایب المخلوقات آمده که در بحر هند حیوانی است که از دریا بیرون میاید و بر صحرا چرا میکند از دهانش آتش بیرون میاید که حوالی چرا گاهش را میسوزاند، دیگر هم در آنجا آمده است^(۲) که در بحر خزر جزیره ایست برو چشمه از سنگ بیرون میاید و در میان آب آن چشمه روی پارهها بوزن دانگی و نیم دانگ میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر خزر بهنگام حکومت واثق خلیفه صاحب سریر بحضور سلام ترجمان که بجهت تفحص احوال سد یا جوج

۱۵ و ماجوج رفته بود بشکار دریا رفت ماهی بزرگرا صید کردند در اندرون او کبیزگی صاحب جمال یافتند بی پیراهنی و شلواری هم از پوست آدمی تا زانوی او و دست بر روی میزد و موی میکند و نوحه میکرد و بعد از زمانی برد صاحب تاریخ مغربی تصدیق این کرده است، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیره قبصور^(۳) بهند جایی است و در آنجا ماهیان

۲۰ اند و چون ایشانرا از آنجا بیرون آرند سنگ خارا شوند و در ایشان حیوانیت نماند، دیگر در مسالك المالك آمده که در بحر هند ماهی میباشد طولش بیست گز که اندرون او ماهی دیگر و در اندرون او یکی دیگر همچنین تا چهار ماهی در اندرون يك دیگر باشد، دیگر هم در آنجا آمده

(۱) I. K. 156.

(۲) Qaz. I, 128.

(۳) Variant قبصور

است که در آن بحر سنگ پشت میباشد دورش بیست گز زاید میباشد
 و شیر میدهد و از پوست آن آلات حرب می سازند و در اندرون او کما
 بیش يك هزار خایه میباشد، دیگر هم در آنجا آمده که در بحر قزقم ماهی
 بر شکل شتر گاوی باشد که میزاید و شیر میدهد و از پوست ایشان
 اسلحه و سپر میسازند و حربه درو مؤثر نباشد، دیگر در عجایب المخلوقات
 آمده که در بحر هند سرطان است تا در آبست از گوشت است و چون
 از آب بیرون آید سنگ باشد و درو حیوانیت نماید، دیگر هم در آنجا
 آمده که در جزیره صقلیه ببحر مغرب چشمه کبریت است شب از دور
 روشنی دهد چنانکه بروشنی او راه توان دید و اگر از آن برگیرد و
 بجای دیگر برند این خاصیت درو نمود و این دلیلست بر آنکه چون کثرت
 دارد روشنی میتواند داد و چون ضعیف میشود خاصیت بظهور نمیتواند
 رسید، دیگر هم در آنجا آمده که در جزیره کنه هم بحر فرنگ درختان آید
 که مرغ باری آورند و بوقت شکوفه انانچه باری آید و مرغ در آنجا
 و منقارش بانیان منعلق چون برسد انیان شکافته شود و مرغ بیرون
 آید و اکثر گوشت و خورش مردم آن ولایت از آن مرغ است، دیگر هم
 در آنجا آمده در جزیره اربنا ببحر فرنگ چشمه آبست هر چه درو آید
 يك هفته ظاهرش سنگ شود، دیگر هم در آنجا آمده که در همین
 جزیره در آن بحر کوهیست از آنجا آس مشتعل میشود
 چنانکه دو سه بوزه بر بالا میرود بر سطحی
 کردد و لایزال فروزاست و بوقت
 اجتماع و استفعال بران مشتعل
 باشد و العلم عند
 الله تعالی

جدول الابواب و الاقسام،

۱	در ذکر حرمین شریفین
۱۶	در ذکر مسجد اقصی
۱۸	در شرح ایران زمین
۲۸	در ذکر عراق عرب
۴۷	در ذکر عراق عجم
۷۵	در ذکر آذربایجان
۸۹	در ذکر آران و موغان
۹۲	در ذکر شروان و گشتاسفی
۹۴	در ذکر روم
۱۰۰	در ذکر ارمن
۱۰۲	در ذکر دیار بکر و ربیعہ
۱۰۷	در ذکر کردستان
۱۰۹	در ذکر خوزستان
۱۱۲	در ذکر فارس
۱۲۸	در ذکر شانکاره
۱۲۹	در ذکر کرمان
۱۴۱	در ذکر مفازه
۱۴۲	در ذکر نپروز
۱۴۷	در ذکر خراسان
۱۵۹	در ذکر مازندران

۱۶۱	در ذکر قومس و طبرستان
۱۶۲	در ذکر جیلانات
۱۶۳	در ذکر کیمت طرق ایران
۱۸۹	در ذکر جبال ایران و دیگر جبال مشهوره
۲۰۱	در ذکر معادن
۲۰۷	در ذکر انهار و عیون و ابار
۲۲۸	در ذکر بحار و بحیرات
۲۴۲	در ذکر ولایات طرف الشرقیة
۲۴۷	در ذکر ولایات طرف الغربیة
۲۵۲	در ذکر ولایات طرف الجنوبیة
۲۵۴	در ذکر ولایات طرف الشمالیة
۲۵۵	در ذکر ولایات خارج ملک ایران
۲۵۶	نصف الشرقیة
۲۶۴	نصف الغربیة
۲۷۱	در ذکر عجایب که در بر و بحر رابع مسکونست

تصحیح

صحیفه ۱۹۹ سطر ۱ عوض آنچه در متن موجودست باید این فقره اینطور باشد

کوه کرگس در مفازه ایست بحدود شهر نضرو با هیچ کوه پیوسته نیست
دورش ده فرسنگ است کوه سحت بند است و از بندی کوه غیر از
کرگس بفرزش نمیرود بدین سبب بدین نام مشهور است و در آن کوه
وحلی است که از دور آب نماید صیاد روارو بنصوَر آب نزدیک آن وحل
روید و از غایت تشنگی مایل آب شوند و بوحل فرورود و هلاک گردند،

فہرست

آزادوار: ۱۷۴:	آب انبار کنار: ۱۸۶:
آس: ۱۱: ۲۱: ۲۱۲: ۲۶۴:	آبدان گنج: ۱۷۹:
آقاباد: ۷۲:	آبسکون: ۲۴۹: ۲۴۱:
آقا جریان: ۸۱:	آبخور: ۹۶:
آق آفتن: گریوہ: ۱۸۴:	آب شور: ۱۷۵:
آق خواجہ: ۱۴۱: ۱۷۴:	آب گرم: ۱۷۵:
آفسرا: ۹۲: ۹۵:	آبگینہ: ۱۷۵:
آقشہر: ۹۵: ۹۷: ۹۹: ۱۸۴: ۲۱۲:	آبہ: ۷۴:
آمد: ۱۰۴: ۲۱۲:	آشگاہ: ۵۰:
آمل: ۱۵۹: ۱۶۰:	آشگاہ: قلعدہ: ۱۲۴:
آموہ: ۲۱۴: رجوع کن بہ حیوان:	آدم عم: ۲: ۸: ۱۸۶: ۱۹۶:
آمن: آمن کار: ۲۰۲:	۱۹۷: ۲۴۱: ۲۸۹:
آمنگران: ۱۵۴:	آدم ثانی: عم: ۱۹۴:
آہوان: رباط: ۱۱۴:	آذر: ۲۴۹:
آوہ: ۶۰: ۶۲: ۶۴: ۶۷: ۱۱۲:	آذربایجان: ۲۲: ۲۷: ۷۵: ۸۹:
۲۲۱: ۲:	۱۰۰: ۱۰۷: ۱۰۸: ۱۶۱: ۱۶۲:
آباد: ۱۹۶:	۱۶۲: ۱۹۲: ۱۹۶: ۱۹۷: ۲۰۴:
آبادہ سرمق: ۱۲۲:	۲۰۴: ۲۱۲: ۲۲۲: ۲۴۱: ۲۸۵:
آبادہ بختگان: ۱۲۴: ۲۴:	

ابلسنان: کوه: ۱۹۰:	ابادہ: قلعدہ: ۱۴۴:
ابلیس: ۴۹:	ابان: ۱۸۸:
ابن حنبل: ۴۵:	ابتوط: ۱۰۰:
ابن سیرین: ۴۸:	انجاز: ۹۴: ۲۴۴:
ابن طاہر: رباط: ۱۷۷:	ابراہیم عم: ۲: ۲: ۱۲: ۱۸: ۴۹:
ابن عباس: ۱۹۰:	۱۰۴: ۱۶۶: ۲۴۹: ۲۵۱: ۲۹۴:
ابن محمد مرتعش: ۴۵:	ابراہیم بن الرسول: ۱۴:
ابن مسروق: ۴۵:	ابراہیم ادہم: ۴۵:
ابن مقرغ: ۲۱۵:	ابراہیم خواص: ۵۴:
ابور: ۵۹: ۶۶: ۱۷۴: ۱۹۶:	ابراہیم کواہان: ۷۸:
۲۸۲: ۲۲۱:	ابراہیم بن مرزبان دیلمی: ۵۸:
ابوا: ۱۵: ۱۶۶:	ابراہیم بن مہاران: ۱۴۹:
ابو اسحق کازرونی: ۱۲۶:	ابراہیم ہروی: ۵۹:
ابو امامتہ باہلی: ۸:	ابرج: ۱۲۱:
ابو البشر الاسدی: قاض: ۲۸۲:	ابرج: دز: ۱۴۴:
ابو بکر خلیفہ: ۱۴:	ابر: دز: ۶۴:
ابو بکر شادانی: ۵۹:	ابر شہرہ: ۹۱:
ابو بکر بن طاہر طیار: ۶۰:	ابرقوہ: ۱۲۱: ۱۲۲: ۱۸۸:
ابو بکر قاضی: ۱۴۷:	ابرکافان: ۱۴۷: ۱۸۶: ۲۴۴:
ابو بکر ولی: ۱۵۱:	ابرهہ بن صباح: ۲۶۴:
ابو بکر اباد: ۱۸۱:	ابرون: ۱۴۷: ۱۱۱:
ابو جہل: میل: ۱۶۶:	ابرینا: ۲۹۷:
ابو الحسن حصری: ۴۵:	ابزر: ۱۱۸: ۲۱۷:
ابو الحسن خرقانی: ۱۶۲:	ابقای خان: ۶۵:
ابو الحسن شیرازی: ۱۴۰:	ابلسنان: ۹۴:

- ابو حنیفہ: ۴۶:
 ابو داؤد سجستانی: ۴۸:
 ابو دجانہ انصاری: ۷۲:
 ابو دلف عجمی: ۶۹:
 ابو دوایق: رجوع کن بہ منصور:
 ابو سعد کازرونی: ۱۲۹:
 ابو سعید ابن ابی الخیر: ۱۵۱:
 ابو سعید: سلطان: ۱۴۷: ۲۱۴:
 ۲۱۶:
 ابو سعید قرظی: ۹:
 ابو سعیدی: ابواب النر: ۱۱:
 ابو شہرہ: ۹۱:
 ابو طہر مخم شیرازی: ۱۵:
 ابو طاہر: رباط: ۱۱۱:
 ابو العباس: رباط: ۱۱۱:
 ابو عبد اللہ خنیف: ۱۱۶:
 ابو عبد اللہ داستانی: ۲۱۹:
 ابو عبد اللہ محمد الغاری: ۲۴۶:
 ابو عبد الرحمان سائس: ۱:
 ابو عثمان جوہی: ۱۲۹:
 ابو العلاء ہمدانی: ۱۱:
 ابو علی جعبری: ۵۱:
 ابو علی شادانی: ۱۵۸:
 ابو علی تقی: ۱۲۹:
 ابو عمرو: ۴۱:
 ابو قیس: کوه: ۱: ۷: ۸: ۱۹۰:
 ابو العجم: ۷۸:
 ابو مسلم: ۱۵۶: ۱۵۷:
 ابو نصر اسماعیل فارابی: ۲۵۷:
 ابو نصر تیرمردانی: ۱۴۱:
 ابو یعم: رباط: ۱۱۵:
 ابو الول: ۲۹۱:
 ابو الوفا: ۲۶:
 ابو یزید طبرستان عینی: ۱۶۱:
 ابو یعتوب یوسف: ۴۵:
 ابیورد: ۱۵۱:
 انزاز: ۲۶۱:
 انزک: انزک: ۲۱۲:
 انزل رود: ۱۴: ۲۴۹: ۲۵۹:
 ۲۵۵:
 انی: ۱۱:
 ابی الدین اخیسائی: ۲۵۱:
 ابی الدین الزوی: ۲۶:
 اجرد: ۱۱:
 اجیز: ۱۶۱:
 اجدی: ۲۶۱:
 اجان: ۱۹:
 احد: ۱۱: ۱۲: ۱۹۰:

اربا: ۲۶۴:	احمد اباد: ۱۷۴:
اربیل: ۱۰۲:	احمد: دیہ خواجہ: ۱۸۲:
ارتاح: ۲۸۸:	احمد: رباط خواجہ: ۱۸۴:
ارجاست کوه: ۹۸: ۱۹۱:	احمد زندہ پیل: ۱۵۴:
ارجاق: ۸۲: ۸۴: ۱۹۶:	احمد غزالی: ۵۸: ۱۵۱:
ارجان: ۱۲۹-۱۴۱: ۱۸۹: ۲۸۲:	احمد کبیر: ۴۶:
ارجان کوه: ۱۹۱:	احمد بن موسیٰ الکاظم: ۱۱۶:
ارجمان: ۱۲۲:	احمر: بحر: ۲۴۴:
ارجیش: ۱۰۰: ۱۸۴: ۲۴۱:	احنف بن قیس: قصر: ۱۷۹:
ارد: ۶۵:	اخادید: ۱۷۰:
اردان: ۷۴:	اخدود: اصحاب: ۲۶۸:
اردبیل: ۹: ۸۰: ۸۱: ۱۸۰: ۱۸۱:	اخسیکٹ: ۲۴۶:
۱۹۶: ۲۲۲: ۲۸۵:	اخشین رود: ۲۲۵:
ارد بهشتک: ۲۸۱:	اخضر: بحر: ۲۴۱:
ارد خشیش: ۲۵۸:	اخلاط: ۱۰۰: ۱۰۲: ۱۹۷:
اردستان: ۵۱: ۶۸: ۱۴۱:	اخیار الفارس: ۱۱۴:
اردشیر بابگان: ۴۴: ۵۷: ۶۱:	اخی فرج زنجانی: ۶۲:
۱۰۴: ۱۰۹: ۱۱۲: ۱۱۴:	ادریس عم: ۱۸: ۲۷۵:
۱۱۸: ۱۴۷: ۱۴۰: ۱۴۲: ۱۴۸:	ادمان: ۷۲:
۱۶۳: ۲۴۴:	ادماہ: ۲۷۱:
اردشیر خورہ: ۱۱۴: ۱۱۴: ۱۱۸:	اذریجان: نہر: ۲۲۰:
۱۲۵: ۲۸۴:	ازان: ۲۲: ۵۶: ۸۹: ۹۴: ۱۰۰:
اردن: ۲۶۸:	۱۶۴: ۱۸۱: ۱۹۲: ۱۹۸: ۲۰۴:
اردوباد: ۸۹:	۲۱۲: ۲۱۸: ۲۴۹: ۲۸۵: ۲۸۶:
ارزن: ۱۰۴:	اراک: ۹۵:

ارزن: دبه دشت: رجوع کن به	استو: ۱۵۰:
دشت: ۱۸۷:	استوزن: ۷۲:
ارزن الروم: ۹۵: ۹۶: ۱۰۰: ۱۰۹:	اسجه: ۱۸۳:
۲۱۲: ۱۸۳:	اسحاق عم: ۱۶:
ارزنجان: ۹۴: ۹۵: ۹۷: ۱۸۳:	اسحاق بن امام موسی الکاظم: ۶۳:
۲۰۹:	اسد آباد عراق عم: ۵۶: ۷۲: ۱۶۵:
ارزنجک: ۱۸۳:	اسد آباد بادغیس: ۱۷۹:
ارس رود: ۸۴: ۸۵: ۸۸: ۹۱:	اسد آباد گریوه: ۲۲۱:
۹۳: ۱۸۱: ۲۱۲: ۲۱۸: ۲۲۲:	اسرائیل: بی: ۲۷۳:
۲۲۴: ۲۴۹:	اسروشنه: ۲۰۱: ۲۰۳: ۲۰۴:
ارسکن: ۱۷۹:	۲۰۶: ۲۰۷: ۲۶۱:
ارشد: رباط: ۱۸۱:	اسطه: ۷۲:
ارشک: ۱۵۲:	اسطه: دبه: ۱۸۴:
ارصوک: ۱۰۱:	ارغان: ۱۶۹: رجوع کن به ارجان:
اسامه بن شریک: ۷۸: ۱۹۷:	ارغون خان: ۵۵: ۶۲: ۱۰۱: ۱۵۰:
اسان: ۲۲۰:	ارغون یا ارغین: ۱۷۹:
اسرد: ۲۸۶:	ارمحمد بن سام: ۱۰۳:
اسبندان: ۲۴۱:	ارقانیا بجز: ۲۴۸:
اسبوز: ۲۵۶:	ارقنودیه: ۹۹:
اسبجاب: ۲۶۱:	ارکج: ۱۱۰: ۱۱۱: ۲۵۸:
استانه: ۱۷۵:	ارم ذات العماد: ۲۴۹:
استجه: ۲۶۵:	ارم بن سام: ۲۴۹:
استراباد: ۱۵۹: ۱۶۰:	ارمن یا ارمیه: ۲۲: ۷۵: ۹۳:
استنبرول: ۲۷۰:	۹۲: ۱۶۴: ۱۸۰: ۱۹۶: ۲۰۹:

ازجان: ۱۲۲:	۲۱۲: ۲۱۴: ۲۱۵: ۲۴۱: ۲۴۳:
ازز: ۱۴۷:	۲۸۴-
ازرق: دیه: ۱۸۰:	ارمنیه الاصغر: ۹۹: ۱۰۰: ۲۱۸:
ازکایرون: ۱۵۴:	۲۶۴: ۲۹۴:
ازکند: ۲۰۶: ۲۶۰:	ارمنیه الاکبر: ۱۰۰: ۱۰۲:
ازماوین: ۷۲:	ارمناک: ۹۵:
ازناوه: ۶۳:	ارمنیان: گریوه: ۲۲۲:
اساف: ۷:	ارموس: ۱۸۶: ۲۴۴:
اسعد ابو کرب: ۶:	ارمینان: دیه: ۱۸۲:
اسعد بن زرارة: ۸: ۱۴:	ارمید: ۸۰: ۸۴: ۸۶: ۲۴۱:
اسفار: ۲۹۵:	ارناق کوه: ۲۵۹:
اسفدران: ۱۲۲:	اروختر: ۱۰۷:
اسندن: ۱۴۵:	اروز: ۲۶۲:
اسهراین: ۱۴۹: ۲۷۸:	اروس: ۱۶۰:
اسفزار: ۱۵۲: ۱۷۸:	اروکازری: ۱۵۰:
اسفخ: ۷۹:	ارون: ۲۶۴:
اسفندیار بن گشتاسف: ۱۹۴:	اروند: رجوع کن به الوند:
۲۴۴:	اروند: چشمه: ۲۷۹:
اسفورقان: ۱۵۵: ۱۵۷: ۱۵۸:	اروند رود یعنی دجله: ۲۱۵:
اسفید دز: قلعه: ۱۴۱:	اروتق: ۷۹:
اسفیدان: ۱۲۲:	اریخا: ۲۷۱:
اسفیدهان: ۷۲:	اریس: ۱۱۵:
اسقریش: ۲۲۷:	اریبه: ۱۶۸:
اسکران: ۵۱:	آزاد: ۸۹:
اسکشان: ۵۱:	آزاد مرد: ۱۲۵:

اشکبران کوه: ۱۹۱:	اسکبران کوه: ۱۹۱:
اشکور: ۶۰:	اسکندر رومی: ۴۷: ۴۹: ۴۴: ۴۶:
اشناس: ۲۶۱:	۴۸: ۵۰: ۵۹: ۹۱: ۱۱۸:
اشنوبه: ۸۰: ۸۴: ۸۶: ۲۴۱:	۱۲۶: ۱۵۶: ۲۴۴: ۲۴۴:
اشود: ۷۲:	۲۴۵: ۲۴۷: ۲۴۹: ۲۷۷:
اشوند: ۷۲:	اسکندر فلجہ یا بریدہ: ۲۴۷: ۲۴۸:
اشیر: ۱۴۵:	اسکندریہ: ۱۰: ۵۷: ۲۱۰: ۲۴۷:
اصحاب الایکہ: ۲۶۹:	۲۴۸: ۲۴۷: ۲۴۹: ۲۵۴: ۲۸۵:
اصحاب الرّس: ۲۶۴:	۲۸۹:
اصحاب الکف: ۲۶۹:	اسکونہ: ۷۹:
اصراب: ۱۱۹:	اسماعیل عم: ۲: ۴: ۸:
اصغر: ۷۴: ۱۱۴: ۱۱۲: ۱۲۰:	اسماعیل حاکم: ۲۵۲:
۱۲۱: ۲۴۰:	اسماعیل بن عآد: ۵۲:
اصغر دروازہ: ۱۱۲:	اسماعیل بن موسیٰ الکاظم: ۱۱۲:
اصغر قلعه: ۱۴۲: ۱۸۵:	اسمعیلیان: ۶۱:
اصغر بار قلعه: ۱۴۲:	اسن: ۱۷۲:
اصطہبانان: ۱۴۱:	اسند کوه: ۲۱۲:
اصہبان: ۹: ۲۱: ۵۲: ۵۶: ۹۲:	اسیرہ کوه: ۲۰۷:
۱۲۲: ۱۵۲: ۱۷۱: ۱۷۲: ۱۸۴:	اسیہ: ۲۵۱:
۱۹۱: ۱۹۵: ۲۰۵: ۲۱۶:	اشیلہ: ۲۴۶: ۲۶۵:
اصمبالتک: ۱۸۲:	اشروستہ رجوع کن بہ اشروستہ:
اصہبان دبیہ: ۱۸۱:	اشنایقان: ۱۲۷:
اصہبہ: ۱۶۲:	اشقران: ۱۷۲:
اطور: ۲۴۰:	اشکاوند: ۵۰:
اعاف بہر: ۲۱۲:	اشکمر: ۱۳:

الان جزیرہ: ۱۷۱:	اعناب جزیرہ: ۲۴۲:
الان کوه: ۲۴۹:	اعلم: ۷۲: ۷۳:
الانی: ۱۰۷:	اعمال سيف: ۱۱۶:
البرز: ۹۲: ۱۹۱:	اغلب: بنی: ۲۷۱:
البون: ۱۶۴:	اغتاب: ۲۶۰:
اللہ اکبر: ۲۲۱:	افتوان رود: ۱۸۲:
اللہ اکبر جزیرہ: ۲۴۹:	افراسياب ترك: ۱۵۸: ۲۰۴: ۲۴۶:
الغانبدر: ۷۹:	افشین غلام: ۹۰:
القی جزیرہ: ۲۴۶:	افریقہ: ۲۰:
الماس: ۲۰۴:	افریقہ: ۲۶۴: ۲۶۵:
المالقی: ۹۵۷:	افعیہ: ۱۶۸:
المریہ: ۲۶۵:	اقتوان رود: ۱۸۲:
المستان: ۷۰:	اقریطش: ۲۴۷:
الموت: ۶۱: ۲۱۸:	اقطنغوش: ۱۰۰:
المنجق: ۷۱: ۸۹:	اقلید: ۱۲۲:
المنز کوه: ۱۹۲:	اقلیدس: ۲۷۷:
الوان رباط: ۱۸۲:	افنسک: ۹۵:
الوسجود: ۶۲:	اکحل: ۱۵:
الون: ۶۵:	اکرسوک: ۱۸۳:
الوند یا اروند کوه: ۷۲-۷۴: ۱۶۵:	اکئی: ۲۰:
۱۹۱: ۱۹۵: ۲۱۸: ۲۲۱: ۲۸۱:	اگریدور: ۹۹:
الویر: ۷۳:	الارہ: ۱۴۷:
الیاس: امیر علی-: ۱۴۰:	الاطاق: ۱۰۱:
الیشتر: ۱۰۷:	الان: ۱۱: ۲۱: ۳۱: ۳۳: ۳۵: ۳۶: ۳۷: ۳۸: ۳۹: ۴۰: ۴۱: ۴۲: ۴۳: ۴۴: ۴۵: ۴۶: ۴۷: ۴۸: ۴۹: ۵۰: ۵۱: ۵۲: ۵۳: ۵۴: ۵۵: ۵۶: ۵۷: ۵۸: ۵۹: ۶۰: ۶۱: ۶۲: ۶۳: ۶۴: ۶۵: ۶۶: ۶۷: ۶۸: ۶۹: ۷۰: ۷۱: ۷۲: ۷۳: ۷۴: ۷۵: ۷۶: ۷۷: ۷۸: ۷۹: ۸۰: ۸۱: ۸۲: ۸۳: ۸۴: ۸۵: ۸۶: ۸۷: ۸۸: ۸۹: ۹۰: ۹۱: ۹۲: ۹۳: ۹۴: ۹۵: ۹۶: ۹۷: ۹۸: ۹۹: ۱۰۰: ۱۰۱: ۱۰۲: ۱۰۳: ۱۰۴: ۱۰۵: ۱۰۶: ۱۰۷: ۱۰۸: ۱۰۹: ۱۱۰: ۱۱۱: ۱۱۲: ۱۱۳: ۱۱۴: ۱۱۵: ۱۱۶: ۱۱۷: ۱۱۸: ۱۱۹: ۱۲۰: ۱۲۱: ۱۲۲: ۱۲۳: ۱۲۴: ۱۲۵: ۱۲۶: ۱۲۷: ۱۲۸: ۱۲۹: ۱۳۰: ۱۳۱: ۱۳۲: ۱۳۳: ۱۳۴: ۱۳۵: ۱۳۶: ۱۳۷: ۱۳۸: ۱۳۹: ۱۴۰: ۱۴۱: ۱۴۲: ۱۴۳: ۱۴۴: ۱۴۵: ۱۴۶: ۱۴۷: ۱۴۸: ۱۴۹: ۱۵۰: ۱۵۱: ۱۵۲: ۱۵۳: ۱۵۴: ۱۵۵: ۱۵۶: ۱۵۷: ۱۵۸: ۱۵۹: ۱۶۰: ۱۶۱: ۱۶۲: ۱۶۳: ۱۶۴: ۱۶۵: ۱۶۶: ۱۶۷: ۱۶۸: ۱۶۹: ۱۷۰: ۱۷۱: ۱۷۲: ۱۷۳: ۱۷۴: ۱۷۵: ۱۷۶: ۱۷۷: ۱۷۸: ۱۷۹: ۱۸۰: ۱۸۱: ۱۸۲: ۱۸۳: ۱۸۴: ۱۸۵: ۱۸۶: ۱۸۷: ۱۸۸: ۱۸۹: ۱۹۰: ۱۹۱: ۱۹۲: ۱۹۳: ۱۹۴: ۱۹۵: ۱۹۶: ۱۹۷: ۱۹۸: ۱۹۹: ۲۰۰: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۰۳: ۲۰۴: ۲۰۵: ۲۰۶: ۲۰۷: ۲۰۸: ۲۰۹: ۲۱۰:
الیشتر: ۱۰۷:	
الیشار: ۷۳:	

- اماسیه: ۹۵:
 امام الدین رافعی: ۵۹:
 امکجه: ۱۵۲:
 امین الدین نصیر: ۴۸:
 امیه بن عمرو: ۷۸:
 اناد: ۸۲: ۸۳:
 اماشاک: ۲۴۴:
 انبار: ۴۶: ۴۷: ۱۷۲:
 انبوران: ۱۲۷:
 التوهی: ۲۷۲:
 انجروود: ۶۴:
 انجیر نهر: ۲۲۰:
 انجیلاباد: ۸۱:
 انجیلاوند: ۶۳:
 اندجن: ۶۶:
 اندر: ۶۵:
 اندر طارم: ۵۶:
 اندراستان: ۱۸۰:
 اندراب رود: ۲۲۲: ۲۲۴:
 اندگان: ۲۴۶:
 اندلس: ۱۱: ۲۰: ۲۰۱: ۲۰۴:
 ۲۰۵-۲۰۷: ۲۱۴: ۲۴۶: ۲۶۵:
 ۲۶۹: ۲۸۸: ۲۸۹: ۲۹۱: ۲۹۵:
 اندوان: ۵۰:
 اندیشک: ۱۱۱:
 انس بن مالک: ۴۸:
 انسور: ۲۴۸: ۲۵۶:
 انطاکیه شام: ۴۱: ۹۰: ۹۶: ۱۹۲:
 ۲۶۸: ۲۶۹: ۲۸۸:
 انطاکیه روم: ۲۸۴:
 انقره: ۹۴:
 انکوران: ۸۷:
 انکول: ۵۸: ۲۸۲:
 انکیز: ۱۸۶:
 انگوره: ۹۶:
 انن رود: ۲۶۰:
 انوری: ۴۶: ۷۸: ۱۵۸:
 انوشروان: ۳۳: ۴۱: ۴۴: ۹۲: ۱۰۸:
 ۲۴۴-۲۴۶:
 انی: ۹۳:
 اهجوم: ۸۰:
 اهر: ۸۰: ۸۲-۸۴: ۱۸۲: ۲۲۲:
 اهر دروازه: ۷۶:
 اهواز: ۱۱۰: ۲۸۴:
 اونز: ۲۰:
 اونکین: ۱۸۶:
 اوجان: ۸۰: ۱۸۴: ۱۹۷: ۲۱۴:
 ۲۲۴:
 اوجان دروازه: ۱۶:
 اورپی: ۱۹:

آورد: ۱۴۴:	ایرج: ۱۹:
اورشلم: ۱۶:	ایسوره: ۲۵۶:
اورفی: ۱۹:	ایسیا: ۱۹:
اورمزد بن شاپور: ۱۱۱:	ایشن: ۲۰:
اورهن: ۷۲:	ابغور: ۱۰: ۲۵۶: ۲۶۰:
اوریشاق: ۸۰:	ایگ: ۱۴۸: ۱۸۷:
اوزکند: ۲۱۷: ۲۲۷: ۲۶۱:	ایلابستان: ۲۷۸:
اوش رود: ۲۱۷:	ایلاق: ۱۹۲: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۱۲:
اوشته: ۱۸۴:	ایلیا: ۱۶:
اوطاس: ۱۶۸:	ایله: ۲۵۲: ۲۷۲:
اوفرید: ۷۹:	اینجو (بلوک): ۸۴:
اوقیانوس: ۲۲۸:	اینجو (سلطان): ۸۴:
اوگنای قآن: ۲۶۰:	اینجو (شاه): ۱۱۴:
اولجای خانون: ۶۴:	اینه جزیره: ۲۴۰:
اولجایتو: ۳۴: ۳۵: ۵۵: ۱۰۷: ۱۶۴:	ایوان فیروزاباد: ۱۱۸:
۱۹۳: ۲۷۱:	ایوان کسری: ۴۴: ۷۷:
اونیک: ۹۶:	ایوان کیف: ۵۳:
اوبس قرنی: ۱۹۲: ۱۹۳:	ابی دیه: ۲۰۷:
ویگ: ۱۴۸:	
ایدج: ۷۰: ۵۱:	باب الابواب: ۲۰: ۲۱: ۱۸۰:
ایران: ۲۷۹:	۱۹۱: ۲۴۲: ۲۴۵:
ایران زمین: ۱۸:	باب انطاکیه: ۵:
ایران شهر: ۲۸:	باب بنی شبیه: ۵:
ایراهستان: ۱۱۸: ۱۱۹: ۱۲۵:	باب دولت (دروازه): ۱۱۴:
۱۴۴:	باب جدّه: ۵:

بادراہا: ۴۹:	باب الحلبہ: ۴۴:
بادغیس: بادغیش: بادقیس: ۱۵۴:	باب خراسان: ۴۴:
:۲۱۶:۱۷۹:	باب خلج: ۴۴:
بادیۃ العرب: ۲۶۷:	باب سعادت (دروازہ): ۱۱۴:
بئر: رجوع کن بہ بئر:	باب سوق السلطان: ۴۴:
بار: ۱۸۶:	باب صفا: ۵:
باربد مطرب: ۱۵۷:	باب نجاشی: ۵:
بار دوبہ: ۲۲۷:	باب نو (دروازہ): رجوع کن بہ
بارز: ۱۵۹:	دروازہ: ۱۱۴:
بارزند: ۱۱۱: ۱۱۲:	بابا حسن: ۶۸:
بارشت: ۲۲۰:	بابا طاہر دیوانہ: ۷۱:
بارما: ۱۱۲:	بابا فرج: ۷۸:
بارمش نھر: ۲۱۴: ۲۲۵:	بابا کوی: ۱۱۶:
بارین: ۲۱۱:	بابرت: ۹۶:
بازار اردشیر: ۲۵۴:	بابک خرمی: ۸۱: ۱۴۱:
بازار حوق: ۱۸۱:	بابل: ۴۷: ۴۴: ۱۰۲: ۱۶۶:
بازر: ۱۵۹:	باتیلہ کوی: ۱۹۵:
بازر رود: ۱۱۶:	باطر نوح: ۱۰۴:
بازرک: ۱۰۸: ۲۱۵:	بتم کوی: ۲۱۴:
باشہویہ بحیرہ: ۲۲۰:	باجروان: ۲۵: ۹۰: ۹۱: ۱۸۱:
باشو: ۱۱۱:	باجسری: ۴۴:
باشت قوطہ: ۱۲۱:	باخرز: ۱۵۱: ۱۵۴: ۱۶۱:
باشنرود: ۲۶۲:	باد دیہ: ۱۱۲: ۱۱۱:
باشہ: ۲۸۱:	باد خانہ: ۲۱۲:
باشہ: ۲۸۱:	

بختگان: ۲۱۹ : ۲۴۰ :	باغ ارم: ۲۴۹ :
بخشیر: ۱۶۴ :	باغچی شور: ۱۷۹ :
بدخشان: ۲۰۴ : ۲۰۶ : ۲۱۲ :	باکسایا: ۴۹ :
۲۱۹ : ۲۶۱ :	باکویہ: ۷۵ : ۹۲ : ۲۰۷ : ۲۴۹ :
بدر: ۱۶۹ :	۲۸۶ :
بدر الجمالی: ۲۵۲ :	بالینی تبریزی: ۷۸ :
بدر الدین لولو: ۱۰۲ :	بامداد کوه: ۱۹۲ :
بدریہ: ۱۱ : ۲۴۸ : ۲۵۶ :	بامیان: ۱۵۵ : ۲۰۲ : ۲۰۷ : ۲۷۸ :
بدوستان: ۷۹ :	باورد: ۲۱۲ :
بدیعی رباط: ۱۷۷ :	باوبیل: ۷۸ : ۷۹ : ۲۲۳ :
بذلاباد: ۸۵ :	بایت: ۲۰ :
براآن: ۵۱ :	بایزید بسطامی: ۱۶۱ : ۲۷۹ :
براز الروز: ۴۷ : ۲۲۸ :	بجا: ۲۶۸ :
برازہ محکم: ۱۱۷ : ۱۱۸ :	بجستان: ۱۴۴ :
برہرہ رود: ۱۱۷ : ۱۱۸ : ۲۲۶ :	بجہ حبشہ: ۲۰۱ :
براغوش: ۸۶ :	بجہ فارس: ۱۴۴ :
براق: ۱۲۱ :	بختری: ۴۴ :
برانس کوه: ۲۰۶ : ۲۰۷ :	بجرا باد: ۱۵۰ : ۱۷۴ :
بربر: ۱۱ : ۲۰ : ۲۴۴ :	بجرین: ۲۳ : ۱۴۶ : ۱۷۱ : ۲۴۴ :
بربر: اہل - : ۲۶۷ :	۲۴۴ :
بربری بحر: ۲۴۵ :	بجیرہ کورہ: ۲۶۵ :
بریبان: ۱۳۰ :	بخارا: ۲۰۱ - ۲۰۴ : ۲۰۶ : ۲۰۷ :
برجند: ۱۴۴ :	۲۱۳ : ۲۶۱ : ۲۶۲ :
برچین کوه: ۱۹۲ :	بخاری: ۲۴۶ :
برخوار: ۵۱ :	بخت النصر: ۱۷ : ۴۷ : ۹۱ :

برولڈ: گریوہ: ۱۸۰:	بردان: ۱۷۲: ۲۱۴:
بروجرد: ۵۱: ۷۰: ۱۷۱:	بردارود قلعہ: ۱۴۴:
بریدہ اسکندر: ۲۴۷: ۲۴۸:	بردشیر: ۱۴۰:
بریدون: ۶۵:	بردع: ۹۱: ۹۲: ۱۸۱:
بری قبا: ۲۵۷:	بردلیز: ۸۱:
بزرجمہر بختگان: ۱۵۷:	بردی رود: ۲۴۹:
بزرگترین: ۱۵۴:	بردبن: ۱۶۷:
بزنیطیہ: ۲۷۰:	برزاناباد: ۱۷۴:
بست: ۱۷۸:	برزمہین: ۷۳:
بست سیستان: ۱۴۲: ۲۲۰:	برزند: ۹۰: ۱۸۱: ۱۸۲:
بست بادغیس: ۱۵۴:	برزویہ طیب: ۱۵۷:
بستان ابن عامر: ۱۶۱:	برسا جزیرہ: ۲۹۷:
بستان جوی: ۲۰۹:	برسیان: ۵۱:
بستانک: ۱۸۹:	برش نہر: ۲۱۴: ۲۴۵:
بسجم: ۲۰:	برطاس: ۲۱: ۲۵۸:
بسد: ۲۰۵:	برطلی: ۱۰۴:
بسطام: ۱۶۱: ۱۶۲: ۱۷۴: ۱۷۶:	برطایل: ۲۴۲:
۲۷۹:	برقی حکیم: ۱۵۴:
بسیرا: ۱۴۵:	برقہ: ۲۵۴:
بسین: ۱۱۴:	برگ: ۱۴۸: ۱۸۷:
بسوی: ۸۶: ۸۷:	برندق: ۲۲۴:
بشاور رود شاپور: ۲۲۵:	برہ: ۲۱۷: ۲۱۸:
بشاور ہند: ۱۲۵: ۱۲۶:	برہند رود: ۷۲:
بشتر: ۱۷۱:	برواب: ۱۴۶:
	بروات نہر: ۲۴۰:

بکر بن عبد اللہ: ۸۸:	بشتنقان: ۲۲۷:
بکرا باد: ۱۸۱:	بشمین نهر: ۲۱۴:
بکن: ۲۴۲:	بصرہ: ۲۲: ۲۶: ۴۹: ۱۴۱: ۱۶۸:
بلاد شاپور: ۱۲۷:	۱۷۱: ۲۱۰: ۲۱۴: ۲۴۱: ۲۸۴:
بلاس: ۴۹:	بطان: ۱۶۷:
بلاساغون: ۲۵۶:	بطایح: رجوع کن به بطیجہ:
بلخ: ۹: ۵۶: ۱۲۲: ۱۴۸: ۱۵۵:	بطحا: ۸:
۱۵۶: ۱۷۶: ۱۷۹: ۲۱۴: ۲۲۸:	بطلمیوس: ۹۹:
۲۷۸:	بطن اعدا: ۱۷۰:
بلدوق: ۱۸۲:	بطن الاغز: ۱۶۷:
بلغار: ۱۰: ۲۱: ۲۱۲: ۲۴۹: ۲۵۹:	بطن ذات کشد: ۱۷۰:
۲۹۴:	بطن عرنه: ۸:
بلقا: ۲۶۸: ۲۷۱:	بطن محسر: ۸:
بمٹک: ۲۵۷:	بطن مر: ۱۶۹:
بلند: ۱۱۵: ۲۴۸: ۲۵۶:	بطن مرجح: ۱۷۰:
بلنجر: ۲۵۵:	بطن نخل: ۱۷۰:
بلنسیه: ۲۶۵:	بطیجہ: ۱۷۱: ۲۱۰: ۲۱۴:
بلنگان: ۱۸۸:	بفیران رود: ۲۲۷:
بلبل: ۶۵:	بفیج: ۱۴:
بلوچ: ۱۹۹:	بعقوبا: ۴۶: ۴۲: ۴۶: ۱۶۵: ۲۲۰:
بلور: ۲۰۵:	بعلیک: ۲۱۸: ۲۴۹: ۲۶۸:
بلخ رود: ۲۲۶:	بغداد: ۹: ۲۹: ۳۰: ۳۳: ۳۷:
بلین: ۱۸۶:	۴۶: ۱۴۶: ۱۶۵: ۱۷۱: ۱۷۲:
بلیناس حکیم: ۹۸: ۲۴۷:	۲۱۴: ۲۲۰: ۲۸۱: ۲۸۴:
بم: ۱۴۰:	بکان: ۱۸۸:

بند امیر یا بند عضدی : ۱۰۹	بند امیر یا بند عضدی : ۱۰۹
بودہ: ۲۴۸: ۲۵۶:	۱۲۴: ۱۲۷: ۱۸۵: ۱۸۸:
بودبنتہ رباط: ۱۸۰:	بند قصار: ۱۲۴:
بورب: ۲۰:	بند ماہی: ۱۸۴:
بورج شاپور: ۱۱۲:	بندر دیر: ۱۱۷:
بورہ: ۲۵۶:	بند نبعین: ۴۹:
بورجان: ۱۷۷: ۱۷۸:	بنامہ اندین حیدر سلجوقی: ۵۹:
بوزماجن ہرز: ۲۱۴:	بنامہ الدین: سعید اردبیلی: ۲۸۵:
بوزنگان: ۱۱۷:	بواز: ۱۰۷:
بوستانک: ۱۴:	بخرام جوہین: ۸۹: ۲۵۵:
بوسین: ۶۴:	بخرام شاد: ۹۱:
بوشتقان: ۲۲۱:	بخرام بن شاپور: ۱۰۱: ۱۰۲:
بوشتکانات: ۱۱۶:	بخرام کور: ۷: ۱۰: ۱۱: ۱۲: ۱۳:
بوشتج: ۱۱۱:	بوستان: ۱۱: رجوع کد بوستان:
بوصیر دیدہ: ۲۵۴:	بوستان: دیدہ: ۱۱۴:
بوقنتہ دیدہ: ۲۱۵:	بوشتقان دیدہ: ۲۲۴:
بول: ۱۷:	ببول: شیخ: ۱۱۶:
بوان اندغوس: ۱۱۹:	بجہن بن اسدیار: ۴۹: ۵۰: ۵۱:
بوان: ۲۶۲:	۶۱: ۱۱۹: ۱۲۵: ۱۲۶: ۱۲۷:
بدرود: ۲۱۲:	۱۲۴: ۲۵۴:
بوی رود: ۱۱۲: ۱۱۳:	بجہن مرغزار: ۱۴۵:
بوت: ۱۱: ۱۲: ۱۳: ۱۴: ۱۵:	بجان: ۵۴:
بوز: ۱۱:	بوازسج: ۱۰۴:
بوان: ۱۱:	بواسی: ۹۱:
بوان حیدر: ۱۴:	

بیش پرمق کوه: ۲۱۷:	بیشن بن گیو: ۸۰:
پاره دبه: ۱۷۵:	بیت اللحم: ۱۸:
پرگری: ۱۵۱:	بیت المقدس: ۱۶: ۲۷: ۴۷: ۹۴: ۲۷۱:
پرواب: ۱۴۵: ۲۲۴:	۲۹۰ ۲۹۲:
پشت فروش رود: ۲۲۷:	بیت المقدس (روم): ۲۷۰:
پشکل دره: ۶۷:	بجاذق: ۲۰۴:
پشگان جزیره: ۲۲۲:	بیدستان: ۱۷۱:
پشیان: ۱۶۲:	بید مسک: ۱۸۸:
پل: رجوع کن به پول: فول:	بید و مشکان: ۱۴۵:
پنج انگشت کوه: ۲۱۷:	بئر معطله: ۲۶۲:
پنج دبه: ۱۵۸:	بئر ملاحه: ۲۲:
پنجهیر: ۱۵۵:	بیره: ۲۶۸:
پنطوس: ۲۲۷:	بیره قلعه: ۱۸۹:
پوچکان: ۱۷۷: ۱۷۸:	بیستون: ۱۰۷: ۱۰۹: ۱۹۲: ۱۹۵:
پول بولو: ۱۲۸:	بشبالق: ۲۵۷:
پول ثکان: ۱۲۹: ۲۲۴:	ضا: ۱۲۲: ۱۴۵:
پول جوخیان: ۱۷۶:	ضا دروازه: ۱۱۴:
پول خدا آفرین:	چقان: ۲۸۱:
پول شهریار: ۱۴۴: ۱۸۵:	مکند: ۲۶۱:
پول علی شاه: ۲۲۲:	لقان: ۹۱:
پول نو: ۱۸۵:	بیمارستان دبه: ۱۸۷:
پولس کنیسه: ۲۷۰:	بن النهرین: ۴۱:
پیروز: ۷۲:	بینونده: ۱۴۷:
پیر هری: ۱۵۲:	بیهق: ۱۴۹: ۱۵۰:

۱۸۲ : ۱۸۴ : ۱۹۷ : ۲۲۴ : ۲۸۴ :	پیشکین : ۸۰ : ۸۲ : ۹۰ : ۱۹۶ :
۲۸۶ :	پیشکین گرچی : ۸۲ :
تبریزی جامع : ۱۵۵ :	پلسوار پیلہ سوار : امیر : ۹۰ : ۱۸۱ :
تبع بہن : ۶ : ۲۴۵ :	
نغاباد : ۷۲ :	تاتار : ۲۵۷ :
تکسیک : ۲۵۸ :	تاج قلعه : ۶۵ :
توک : ۲۶۹ :	تاج الدین علی شاہ تبریزی : ۷۶ : ۸۵ :
تخمس کوہ : ۲۱۷ :	۱۰۱ : ۱۸۲ :
تدمر : ۲۶۸ :	تاجہ نہر : ۲۱۴ : ۲۶۹ :
ترب : ۱۱۰ :	تاران : ۲۴۵ :
ترتر رود : ۹۱ :	تارح : ۲۴۹ :
ترجالہ : ۲۶۵ :	تارم : ۱۴۱ : ۱۸۷ :
ترسیان : ۲۵۶ :	تالش : دیدہ : ۱۸۰ :
ترشیر : ۱۵۴ : ۱۵۶ : ۱۱۱ :	نامرہ : ۴۶ : ۲۱۹ :
ترک : ۱۸ : ۲۰ :	تاند : ۲۶۲ :
ترک رود : ۲۵۹ :	تاہرت : ۲۶۴ :
ترکان رود : ۲۲۳ :	تاوونہ : ۱۲ :
ترکستان : ۱۶۱ : ۱۹۳ : ۱۹۵ : ۲۰۱ :	تنت : ۱۰ : ۱۸ : ۲۱۴ : ۲۵۶ : ۲۶۶ :
۲۰۲ : ۲۰۴ : ۲۱۴ : ۲۱۸ : ۲۸۱ :	۲۸۷ :
ترکمان دہ : ۱۸۴ :	تبعہ : ۱۵۵ :
ترکمان کدی : ۱۸۴ :	تر قلعه : ۱۴۴ :
ترمد : ۱۱۶ : ۱۱۷ : ۱۱۸ : ۱۱۹ :	ترستان دیدہ : ۱۸۲ :
تسیر : ۱۱۱ : ۱۱۲ : ۱۱۳ : ۱۱۴ :	تیرک : ۱۴ :
۲۱۱ :	
تطیلہ : ۲۶۵ :	تبریز : ۹ : ۵۶ : ۱۵ : ۱۰۰ : ۱۱۰ :

تنیس جزیره: ۲۳۷:	تعز: ۲۶۴:
تنیس بحیره: ۲۴۲:	تعون: ۱۷۰:
نهامه: ۱۱: ۲۴۴: ۲۶۸:	تغور رود: ۲۲۴: ۲۲۴: ۲۴۱:
توت سواری دیده: ۱۸۰:	تغمر: ۸۹:
توتیا: ۲۰۵:	تننازان: ۱۵۷:
توج: ۱۱۶: ۲۲۵:	تفرش: ۶۸:
توده: ۱۷۴:	تفیس: ۹: ۹۴: ۹۴: ۱۸۲: ۲۱۸:
تور: ۱۸:	۲۴۴:
توران: ۲۷۹:	تقی امام: ۴۵:
توران رباط: ۱۷۵:	تکریت: ۲۸: ۳۶: ۴۹: ۴۰:
توران شاه سلجوقی: ۱۴۰:	تکفور: ۲۱۸:
توز: ۱۶۷:	تکلفه: ۸۲: ۸۴:
توسر: ۱۸۲:	تکیناباد: ۱۴۴:
توشگو: ۱۸۷:	تل الخالی: ۴۲:
تول: ۱۷۲:	تلان دیده: ۱۰۴:
تون: ۱۴۲: ۱۴۴: ۱۷۸:	تلنگ: ۲۶۲:
تونس: ۲۶۴:	تماشا: ۲۵۴:
توی: ۲۴:	تیمسار: ۷۴:
تیران: ۱۷۲:	تیمور قبو: ۱۸۰: ۲۴۴: رجوع کن به
تیر خدای قلعه: ۱۱۶: ۱۴۴:	باب الابواب
تیرک: ۶۶: ۶۷:	تیمجان: ۱۶۲:
تیر مردان: ۱۲۷: ۱۸۹:	تینانیر: ۱۶۷:
تیرز: ۱۰: ۲۶۲:	تجه: ۱۴۴:
تیمارستان: ۱۸۷:	تنگت: ۱۰: ۲۵۷: ۲۶۰:
تبه موسی: ۱۵:	تین جزیره: ۲۴۲:

جامان: ۱۷۸:	نارا: ۱۸۶:
جامع عتیق شیراز: ۱۱۵:	ثیر: ۲: ۱۹۰:
جامکو: ۸۲:	ثرثار رود: ۲۲۶:
جاءك: ۱۲۴:	ثعلیة: ۱۶۷: ۱۷۰:
جاولی: رجوع کن بہ جاولی	ثکان نہر: ۱۴۴: ۲۲۶: رجوع کن بہ
جابسجروود: ۲۲۰:	زکان:
جبان: ۵۴:	ثکان پول: ۱۲۹: ۲۲۴:
جبل: ۴۶: ۱۷۱:	ثلج نہر: ۲۸۹:
جبلات: ۲۴۵:	ثبود: ۱۵:
جبلتا: ۱۷۲:	ثبۃ الاعبار: ۱۷۰:
جد: ۲۶:	ثبۃ المرآة: ۱۷۰:
جحنة: ۴: ۱۵: ۱۶۹:	ثور المحل: ۸:
جرانداب: ۷۸:	ثور کوه: ۱۹۰:
جربادقان: ۵۱: ۶۷: ۶۱: ۲۲۰:	جابر بن عبد اللہ: ۵۶:
جرجان: ۵۶: ۱۵۹: ۱۶۰: ۱۷۶:	جابلق: ۷۰:
۲۷۱:	جابه: ۲۴۰:
جرجان بحر: ۲۴۹:	جاجرم: ۱۵۰: ۱۷۴: ۱۹۷: ۲۲۱:
حرجان رود: ۲۱۴:	جادوان: ۵۰:
حرجانبہ: ۲۵۸:	جارج: ۱۵:
حرجت: ۲۵۷:	جاستان: ۱۷۸:
جدة: ۴:	جال کولی: ۵۴:
جدغل کوه: ۲۱۷:	جالطہ جزیرہ: ۲۴۸:
جرز رود: ۲۲۲:	جام: ۱۵۲:
جرشوق رود: ۲۲۵:	جاماسب حکیم: ۱۴۲: ۱۵۲:
جرکز: ۲۵۶: ۲۶۶:	

جغان رود: ۲۲۸:	جرم: ۵۴: ۸۴: ۱۵۱:
جغتو رود: ۸۷: ۲۲۴: ۲۴۱:	جرم جوی: ۱۷۳:
جفار: ۲۹۲:	جرمنق: ۱۴۲:
جفر بند: ۱۸۰:	جرمی: ۲۶۷:
جکارمرس: ۱۶۵:	جرہ: ۱۲۷: ۱۴۶: ۲۲۵:
جلاد جان: ۱۴۰: ۲۲۵:	جرہم: بنی: ۴:
جلال الدین رشیدی: ۱۸۴:	جرود: ۶۴: ۶۵:
جلال الدین رومی: ۹۸:	جرمی: ۲۶۷:
جلال الدین طیب شاہ: ۱۴۴:	جرون: ۱۴۱:
جلیارہ: ۴۹:	جریرہ: ۱۶۶:
جلما: ۱۶۷:	جریسی: ۱۶۷:
جلولا: ۴۶: ۱۶۵:	جزا: ۵۱:
جمال الدین ابو الفتوح: ۵۴:	جزع: ۲۰۵:
جمال الدین بابویہ: ۵۸:	جزلا: ۶۵:
جمال الدین جیلی: ۵۹:	جزیرہ ابن عمر: ۱۰۴: ۱۹۴:
جمال الدین خوافی: ۲۷۹:	جزیرہ (کورہ): ۱۰۴:
جیلہ: ۱۲۸:	جسار: ۱۰۴:
جمرة: ۸:	جساسہ: ۲۳۵:
جمشید: ۴۴: ۴۸: ۶۹: ۷۱: ۱۲۰:	جشت: ۱۵۴:
جمکان: رباط: ۱۸۵:	جعسر حاکم: ۱۰۴:
جموخیان پول: ۱۷۶:	جعده امام: ۷۸:
جن جزیرہ: ۲۴۹:	جعفر صادق امام: ۱۴: ۲۱۰: ۲۷۹:
جنابا یا جنابہ: ۱۴۰: ۲۲۵: ۲۴۶:	جعفر نھرز: ۲۱۲:
جنابا بن طہمورث: ۱۴۰:	جعفری رباط: ۱۷۵:
	جعفریہ: ۴۲:

جواہر خادم: ۲۵۲:	جنابد: ۱۴۲: ۱۴۴:
جوی ترش: ۱۴۶:	جناد: ۱۸۷:
جوی سرد: ۲۱۶:	جنیدق: ۲۸۰: ۲۸۵:
جوی کوشگ: ۱۷۲:	جندی شاپور: ۱۱: ۱۱۱: ۲۱۵:
جوی مرغ کبتر: ۱۷۲:	جنقان: ۱۰:
جوی نو: ۱۸۱:	جنگر: ۲۵۷:
جوی ہزار اسپ: ۲۱۳:	جنید: ۴۵:
جوینکان: ۱۲۷:	چہرم: ۱۲۵: ۱۴۴:
جوینکان کود: ۲۲۵:	چہرود: ۶۴:
جویہ: ۱۱۹:	چہوق: ۷۴:
جویہ ای احمد: ۱۲۵: ۱۴۴:	جوی سرد دروازہ: ۱۶:
۱۴۵:	جواشیر: ۲۰۲:
جوین: ۱۵۰: ۱۱۸:	جوانبرد قصاب: ۵۲:
جی: ۵۰:	جوبارہ: ۴۱: ۵۰:
جان: ۲۶۵:	جودی کوه: ۱۰۵: ۱۹۴:
جبال: ۲۱۸:	جوز: ۱۱۸: ۲۲۵:
جیعان: ۲۰۹:	جوز دیدہ: ۱۸۱:
جیعون: ۲۰: ۱۵۶: ۱۱۶: ۱۱۷:	جوزینو: ۱۱۱:
۲۰۹: ۲۱۴: ۱۲: ۲۱۷: ۲۱۹:	جوزجان: ۱۵۵: ۱۵۶: ۱۱۹:
۲۲۱: ۲۴۹: ۲۲۲:	جوزدان: ۵۱:
جیران: ۹۰:	جوسق: ۵۱:
جیرفت: ۱۲: ۲۰۲: ۲۱۵:	جوشن کوه: ۲۰۲:
جیرون باب: ۲۴۹:	جوع مغارہ: ۲۵۰:
جیش: ۱۱۹:	جولاندرق: ۱۶:
	جومہ شبراز: ۱۱۲: ۱۱۶:

چغان ناووز: ۶۹:	جیلان یا جیلانات: ۱۶۲: ۴۷: ۲۲:
چغری بك: ۱۵۶:	۲۹۴: ۲۸۰: ۲۰۴: ۱۶۳
چچمال: ۱۶۵:	جیلان بحر: ۲۱: ۹۰: ۹۱: ۲۲۹:
چنار: ۱۸۷:	جیلیم رود: ۲۱۹:
چنگدو: ۲۵۸:	جیلویہ جبل: ۱۲۷:
چنگیز خان: ۱۵۵: ۲۶۰:	جیہانی: ۲۸۷:
چہار دانگ: ۲۱۵:	چارسفرود: ۲۲۷:
چہل منار: ۱۲۱:	چاچ: ۲۶۱: رجوع کن بہ شاش:
چویان امیر: ۴: ۱۳: ۱۴۹:	چاہ چل: ۱۸۷:
چیچست: بحیرہ: ۸۰: ۸۵-۸۷:	چاہ خاک: ۱۸۰:
۲۴۱:	چاہ سیاہ: ۱۷۸:
چین: ۱۸: ۲۰: ۲۰۴: ۲۱۲: ۲۲۹:	چاہ صاجی: ۱۸۰:
۲۴۲: ۲۵۷: ۲۵۹: ۲۸۷:	چاہ عقبہ: ۱۸۸:
چین جزیرہ: ۱۷۱:	چاہ ہارون: ۱۸۰:
حارث محاسی: ۴۵:	چاہک: ۱۲۴: ۱۸۸:
حاجب حسن رباط: ۱۸۴:	چاہہ: ۱۸۹:
حاجر: ۱۶۷:	چاولی اتابک: ۱۲۳-۱۲۵: ۱۲۹:
حاد: ۱۵۴:	۱۴۱: ۱۴۸: ۲۱۹:
حاکم فاطمی: ۱۳:	چرام: ۲۲۸:
حام: ۱۹:	چرکریا چرکس: ۱۱: ۲۱: ۲۵۶:
حامہ: ۲۶۴:	۲۶۷:
حانہ: ۲۲۶:	چشبہ حیوان: ۹۲:
حانی: ۱۰۲:	چشبہ زر چوبہ: ۲۴۱:
حابری: مشہد: ۴۲:	چشبہ سبز: ۱۴۹: ۲۲۷: ۲۴۱:

حایط بنی عامر: ۸:	حرام (مکة): ۱: ۴: ۵:
حایط حاجی قوام: ۱۸۷:	حران: ۱۰۴: ۲۲۶:
حبس: ۱۸۹:	حربی: ۴۰:
حبس الجیوش: ۲۷۲:	حرمین (بغداد): ۴۴:
حبشة یا حبش: ۱۱: ۱۸: ۲۰۱:	حرم (مکة): ۱: ۴: ۵:
۲۱۰: ۲۴۴: ۲۶۷:	حزورة: ۲:
حنیزیر: ۱۱۷:	حسا کاوان: ۱۶۵:
حجاج بن یوسف: ۶: ۲۹: ۴۷: ۱۱۴:	حسن بصری: ۴۸:
۱۲۵: ۱۴۴: ۱۴۰:	حسن بلغاری: ۷۸:
حجاز: ۱۹: ۱۹۱: ۲۵۵: ۲۶۴:	حسن چوپانی: ۹۶:
۲۶۸:	حسن بن زید الاقری الداعی الی الحق: ۶۱:
حجر: ۱۵: ۲۶۸:	حسن صااح: ۶۱:
حجر الاسود: ۲- ۶: ۹: ۲۲:	حسن بن طغای سونای: ۹۶:
حداده: ۱۷۴:	حسن عسکری: ۴۲:
حدیبیة: ۸:	حسن بن عی: ۱۴:
حدیث النبی: ۱- ۴: ۱۱: ۱۲: ۱۵:	حسن کیا: ۱۱۶:
۲۲: ۲۲: ۵۰: ۵۶: ۹۴: ۹۵:	حسن مہندی: ۱۴۷:
۱۱۲: ۱۱۴: ۱۲۰: ۱۹۰: ۲۱۰:	حسن آباد: ۱۱۲:
۲۴۶: ۲۷۲: ۲۷۴:	حسین بن علی: ۲۲: ۲۲: ۵۲: ۲۰۴:
حدیثه (فرات): ۴۶: ۴۹:	حسین بن علی بن موسی الرضا: ۵۱:
حدیثه (دجله): ۱۷۲: ۲۱۵:	حسویه: ۱۴۸:
حدیثه: ۱۵:	حشو: ۱۴۹:
حدیثه بن الیمن: ۴۴:	حصار کرین: ۱۱:
حرّ ریاحی: ۴۲:	حسن کینا: ۱۰۴: ۲۱۴:
حرا: ۸:	

حوراط: ۱۷۹:	حضر: ۲۲۶:
حورستان: ۱۲۴:	حضر موت: ۲۶۴: ۲۶۴:
حوز: ۱۱۲:	حضین بن منذر الرقاشی: ۲۴۵:
حوشاب رود: ۲۱۷:	حطیم: ۷۰:
حوط (قصر): ۱۷۹:	حنرك: ۱۲: ۱۲۴: ۱۸۸:
حومه شیراز: ۱۱۴: ۱۱۶:	حلاج: ۴۵:
حویزه: ۱۱۰: ۱۱۱: ۲۱۸:	حلب: ۲۰۴: ۲۰۵: ۲۶۸:
حی دیه: ۱۶۹:	حلم نو: ۱۷۷:
حیات: ۶۵:	حلّه: ۴۶: ۴۷: ۴۰: ۱۶۶: ۲۸۴:
حیدر قطب الدین: ۱۵۴:	حوان: ۲۸: ۲۸: ۴۰: ۴۱: ۴۴:
حیدریان: ۱۵۴:	۱-۲: ۱۶۵: ۲۱۹:
حیدریه: ۵۹:	حماة: ۲۱۸: ۲۶۸:
حیره: ۴۰: ۴۴:	حمایجان: ۱۲۸:
حیه: ۴۶:	حمزة: ۴۰: ۷۸:
ع	حششاء: ۱۷۲:
خابدان: ۱۸۹:	حصص: ۱۲: ۱۹۲: ۲۱۸: ۲۶۸:
خابور: ۱۰۴: ۲۲۶:	۲۸۹:
خاتون دیه: ۱۷۴:	حویه: ۱۵:
خارصینی: ۲۰۲:	حمیر: ۲۶۸:
خارك: ۱۲۷: ۱۷۱: ۲۴۴:	حمیر (بحر): ۲۴۱: ۲۴۵:
خاستان: ۱۷۸:	حنوس: ۱۸۲:
خاسک یا خاسل: ۲۴۴:	حنین: ۱۶۹:
خاف: ۱۵۴: ۲۵۸:	حواء: ۸:
خاقان ترك: ۱۰۸:	حواراشاه: ۱۷۴:
خاقانی: ۲۸:	حوانیت: ۱۷۱:

خجند: ۲۱۷: ۲۶۱:	خاکستر دبه: ۱۷۵:
خجنگ رود: ۲۲۷:	خالدات جزایر: ۲۲۷:
خدا آفرین (پل): ۸۸:	خالص: ۴۱:
خرادین: ۱۰۱:	خالصه جزیره: ۲۲۸:
خرار: ۱۷۰:	خامده بیل: ۸۱:
خراره: ۱۸۹:	خان: ۱۷۰:
خراسان: ۲۲: ۲۶: ۱۲۷: ۱۵۹:	خان آزاد مرد: ۱۴۶:
۱۶۱: ۱۶۴: ۱۹۲: ۱۹۷: ۲۱۲:	خان بلیغ: ۱۰: ۲۵۸:
۲۱۵: ۲۱۷: ۲۲۶: ۲۴۱:	خانقاه شتر: ۱۸۱:
خران دیر: ۱۸۲:	خانتقین: ۴۱: ۱۶۵: ۲۱۹:
خراو: ۶۴:	خانم رود: ۷۹:
خرنبرت: ۹۶:	خانیسار: ۲۲۰:
خرجاء: ۱۷۰:	خاوران: ۱۵۷:
خر رود: ۵۷:	خاود: ۵۴:
خرس: ۸۵:	خبر: ۱۴۴:
خرشده: ۱۲۵:	خبرز: ۱۲۴:
خرقان (قومس): ۱۶۴:	خبرك: ۱۲۴:
خرقان یا خرقابین (عراق عمه): ۶۴:	خبرس: ۱۴۰: ۱۱۹:
۷۴: ۱۹۵: ۲۲۴: ۲۸۰:	خوشان: ۱۵۰: ۲۱۲:
خرکان: ۶۰:	خبیص: ۱۴۰:
خرماناد: ۶۴: ۱۰: ۲۱۸:	خنای یا خطای: ۱۰: ۱۱: ۲۰:
خرمرمت: ۱۰۱:	۲۱۸: ۲۱۹: ۲۵۷: ۲۵۸: ۲۶۰:
خرمه یا خرامده: ۱۲۴: ۱۱۸: ۱۲۰:	خنلان: ۱۵۵: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۱۴:
خرمه قنعه: ۱۴۴:	۲۲۸:
خره یا خوره: ۱۱۴:	خنن: ۱۸: ۲۰: ۲۵۸: ۲۸۷:

خرد: ۲۲۱	خفر: ۱۱۶
خرو رود: ۲۲۷	خفرك: ۱۲۲: رجوع كن به خفرك:
خزر دشت: ۱۸: ۱۹: ۲۱: ۲۴۸	خلاق: ۱۲۸: ۱۸۹
۲۴۰: ۲۴۲: ۲۴۴: ۲۵۵: ۲۵۶	خلاق: ۱۰۰
۲۵۸: ۲۹۴: ۲۹۶	خلج: ۲۵۷
خزر دریا یا بحر: ۸۹: ۱۶۰	خلخال: ۷۵: ۸۱: ۸۲: ۱۸۰
۱۶۲: ۲۱۲-۲۱۴: ۲۱۷	خلخار بحر خزر: ۲۱۴
۲۱۸: ۲۲۴: ۲۲۷: ۲۴۸	خلم نو: ۱۷۷
خزیمیه: ۱۶۷	خلم عقبه: ۲۱۴
خستجان: ۶۰	خلیص: ۱۶۹
خسرو پرویز: ۲۷: ۴۳: ۱۰۸	خمارتاش عمادی: ۷۰
۱۶۵: ۱۹۲	خمارتکین رباط: ۱۷۳
خسرو چشمه: ۱۹۵	خمارویه بن طولون: ۲۵۲
خسرو دیه: ۱۷۷	خنان: ۹۳
خسرو گرد: ۱۵۲	خنج: ۱۸۶
خسرویه: کوه و دیه: ۲۱۷	خنسای: ۱۰: ۲۶۱
خشت: ۱۲۸: ۲۲۵	خنوس: ۱۸۳
خشت پخته: ۱۷۷	خنیفگان یا خنیفغان یا خنافگان:
خشك رود: ۲۲۲	۱۱۷: ۱۱۸: ۲۲۶
خضر عم: ۹۰	خوابدان رود: ۲۲۵
خضرة: ۱۵	خوادان قلعه: ۱۴۴
خط: ۱۴۷	خوار (ری): ۱۶۱: ۱۷۳
خط جزیره: ۲۵۲	خوار (فارس): ۱۴۳
خطای: رجوع كن به ختای:	خوارزم: ۱۰: ۲۱: ۱۵۲: ۱۶۴
خفتیان: ۱۰۷	۱۷۶: ۲۱۴: ۲۴۹: ۲۵۸

خوارزم شہر: ۱۷۹: ۱۸۰:	خومان قلعہ: ۱۸۴:
خوارزم نو: ۱۷۷:	خونج: ۶۶:
خوارزم بحیرہ: ۲۱۴: ۲۱۷: ۲۴۱:	خوی: ۸۰: ۸۴: ۸۵: ۱۸۴: ۲۲۴:
خوارقان دیہ: ۱۹۷: ۲۴۱:	خوی رود: ۲۲۴:
خواست جان: ۱۴۶:	خبارج: ۵۹:
خواشیر قلعہ: ۱۴۴:	خباو: ۸۲: ۸۳: ۱۹۶:
خواف: ۱۵۴: ۲۰۲:	خبیر: ۱۴:
خوجان: ۲۵۶:	خبین: ۶۳:
خور: ۸۸: ۱۴۴: ۱۴۵:	خیر با خیرہ: ۱۴۴: ۱۴۸: ۱۸۷:
خوراٹ: ۱۷۹:	۱۸۸: ۲۱۷: ۲۴۰:
خوراشاہ: ۱۵۰:	خیر الساج سامری: ۵۹:
خوراشی: ۱۱۷:	خیزان دیہ: ۹۰:
خورزان: ۱۷۹:	خیزران خانوں: ۷:
خورشاہ: ۷۹:	خیو: ۶۳:
خورشہ قلعہ: ۱۲۵: ۱۲۴:	خیوق: ۲۵۱:
خورنق: ۴۰: ۴۱: ۶۵:	خیوہ نہر: ۲۱۲:
خوزان: ۵۰:	
خوزستان: ۲۲: ۲۸: ۴۷: ۱۰۷:	
۱۰۹: ۱۱۴: ۱۴۱: ۱۶۴:	
۱۸۹: ۲۱۴: ۲۲۴: ۲۴۴: ۲۸۳:	
خوسف: ۱۴۲: ۱۴۴:	
خوشاب: ۱۰۱:	
خوشاب دان: ۱۱۷:	
خوشان: ۱۰۸: ۱۶۵:	
خولجان: ۱۸۸:	
	دابۃ الارض: ۷:
	دابغان: ۷۹:
	داد مان: ۵۱:
	دادین کوه: ۲۲۵:
	داذین: ۱۱۷:
	داراب بن بہمن: ۵۹: ۷۱: ۱۲۴:
	۱۴۹:

دجال: ۵۰:	دارابجرد یا دارابگرد: ۱۱۴: ۱۲۴:
دجله: ۴۳: ۴۱: ۱۰۲: ۱۰۴: ۱۰۶:	۱۴۹: ۱۸۷: ۱۹۴:
۲۱۰: ۲۱۴: ۲۱۵: ۲۱۹: ۲۲۰:	دار البوار: ۱۴:
۲۲۶: ۲۲۸: ۲۶۹: ۲۸۴:	دار الخلافه: ۴۴:
دجلة العورا: ۱۷۱:	دار الشاطیئة: ۴۴:
دجیل: ۴۱:	دار الشفاء (شیراز): ۱۱۵:
دجیل تستر: ۱۹۵: ۲۱۵:	دار الشفاء (دمشق): ۲۵۰:
دراك كوه: ۱۱۵: ۱۹۴:	دار الضیافة: ۲۵۰:
دراك موسى دروازه: ۱۱۴:	دار الندوة: ۷: ۸:
دراکوه: ۱۴۸:	دار خار شاه: ۲۲۵:
درام: ۶۵:	دارکان: ۱۴۹: ۱۸۷:
دراورد: ۸۴:	دارك كوه: ۱۹۴:
در بند: رجوع کن به باب الابواب:	دارمرزین: ۸۲:
۹۲: ۲۴۴: ۲۹۴:	داروك: ۱۸۶:
در بندك تاج خاتون: ۱۰۷:	داربان: ۱۴۷: ۱۸۸:
در بند خلیفه: ۲۲۸:	داستان: ۲۷۹:
در بند زنگی: ۱۰۷:	داستی: ۲۲۱:
درجان: ۹۶:	داشلو: ۱۸۷:
درجان قلعه: ۱۴۴:	داغله: ۲۴۶:
در جرود: ۸۷:	دامغان: ۵۶: ۱۶۱: ۱۷۳: ۱۷۴:
در خوید بجزیره: ۲۴۰:	۱۹۵: ۲۰۱: ۲۷۷: ۲۷۸:
در خید رود: ۲۲۵:	دانه: دیه: ۱۷۸:
در دستی شاه دروازه: ۷۶:	داود عم: ۱۶: ۱۸:
در دشت: ۴۸: ۵۰:	دایره هندی: ۲۴- ۲۶:
در رود کوه: ۲۲۷:	دبیر: ۲۴۴:

دروازه طاق: ۷۶:	درغان: ۱۸۰: ۲۵۸:
دروازه فسا: ۱۱۴:	درگزین: ۷۳:
دروازه قلعه: ۷۶:	درند: ۸۶:
دروازه کازرون: ۱۱۴:	دره: ۱۷۸:
دروازه موکله: ۷۶:	دره قلعه: ۱۴۶:
دروازه نارمیان: ۷۶:	دره: مرغزار: ۱۷۹:
دروازه نوبره: ۷۶:	دروازه اصطرخ: ۱۱۴:
دروب دروازه: ۷۶:	دروازه آهر: ۷۶:
درود: ۸۲:	دروازه اوجان: ۷۶:
درودا: ۷۲:	دروازه باب دولت: ۱۱۴:
دریست: ۱۲۵:	دروازه باب سعادت:
دزآباد سفلی: ۶۵:	دروازه باب نو: ۱۱۴:
دزآباد علیا: ۶۶:	دروازه بیضا: ۱۱۴:
دزآباد رود: ۲۲۶:	دروازه جوی سرد: ۷۶:
دز بهمن: ۸۱:	دروازه دراک موسی: ۱۱۴:
دز بیل: ۱۰۷:	دروازه دردستی: ۷۶:
دز جوبه: ۲۴۱:	دروازه دروب: ۷۶:
دز سیاه: ۷۱:	دروازه ری: ۷۶:
دز شیدان: ۸۱:	دروازه سراو رود: ۱۶:
دزفول: ۱۱۱: ۲۱۵: ۲۱۸:	دروازه سرد رود: ۱۶:
دز کلات: ۱۴:	دروازه سلم: ۱۱۴:
دز گندان: ۱۶۱:	دروازه سخاران: ۱۶:
دزمار: ۸۸: ۲۴: ۲۶:	دروازه شام: ۷۶:
دخجرد: ۶۴:	دروازه شاه: ۷۶:
دستگر: ۱۱۱:	دروازه شروان: ۱۶:

دم جزیره: ۲۳۰:	دستگرد: ۱۷۵:
دم دوان یا زوان: ۱۴۴:	دستگیر: ۱۷۹:
دماوند کوه: ۴۷: ۱۶۱: ۱۶۲: ۱۹۴:	دستو کوه: ۱۹۴:
۱۹۵: ۲۰۴: ۲۰۵: ۲۰۶: ۲۲۰:	دشتاباد: ۱۰۹:
۲۷۹:	دشت ارژن (بجیره): ۲۴۰:
دمشق: ۱۰: ۱۷۲: ۱۹۲: ۲۴۹:	دشت ارژن (دیه): ۱۸۷:
۲۶۸: ۲۵۰:	دشت ارژن (مرغزار): ۱۴۵:
دمه: ۱۹۹:	دشت بارین: ۱۲۸: ۲۸۴:
دمور قایی: ۱۸۰:	دشت بیاض: ۱۴۴:
دمیاط: ۲۱۰: ۲۷۲:	دشت خزر: رجوع کن به خزر:
دنا کوه: ۱۹۹:	دشت رستاق: ۲۲۵:
دنیال عم: ۱۱۲:	دشت رون: ۱۴۴: ۱۸۵:
دهان شیر: ۱۸۰: ۲۱۴:	دشت قیچاق: ۲۵۶: ۲۵۸:
دهانه: ۲۲۳:	دشت قطوان: ۲۴۶:
ده: رجوع کن به دیه:	دشتک: ۱۲۱:
دهوارقان رجوع کن به دیه:	دشته: ۵۰:
دهر: ۱۹۶:	دفس: ۶۳:
دهر رود: ۲۲۷:	دقرای: ۲۶۴:
دهستان (بادغیس): ۱۵۴:	دقلا نهر: ۲۱۴:
دهستان (جرجان): ۱۵۹: ۱۶۰:	دقوق: ۴۱: ۲۲۸:
۱۷۶: ۲۰۲: ۲۱۲:	دکشن: ۲۰:
دهلی: ۱۰: ۲۳۰: ۲۶۲:	دلبند: ۱۵۰:
دهند: ۱۷۳:	دلج: ۱۵۶:
دهنج: ۲۰۴:	دلچک: ۱۴۶:
دوا بن براق: ۲۴۶:	دلجان: ۵۱: ۶۸:

دیر عمال: ۱۷۱:	دھو: ۱۹۶:
دبزه: ۱۱۷:	دوان: ۱۱۷:
دیعان: ۲۰۹:	دوانیق رباط: ۱۸۴:
دیلمان: ۶۰: ۱۶۲:	دو دانگہ یا دانگ: ۱۱۲: ۲۱۵:
دینار کوه: ۲۲۴:	دورق: ۱۱۰:
دین دلا: ۱۲۶:	دوزال: ۸۸:
دینور: ۲۸: ۱۰۷:	دوسر: ۱۸۲:
دیہ ابرقوہ: ۱۸۸:	دوشت: ۷۹:
دیہ باد: ۱۱۴: ۱۷۷: ۲۸۶:	دولاب: ۵۳:
دیہ بجد: ۱۳۲:	دولت آباد: ۵۴:
دیہ بید: ۱۸۸:	دولتخانہ قیس: ۱۲۰: ۱۳۶:
دیہ جوز: ۱۸۸:	دولو: ۹۶: ۱۹۱:
دیہ خواجہ احمد: ۱۱۳:	دون سون: ۱۱۲:
دیہ خوارقان: ۱۰: ۸۶: ۱۱: ۱۹۱:	دویرقیر: ۳۶۲:
۲۴۱:	دویرگی: ۹۶:
دیہ سیری: ۱۱۹:	دیار بکر: ۲۲: ۲۱: ۱۰۲: ۱۰۲:
دیہ شیر: ۱۱۹:	۲۱۵: ۲۲۶: ۲۸۴:
دیہ عی: ۱۲۸:	دیار ربیعہ: ۲۲: ۱۰۲: ۱۰۶:
دیہ گارہ: ۱۱۱:	دیابہ: ۲۲۶:
دیہ دیو: ۱۳۵: ۱۸۵:	دیبل: ۱: ۱۱۶: ۲۱۹:
دیہ کک: ۱۱۵:	دیز: ۱۴۰: ۲۴۴:
دیہ کبدان: ۱۶۱:	دیر خالد: ۲۶۱:
دیہ کور: ۱۲۴:	دیر خزان: ۱۱۴:
دیہ مالک: ۲۲۵:	دیر کوشید: ۱۹۹:
دیہ مرد: ۱۱۸:	دیر عاقول: ۲۱: ۱۱۱:

رامند: ۱۹۵: ۲۲۱:	دیہ مورد: ۱۲۴:
رامنی یا رامی: جزیرہ: ۲۳۰: ۲۳۲:	دیو رود: ۱۴۰: ۲۲۵:
رانگ کوه: ۱۹۵: ۲۰۱: ۲۰۲:	
راہبان: ۱۲۵: ۱۲۶:	ذات العرق: ۵: ۱۶۸:
راودان: ۶۳:	ذات العین: ۱۷۰:
رای ہند: ۱۰۸:	ذہب: جزیرہ: ۲۳۷:
رایکان: مرغزار: ۱۵۱:	ذو الخلیفہ: ۴: ۱۶۹:
رایگان: ۱۴۹:	ذو سہر: ۱۷۰:
رباط انا بک محمد بن ایلدگز: ۱۶۴:	ذو الکفل: ۱۶۵:
رباط حاجب حسن: ۱۸۴:	ذو الغضوبین: ۱۷۰:
رباط خواجہ احمد: ۱۸۴:	ذو القرنین: حصن: ۲۱۴: رجوع کن
رباط سوران: ۱۷۹:	بہ اسکندر:
ربذہ: ۱۶۸:	ذو یمن: ۵۰:
ربع رشیدی: ۷۶: ۷۷:	
ربغان: ۱۴۰:	رابغ: ۱۶۹:
ربیعہ: بنی: ۲۶۸:	رادان: ۱۲۴:
رین رود: ۲۲۵:	راذان: ۴۱:
رحبۃ الشام: ۱۵: ۱۷۲: ۲۵۰: ۲۶۸:	رازنان: ۵۱:
: ۲۶۹:	رأس العین: ۱-۴: ۲۲۶:
رخاطر: ۵:	رأس الکلب: ۱۷۳:
رخش آباد: ۱۱۰:	راسمند: ۶۹: ۱۹۵: ۲۲۱:
رخشمین: ۱۸۰:	رافع بن ہرثمہ: ۲۴۱:
رزند: ۶۵:	را مجرد: ۱۲۰: ۱۲۳: ۱۲۴: ۲۱۹:
رس: پادشاہ: ۲۶۴:	رامز یا رامہرموز: ۱۱۱:
رستاق دارا مجرد: ۱۴۹: ۱۸۷:	رام فیروز: ۲۴۴:

رستاق قومس: ۱۶۱:	رنبہ: تنگ: ۱۴۹:
رستم: ۱۹۴:	رنین: ۵۱:
رستم کوه: ۲۸۲:	رها: ۱۰۴:
رستم دار: ۱۵۹: ۱۶۰: ۱۶۲: ۲۸۱:	رهاط: ۱۵:
رستم دستان: ۶۹:	روبتز: ۱۴۹:
رستو: کوه: ۱۹۴:	روح: ۱۵۴:
رستی: جزیرہ: ۲۴۲:	رود ابان: ۶۲:
رشت: ۱۶۲:	رود بار: ۲۰: ۱۹۲: ۲۱۶: ۲۱۸:
رشید الدین وزیر: ۱۶:	۲۸۲:
رشیدی: ربع: ۱۶: ۱۷:	رودبار: دروازہ: ۱۵۱:
رضوی: کوه: ۱۵: ۱۹:	رودشت: ۵۱: ۲۱۶:
رضی الدین طالقانی: ۵۹:	رود راور: ۱۴:
رفیع: ۱۶۹:	رود قاب: ۱۹: ۸۰:
رقادہ: ۲۶۱:	رود کان: ۱۱۵:
رقدہ: ۱۰۲: ۲۰۶: ۲۲۶:	رود ہد: ۵۶:
رقیم: ۱۹۵:	روزبیمان: شج: ۱۱۶:
رکناباد: ۱۱۵:	روس: ۱۱: ۲۱: ۲۱۲: ۲۶۲:
رکن الدولہ حسن بن بوبکہ: ۲۱:	روصہ شریفہ: ۱۱: ۱۲:
۱۱۵:	روغہ: ۱۵۹: ۱۶۰: ۲۷۱:
رکن الدین خوئی: ۱۵:	روم: ۱۱۸: ۱۲۰: ۲۲۲: ۲۲۳:
رکن الدین رازکو: ۱۱۶:	۱۰۲: ۱۶۲: ۱۸: ۱۹: ۱۱۲:
رمزوان: ۱۱۱:	۱۹۵: ۲: ۲۱۴: ۱۲: ۱۲۵:
رمل العالج: ۲۶۴:	۲۴۸: ۲۶۵: ۲۸۲:
رملة: ۲۵: ۲۷۱:	روم: بحر: ۹۲: ۹۶: ۹۹:
رنان: ۵۰:	۲۱۰: ۲۴۷: ۲۴۸: ۲۴۹: ۲۷۷:

زارہ: ۱۸۴:	رومیہ: ۴۱: ۴۴:
زانک کوه: ۱۹۵:	رومیہ کبیرہ: ۲۹۲:
زاهد فقید: ۷۸:	رون دشت: ۱۸۵:
زاهد کاریز: ۷۷:	روند: ۸۶:
زاول و زاولستان: ۱۴۱: ۱۴۲:	رونیز: ۱۲۹:
۱۴۶:	روی جزیرہ: ۲۲۹:
زاوہ: ۱۵۴:	روینڈ: ۱۶۹:
زاوہ سخان: ۱۵۱:	روئین دز: ۸۱:
زابدندان: ۲۶۰:	ری: ۹: ۳۱: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۱۴۱:
زابدندہ رود: رجوع کن بہ زندہ رود:	۱۷۲: ۱۹۴: ۱۹۸: ۲۰۲: ۲۲۰:
زیالہ: ۱۶۷:	۲۲۲: ۲۸۱:
زبیدہ خاتون: ۴: ۶۷: ۷۵: ۱۶۶:	ری: دروازہ: ۷۶: ۷۷:
زبیر: ۴۸:	رید کوه: ۱۹۹:
زجاج: ۲۰۵:	ریج: وادی: ۲۰۹:
زر طلا: ۲۰۱:	ریسہر: ۲۲۴:
زر کوه: ۱۹۵: ۲۰۱:	ریسہر یا ریسہر: ۱۳۰:
زراوند: ۲۸۴:	ریہ: ۲۶۵:
زردہ کوه: ۱۹۵: ۲۱۵: ۲۱۶:	ریوز: ۸۸:
زرکان: ۱۴۸:	زاب اصغر: ۱۷۲:
زرگان: ۱۸۸:	زاب رود: ۱۰۷: ۲۱۵:
زرنج یا زرنک: ۱۴۲:	زاب بن طہاسب: ۲۱۵:
زرنوق: ۲۶۱: ۲۶۲:	زامج: ۲۴۰:
زریق رود: ۲۱۵: ۲۱۶:	زابستان: رجوع کن بہ زاولستان:
زرین رود: ۲۱۶:	زاجات: ۲۰۵:

زہر: مجبرہ و رود: ۱۴۲: ۲۱۸	زنجیران گریبہ: ۱۸۵:
۲۲۰: ۲۴۱:	زنک: بلاد و بحر: ۲۱۰: ۲۴۵:
زعفرانی: ۷۴: ۷۷:	زنگی سلغری: ۱۱۶:
زغزغ: ۲۷۱: ۲۹۰:	زنگیاباد: ۴۱:
زفت: ۲۰۶:	زنگیان: ۸۸:
زقاق خلیج: ۲۴۶-۲۴۸: ۲۷۷:	زندہ بیل: ۱۵۴:
زکان: رجوع کہ بہ ٹکان:	زندہ رود یا زیندہ رود: ۴۸: ۵۱:
زکان: قنطرہ: ۲۲۴:	۵۲: ۱۹۵: ۲۱۶:
زکان: رود و دیہ: ۱۱۸: ۱۱۹:	زہر: ۸۲:
۱۴۴: ۲۱۷: ۲۲۶:	زوارہ: ۶۸: ۱۴۱:
زکوبر رود: ۲۲۴:	زورا: ۴۴:
زکبہ: ۴۹:	زوزن: ۱۵۴:
زلببر رود: ۲۲۴:	زوینہ: ۲۷۲:
زلناباد: ۶۹:	زیاد بن ابیہ: ۱۴: ۴۸:
زلوبر رود: ۸۸:	زیارت بازار: ۹۹:
زمرّد: ۲۰۴:	زیب خسرو: ۲:
زمزم: ۶۰۲: ۹:	زیبق: ۲۰۶:
زمندو: ۹۹:	زینون: ۱۰: ۲۶۲:
زنان شہر: ۲۷۴:	زبر کوه: ۱۴۵:
زند خسرو: ۲۴۴:	زیز: ۱۲۸:
زند کتاب: ۲۰۰:	زیلع: ۲۶۸:
زندان باد: ۱۲۱:	زین العابدین: ۱۴:
زنجان: ۵۶: ۱۱۰: ۱۱۲: ۲۲۱:	
زنجان رود: ۶۱: ۱۰۶: ۲۱۷:	ساباط: ۴۴:
۲۲۱:	ساون: ۱۴۷:

سبد بہا: ۷۴:	سابق بن جعیر: ۱۰۴:
سبز چشمہ: ۲۲۷:	سارہ زن ابراہیم عم: ۴:
سزوار بیہق: ۱۴۹:	سارہ: ۱۴۴:
سزوار قوہستان: ۱۴۴:	سارو: ۷۹:
سبلان کوه: ۸۱: ۸۲: ۸۶: ۹۰:	ساروق: ۶۹:
۱۹۶: ۲۰۴: ۲۶۸: ۲۸۶:	ساری: ۱۶۰: ۱۶۲:
سور قرچ: ۵۴:	سازندہ ماہ: ۱۵۴:
سوک قنطرہ: ۲۲۵:	ساسان: ۱۲۵:
ستارکان رود: ۲۲۵:	ساسی نہر: ۲۱۴:
ستجان: ۲۲۵:	ساعرد: ۱۰۵:
ستوریہ: ۲۵۶:	سافر دز: ۲۵۸:
ستوریق: ۶۴:	سام: ۱۹:
سجاس: ۵۶: ۶۴:	سامان: ۶۶: ۷۴:
سجرہ: ۱۶۹:	سامرہ: ۴۳: ۴۶: ۴۰: ۴۱: ۱۷۲:
سجستان: ۱۴۲:	۲۴۵: ۲۴۴:
سجسرود: ۸۱:	ساج بلاغ: ۶۴: ۲۲۰:
سجلماسہ: ۲۰۱: ۲۶۴:	ساوہ: ۵۱: ۵۶: ۶۰: ۶۲: ۶۴: ۶۶:
سختر رود: ۲۲۶:	۷۲: ۱۴۱: ۱۸۴: ۱۹۵: ۲۲۱:
سدّ یاجوج و ماجوج: ۲۴۳-۲۴۵:	۲۲۲:
سدور: ۱۸۰:	ساوہ: بجرہ: ۲۲۲:
سدوسان: ۲۴۴:	ساویہ: ۱۲۰:
سدوم: ۲۷۱:	سایۃ: ۱۵:
سدیر: ۴۰: ۴۱:	سایرۃ: ۱۵:
سراجون: ۸۷:	سایل بلی: ۱۷۷:
	سبت: نہر: ۲۸۹:

سردوس: ۲۱۰:	سراشیون: ۶۴:
سرسفید گریوه: ۱۸۶:	سراف: ۱۱۷:
سروشك: ۱۷۸:	سراندیب: ۲۴۱: رجوع کن به
سرقصته: ۲۶۵:	سرندیب:
سرکان رود: ۷۴:	سرانرود: ۶۵:
سرمان: ۸۰:	سراه: ۱۹۶:
سرمق: ۱۲۲:	سراهند کوه: ۱۹۶: ۲۲۱:
سرمن رأی: ۴۲: رجوع کن به سامره:	سراو: ۸۰: ۸۶: ۱۸۰:
سرندیب: ۲: ۱۱: ۱۸۶: ۱۹۶:	سراو رود: ۲۲۴: ۲۴۱:
۲۰۴: ۲۴۱: ۲۵۵: ۲۶۲:	سراو رود: دروازه: ۷۶: ۷۸: ۷۹:
سرهنگ رباط: ۱۷۷:	سراو کوه: ۲۲۴:
سرو ابرقود: کشمیر: بلخ: ۱۲۲:	سرای بانو: ۲۵۵: ۲۵۸:
سرو حمیرقان: ۶۴:	سرب: ۲۰۴:
سروات: ۱۲۴:	سریزه: ۲۰۴: ۲۴۱:
سروان: ۶۵:	سرجان: ۱۸۸:
سرود: دیده: ۱۷۱:	سرجه: ۵۷:
سروستان: ۱۱۷: ۱۲۴: ۱۸۷:	سرجهان: ۶۴:
۲۴۰:	سرجم: ۱۸۲:
سروشان: ۱۶۱:	سرخ دیده: ۱۷۴:
سروشك: ۱۸۱:	سرخاب: ۷۹: ۷۱:
سری سفی: ۴۵:	سرخس: ۱۵۸: ۱۷۵: ۱۷۷: ۲۲۰:
سریر: ۲۴۴: ۲۴۴: ۲۵۵: ۲۵۹:	سرد رود: ۷۲: ۲۲۴:
۲۹۶:	سرد رود: دروازه: ۷۶: ۷۱: ۷۹:
سعال راثی: سعال انجود: ۱۶۹:	سردست: ۷۹:
سعد بن ابی وقاص: ۴۰: ۱۶۶:	سرده رود: ۲۲۵:

سفسین: ۱۰: ۲۱: ۲۴۹: ۲۵۹:	سعد بن زنگی سلغری: ۱۱۵:
سقلاب: ۲۵۹:	سعدآباد تیریز: ۷۹: ۱۸۳:
سقلان: ۲۴۱:	سعدآباد: ۱۷۷:
سقیم بن عباس: ۲۴۶:	سعد الدین حبوی: ۱۵۰: ۱۷۴:
سقہز: ۸۶:	سعد الدین ساوجی: ۱۸۲:
سقیبا: ۱۶۹:	سعدان: ۲۴۱:
سکان: ۷۳:	سعدی شیخ: ۱۱۶:
سکران: ۴۶:	سعدیہ: ۴:
سگان: سگستان: ۱۴۲:	سعید بن العاص: ۵۷:
سگاباد: ۱۷۹: ۱۸۰:	سعیدآباد: ۱۷۷:
سگراہاد: ۵۹: ۱۷۳: ۱۸۴:	سعید آباد میاں: ۱۸۳:
سگساران: جزیرہ: ۲۴۲: ۲۴۶:	سغد: ۷۹: ۱۲۹: ۱۴۵: ۲۴۶:
سلاقط: ۲۴۲:	۲۶۱: ۲۶۲:
سلام، ترجمان: ۲۴۳: ۲۴۵: ۲۹۶:	سغناق: ۲۶۱:
سلامط: ۲۴۲:	سغناح: خلیفہ: ۴۷:
سلامہ: ۱۵۴:	سغناقس: ۲۷۲:
سلامی: ۲۴۰:	سفری دیہ: ۱۷۹:
سلباران: ۱۷۵:	سفیان ثوری: ۴۸:
سلحت: ۱۲۸:	سفید: ۱۴۲:
سلسو رود: ۷۹:	سفید رود: ۴۷: ۶۱: ۶۶: ۸۶: ۱۶۲:
سلطان درین میدان: ۲۱۴:	۱۸۰: ۲۱۷: ۲۲۱: ۲۲۴: ۲۲۴:
سلطان دیہ: ۱۷۴:	۲۴۹:
سلطان رباط: ۱۷۵:	سفید: قلعه: ۱۲۹: رجوع کن بہ
سلطان میدان: ۲۴۷:	اسفید:
سلطان آباد ججمال: ۱۰۷:	سفیدنج: دیہ: ۱۵۷:

سمرقند: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۰۳: ۲۱۴: ۲۴۵:	سلطانیہ: ۹: ۲۰: ۴۱: ۵۵: ۵۶:
۲۶۱: ۲۶۲: ۲۸۶: ۲۸۷:	۶۵: ۱۶۴: ۱۷۴: ۱۸۰:
سمرقند: ۶۸:	۱۸۲: ۱۸۴: ۱۸۹: ۲۲۱: ۲۸۲:
سوسا: ۷۰:	سلع: ۱۲:
سوسون: ۹۶:	سلم: ۱۹: ۱۰۱:
سوط: ۱۶۸:	سلم: دروازہ: ۱۱۴:
سمنارت: ۵۱:	سلماس: ۸۰: ۸۴: ۸۵: ۱۰۰:
سمنان: ۹: ۱۶۱: ۱۷۴:	۲۴۱:
سمنجان: ۱۵۵:	سلمان فارسی: ۱۲: ۴۵: ۱۴۵:
سمندر: ۲۵۵:	سلمیہ: ۲۶۸:
سمندور: ۲۱۹:	سلنگا: ۱۰: ۲۱۲: ۲۴۸: ۲۶۰:
سموات: ۱۷۲:	سلیلہ: ۱۶۸:
سمیراء: ۱۶۷:	سلیمان عم: ۱۶: ۴۶: ۱۲۱: ۲۶۴:
سمیرہ: ۱۵:	۲۶۵: ۴۸۰: ۴۹۱:
سمیران: قلعة: ۱۲۵: ۱۴۴:	سلیمان بن خالد: ۴۵:
سمیرم: ۶۴: ۱۲۸: ۲۲۴: ۲۸۰:	سلیمان دکہ: ۱۹۸:
سمیساط: ۲۰۹:	سلیمان: سلطان: ۱۵۱:
سن: تل: ۲۱۵:	سلیمان شاہ ابوہ: ۱۰۷:
سناباد: ۱۵۱:	سلیمان: مسجد: ۲۴۸:
سنان بن ثابت حرانی: ۲۸۴:	سلیمان: مشہد مادر: ۱۸۸:
سرخ یا سنج: ۱۴۲:	سم: کوہ: ۲۸۷:
سحاب پادشاہ: ۲۸۸:	سماط: ۲۶۴:
سحار: ۱۰۵:	سمر: ۲۴۵:
سحاران: دروازہ و محلہ: ۷۶:	
سحان: ۱۵۱:	

سہند کوه: ۷۷: ۷۸: ۸۰: ۸۷:	سنجان ہرات: ۱۵۴:
:۲۲۳:۱۹۷	سنجر: سلطان: ۲۵: ۲۴۶:
:۲۰۹: سواد:	سنجہ: ۱۶۸: ۲۰۹:
:۲۵۸: سوار:	سنجیدہ: ۱۸۰: ۲۲۳:
:۲۴۸: سواری عبود:	سند: ۱۹: ۲۱: ۱۸۶: ۲۱۹: ۲۵۹:
:۲۳۵: سوب:	سندان: ۱۸۶:
:۲۶۵: سوداق:	سندوسان: ۲۴۴:
:۱۷۲: سودقانیہ:	سنر: ۷۹:
:۲۱۰: سورا: نہر:	سنست: ۷۹:
:۲۶۱: سوران:	سنسن: ۱۸۴:
:۱۷۹: سوران: رباط:	سنقر: نہر: ۲۲۰:
:۸۹: سورماری:	سنقراباد: ۶۳: ۱۷۳:
:۱۸۷: سورو:	سنکلاباد: ۱۸۳:
:۱۰۰: سوری محصار:	سنگ: رباط: ۱۷۵:
:۱۱۱: سوس:	سنگ برسنگ گریوہ: ۹۰:
:۷۰: سوس عراق عجم:	سنگان: ۱۷۲:
:۲۱۸: سوس: نہر:	سنوربہ: ۱۱: ۲۲۸: ۲۵۶:
:۲۹۷: سوسا: جزیرہ:	سنیز: رجوع کن بہ سینیز:
:۲۷۲: سوسہ:	سہ دیہ: رباط: ۱۷۸:
:۱۱۴: سوق الامیر:	سہ گنبدان: ۱۲۰: ۱۳۲:
:۱۹۴: سوق ثمانین: ۱۰۵:	سہارہ: ۱۳۴:
:۲۶۲: سومات:	سہرورد: ۶۴:
:۱۷۳: سومیقان: ۵۹: ۱۴۱:	سہل بن سعد ساعدی: ۱۴:
:۱۷۴: سوئج: رباط:	سہمش: ۱۶۳:
:۱۹۲: سوئج: کوه:	

سیس : ۲۱ : ۹۴ : ۱۰۰ : ۲۱۸ :	سویہ : ۱۷۰ :
۲۶۴ :	سیاران : ۷۸ :
سیسان : ۱۶۹ :	سیالہ : ۱۵ : ۱۶۹ :
سیستان : ۱۷۸ : ۱۴۷ : ۱۴۲ : ۱۴۱ :	سیاہ سنگ : ۲۷۸ :
۲۰۱ : ۲۱۸ : ۲۲۰ : ۲۴۱ : ۲۷۹ :	سیاہ کوه : دیہ آذربایجان : ۱۹۷ :
سبخت : ۲۲۴ :	۲۲۴ :
سیف آباد : ۷۳ :	سیاہ کوه : خراسان : ۱۸۶ :
سیف ابی زہیر : سیف عمارہ : ۱۱۶ :	سیاہ کوه : جزیرہ : ۲۴۹ : ۲۴۰ :
سیکان : مرغزار : ۱۴۵ :	سیاہ رستاق : ۱۵۹ :
سیلاخور : ۲۱۸ :	سیاہ رود : ۱۴۲ :
سیلان : ۱۹۶ : ۲۲۲ : ۲۲۴ : ۲۴۱ :	سیاہ دھان : ۵۹ :
سیلوان : ۱۰۴ :	سیاہان : ۲۶۱ :
سیم کوه : ۲۰۲ :	سیاہک : ۵۹ :
سیمخت : ۱۲۳ :	سیاوخش گرد : ۲۴۶ :
سیمکان : ۱۸۵ : ۱۸۶ :	سیپان : کوه : ۱۹۷ :
سپن : دیہ : ۱۸۴ :	سبخت : ۲۲۴ :
سیناء : گریوہ : ۲۲۴ :	سیجان : نہر : ۲۰۹ :
سینا کوه : ۷۵ :	سجت : ۲۲۴ :
سینیز : ۱۴۱ : ۲۲۴ :	سیجون : ۲۰۹ : ۲۱۷ : ۲۴۲ :
سیواس : ۹۴ : ۱۱۴ : ۱۸۴ :	سیدان : مرغزار : ۲۴۱ :
شایران : ۹۲ :	سیدی احمد و سیدی عمر : ۱۷۸ :
شایبہ : ۱۷۰ :	سیراف : ۲۱۷ :
شاہور : شہر و رود : ۲۲۵ :	سیرجان : ۱۴۰ : ۱۸۸ :

شاه سنجان: ۱۵۱:	شاپور بزرگ: ۴۶: ۵۶: ۱۱۰:
شاه شجاع کرمانی: ۱۴۰:	۱۲۵: ۱۲۶: ۱۲۹: ۱۳۰:
شاهرود: ۶۰: ۸۲: ۱۶۰: ۲۱۷:	شاپور ذو الاکتاف: ۲۳: ۲۷:
۲۲۹:	۴۲-۴۴: ۵۷: ۱۰۹: ۱۱۲:
شب: ۲۰۵:	۱۴۸: ۲۱۵: ۲۴۴: ۲۵۱:
شبانکاره: ۲۲: ۱۱۴: ۱۲۴: ۱۲۸:	شاپور خواست: ۱۷۲:
۱۲۹: ۱۶۴: ۱۸۷: ۱۹۴: ۲۰۷:	شاپور خوره یا خرّه: ۱۱۲: ۱۱۴:
۲۲۴: ۲۸۲:	۱۲۵:
شدینز: ۱۰۸: ۱۰۹: ۱۶۵: ۱۹۲:	شاخین: ۱۴۴:
شیرقان یا شورقان: ۱۵۵: ۱۵۷:	شاداباد: ۷۸:
۱۵۸: ۱۷۵: ۱۷۹:	شادار: ۸۲:
شبلی: ۴۵:	شادشاپور: ۵۶:
شبنکان: ۱۸۷:	شاد فیروز: ۸۲:
شجاع الدین خورشید: ۷۱:	شادیاخ: ۱۴۸:
شجره موسی: ۲۵۲:	شاذکان رود: ۲۲۵:
شجر: ۲۶۲:	شارخت: ۱۴۵:
شداد بن عاد: ۲۴۹:	شاش: ۲۰۲: ۲۱۷: ۲۴۲: ۲۸۷:
شراهین: ۷۲:	شاطیة: ۳۴: ۲۸۲:
شرزورارد: ۶۵:	شافجرد: ۱۱۱:
شرف الدین درگزینی: ۷۳:	شافعی: امام: ۲۵۰: ۲۵۲: ۲۹۵:
شرف الدین محمود شاه: ۱۱۴:	شال: ۵۹: ۸۲: ۲۲۴:
شرفاباد: ۵۹:	شام: ۱۸: ۲۱: ۹۴: ۹۹: ۱۰۰:
شرقی: بحر: ۲۱۲:	۱۰۲: ۱۹۲: ۲۱۸: ۲۵۰: ۲۵۱:
شروان: دروازه: ۷۶:	۲۶۷-۲۶۹: ۲۸۹:
شروان: رجوع کن به شیروان:	شام: دروازه: ۷۶: ۷۸:

شمس الدین سجاسی: ۷۸:	شروری: ۱۶۸:
شمس الدین محمد: خواجہ: ۱۷۴:	شروین: امیر: ۶۶:
شمس الدین محمد: صاحب دیوان:	شرین مالکہ: ۱۹۳:
۲۲۴: ۲۲۱:	شستر: ۹: ۱۰۹:
شمشاط: ۹۶: ۱۹۲: ۲۶۸:	شطّ العرب: ۴۸: ۲۱۰: ۲۱۵:
شمکور: ۱۸۱: ۲۱۸:	۲۴۴: ۲۱۸:
شمویل عم: ۶۴:	شطّ دجلہ (یا العرب): ۲۱۴:
شمیران قلعه طارمین: ۶۵:	شعب بوان: ۷۹: ۱۲۸: ۱۲۹: ۱۴۵:
شہیرم ہرات: ۱۵۲: ۲۲۴:	۲۱۸:
شندر: ۵۴:	شعشعہ: ۱۷۰:
شنشت: ۵۴:	شعبا: ۱۷:
شکوان یا قلعه شکوان: ۱۲۰: ۱۲۲:	شعیب عم: ۲۶۹:
شہاب الدین سہروردی: ۴۶:	شفت: ۱۶۴:
شہر اتابک: ۱۸۸:	شق رودبار: ۱۲۵:
شہر اسلام: ۸۰:	شقان: ۱۵۰: ۱۹۷:
شہر بابک: ۱۴۱: ۱۸۸:	شقوق: ۱۶۷:
شہر کھتہ: ۱۸۸:	شکران: کوہ: ۲۹۵:
شہر آباد: ۱۶۰:	شکستہ: قلعه: ۱۲۰: ۱۴۲: ۱۸۵:
شہر امان: ۴۴: ۱۶۵:	شکلاباد: ۱۸۴:
شہرزور: ۱۰۷:	شکماہاد: ۱۸۴:
شہرستان: اصفہان: ۵۰:	شکوان: رجوع کن بہ شکوان:
شہرستان: ہمدان: ۷۱: ۷۲:	شلب: ۲۱۴:
شہرک: ۱۸۵:	شلیم: ۲۷۱:
شہرک نو: ۲۱۴:	شماخی: ۹۲:
شہرہ: ۹۶:	شمس الدین ساوجی: ۶۲:

شیروان: ۲۲: ۸۹: ۹۰: ۹۲: ۱۶۴:	شہرو: ۱۸۷:
۱۶۴: ۲۱۹: ۲۴۳: ۲۸۵:	شہریار ری: ۲۲۰: ۲۸۷:
شیروان: پیر: ۷۸:	شہریار فول: ۱۴۴:
شیرین: ۴۳: ۱۶۵: ۲۲۴: ۲۲۵:	شہین: ۶۱:
شیکات: قلعت: ۲۵۸:	شور دریا: رجوع کن بہ طروج:
صایان: ۱۰۴: ۱۱۱:	۲۲۳: ۲۲۴: ۲۴۱:
صاجی: دیہ: ۱۶۴:	شورہ رود: ۲۲۶: ۲۲۷:
صاحب آباد: ۵۸:	شوستر: ۹: ۱۰۹:
صاحب دیوان: دیہ: ۱۸۲: ۲۲۳:	شورزد: ۶۵:
صاحب حسن: رباط: ۱۸۴:	شولستان: ۷۰:
صالح عم: ۸: ۱۵:	شولگستان: ۱۲۴:
صافی رود: ۸۷: ۲۲۳: ۲۴۱:	شومان: ۱۵۶:
صافیہ: ۲۷۱:	شیث بن آدم: ۲: ۵۳:
صاہک ارجان: ۲۰۷:	شید: ۶۵:
صاہک چاہ: ۲۸۲:	شیدان: ۱۴۵: ۲۴۱:
صاہک یا صاہد فارس: ۲۰۲: ۲۴۰:	شیر: دیہ: ۱۸۸:
صاین قلعت: ۶۴: ۱۷۳:	شیراز: ۹: ۴۸: ۵۶: ۱۱۰:
صبرہ: ۲۷۲:	۱۱۴: ۱۱۶: ۱۲۰: ۱۲۷: ۱۳۴:
صبغہ: ۲۷۱:	۱۳۵: ۱۸۵: ۱۸۷: ۱۸۹: ۱۹۴:
صحاح اللغة: ۲۵۷:	۲۴۰:
صخرہ: ۱۷:	شیراز بن طہورت: ۱۱۴:
صخرہ موسیٰ: ۹۰: ۹۲: ۲۵۳: ۲۶۹:	شیرجانی: باغ: ۱۴۰:
صدر الدین مراغی: ۵۸:	شیرگیر: انابک: ۲۲۱:
صدرہ: ۱۷۹: ۲۴۴:	شیرگیران: ۲۸۵:

صہنہ: ۱۶۵:	صدرین: ۴۲:
صوارم عبود: ۲۴۸:	صدوہ: ۲۴۴:
صور: ۲۶۸:	صرات: نہر: ۲۱۰:
صور: رود: ۱۰۶: ۲۲۶:	صرام: ۱۲۸:
صور: کوه: ۱۹۷:	صرصر: ۱۶۶: ۲۱۰:
صوصا: جزیرہ: ۲۲۶:	صرمة انصاری: ۱۲:
صوفیان: ۷۹:	صروہ: ۲۴۴:
صیرم: ۲۵۸:	صلوک دز: ۱۴۹:
صیف الدولتہ صدقہ: ۴۰:	صعید: ۲۰۰: ۲۰۴: ۲۶۹:
صیمرہ: ۷۱:	صفانیان: ۱۰: ۲۱: ۲۱۴: ۲۵۹:
صین: ۱۰: ۲۵۷:	صفد: ۲۱۴:
ضحاک عنوان: ۴۷: ۱۹۴: ۲۲۱:	صفد بیل: ۲۵۵:
ضوضا: جزیرہ: ۲۲۶:	صغر: ۲۷۱:
ضیاء الدین: ۷۱:	صفا: ۲: ۷:
ضیاء الملک نحوانی: ۱۹:	صفاح (سنّاح) خلیفہ: ۲۶۴:
طاب رود: ۱۲۹: ۲۲۴:	صفوان: ۱۴۰:
طابنہ: ۱۱:	صفی الدین: ۸۱:
طابق: ۲۴:	صفین: ۱۰۴:
طارم فارس: ۱۴۱: ۱۱۱:	صقلاب: ۱۱: ۱۸: ۲۴۱:
طارمیں اطارم سنّی: طارم عیاد: ۶۵:	صفلیہ: ۲۰۱: ۲۴۶: ۲۹۴: ۲۹۷:
طارمیں: ۲۱۱: ۲۱۵: ۲۱۹:	صلاح الدین یوسف: ۱۰۶: ۲۵۲:
طارمیں: ۲۲۱:	صلاح الدین: رباط: ۱۴۴: ۱۱۵:
	صمصام الدولتہ: ۱۱۴: ۱۲۰:
	صنعاہ: ۱۱: ۲۶۴: ۲۹۴: ۲۹۶:
	صمکان: ۱۱۷: ۲۱۷:

طرابلس شام: ۲۵۴: ۲۶۸:	طارق کوه: ۱۹۷:
طرابلس الغرب: ۲۶۴: ۲۶۹:	طاق: دروازه: ۷۶:
طراز: ۲۶۱:	طاق: قلعه: ۱۴۶:
طرازک: ۱۱۲:	طاق کزا: گریوه: ۱۶۵: ۲۱۹:
طربزون: ۱۰۰:	طاقان: کوه: ۱۷۴:
طربث: ۱۴۷:	طالش: رجوع کن به طوالش:
طرخان: ۲۴۴:	طالقان خراسان: ۱۵۶: ۱۷۵:
طرخوران: ۶۸:	۱۷۹:
طردجرد: ۶۳:	طالقان قزوین: ۶۵: ۶۷: ۲۱۷:
طرسوس: ۲۵۰: ۲۶۹:	۲۲۲: ۲۲:
طرف: ۱۶۶: ۱۷۰:	طاهر کوه: ۲۹۰:
طرقل در کوه: ۱۹۲:	طاهر مسجد: ۲۹۲:
طروج: ۲۲۴: ۲۲۴: ۲۴۱:	طاهری: رباط: ۱۸۰:
طرون: ۲۶۴:	طاهریان: ۱۴۷: ۱۴۸:
طربیع ماهی: ۲۴۱:	طاوس الحرمین: ۱۲۲:
طریق خراسان: ۴۲:	طایف: ۲: ۵: ۱۱: ۱۹۸: ۲۶۸:
طسوج: ۸۰: ۲۲۴: ۲۲۴:	طخارستان: ۱۵۵: ۱۵۶:
طغان: ۲۲۷:	طبرستان: ۲۲: ۱۴۷: ۱۶۱: ۱۹۱:
طنماج: رباط: ۱۷۷:	۱۹۷: ۱۹۸: ۲۰۰:
طنوه رائق: ۱۶۹:	طبرک ری: ۵۴: ۲۰۲:
طلحه: ۴۸:	طبرک: کوه: ۱۹۸:
طلبسکو: ۲۵۸:	طبس گیلکی: ۱۴۲: ۱۴۵: ۱۴۶:
طلبطله: ۲۱۴: ۲۲۶-۲۲۸: ۲۶۹:	طبس مسینان: ۱۴۵: ۱۴۶:
طمعان: بنی: ۱۷۳:	طیشکری: ۷۳:
طمیرخان: ۱۴۴:	طبریه: ۲۵۰: ۲۶۸: ۲۹۰:

عاصی رود: ۲۱۸:	طنبجہ: ۲۲۶: ۲۶۹:
علاطیفون: رجوع کن بہ غالاتیفون	طهران (ری): ۵۲- ۵۵:
عالج (مفازہ): ۲۷۲:	طهران (اصفہان): ۵۰:
عانہ: ۴۴: ۲۰۹:	طہرجان: ۱۳۴:
عایشہ: ۱۲: ۱۵:	طہہورت: ۲۷: ۴۷: ۴۴: ۴۸: ۵۰: ۶۷:
عبادان: ۲۰: ۲۱: ۲۸: ۳۹: ۱۷۱:	۶۹: ۱۲۵: ۱۲۶: ۱۴۸: ۱۵۵:
عباس بن فضل: ۱۲:	۱۵۶: ۱۶۰: ۱۶۱:
عباس بن عبد المطلب: ۱۴:	طوالیش یا طالش: ۶۰: ۸۲: ۸۴:
عباسیہ: ۱۶۷:	۱۶۲: ۲۱۷: ۲۸۰:
عبد الرحمن: دیہ: ۲۸۳:	طور سینا: ۵۰: ۱۹۰: ۱۹۸:
عبد الرحمن خازنی: ۲۵:	طور عبدین: ۲۲۶:
عبد الشمس: ۲۸۴:	طوز آغاچ: ۹۹:
عبد الغفار سکاک: ۶۳:	طوس: ۹۲: ۱۴۹: ۱۵۰: ۱۵۸:
عبد القادر گیلانی: ۳۶:	۱۹۹: ۲۰۴: ۲۴۱:
عبد اللہ آباد: ۲۸۰:	طی: ۱۵:
عبد اللہ انصاری: ۱۵۲:	طبریز ناہید: ۶۳:
عبد اللہ بن بکر: ۳۱:	طیسفون: ۴۴:
عبد اللہ بن زبیر: ۶:	طیغور قلعہ: ۱۲۰:
عبد اللہ بن عامر: ۳۱:	ظلمات: جزایر و بحر: ۲۴۸: ۲۵۶:
عبد اللہ بن عامر: ۱:	ظہیر الدین علی ساوجی: ۶۲:
عبد اللہ بن عباس: ۵:	ظہیر الدین فاریابی: ۷۸:
عبد اللہ بن عمر: ۱۲۰:	عاد (قوم): ۲۶۲: ۲۸۸: ۲۹۴:
عبد اللہ بن طاہر: ۲۵۲:	عادی: ۱۵:
عبد اللہ مبارک: ۱۴۹:	
عبد المطلب: ۴:	

عسفان: ۱۶۹: ۱۷۰:	عبد الملك بن عمير: ۲۱۰:
عسقلان: ۲۷۱: ۲۹۲:	عبد المؤمن: ۱۱: ۲۳۶: ۲۶۹:
عسكر المعتصم: ۲۳:	عتبه بن غزوان: ۴۷:
عسكر مكرم: ۱۱۲:	عثمان (خلیفه): ۶: ۱۲: ۱۴: ۵۷:
عسيلة: ۱۷۰:	۲۶۴: ۲۶۳:
عضد الدولة: ۱۲: ۴۲: ۱۰۹: ۱۱۴:	عثمان ساوجی: ۶۳:
۱۱۵: ۱۱۸: ۱۲۴: ۱۴۲: ۲۱۹:	عثبانہ: ۱۷۰:
عضدی (بند): ۱۸۵: ۲۱۹:	عجل: ۷۸:
عطشآباد رود: ۲۲۷:	عدن: ۱۱: ۲۴۴: ۲۴۴: ۲۶۳:
عقبة سويق: ۱۶۹:	عراق: ۲۲: ۱۹۲: ۲۶۷:
عقبة شيطان: ۱۶۶:	عراق عجم: ۴۷: ۷۵: ۱۰۷: ۱۱۳:
عفر: ۱۰۵:	۱۲۹: ۱۶۱: ۱۶۲: ۱۶۴: ۱۹۶:
عفر قوف: ۳۹: ۱۷۲:	۱۹۹: ۲۲۰: ۲۸۰:
عفيف: ۱۱: ۲۰۲:	عراق عرب: ۲۸: ۴۷: ۱۰۲: ۱۰۷:
عكبرا يا عكباري: ۴۳: ۱۷۲:	۱۰۹: ۱۶۵: ۲۱۴: ۲۱۹: ۲۲۸:
عكد: ۲۵۱: ۲۶۸: ۲۸۹:	۲۲۳: ۲۸۳:
علاء الدولة كينباد: ۹۷: ۹۸:	عربية: ۱۵:
علاء الدين سلجوقي: ۹۴: ۹۵: ۲۸۵:	عرج كوه: ۱۹۲:
علاء الدين محمد: ۱۵۴:	عرفات: ۱:
علك قزويني: ۵۹:	عروج: ۷۰:
علوی (رباط): ۱۷۵:	عریش: ۲۱۰: ۲۷۲: ۲۹۲:
علی (بیر): ۱۶۹:	عز الدين سلجوقي: ۹۵:
علی بيگ (ديه): ۱۸۱:	عزير عم: ۱۷:
علی خاينده: ۱۵: ۲۸: ۳۰: ۳۲: ۳۸:	عزير مصر: ۲۵۱:

عنبز: ۲۰۶:	۱۰۴: ۱۱۴: ۱۴۵: ۱۶۶: ۲۱۰:
عود: ۱۷۹:	۲۹۰:
عویر: ۲۴۴:	علی سهل اصفہانی: ۵۱:
عويس: ۱۷۱:	علی شاہی پول: ۲۲۲:
عذاب: ۲۶۸:	علی بن عیسیٰ: ۱۱۴:
عیسی عم: ۱۸: ۲۷۰:	علی بن موسیٰ الرضا: ۱۵۱:
عیسی العباسی: ۴۶:	علیاباد: ۵۴:
عیسی: نہر: ۲۱۰:	عماد الدولہ دہلی: ۱۰۵:
عیسی کاشانی: ۶۲:	عمادیہ: ۱۰۵:
عیسی: ۱۷۰:	عماد الدین خوافی: ۲۷۹:
عین: ۱۰۱:	عمان: ۱۱: ۲۴۱: ۲۴۲: ۲۵۵:
عین البقر: ۲۸۹:	۲۶۳: ۲۶۴:
عین الثواب: ۲۹۴:	عمر (خلیفہ): ۶: ۱۴: ۱۵: ۱۷:
عین زریہ: ۲۵۱:	۲۸ - ۴۰: ۴۷: ۱۱۴: ۲۱۱:
عین شمس: ۲۹۱:	عمر بن سعد: ۵۲:
عین العناب: ۲۹۵:	عمر بن عبد العزیز: ۵۷: ۱۲۰:
عین الفضاة: ۷۱:	۲۵۰: ۲۵۲:
عین القیارة: ۲۰۶:	عمرو بن عاص: ۲۱۱: ۲۴۸: ۲۵۱:
عین الهمم: ۲۴۱:	عمرو بن عوف: بنی: ۱۷۰:
غابہ اجزیوہ: ۱۴۷:	عمرو بن لیث: ۱۱۵: ۱۴۸:
غار: ۵۴: ۵۴:	عبری (میل): ۱۷۵:
غازان خان: ۲۲: ۲۱: ۵۴: ۷۶:	عینی: ۱۶۸:
۱۰: ۹۱: ۲۸۴:	عمود صوارم با عمود السواری: ۲۴۸:
غازانی: اعمال: ۲۱۰:	عموریہ: ۹۶: ۱۹۵:

غوسمان: ۲۲۰:	غلاطیقون یا علاصیقون: ۲۱۲:
غوطہ: ۷۹: ۱۲۹: ۲۴۹:	۲۴۸: ۲۵۶:
غیاث الدین رشیدی: ۷۶: ۱۴۷:	غانہ: ۲۷۲:
۱۸۲:	غضبان بن القشعری: ۱۴۰:
فادزہر: ۲۰۵:	غراب: ۱۵:
فاراب: ۲۵۷: ۲۶۱:	گردمان: ۲۵۸:
فارس: ۲۲: ۴۷: ۱۰۹: ۱۱۲: ۱۴۸:	گرجہ: ۱۵۴:
۱۸۵: ۱۸۶: ۱۹۹: ۲۰۰: ۲۰۲:	غرق: ۱۸۱:
۲۱۷: ۲۱۸: ۲۲۴: ۲۴۰: ۲۴۱:	غرناطہ: ۲۹۰:
۲۸۲: ۲۸۴:	غروی: ۴۱:
فارس (بحر): ۱۴۶: ۱۴۸: ۱۶۴:	غز: ۲۷۹:
۲۱۴: ۲۳۱: ۲۴۲: ۲۴۰:	غزالی: ۱۵۱:
فارس (شہر قہستان): ۱۴۴:	غزنین یا غرنہ: ۱۴۱: ۱۴۶: ۲۰۱:
فارس بن ماسور: ۱۱۴:	۲۷۸:
فارسیجین: ۵۹: ۱۷۴:	غروان: ۲:
فارفاآن: ۴۸: ۵۱:	غزوان کوه: ۱۹۸:
فاروت: ۱۷۱:	غزہ: ۲۵۰: ۲۷۱:
فاروق: ۱۲۴: ۱۸۸:	غمدان (قصر): ۲۶۳:
فاریاب (فارس): ۱۸۶:	غمر ذی کندہ: ۱۶۸:
فاریاب (جزجان): ۱۵۵: ۱۵۶:	غمہ: ۱۶۸: ۲۷۱:
۱۷۵: ۱۷۹:	غمیس: ۱۶۷:
فاز: ۱۷۹:	غناباد: کوه: ۱۵۴:
فاس: ۲۶۷:	غدیجان: ۱۲۸: ۱۴۴: ۲۲۵:
فاطمہ: ۱۵:	غور: ۱۵۲: ۱۵۴: ۲۱۷: ۲۲۰:
	غورجہ: ۱۵۴:

فرخار: ۱۰: ۲۶۰:	فالاد رود: ۲۰۹:
فردوس (قلعه): ۶۵:	فامره: ۷۲:
فردوسی: ۱۵۱: ۲۱۵:	فامینتی: ۷۲:
فرزك: ۱۴۰: ۱۸۹:	فببق كوه: ۱۹۲:
فرزین: ۶۹:	فحمیه: ۱۶۷:
فرس: دریای: ۲۱۰: رجوع کن به	فخرآباد: ۷۲:
فارس (بحر)	فخرالدوله دیلمی: ۵۷:
فرشاور: ۲۴۴: ۲۵۹:	فخرالدوله: رجوع کن به جاوایی:
فرخك رود: ۲۲۷:	فخرستان: ۲۱۹:
فرگ: ۱۴۸:	فخرالدین امیر هرمز: ۱۴۱:
فرنك: ۱۱: ۱۸: ۲۰: ۲۱:	فخرالدین رازی: ۱۵۲:
۲۰۲ ۲۰۵: ۲۰۹: ۲۲۷: ۲۴۸:	فخرالدین رئی: ۵۴:
۲۴۰: ۲۵۶: ۲۶۹: ۲۷۰: ۲۷۷:	فدك: ۱۵:
۲۹۳: ۲۹۷:	فراآت: ۴۰: ۹۵: ۱۰۴: ۱۰۶:
فره: ۱۷۸:	۱۶۶: ۲۰۹: ۲۱۴: ۲۲۶: ۲۵۰:
فره رود: ۲۱۸: ۲۴۱:	فراآت عتیق: ۲۱۰:
فرهاد: ۸۱: ۱۹۳:	فراآتکین: ۲۵۸:
فرهادان دیه: ۱۱۷:	فراشه: ۱۶۶:
فرعون: ۱۵۲: ۲۴۵: ۲۵۱: ۲۷۲:	فراغه: ۱۲۲:
۲۹۲: ۲۱۴:	فراک: ۵۹:
فرغان: ۲۶۴:	فرامرز: دیه: ۱۷۱:
فرغانه: ۱۹۹: ۲۰۱: ۲۰۲: ۲۰۳:	فران اردشیر: ۲۵۴:
۲۰۷: ۲۱۱: ۲۲۲: ۲۲۶: ۲۲۹:	فراهان: ۶۹:
۲۱۶:	فراوه: ۱۵۱: ۱۱۷:
فروخای: دره: ۱۸۱:	فرج: ۲۶۵:

فلجہ اسکندر: ۲۱ : ۲۲۷ — ۲۴۰:	فروق: ۱۲۷:
۲۷۷: ۲۵۶	فروکہ: ۷۲:
فلسطین: ۱۶ : ۲۵۰ : ۲۷۰ : ۲۷۱:	فریبرز: ۸۱:
فلسطین بن حام: ۲۷۰:	فرید الدین عطار: ۱۴۹:
فلک قزوینی: ۵۹:	فریدون: ۲۱۵:
فلکی شیروانی: ۷۸:	فریش: ۲۶۵:
فم: ۶۸:	فریم: ۱۶۲:
فم الاسد: ۲۴۱:	فریوار: ۷۱ : ۷۲:
فم الصلح: ۱۷۱:	فریور: ۲۲۱:
فنا خسرو گرد: ۱۱۴:	فریومد: ۱۵۰:
فنا کت: ۲۱۷ : ۲۶۱:	فزان: ۲۶۹:
فنزبور: ۲۶۲:	فسا: ۱۲۰ : ۱۲۵ : ۱۲۳ : ۱۲۹:
فنوج: ۲۶۲:	۱۸۷:
فہلفہرہ: ۲۶۲:	فسا بن طہورث: ۱۲۵:
فوران (رباط): ۱۷۵:	فسا (دروازہ): ۱۱۴:
فوشنج: ۱۵۲ : ۱۷۷ : ۲۲۰:	فسار یا فساد اردشیر: ۲۵۳:
فول شہریار: ۱۴۴ : ۱۸۵:	فساران: ۵۱:
فول نو: ۱۸۵:	فسطاط: ۲۱۰ : ۲۵۱ : ۲۵۲:
فولا: ۷۴:	فشابوریہ: ۵۴ : ۲۸۷:
فومن: ۱۶۲ : ۱۶۳:	فشا رود: ۱۴۴:
فوه: ۲۷۲:	فضل بن عباس: ۱۲:
فی: ۲۵۷:	فغان: ۸۹:
فید: ۱۵ : ۱۶۷:	فغفور چین: ۱۰۸:
فیروز بہرام: ۵۴:	فطرس: کنیسہ: ۲۷۰:
	فلج: ۲۶۳:

فیوم: ۲۱۰: ۲۵۴: ۲۷۲:	فیروز بن ساسان: ۵۰: ۵۴: ۸۴:
قابس (جزیره): ۲۶۷: ۲۷۱:	۹۲: ۹۴: ۱۱۸: ۱۲۶: ۱۵۹:
قابیل: ۲۵۰: ۲۹۲:	۱۶۰:
قاج: ۱۷۹:	فیروز بن یزدگرد: ۲۴۴:
قاجه: ۱۷۰:	فیروز آباد اشیروان: ۹۲:
قادر خلیفه: ۱۰۴:	فیروز آباد اطرمین: ۸۲: ۸۱: ۶۵:
قاس: ۲۶۵:	فیروز آباد فارس: ۱۱۷: ۱۱۴:
قاسیة ادجله: ۴۴: ۴۴: ۱۷۲:	۱۱۸: ۱۴۴: ۱۸۵: ۲۲۶:
قاسیة (فرات): ۲۱:	فیروزان (اصفهان): ۵۱: ۴۸: ۵۲:
قارا مران رود: ۲۱۸:	۲۱۶:
قارن کوه: ۱۹۱: ۲۰۲:	فیروزان اری: ۵۴:
قاسماناد: ۷۲:	فیروز بران: ۵۴:
قاسیون کوه: ۲۵۰:	فیروزج: ۲۰۲:
قاشین: ۲۵۷:	فیروزرام یا فیروزبران: ۵۴:
قاطون: ۲۹۰:	فیروز کوه ازاول: ۱۴۶:
قاع: ۱۶۷: ۱۷۹:	فیروز کوه اقومس: ۱۶۱:
قاف (کوه): ۱۹۱: ۱۹۱:	فیزادان: ۵:
قالا بیقوس: ۱۰۴:	فیق: ۲۶۸:
قاله: ۲۶۴:	فیل ارکسج: ۲۵۱:
قالون: ۲۵۰:	فیل مدینه سفلاب: ۲۵۹:
قالی: ۱۲۴: ۱۴۵:	فیل مدینه مغرب: ۲۷۲:
قالیطیقون: ۲۴۸:	فیلان: ۲۴۴: ۲۶۴:
قالیغلا: ۱۹۲: ۲۰۹: ۲۱۲:	فیلان شاه: ۲۴۴: ۲۴۴:
۲۱۸:	فین: ۶۷:

قدید: ۱۶۹: ۱۷۰:	قامهل: ۲۵۹:
قرا باغ: ۱۸۱: ۱۸۲:	قاهرة: ۲۵۲:
قرا ناش: ۲۵۷:	قایم (خلیفه): ۴: ۴۰: ۷۵:
قرا حصار: ۹۷:	قاین: ۹: ۱۴۲: ۱۴۵: ۱۷۷: ۱۷۸:
قرا خالوک: ۲۶۰:	قبا: ۱۱۵: ۱۷۰:
قرا ختای: ۲۴۶:	قبا (فرغانه): ۲۴۷:
قرا سو (رود): ۲۱۲: ۲۱۸:	قباد بن فیروز: ۴۰: ۸۳: ۹۱:
قرافه: ۲۰۴: ۲۵۲:	۱۰۴: ۱۰۸: ۱۲۶: ۱۲۹: ۱۶۰:
قراقرم: ۲۶۰: ۲۷۱:	۲۴۴:
قرامان: ۹۸: ۹۹:	قباد خوره یا خرّه: ۱۱۲: ۱۲۹:
قراین: ۱۶۷:	قبان کوه: ۸۹:
قرشی: ۲۶۰:	قبة الکوفة: ۲۵۰:
قرعا: ۱۶۶:	قبر العبادی: ۱۶۷:
قرغیز یا قرغیز: ۱۰: ۱۱۲: ۱۱۸:	قبرس: ۱۰۰: ۲۲۷:
۲۴۸: ۲۶۰:	قبره: ۲۶۵:
قرص: ۹۲:	قبنی کوه: ۲۴۴:
قرطاجینه: ۲۶۴:	قبط: ۲۰: ۲۷۱:
قرقری: ۲۶۲:	قبلائی قآن: ۲۵۸:
قرطان: ۵۰:	قبلة ایران زمین: ۲۲:
قرطنة: ۱۱: ۲۶۵:	قبله: ۹۲: ۱۹۸:
قرقشویه: ۲۶۵:	قبیبات: ۱۶۶:
قرقیسبا: ۱۰۵: ۲۲۶:	قیادق: ۹۷: ۱۰۰:
قرماسین: ۱۰۸:	قیجاق یا قیجاق: ۱۱: ۲۱: ۲۲۸:
قرن المنازل: ۴: ۲۶۸:	۲۵۶: ۲۵۸:
قرناطه: ۲۶۵:	قتلمش امیر: ۱۲۱:

قصدار: ۲۵۹:	قرنتین: ۱۶۷:
قصر: ۱۶۸:	قرنین: ۱۴۷:
قصر احنف: ۱۷۹:	قروری: ۱۶۷:
قصر جزیرہ: ۲۲۲:	قرون: ۱۶۶:
قصر حوط: ۱۷۹:	قرستن: ۵۹:
قصر شیرین: ۴۲: ۱۶۵: ۲۱۹:	قریش: ۵: ۴:
قصر اللوس: ۲۷۲:	قریظہ: ۱۲:
قصر اللصوص: ۱۰۸:	قرین: ۲۶۴:
قصر مشید: ۲۶۲:	قرینین: ۱۷۹:
قصران: ۵۲: ۲۵۹:	قزوبین: ۹: ۲۶: ۵۰: ۵۲: ۵۵: ۶۰:
قصی: ۶:	۶۷: ۱۴۱: ۱۷۳: ۱۹۲: ۱۹۴:
قطب الدین: ۱۴۱:	۱۹۵: ۲۰۴: ۲۱۷: ۲۲۰: ۲۲۲:
قطب الدین حیدر: ۱۵۱: ۱۵۴:	۲۸۱: ۲۸۲:
قطانیہ (سقلاب): ۲۵۹:	قزاوند بسار: ۸۲:
قطانیہ (مغرب): ۲۷۲:	قس: ۲۵۹:
قطابع فسطاط: ۲۵۲:	قساس: ۲۰۲: ۲۰۴:
قطرہ: ۱۲۴: ۲۰۲:	قسطان: ۹۶:
قنوان: ۲۴۶:	قسطنونیہ: ۹۷:
قطیف: ۱۴۷: ۲۴۴:	قسطنطین: ۲۷۰:
قعینعان: ۱: ۲: ۷:	قسطنطینہ یا قسطنطنیہ روم: ۱۰۰:
قنص کوه: ۱۹۸:	۲۲۷: ۲۲۸: ۲۴۷: ۲۵۵: ۲۷۰:
قنصہ: ۲۶۴:	قسطنطینہ الجزائر: ۲۶۴:
قنط: ۲۷۲:	قسطلیبہ: ۲۶۵:
قنق کوه: ۱۹۲:	قشیر: ۲۲۹:
قلات (بدر): ۱۱۵:	قصار: بند: ۲۱۹:

قصر: ۶۸: ۲۲۱	قلات (خار): ۱۴۴:
قمنور: ۲۶۴:	قلات (طارمین): ۶۵:
قہودہ: ۲۶۴:	قلاع فارس: ۱۴۱:
قبول: ۲۵۷:	قلج ارسلان: ۹۷:
قب سرب: ۱۷۸:	قلری: ۲۵۹:
قنبلی: ۲۵۹:	قلزم: ۱۶۹: ۲۰۱: ۲۴۱: ۲۴۴:
قندابیل: ۲۵۹:	۲۴۵: ۲۵۵: ۲۷۲: ۲۹۷:
قندھار: ۱۰: ۲۶۰:	قلزم (یعنی بحر خزر): ۲۴۸: ۲۴۹:
قنسرین: ۲۶۸:	قلعہ ایوب: ۲۶۵:
قنطرہ: ۲۶۵:	قلعہ: دروازہ: ۷۶:
قنوج: ۱۰:	قلعہ: دیہ: ۹۹:
قہا: ۵۳:	قلعہ محوس: ۱۸۸:
قہاب: ۵۰:	قلعہ معدن: ۲۰۴:
قہیایہ: ۶۵:	قلعہ نجم: ۱۰۴:
قہیایہ البستان: ۷۰:	قلعہ ہند: ۲۶۲:
قیدریجان: ۵۱:	قلعی: ۲۰۴: ۲۶۲:
قہرجارستان: ۵۱:	قلونیہ: ۱۰:
قہرود: ۶۷: ۱۸۴:	قلیائہ: ۲۶۴:
قہستان خراسان: ۲۲: ۱۴۹:	قلیس کیسہ: ۲۶۴:
۱۴۱: ۱۴۴: ۱۴۷: ۱۷۸: ۱۹۹:	قم: ۹: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۶۳: ۶۷:
۲۰۲: ۲۲۶: ۲۷۱: ۲۷۷:	۶۸: ۱۴۱: ۱۸۴: ۲۰۰:
قہستان فارس: ۱۲۰: ۱۲۲: ۲۲۴:	قمر: جبال: ۲۱۰: ۲۴۵:
قہود: ۶۴: ۱۷۴:	قہراطہ: ۲۷۲:
قوادیان: ۱۵۶:	قہرود: ۲۲۰:
قواق: ۹۹:	قہشہ: ۱۲۴:

قیدو بن قاشی: ۲۴۶:	قوام: حابط حاجی: ۱۸۷:
قیر: ۱۱۸: ۲۰۶: ۲۱۷:	قوج: ۲۵۹:
قیر: شہر: ۹۹:	قوج آغاز: ۵۴:
قیرغیز رجوع کن بہ قرغیز	قوران: ۴۲:
قیروان: ۱۱: ۲۵۲: ۲۷۱:	قوریہ: ۲۶۵:
قیس یا قیش: جزیرہ: ۱۱۲: ۱۱۷:	قوسان: ۴۲:
۱۲۰: ۱۴۶: ۱۷۱: ۱۸۴: ۱۸۶:	قوسین: ۵۲:
۲۴۴:	قوشحصار: ۹۹:
قیس عبلان: ۲۶۲:	قوقور: ۲۸۵:
قیس مصر: ۲۷۲:	قول: ۸۲:
قیشر سیر: ۷۸:	قولان: ۸۸:
قیصر روم: ۹۸: ۱۰۸: ۱۰۹:	قولطان: ۵۱:
قیصریۃ: ۹۷: ۹۸: ۱۹۱:	قولخان: ۱۲۲: ۲۸۱:
قیصور: ۲۹۶:	قوس: ۲۲: ۴۷: ۱۴۱: ۱۴۷:
قیقان: ۲۵۹:	۱۶۱: ۱۶۲: ۱۹۲: ۲۷۷:
قیع بالغ: ۶۲:	قومشہ: ۵۲: ۱۱۲: ۱۲۲: ۱۸۵:
قینان بن انوش: ۴۷:	۲۸۱:
کاب: ۹۸:	قومنات: ۹۷:
کاسل: ۱۰: ۱۱: ۱۴۱: ۱۴۲:	قونکہ: ۲۶۵:
۲۶۱:	قونید: ۲۰: ۹۵: ۹۷: ۹۹: ۱۰۰:
کات: ۲۵۶: ۲۵۹:	۱۸۲: ۱۸۳:
کاخ: ۵۱:	قود: حصن: ۱۰۰:
کارخانہ: ۱۹:	قوہد یا قوہد خزان: ۵۲: ۵۳:
	۲۲۰:
	قی: نیر: ۲۱۲:

کیریت: ۲۰۶:	کارزین: ۱۱۸: ۱۱۹: ۱۴۴: ۱۸۶:
کیریت چشمہ: ۲۹۷:	۲۱۷:
کیرین: ۱۲۰:	کاریز: ۱۵۴:
کیکالوس: ۲۴۳:	کاریان: ۱۱۸:
کیوترخانہ: ۱۷۵:	کاروانگاہ: ۱۷۷:
کیود: ۱۰۱:	کازرون: ۱۲۵: ۱۲۶: ۱۴۶:
کیود جامہ: ۱۶۰:	۱۸۷:
کت سعدی: ۱۱۵:	کارزون: دروازہ: ۱۱۴:
کتہ: ۱۸۸:	کاسان: ۲۴۶: ۲۵۷:
کجاباد: ۷۹:	کاسواہ: ۶۳:
کجوجان: ۷۸:	کاشان: ۹: ۵۲: ۵۶: ۶۷: ۱۴۱:
کجیل: ۷۸:	۱۸۴: ۲۲۱: ۲۲۲:
کحل: ۲۰۵:	کاشغر: ۲۵۸:
کُر رود (اران): ۹۱: ۹۲: ۲۱۲:	کاغذ کنان: ۶۶: ۱۸۰:
۲۴۹: ۲۱۸:	کاظم: امام: ۴۵:
کُر رود (فارس): ۱۰۹: ۱۲۴: ۱۲۴:	کالان: ۱۴۵:
۲۲۴: ۲۱۸: ۱۸۸: ۱۴۶:	کالف: ۱۵۶:
کرارج: ۵۰:	کالون: ۱۵۴:
کرارم: ۲۴۳:	کامفیروز: ۱۲۴: ۱۴۶:
کراع: ۱۶۸:	کاوان: ۱۴۷:
کراغ: ۲۲۰:	کاودوان درہ: ۲۲۴:
کران (اصفہان): ۴۸:	کاول: رجوع کن بہ کابل:
کران (فارس): ۱۱۸:	کاواماسا رود: ۲۲۱:
کربال: ۱۲۴: ۲۱۹:	کیرانہ: ۱۶۸:
کربلا: ۴۲:	کبری: ۱۲۰:

۲۰۴	کرج: ۵۲: ۶۹: ۱۸۲: ۱۹۵: ۲۲۱:
۲۸۲	کرجیان: ۱۶۴:
کرمانشاه: ۱۰۸:	کرخ: ۴۴: ۴۴:
کرمانشاهان: ۱۶۵:	کرخ سامره: ۱۷۲:
کرملیس: ۱۰۵:	کرخ طالقان: ۶۵:
کرنده: ۱۰۸: ۱۶۵:	کرخه: ۲۱۵: ۲۱۸:
کهرود: ۲۲۰:	کرخی: شیخ: ۱۱۶:
کریه: نهر: ۲۱۴:	کردارکان: ۷۰:
کرگان: ۱۸۹:	کردان رباط: ۲۲۰:
کرکی: ۲۱۸:	کردان رود: ۲۲۲:
کسائی: ۵۴:	کردران خاش: ۲۱۴: ۲۵۸:
کسنغی: ۱۰۰:	کردستان: ۲۲: ۲۸: ۴۷: ۷۵:
کسحان: ۱۷۹:	۱۰۰: ۱۰۲: ۱۰۷: ۱۰۹: ۱۶۴:
کسیر: ۱۷۱: ۲۴۴:	۱۶۵: ۱۹۲: ۲۱۷: ۲۱۹: ۲۲۴:
کسر: ۲۶۱:	۲۲۸: ۲۴۰:
کشش: ۱۸۹:	کرزان رود: ۷۴:
کشکر: ۱۶۴:	کرکر: ۸۸:
کشهر: ۱۴۴:	کرکهر: ۱۶۴:
کشیر: ۱۰: ۱۲۲: ۲۰۵: ۲۶۱:	کرکبیریته: ۷۲:
کشور: وقوات: ۲۴۹:	کرکوبه: ۱۷۸:
کعب: رباط: ۱۷۵:	کرکس کوه: ۱۹۹: ۴۰۱:
کعبه: ۱: ۵: ۷: ۲۲:	کرم: ۱۴۹:
کعبه: ۴۵:	کرماق کوه: ۲۵۹:
ککات: ۱۴:	کرمان: ۲۲: ۱۴۱: ۱۸۹:
ککات خراسان: ۱۵۱:	۱۸۹: ۱۹۱: ۱۹۹: ۲۰۲:

کند: ۱۸۸:	کلار: ۲۱۸: ۱۲۴:
کند: جزیرہ: ۲۳۴:	کلالہ: ۸۴:
کند: رود: ۷۹:	کلج: ۶۵:
کنعان: ۱۶: ۲۷۱:	کلنبر یا کلنتر: ۸۲: ۸۴: ۱۹۷:
کنک: ۲۲۰:	۲۰۲:
کنگ دز: ۲۷: ۲۴۷:	کلہ: جزیرہ: ۲۰۲: ۲۴۱: ۲۹۷:
کنگوار: ۱۰۸: ۱۶۵: ۱۷۱:	کلور: ۸۲:
کنیسۃ الغراب: ۲۹۱:	کماخ: ۹۸:
کنیسۃ قلیس: ۲۶۴:	کمارج: ۱۲۸:
کھننان: ۱۴۲:	کمال الدین اسماعیل اصفہانی: ۴۹:
کھربا: ۲۰۵:	کمالینی تبریزی: ۷۸:
کھران: قلعدہ: ۸۴:	کمر کوه: ۹۷:
کھرجان: ۱۱۹:	کمرت: ۷۰:
کھرگان: ۲۲۵:	کمرود: ۱۸۷:
کھف: اصحاب - : ۱۹۵:	کمندان: ۵۱:
کھن دز: ۱۵۶:	کمین: ۱۲۴: ۱۴۶: ۱۸۸:
کھندان: ۶۴:	کن: ۶۵:
کھنہ شہر: ۱۸۸:	کنابد کوه: ۱۹۹:
کوار: ۱۱۶: ۱۱۹: ۱۴۵: ۱۸۵:	کنابین: ۱۶۸:
۲۱۷:	کنارہ دیہ: ۱۸۸:
کوانی: ۸۴:	کنایط: ۲۶۲: ۲۶۴:
کونجان: ۱۱۷:	کنت: ۲۶۱:
کوتابہ: ۲۶۴:	کنج دیہ: ۱۷۶:
کوتاووان: ۲۴۵:	کنجاہاد: ۱۷۹:
کوتم: ۱۶۴: ۲۱۷: ۲۱۸:	کنجر: ۱۷۸:

کوئی: ۱۸۶:	کوٹا: نہر: ۲۱۰:
کومان: ۵۱:	کوجاباد: ۱۲۵:
کومحان: ۱۲:	کوچنہان: ۱۶۴:
کوه سیاہ: ۱۱۸:	کورد: ۱۲۴:
کوه غناباد: ۱۵۴:	کور دشت: ۸۸:
کوه: قنعد: ۱۲۰:	کورشت: ۷۱:
کوه نقره: ۱۵۴:	کورلادی: ۲۱۴:
کوئی: دید: ۱۲:	کوره رود: ۱۲۵:
کینو: ۶۹: ۱۹۵: ۲۲۱:	کوره معدن: ۲۰۲:
کیخسرو: ۵۹: ۶۲: ۱۱: ۱۹۹: ۲۲۴:	کوزہ کنان: ۱۹:
۲۱:	کوستان: ۱۱۸:
کیخسرو: حشمہ: ۶۹:	کوسوی: ۱۵۴:
کی و نفتح: ۹۱:	کوشک (اصہبان): ۲۸:
کیسوم: ۲۹:	کوشک عراق عجم: ۵۲:
کیفاد: ۲۱: ۱۵۶: ۱۶۴:	کوشک امکہ: ۱۲:
کی کوس: ۴۹: ۱۰۵:	کوشک باغ: ۱۲:
کیل و کیان: ۱۶۵: ۳۱۹:	کوشک زرد: ۱۲۲: ۱۴۲: ۱۱۵:
کیلان فصیون: ۱۲:	کوشک منصور: ۱۱۱:
کیوان: ۱۲:	کوشک نعم: ۱۱۱:
کیس: ۵۲:	کوشید کوه: ۱۹۹:
کیماق: ۲۵۱:	کوفہ: ۴۰: ۴۶: ۵۰: ۱۶۶: ۲۱۰:
کیماک: ۱: ۲۱۴: ۲۶۱:	کوک با کول: ۹۱:
کیوہ ش: ۱۲: ۵۲: ۱۱: ۱۵۵:	کوکجہ نیل: ۱۱۲:
۱۶۲:	کولکو: رود: ۱۰۹: ۱۹۴: ۲۱۱:
	کولوانہ: دید: ۲۲۴:

گل زریون: ۲۱۷:	گاوباری: ۹۱:
گل و گیلان: ۱۶۵: ۲۱۹:	گاوخانی: ۴۹: ۲۱۶:
گلاباد: ۱۷۷:	گاوخوارہ: نہر: ۲۱۲:
گل اندام: شیخ: ۱۲۴:	گاودول: ۸۷:
گلابادگان: ۶۸:	گاوماہا یا کاوماسا: ۶۰:
گلچین: ۷۳: ۶۵:	گجرات: ۲۶۲: ۲۶۳:
گلستان کوہ: ۱۹۹:	گدوک: ۹۹:
گلمبار: ۶۵:	گدیو رود: ۲۲۲:
گلیشاد: ۵۱:	گرداباد (عراق عرب): ۴۴:
گلاباد: ۱۴۴:	گرداباد (عراق عجم): ۷۳:
گند ملغان: ۱۲۸: ۱۴۴: ۱۸۹:	گردلاخ: ۷۱:
گنبہ: ۱۲۰:	گرجستان: ۲۲: ۷۵: ۹۳: ۹۴:
گنجہ: ۹۱: ۹۲: ۱۸۱: ۲۰۴:	۱۶۴: ۱۹۱: ۱۹۸: ۲۱۸: ۲۸۴:
گنگ: رود: ۲۱۹:	گرد کوہ: ۱۶۱:
گواشیر: ۵۶: ۱۴۹:	گردو: دیہ: ۱۰۵:
گودرز: ۱۷: ۱۴۴:	گرشاسف: ۱۴۲: ۲۴۵:
گور سرخ: ۱۵۹:	گرگ: دیہ: ۱۸۵:
گورگان: ۱۶۴:	گرمروہ: ۸۶: ۲۲۰: ۲۲۲:
گوز: ۱۸۹:	گرہ: ۱۲۷:
گوسفندان: جزیرہ: ۲۴۹:	گرہرود: ۶۹:
گوچہ تنگیز: ۲۴۱:	گزیینی: رباط: ۱۷۷:
گوچہ نیل: ۲۲۲:	گشتاسف: ۶۹: ۹۲: ۹۳: ۱۲۲:
گوگرد: ۴۷: ۲۰۶: ۲۰۷:	۱۲۵: ۱۴۰: ۲۴۵:
گونان: ۵۱:	گشتاسفی: ۲۲: ۹۲: ۹۳: ۲۱۲:
	۲۱۸:

۲۲۴ : ۲۱۶ : ۲۱۵ : ۲.۷-۲.۵	گیلان : ۲۱۸ : ۲۱۷ : ۱۷۲ : ۱۶.
: ۲۸۱ : ۲۸.	گیلوپہ : کوہ : ۱۹۹ :
لردك : گریوہ : ۱۸۶ :	لابان : ۱۶ :
لردگان : ۷۰ :	لابجین : ۷۲ :
لسان البحر : ۲۳۴ :	لاجورد : ۲۰۶ :
لشکر بن طہورت : ۱۱۲ :	لادقیہ : ۲۶۸ :
لشکر مکرم : ۲۱۵ :	لار : ۱۸۷ : ۱۴۹ :
لشکرگان : ۲۲۰ :	لارده : ۲۶۵ :
لکام : کوہ : ۱۹۲ :	لاغر : ۲۱۷ : ۱۸۶ : ۱۱۹ :
لکان : ۱۸۸ :	لاکدرج : ۷۹ :
لگری : ۱۹۱ : ۲۳۹ : ۲۴۰ :	لالستان : ۲۲۰ :
لعل : ۲۰۴ :	لامجانرود : ۷۴ :
لنسر : ۶۱ :	لاہجان : ۱۶۴ : ۱۶۲ : ۵۶ :
لنجان : ۵۱ :	لاور : ۲۳۴ :
لہاور : ۲۵۹ :	لب : ۱۵۴ :
لہراسف : ۴۲ : ۱۴۰ : ۱۵۵ : ۲۲۲ :	لبنان : کوہ : ۱۹۲ : ۲۸۹ :
لوبیہ : ۱۹ :	لبندان : ۱۸۱ :
لودریق : ۲۸۹ :	لحسا : ۱۴۷ :
لوردگان : ۵۲ :	لحسی : ۲۴۴ :
لوسر : ۱۸۲ :	لحف : ۴۹ :
لوسرود : ۱۷۲ :	لر بزرگ و کوچک یا لرستان : ۵۱ :
لوط عم : ۲۱۱ : ۲۹ :	۷۰ : ۱۰۹ : ۱۱۴ : ۱۲۷ : ۱۶۲ :
لوقیامات : ۱۱ :	۱۹۱ : ۱۹۲ : ۱۹۵ : ۲۰۰ : ۲۰۴ :
لولوہ : ۹۸ : ۲۲ :	
لیث صفار : ۱۲۶ : ۱۵۶ :	

مارمیان : ۷۲ :	یسونیه : ۹۷ :
ماروت : ۴۷ : ۲۰۶ :	لینه : ۱۷۰ :
مارین : ۵۹ :	
مارین : دبه : ۱۷۳ :	ماء الخلیص : ۱۶۹ :
مازمین : ۸ :	ماء رابط عرب : ۱۶۹ :
مازندران : ۲۱ : ۲۲ : ۱۴۷ :	مایین : ۱۸۵ :
۱۵۹ - ۱۶۲ : ۱۹۲ : ۲۰۶ : ۲۱۴ :	ماجرود : ۲۲۱ :
۲۳۹ : ۲۷۷ : ۲۷۸ :	ماجعلو : ۷۳ :
ماسک کوه : ۲۰۰ :	ابن ماجه : ۵۹ :
ماسیر : ۶۹ :	ماجوج : ۱۰ : ۲۳۸ : ۲۴۲ : ۲۴۵ :
ماشان رود : ۷۲ : ۷۹ :	۲۵۹ : ۲۹۶ :
ماشت فوطا : ۱۲۷ :	ماچین : ۱۰ : ۱۸ : ۲۰۰ : ۲۲۹ : ۲۵۷ :
ماشیز : ۱۴۱ :	۲۶۱ :
ماصرم : ۲۱۷ : ۲۲۵ :	مادر سلیمان : ۱۴۵ :
ماقدونیه : ۲۷۷ :	مادر سلیمان : مشهد : ۱۸۸ :
ماکویه : ۸۹ :	مادر و دختر : گریوه : ۱۸۵ :
مالان : ۱۵۴ :	مادر رسول الله : ۱۵ :
مالان : جزیره : ۲۳۲ :	مادر گاو : ۸۰ :
مالان : گریوه : ۱۸۷ :	مازمینیه : ۲۵۸ :
مالک بن اناس (انس) : ۱۴ :	ماران بیزهر : جزیره : ۲۳۹ :
مالک : دبه : ۲۲۵ :	ماربانان : ۵۰ :
مامشان : رود : ۲۲۱ :	مارین : ۵۰ :
مأمون خلیفه : ۱۴ : ۱۵۶ : ۲۱۱ :	مارده : ۲۶۵ :
۲۹۵ :	ماردین : ۱۰۵ : ۲۲۶ :
ماندستان : ۱۱۹ : ۲۲۶ :	مارغان : ۲۱۷ :

- محلہ باغ: ۱۷۴:
 محمد النبی صلعم: ۴۵: ۸۴: ۲۲۲:
 ۲۷۹: رجوع کن بہ حدیث:
 محمد ابو الولید: ۱۵۲:
 محمد باقر: ۱۴:
 محمد النبی: ۳۰:
 محمد ذو الفقار علوی: ۲۲۴:
 محمد بن جعفر الصادق: ۱۵۹:
 محمد بن الحسن: ۵۴:
 محمد بن حنفیہ: ۹۸:
 محمد سلجوقی سلطان: ۴۹:
 محمد شاہ سلطان: ۲۳۰:
 محمد علاء الدین: ۱۵۴:
 محمد بن علی کتانی: ۸:
 محمد غزالی: ۱۵۱:
 محمد بن فضل بلخی: ۲۲۶:
 محمد بن قاسم: ۱۱۴:
 محمد کجوجانی: ۷۸:
 محمد بن موسیٰ الکاظم: ۱۱۶:
 محمد بن یوسف الثقفی: ۱: ۱۱۴:
 محمد آباد: ۱۱۶:
 محول: ۲۳:
 محیط: بحر: ۲۲۱: ۲۲۶: ۲۴۸: ۲۵۶:
 ۲۱۷:
 مختلف: جزیرہ: ۲۴۲:
- مانرود: ۲۰۳: ۲۸۱:
 مانی صورت گر: ۲۵۷:
 ماہ: ۲۶۲:
 ماہان: ۱۸۶:
 ماہلویہ: ۱۱۵: ۲۴۰:
 ماہی رباط: ۱۷۵:
 ماہی روبان: ۱۴۱:
 ماو بالتق: ۱۵۵:
 ماوراء النہر: ۱۰: ۲۱: ۱۴۲: ۲۰۶:
 ۲۱۷: ۲۶۱: ۲۶۲:
 ماہدشت: ۱۰۸:
 ماہرود: ۷۰:
 ماہین: ۱۲۳: ۱۲۴: ۲۱۸:
 مبارک آباد: ۵۷:
 مبارک ترکی: ۵۷:
 منوکل خلیفہ: ۴۲: ۴۳: ۴۴: ۴۵:
 ۲۲۶:
 مشقب: ۲۵۲:
 مجاج: ۱۷۰:
 مجاہد آباد: قلعدہ: ۱۲۴:
 مجد الدولہ دہلی: ۵۸:
 مجمع البحرین: ۹۰: ۹۲: ۲۴۶: ۲۴۷:
 ۲۹۱:
 مجوس: قلعدہ: ۱۸۸:
 مجین: رجوع کن بہ ما حین

مرد رود: ۲۲۴:	محمود سبکتگین: ۱۴۶: ۱۴۷:
مرداسخ: ۲۰۶:	محمود آباد گاوباری: ۹۱: ۱۸۱:
مردان نقیم: ۸۴: ۸۸:	مداین: ۴۶: ۴۹: ۴۴: ۱۰۷: ۱۷۱:
مرسان: ۱۵۱:	مدین: ۲۶۹:
مرعش: ۲۶۸:	مدین بن ابراهیم: ۲۶۹:
مرغ: ۲۶۲:	مدینه السلام: ۴۴: رجوع کن به
مرغاب: ۲۱۵:	بغداد
مرغزار فارس: ۱۴۴:	مدینه موسی: ۵۷:
مرق: ۶۲:	مدینه النبی: ۱۱: ۱۲: ۵۰:
مرقشیشا: ۲۰۶:	۱۶۸-۱۷۰: ۱۹۰: ۱۹۲: ۲۶۸:
مرمز: ۱۱۱:	مدویش: ۲۰:
مردند: ۸۰: ۸۷: ۸۸: ۱۸۴: ۲۲۴:	مراغه: ۷۵: ۸۰: ۸۶: ۸۷: ۱۸۰:
مرو شاهجان: ۹: ۵۶: ۹۲: ۱۴۸:	۱۸۲: ۱۹۷: ۲۲۴: ۲۲۴: ۲۸۵:
۱۵۶: ۱۵۷: ۱۷۸: ۱۷۹: ۲۱۶:	مراغه: دیه: ۱۲۲:
مرو آب: ۱۵۶: ۱۵۷: ۲۱۵:	مراغیان: ۶۱:
مرو الرود: ۱۵۸: ۱۷۵: ۱۷۹:	مراکش: ۲۶۹:
۲۱۶:	مراودین: ۶۹:
مروان الحمار: ۲۵۴:	مرج شیدان: ۵۵: ۱۲۹:
مروة: ۲: ۷:	مرجان: ۲۰۵:
مرو دشت: ۱۲۱: ۱۲۲: ۱۸۸:	مرجانینا: ۸۹:
۲۲۴:	مرجیبی: ۵۴:
مروست: ۱۲۲:	مرجح: ۱۷۰:
مریم عم: ۲۷۰:	مرجهان: ۶۶:
مریم رباط: ۱۷۷:	مرجه خورد: رباط: ۱۸۴:
مزداخغان: ۲۵۸:	مرد: دیه: ۱۷۸:

مشعر الحرام: ۷:	مزدلفہ: ۲: ۸:
مشك: رباط: ۱۸۸:	مزدقان: ۶۲: ۶۶: ۷۴: ۲۲۲:
مشك منیر: ۱۷۷:	مس: ۲۰۴:
مشکان: ۱۴۵:	مستظهر خلیفہ: ۴۴:
مشہد امام زادہ حسن: ۵۴:	مستعین خلیفہ: ۴۳:
مشہد عبد العظیم: ۱۷۴:	مستنصر فاطمی: ۲۵۲:
مشہد علی: ۱۶۶:	مستنصریہ: ۴۵:
مشہد کافی: ۱۱۰:	مستوفی: ۴۸:
مشہد مادر سلیمان: ۱۱۸:	مسجد اقصی: ۱۶:
مص: ۱۴۹:	مسجد جدید: ۱۱۵:
مصر: ۱۰: ۱۸: ۲۰: ۱۵۴: ۲۰۱:	مسجد حرام مکہ: ۱: ۵:
۲۱۰: ۲۱۲: ۲۴۲: ۲۵۰: ۲۵۴:	مسجد خیف: ۸:
۲۶۱: ۲۶۹: ۲۷۲: ۲۷۵:	مسجد رازان: ۱۷۵:
۲۹۰: ۲۹۲:	مسجد سعد فزاری: ۱۶۶:
مصلى النبی: ۱۴:	مسجد عائشہ: ۸:
مصبیصہ: ۱۹۲: ۲۰۹:	مسجد مدینہ: ۱۴:
مطارہ: ۲۱۰: ۲۱۴: ۲۴۴:	مسرغان: ۱۱۲: ۲۱۵:
مطران: ۱۱۱:	مسعود بن سعد بن سلمان: ۱۵۹:
مطیع خلیفہ: ۴:	مسعودیان: ۱۴۴:
معاویہ خلیفہ: ۱۰۴:	مسلح: ۱۶۱:
معادیہ: ۴۶:	مسلم بن عبد الملک مروان: ۲۵۵:
معہ: ۲۶۲:	مسن رود: ۲۲۴:
معتبر خلیفہ: ۲۴: ۵۱:	مسخان: ۲۲۵:
معتصم خلیفہ: ۴۴: ۴۲: ۴۲:	مشاش: ۱۶۱:
۲۵۱:	مشرعہ عدن: ۲۴۴:

مکارم: ۴۶:	معتضد خلیفہ: ۴۴:
مکّہ: ۱-۱۱: ۲۴-۲۶: ۱۶۸-	معتهد خلیفہ: ۴۴:
۱۷۰: ۱۹۰: ۱۹۲: ۲۶۷: ۲۶۸:	معدن بنی سلیم: ۱۶۸:
مکتفی خلیفہ: ۴۴:	معدن نقرہ: ۱۶۷: ۱۶۸: ۱۷۰:
مکران: ۱۰: ۲۲: ۱۴۹: ۱۴۱:	معروف کرخی: ۴۵:
۲۱۹: ۲۶۲: ۲۸۷:	معز الدین اسمعیلی: ۲۵۲:
مکس: ۲۶۲:	معشوق طوسی: ۱۵۱:
مگیر: ۲۱:	مغارة ابو بکر و عثمان: ۱۶۹:
ملاحدة: ۱۲۹: ۱۴۶: ۱۹۹:	مغارة الجوع: ۲۵۰:
ملازجرد: ۱۰۱: ۱۸۴:	مغارة طفوه رائق: ۱۶۹:
ملاير: ۷۴:	مغرب: ۱۱: ۱۸: ۲۰۱: ۲۴۶:
مُلتان: ۲۵۹:	۲۴۷: ۲۷۲: ۲۹۷:
ملطیہ: ۹۸: ۱۹۲: ۲۰۹: ۲۸۴:	مغز: ۱۷۴:
ملقوبیہ: ۱۰۰:	مغولہ: ۶۶:
ملك: نهر: ۲۱۰:	مغیثۃ الماوان: ۱۶۸:
ملك زوزنی: ۱۵۴:	مغیثۃ: ۱۶۶:
ملك شاه سلجوقی: ۲۷: ۴۲: ۱۰۴:	مغازہ: ۲۲: ۴۷: ۱۳۹: ۱۴۱: ۱۴۲:
۱۵۵: ۱۵۶: ۱۵۸: ۱۵۹:	۱۶۱: ۱۹۹: ۲۲۰-۲۲۲: ۲۷۱:
۱۶۴-۱۶۶:	مغازة خوارزم: ۱۴۷:
ملكفور: ۲۵۹:	مغازة العالج: ۲۷۲:
ملل: ۱۶۹:	مفسدة البلاد: ۹۴:
مليانه: ۲۶۴:	مقام ابراهيم: ۵:
ملی بار: ۱۸۶: ۲۶۲:	مقتدر خلیفہ: ۴: ۹: ۱۱۳:
منار: ۱۷۲:	مقدشو: ۲۶۲:
منارة اسکندریہ: ۲۴۷:	مقطم: کوه: ۲۰۰: ۲۰۴:

مہران ہند: ۲۱۹:	منارہ گاہ: ۱۷۷:
مہرہ: ۲۶۲:	منزی: ۲۵۷:
مہروبان: ۱۴۱:	منصور خلیفہ: ۷: ۴۰: ۴۲: ۴۵:
مہرود: ۴۴:	۴۶:
مہلبیہ: ۱۶۷:	منصور آباد: ۱۶۱:
مہمان دوست: ۱۷۳: ۱۷۴:	منصور ارگنج: ۲۵۸:
مہنہ: ۱۵۸:	منصورہ (سند): ۲۱۹: ۲۵۹:
مہیار: ۱۸۵:	منصورہ (مکران): ۲۶۲:
مہیعہ: ۱۶۹:	منف: ۲۱۰: ۲۷۲:
مہند: ۱۵۱:	منہی: ۲۱۰:
موتوکن بن جعنای: ۱۵۵:	منوچہر بن ایرج: ۴۶: ۵۲:
مور جرہ: ۲۴۰:	منی: ۲: ۷: ۸:
موران: جزیرہ: ۲۴۲:	منیہ: ۲۷۲:
مورجان: ۲۰۰: ۲۱۳:	منیہ ہشام: ۲۹۰:
موروستاق: ۱۵۹:	مہات: ۱۶۱:
موز کوه: ۱۹۲:	مہالیل بن قینان: ۱۱۱:
موسی عم: ۹۰: ۹۲: ۱۵۳: ۱۹۰:	مہندی خلیفہ: ۲۲:
۱۹۸: ۲۵۱: ۲۵۲: ۲۶۹: ۲۷۱:	مہدی خلیفہ: ۷: ۱۴: ۲۴: ۵۲:
موسی بن یوفا: ۵۷:	مہدی الامام المنتظر: ۴۰:
موسی الکاظم: ۴۰: ۵۴:	مہدی باللہ اسمعیلی: ۲۵۲:
موسی بن نصیر: ۲۶۶:	مہدی آباد: ۱۷۹:
موسی آباد: ۱۱۶:	مہدیہ: ۲۵۲: ۲۶۴:
موش: ۱۰۶:	مہراج ہند: ۲۴۰:
موصل: ۱۰۲: ۱۷۳: ۱۹۴: ۲۰۶:	مہران رود: ۷۷: ۷۹: ۸۰: ۱۸۶:
۲۰۷:	۲۲۲:

میلاں: ۷۹:	موغان: ۲۲: ۷۵: ۸۹: ۹۲: ۱۶۲:
میہند: ۱۱۹: ۱۸۵:	۱۶۴: ۱۹۹: ۲۸۵:
میہون دز: ۶۱:	موکلہ: دروازہ: ۷۶:
ناحبہ: نہر: ۲۱۰:	موغنا باد: ۱۴۶:
نار: جبل: ۲۸۷: ۲۹۴:	مومیای: ۲۰۷:
ناردین: ۲۵۹:	مونسر الاستاد: ۱۰۸:
نارمیان: دروازہ و محلہ: ۷۶: ۷۷:	موہو: ۱۲۰:
ناشقبین: ۲۸۱:	میافارقین: ۱۰۶: ۲۱۴:
ناصر خلیفہ: ۴: ۲۹:	میان رودان: ۱۷۲:
ناصر خسرو: ۲۶۰:	میانج: ۸۶: ۱۸۴: ۲۱۷: ۲۲۳:
ناصر الدولہ: ۲۸۴:	۲۲۴:
ناصر الدین البیضائی: ۱۲۳:	میبہ: ۷۴:
ناصرق: ۱۸:	میدان سلطان: ۲۲۷:
نافع: ۱۴:	میدان نو: ۲۸۲:
نافع بن اسود نمیبی: ۲۱۶:	میدوم: ۲۷۶:
نامہ: ۶۳:	میسان: ۳۹:
ناہلہ: ۷:	میسان نہر: ۲۱۴:
نای: قلعہ: ۱۵۹:	میسجین: ۸۱:
نایبین: ۵۲: ۷۴: ۱۴۱:	میشکانات: ۱۲۵: ۱۴۸:
نجاس: مدینہ: ۲۶۵: ۲۶۶:	میشود: امیر: ۶۶:
نجاشی حبشہ: ۵:	میقاتگاہ حرام: ۴: ۵:
نجد: ۲۲: ۲۸:	میکال: قلعہ: ۱۴۳:
نجران: ۲۶۸:	میل عمری: ۱۷۵:
نجف: ۹: ۱۶۶: ۱۷۰: ۲۶۷:	میلاباد: ۱۷۶:
	میلا دجرد: ۷۲:

نظامی: ۱۹۲:	نجم الدین کبزی: ۲۵۸:
نظامیه: ۳۵:	نجم آباد: ۶۴:
نعمان بن منذر: ۴۰:	نجیب الدین جربادقانی: ۷۰:
نعمانیه: ۴۶: ۴۶:	نجیرم: ۱۱۷: ۲۱۷:
نغشین: ۲۵۶:	نخجوان: ۸۰: ۸۹: ۲۰۰:
نقشت کوه: ۲۰۰:	نخشب: ۱۵۴: ۲۲۵: ۲۶۱:
نقط: ۲۰۷:	نرتوک: قلعه: ۱۵۴:
نقره: کوه: ۲۰۲:	نرس: نهر: ۲۱۰:
نقش جهان: ۸۹:	نرس: دبه: ۱۶۶:
نقی: امام: ۴۲:	نرگس: مرغزار: ۱۴۶:
نکسار: ۹۹:	نرماشیر: ۱۴۱:
نمره: ۱۵:	نریمان جهان پهلوان: ۱۵۲:
نمرود: ۲۷: ۴۹: ۱۶۶: ۲۴۹:	نردبان پایه: ۱۷۶:
۲۹۲: ۲۹۲:	نسا: ۲۱۲:
نمک: دبه: ۱۷۴:	نسبار: ۶۵:
نمک لان کوه: ۲۰۰:	نسر کوه: ۲۱۷:
نمل: وادی: ۲۸۸:	نسف: ۲۶۱:
نمیسور: ۶۹:	نشناک: ۱۴۲:
ننکنک: ۲۵۱:	نشوی: ۲۸۴:
نکیاس: ۲۶۱:	نصیر الدین طوسی: ۸۷:
ننه: ۱۴۲: ۱۴۸: ۱۹۹:	نصیبین: ۱۰۶: ۲۲۶:
نهادوند: ۵۲: ۷۴: ۱۷۱: ۲۸۰:	نصیر: ۱۲:
نهادیان: ۱۷۱:	نظیر: ۵۲: ۶۹: ۷۰: ۱۹۹: ۲۰۱:
نهادینه: ۴۸:	نظام الدین ساوجی: ۱۸۲:
نهر الاسد: ۱۷۱:	

نور الدین سہارستانی: ۷۸:	نہر عیسیٰ: ۴۴: ۴۳: ۴۶:
نور خان: رباط: ۱۷۸:	نہر معقل: ۱۷۱:
نورس: دیہ: ۱۰۴:	نہر ملک: ۴۶:
نوزوار: ۱۸۰: ۲۵۸:	نہروالد: ۲۵۹:
نونان: ۲۷۷:	نہروان: ۴۳: ۴۶: ۴۲: ۴۴: ۴۶:
نویدد: ۱۵۶:	۲۲۰: ۲۱۹: ۲۲۰:
نیاجون: ۸۷:	نہسم: قلعد: ۲۵۹:
نیاس: ۲۴۰:	نورہ: دروازہ: ۷۶:
نیاستر: ۶۷:	نو جوی: ۲۲۰:
نیاسیر: ۲۲۱:	نودز: ۲۲۲:
نیرت: ۲۰:	نوشادر: ۲۰۶:
نیریز: ۹: ۱۲۰: ۱۴۸: ۲۴۰:	نو شاگرد: رباط: ۱۸۰:
نیسر: ۱۶۳:	نو شہر: ۱۸۳:
نیشابور: ۹: ۵۶: ۱۴۲: ۱۴۷-۱۷۸:	نوار: ۷۲:
۱۴۹: ۱۵۶: ۱۷۴: ۱۷۷: ۱۷۸:	نوبنجان یا نوبندگان: ۱۲۷-۱۲۹:
۲۰۴: ۲۲۶: ۲۲۷: ۲۴۱:	۱۸۹: ۲۲۵:
نیکبای: رباط: ۱۸۲:	نوبد: ۲۰۱: ۲۱۰:
نیکسار: ۲۱:	نوح عم: ۱۹: ۳۰: ۱۰۵: ۱۹۴:
نیگدہ: ۹۷: ۹۹:	نوح: چشمہ: ۲۸۲:
نیل: ۴۶: ۲۰۹-۲۱۲: ۲۱۹:	نوح بن منصور سامانی: ۲۸۸:
۲۴۲: ۲۴۷: ۲۵۱: ۲۵۴:	نودر: ۱۲۵:
نیل عراق: ۱۶۶:	نودہ: ۱۷۴:
نیلان: ۸۶: ۸۷:	نوذر: ۶۴: ۱۵۰:
نیم راہ: ۱۰۷:	نور: ۲۶۱:
نہروز: ۱۴۲-۱۴۵: ۲۰۶:	نور الدین جیلی: ۵۹:

ہرقلس: ۲۷۷:	نیم مردان: ۱۶۰:
ہرقلش: معبرۃ: ۲۴۷:	نیمور: ۶۸:
ہرم: ۱۱۸:	نینوی: ۱۰۶:
ہرماس: ۱۰۶: ۲۲۶:	نیو: ۱۴۰:
ہرمان: ۲۷۵:	
ہرموز یا ہرمز: ۹: ۲۲: ۱۴۹: ۱۴۱:	ہاییل عم: ۲۵۰: ۲۹۲:
۱۸۷: ۲۴۴:	ہاجر: ۴: ۸:
ہرمز یا ہرم: ۱۱۸:	ہادی: خلیفہ: ۵۷:
ہرمز خخ: ۱۸۶:	ہاروت: ۲۷: ۲۰۶:
ہرمز رباط: ۱۷۴:	ہارون الرشید: ۲۱-۴۴: ۵۷:
ہرمز کوه: ۲۰۰:	۱۵۱: ۲۵۱: ۲۵۲:
ہرمس: ۱۸:	ہارونبہ: ۱۶۵: ۲۵۲:
ہرمند رود: ۱۴۲: ۱۷۸: ۲۲۰:	ہاشم بن عبد مناف: ۲۵۰: ۲۸۴:
۲۴۱:	ہامان: ۱۸۶:
ہری: رجوع کن بہ ہرات:	ہامان وزیر: ۱۵۲:
ہری رود: ۱۵۲: ۱۵۴: ۲۲۰:	ہبرک: ۱۱۷:
ہربین: رجوع کن بہ ہوبین:	ہجر: ۱۴۷:
ہزار اسپ یا ہزارسف: ۱۸۰:	ہرز دیہ: ۱۸۱:
۲۱۴: ۲۵۸:	ہرات با ہری: ۵۶: ۱۴۶: ۱۵۱:
ہزار درخت: ۱۲۰:	۱۵۸: ۱۷۵: ۱۷۷: ۱۷۸: ۲۲۰:
ہزو: ۱۲۰: ۱۴۶: ۱۸۶:	۲۷۹:
ہشام: ۵۴:	ہرات فارس: ۱۲۴: ۱۲۴:
ہشترود: ۸۷: ۲۱۷: ۲۲۴:	ہرار: ۸۸:
ہتاد پولان: ۲۲۱:	ہردقان: ۶۶:
ہتواد: ۱۴۹: ۱۴۰:	ہرسین: ۱۰۸:

هوشنگ: ۱۹: ۳۰: ۵۲: ۱۰۹:	هفشویه: ۵۰:
۱۱۲: ۱۲۰: ۱۶۱: ۲۹۱:	همام الدین تبریزی: ۷۸:
هوشنگ: گریوه: ۱۸۷:	های بنت بهمن: ۶۸: ۱۲۱:
هوشیار: ۹۹:	هماچان: ۲۲۵:
هول: ۸۴:	هجان: ۱۲۰:
هولاگو خان: ۶۱: ۸۷: ۱۵۰:	هدان: ۹: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۷۱:
هولان موران: ۲۱۷:	۱۶۴: ۱۶۵: ۱۹۱: ۲۱۸: ۲۲۱:
هوین یا هرین: ۲۰۰: ۲۰۴: ۲۰۵:	۲۲۲: ۲۸۰: ۲۸۱:
۲۰۷:	همشهره: ۹۱:
هیاطیه: ۲۵۹:	هند: ۱۰: ۱۹: ۲۰: ۲۲: ۱۸۶:
هیئت: ۴۶: ۲۰۹:	۲۰۲: ۲۰۵: ۲۱۹: ۲۴۰:
هیرک: ۱۱۷: ۱۱۸:	۲۴۲: ۲۴۶: ۲۵۳: ۲۵۴: ۲۵۹:
هیرک اران: ۹۲:	۲۶۲: ۲۹۵:
هیرمند: رجوع کن به هیرمند:	هند: بحر: ۱۹۶: ۲۴۱: ۲۴۲-۲۴۶:
هیرقلش: رجوع کن به هرقلس:	۲۹۶: ۲۹۷:
هیضم بن عباس: ۲۴۶:	هند: دز: ۱۷۵:
هیکل: ۶۵:	هندستان: ۲۴۰:
واثق خلیفه: ۴۳: ۱۱۴: ۲۴۴: ۲۴۵:	هندوان: ۸۴:
۲۹۶:	هندویان یا هندیان: ۱۱۰: ۲۸۲:
وادی البدر: ۱۶۹:	هندیجان: ۱۴۰:
وادی الحجارة: ۲۶۵:	هنگاماباد: ۱۷۹:
وادی السباع: ۱۶۶:	هنگاماباد: ۱۰۱:
وادی الصفراء: ۱۶۹:	هنیفقان: ۱۱۷:
وادی طفوان: ۱۶۹:	هود عم: ۲۶۲:

وسیرجان: ۱۸۳:	وادی الغزال: ۱۶۹:
وشاق: ۶۹: ۷۰:	وادی القری: ۱۴:
وشلہ: ۲۸۵:	واسط: ۳۶: ۴۷: ۱۶۷: ۱۷۰:
وصیف خادم: ۲۵۱:	۱۷۱: ۲۱۰: ۲۱۴:
وفاد: ۲۰۵:	واسط: کوه: ۲۸۹:
وقواق یا واقواق: ۲۰۱: ۲۲۹:	واسطہ: ۱۸۴:
ولاسجرد: ۱۰۲:	واسم: کوه: ۱۹۶:
ولاوران: ۸۷:	واشجرد: ۱۵۶:
ولج دیہ: ۱۶۴:	واغله: ۲۳۵:
ولی شالوک: ۲۶۰:	واقواق: رجوع کن بہ وقواق:
ولیان: کوه: ۷۶: ۷۸:	واقصہ: ۱۶۶:
ولید بن مصعب: ۲۵۱:	وان: ۱۰۲:
ولید بن عبد الملک: ۶: ۱۲: ۲۵۰:	وانکث: ۲۴۶:
۲۵۲:	وانہ: ۴۱:
ولید بن عقیقہ: ۵۷:	وحیدہ: ۱۵:
وہب بن منہ: ۲: ۱۶:	وخش یا وخشاب: ۲۲۸:
وہسوزان الازدی: ۷۵:	ورامین: ۵۲: ۵۳: ۵۵: ۱۷۴:
ویسو: ۲۵۶:	ورانگ یا ورنگ بحر: ۲۱۲: ۲۴۸:
یاجوج: ۱۰: ۲۲۸: ۲۴۲: ۲۴۵:	۲۵۶:
۲۹۶: ۲۵۹:	ورزان: بحر: ۲۴۱: ۲۴۴:
بارکند: ۲۵۱:	ورزنہ: ۵۱: ۶۳:
یاسی: ۲۸۴:	ورزین: ۵۳:
یافت: ۱۹: ۸۴:	ورنق: دیہ: ۱۸۱:
یاقوت: ۲۰۴:	وراوی: ۸۲:
	وسطان: ۱۰۲:

یلملم: ۴:	یام: ۱۸۲:
یمامہ: ۲۶۲:	یثرب: ۱۱: ۲۴۴:
یمن: ۱۸: ۱۹: ۱۴۷: ۲۰۴: ۲۰۵:	یحییٰ عم: ۱۷: ۲۴۹:
۲۲۲: ۲۴۵: ۲۴۴: ۲۵۲: ۲۵۵:	یحیاباد: ۱۵۰: ۱۷۹:
۲۶۲: ۲۶۴: ۲۹۴: ۲۹۵:	یختابیی کوه: ۲۰۰:
ینبع: ۱۵:	یزد: ۹: ۴۷: ۵۲: ۵۶: ۷۴: ۱۱۲:
ینگی نلاس: ۲۵۸:	۱۲۰: ۱۴۱: ۱۴۵: ۱۸۸: ۱۸۹:
یہودہ: ۱۵۵:	یزد خواست: ۱۲۴: ۱۸۴: ۱۸۵:
یہودیہ: ۵۰:	یزدجرد بن شہریار: ۲۱۶:
یورا: ۲۵۶:	یزدگرد بزه کار: ۲۴۱:
یورت بازار انبارجی: ۲۱۸:	یزید بن معاویہ: ۴۲: ۲۵۰:
یورت شاداق بان: ۱۸۱:	یشب: ۲۰۴:
یوسف عم: ۲۵۱: ۲۷۲:	یعقوب عم: ۱۶:
یونان: ۱۱: ۲۴۷:	یلدوق: ۱۸۲:
یونس عم: ۴۲: ۱۰۶: ۲۸۴:	یلقان بازار: ۹۹:

ERRATA

p. ۲۶۳, l. 9 for *صنّاح* read *سنّاح*

p. ۳۴۰, right hand column l. 15 read : ۲۶۴:۲۷: خلیفه: سنّاح

p. ۳۴۷, right hand column l. 15 *dele* : ۲۶۴: خلیفه: (سنّاح) صنّاح

THE MANUSCRIPTS IN WHOLE, OR IN PART,
COLLATED ARE THE FOLLOWING

- British Museum : Add. 7708, 16736, 23543, 23544, 16735, 16737.
Cambridge : Nos. 2624, 3146, and Or. 647.
Oxford : Nos. 406, 407, 408, 409 and 410.
Paris : Anciens Fonds 139, 127, 128 ; Supplément persan, 360,
361, 1440.
Vienna : No. 1447 (Flügel, II. 514).
Lastly two MSS bought in Persia in 1904, one a 4to, the
other 8vo size.

**ABBREVIATIONS USED FOR WORKS QUOTED
IN THE FOOT-NOTES**

Abu-l-Ghāzī	Edited by Desmaisons, St Petersburg, 1871.
A. F.	Abu-l-Fidā (Reinaud and De Slane).
Aghānī	Kitāb-al-Aghānī (Bulāq, 1868).
Awfī	Lubāb-al-Albāb (E. G. Browne).
Bil.	Bilādhurī (De Goeje).
B. L.	Bombay Lithographed Edition of the Nuzhat.
Bukh.	Bukhārī (Krehl).
Dawlat-Shāh	Edited by E. G. Browne.
Dim.	Dimashqī (Mehren).
Dīnawarī	Edited by Girgas.
Fihrist	Edited by Flügel.
F. N.	Fārs Nāmāh (in <i>J. R. A. S.</i> 1912).
F. N. N.	Fārs Nāmāh Nāṣirī (Tih-rān, 1895).
Guzīdah	Gibb Facsimile.
Ḥabīb.	Ḥabīb-as-Siyar : by Khwāndamīr (Bombay, 1857).
Hamdānī	Edited by D. H. Müller.
Ḥamzah	Edited by Gottwaldt (Leipzig, 1844).
Ibn Baṭūṭah	Edited by Defrémery and Sanguinetti.
Ibn Bībī	Edited by Houtsma.
Ibn Jubayr	Edited by Wright (1852).
Ibn Qut.	Ibn Qutaybah, Kitāb-al-Ma'ārif, edited by Wüstenfeld.
Idrīsī	Edited by Dozy and De Goeje.
I. F.	Ibn Faqīh, edited by De Goeje.
I. H.	Ibn Ḥawqal, edited by De Goeje.
I. K.	Ibn Khurdādbih, edited by De Goeje.
I. R.	Ibn Rustah, edited by De Goeje.
Ist.	Iṣṭakhri, edited by De Goeje.
J. N.	Jahān Numā (Constantinople, 1742).
Khall.	Ibn Khallikān, edited by Wüstenfeld (Göttingen, 1837).
Khiṭāṭ.	Maqrīzī (Bulāq).
M. al M.	Mishkāt-al-Maṣābiḥ (Bombay, 1295 A.H.).
Mas.	Mas'ūdī, edited by Barbier de Meynard.
Matthews	Capt. A. N.: translation of M. al M. (Calcutta, 1809).
Muq.	Muqaddasī, edited by De Goeje.
Naf.	Nafaḥāt-al-Uns, edited by N. Lees (Calcutta, 1859).
Naw.	Nawāwī, edited by Wüstenfeld.
Qaz.	Qazwīnī, edited by Wüstenfeld.
Qud.	Qudāmāh, edited by De Goeje.
Qur.	Qurān, edited by Flügel.
Rawzat.	Rawzat-as-Safā by Mirkhwānd (Bombay, 1850).
Shāh Nāmāh	Edited by Turner Macan (Calcutta).
Yaq.	Yāqūt, Mu'jam-al-Buldān (Wüstenfeld).
Z. N.	Zafar Nāmāh by 'Alī Yazdī (Calcutta, 1887).

the nomenclature of the Saljūq dominion. For an emended text of the paragraph on the Vulture Hills (printed on p. ۳۰۱) my thanks are due to Sir Albert H. Schindler.

And here, in conclusion, I must add a personal note of explanation. The draft of this preface had been thus far written out, and 128 pages of the text printed off, when, in October 1912, I partially lost my sight: lost it indeed entirely for all purposes of reading, and hence could no longer correct the proofs. With a kindness, in return for which anything that I can say or do is but a poor acknowledgement, my friend Professor E. G. Browne came to my help, and undertook the weary work of proof-reading for the whole of the latter half of the book: and this task was the more laboursome to him in that he has not made oriental geography his special study. I am now debarred by blindness from further work, but I owe to him the great satisfaction that the time spent in preparing this text has not been rendered of no avail by an accident that it was beyond my power, unaided, to have remedied.

While preparing this text for the printers, I took occasion to write out a translation, adding such notes as should identify the places and persons named, and this translation—if the funds of the Gibb Trust admit of it—I hope may before long be published.

G. LE STRANGE.

"E. J. W. GIBB MEMORIAL":

ORIGINAL TRUSTEES.

[JANE GIBB, died November 26, 1904].

E. G. BROWNE,

G. LE STRANGE,

H. F. AMEDROZ,

A. G. ELLIS,

R. A. NICHOLSON,

E. DENISON ROSS,

AND

IDA W. E. OGILVY GREGORY (formerly GIBB),
appointed 1905. ♣

CLERK OF THE TRUST.

W. L. RAYNES,

15, Sidney Street,

CAMBRIDGE.

PUBLISHERS FOR THE TRUSTEES.

E. J. BRILL, LEYDEN.

LUZAC & Co., LONDON.

*This Volume is one
of a Series
published by the Trustees of the
"E. J. W. GIBB MEMORIAL."*

*The funds of this Memorial are derived from the Interest accruing
from a Sum of money given by the late MRS GIBB of Glasgow, to
perpetuate the Memory of her beloved son*

ELIAS J. WILKINSON GIBB,

*and to promote those researches into the History, Literature, Philo-
sophy and Religion of the Turks, Persians, and Arabs to which, from
his Youth upwards, until his premature and deeply lamented Death
in his forty-fifth year, on December 5, 1901, his life was devoted.*

نَنْكَ آثَارَنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا * فَانظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ

*"The worker pays his debt to Death ;
His work, lives on, nay, quickeneth."*

*The following memorial verse is contributed by 'Abdu'l-Haqq Hâmid
Bey of the Imperial Ottoman Embassy in London, one of the Founders
of the New School of Turkish Literature, and for many years an
intimate friend of the deceased.*

جمله یاران وفاسیله ایدرکن تطیب
کندی عمرند، وفا گورمدی اول ذات ادیب
کنخ ابکن اولمش ایدی اوج کماله واصل
نه اولوردی باشامش اولسه ایدی مستر گیب

instance among many is in the account he gives of Qaṣr Shīrīn; and again, the article on the Canal that ran Milk. Ḥamd-Allāh mistranslated also, in quoting many other of his Arabic authorities; notably Ibn Khurdādbih in the description of the Wall of Gog and Magog, and Ibn Ḥawqal in the short account of the Lake of Tinnīs in Egypt.

With regard to the number of variants in our MSS (when no reference to the original authority can be found), it is even as Saint Jerome wrote concerning the texts from which he was translating to produce his Vulgate. In answer to Pope Damasus, who had enquired as to their reliability, Jerome was obliged to confess—*“Si enim Latinis exemplaribus fides est adhibenda, respondeant quibus: tot sunt paene quot codices.”* My readings of unverifiable place-names are often as numerous as my MSS: and as an instance the reader may be referred to the name of the post-station at the junction of the highways, four leagues south of Qazwīn, where the southern road to Isfahān and Shīrāz branched from the great eastern highroad to Marv. Tentatively I have read the name Sūmiqān, but there are at least ten other readings, any one of which is as likely as any other to be the true spelling. The same may be said of the numerous lists of villages given in the chapters describing Persian ‘Irāq and Adharbāyjān.

In most cases it has been easy to identify the authority primarily consulted by our author to supplement whatever may have been his personal knowledge of the province he is describing. For the chapter on Rūm (Asia Minor), however, I have sought in vain for the source of Mustawfi’s list of cities, and as a consequence the spelling of about a third of the place-names cited is still uncertain. It seems probable that he consulted the Revenue-lists to which he must have had access in his official capacity as Accountant, and these evidently dated from the days of the Saljuq Sultans, whose glory, when Mustawfi wrote, had already waned before the rising power of the Ottoman Turks. Hajji Khalfah the Turkish geographer (and bibliographer) of the seventeenth century, who has translated much of the Nuzhat in composing his Jahan Numa, has unfortunately made no quotations from this chapter in his description of the Asiatic provinces of the Turkish Empire, which he tabulates as matters stood in his own day, when the Ottoman conquest had completely obliterated

date is wanting, but to judge by the paper and the writing it would appear to have been copied in the 10th (16th) century. These two MSS will ultimately find a resting-place in the Cambridge University Library.

Ḥamd-Allāh Mustawfī composed his Geographical treatise, the *Nuzhat-al-Qulūb*, in 740 (1340) when he had finished writing his History, the well-known *Tārīkh-i-Guzīdah*, and, to judge by the form in which it has come down to us, the final draft of the *Nuzhat* was never completed by the author. For in all the older MSS, besides frequent lacunæ and blanks left for distances and dates, there are many headings of articles, with the name of the town in red ink, of which the description has never been written in. In the later MSS, and in the Bombay lithograph, these blanks disappear: the text runs on continuously, articles that lacked all information concerning the places named being omitted without comment. And it must be added, in point of fact, that with the MSS alone as guide, though these are numerous, and some are of quite exceptional excellence, the place-names could not with any certainty have been restored. The reading has in most cases been obtained by a reference to the volumes of De Goeje's *Bibliotheca Geographorum Arabicorum* and to Wüstenfeld's edition of *Yāqūt*. I have also had recourse to the Turkish (printed) text of Ḥājji Khalfah's *Jahān Numā* and to the work in Persian attributed to Ḥāfiẓ Abrū, the Secretary of *Timūr*, of which there is a good copy in the British Museum, and another, even better-written and older, at the India Office.

The chapter on *Fārs*, Mustawfī has copied verbatim, but with omissions and changing the order, from the earlier text of Ibn Balkhī called the *Fārs Nāmāh*; and I have published an annotated translation of the Geographical section of this work in the *J. R. A. S.* for 1912. In many cases the *Zafar Nāmāh*, written by 'Alī of Yazd, has been of the utmost use for place-names, these occurring in his description of the campaigns of *Timūr*. Where Ḥamd-Allāh quotes from Qazwīnī, the Arabic text has been at hand for verification in the edition published by Wüstenfeld. Indeed the whole of our author's last chapter on Wonders and Marvels has been translated from this work of his fellow-townsmen of Qazwīn. He has made abridgements, and often, as will be noted, he mistranslated the Arabic original: one

'a cave', when we should read Mafāzah, which in the mediæval usage is the name for the Great Desert of Central Persia, now usually called the Kavīr. Many other examples might be cited, and in short the Bombay lithograph has been edited with such regrettable carelessness, that a new edition was desirable. It is, however, to be mentioned that the text of two series of chapters in the Third Part has already appeared in print, adequately edited: these being the sections describing 'Irāq 'Arab, 'Irāq 'Ajam, Ādharbāyjān, Mūghān and Arrān, Shirvān and Gurgistān, which will be found in the *Supplément au Siasset Nameh* edited by C. Schéfer (Paris, 1897, pp. 141 to 230); with the sections on Māzandarān, Qūmis, and Gilān which are given by B. Dorn in Vol. IV. of his *Muhammedanische Quellen* (St Petersburg, 1858, pp. 81 to 87).

The present edition is based on the Bombay lithograph collated throughout with four MSS (to be noticed presently):— and further, in part, collated with five of the other MSS found in the British Museum, with the five MSS of the Bodleian at Oxford, with the three MSS of the University Library at Cambridge, and with an excellent MS from the Vienna Library which, thanks to the India Office, I was able to borrow. Then further, in the Paris National Library there are half a dozen MSS, all of which I have examined, and of these one indeed has become my chief authority, for it is older by a century than any other copy with which I am acquainted. In the British Museum the oldest MS is one (Add. 10730) said, in Dr Rieu's Catalogue, to have been written before 799 (1052); for completeness and careful pointing, however, the next in date (Add. 7708) is far better, and this, from a photograph, has been collated throughout. The Paris MS to which I have referred (Anciens Fonds, 139) is one originally bought by the Minister Colbert; and of this also, through the kindness of M. Blochet, I obtained a Bromide photograph. It was copied in 853 (1149), that is to say, a little more than a century after the time when Mustawfī wrote. Lastly my friend Mr G. Graham (now H. M. Consul General at Isfahan) was able to buy and send me two MSS from Persia, and these (one a small 4to, the other in 8vo) I have had at my elbow in preparing the text. The 8vo, of which some pages are missing, is dated in the colophon 1119 (1707); the 4to MS is very much older, the

PREFACE

The present volume contains the text of the third, or Geographical, part of the *Nuzhat-al-Qulūb* which Ḥamd-Allāh Mustawfī compiled in the year 740 (1340).

Of the various chapters in this part dealing with Persia and Mesopotamia I published a summary in the *Journal of the Royal Asiatic Society* for 1902, basing my work on the lithographed edition which appeared in Bombay, in 1894 (A.H. 1311), under the editorship of Mīrzā Muḥammad Shīrāzī, surnamed Malik-al-Kuttāb (Chief of the Writers). This lithographed edition runs to 260 pages, and contains the whole work, which is divided into an Introduction and three Parts. The Introduction (called *Fātihah* or *Muqaddamah*) treats of the spheres, the heavenly bodies, and the elements, followed by a notice of the inhabited quarters of the earth, with an explanation of latitude and longitude, and the division of countries among the seven climes. The First Part (*Maqālah-i-awwal*) deals with the mineral, vegetable, and animal kingdoms. The Second Part (*Maqālah-i-duyum*) treats of man, his nature, faculties, and qualities. The Third Part (*Maqālah-i-Siyum*) is that which we have now under consideration and, as already said, it treats of geography.

The Bombay edition, though useful, leaves much to be desired in matter of accuracy. There are numerous lacunæ, and the place-names are given at hazard with or without diacritical points. Thus Tawwaj, the celebrated commercial emporium of the early middle-ages in Fārs, figures as *Nūḥ* (Noah); while the city of Ardabil in Ādharbāyjān is constantly confounded with Irbil in Upper Mesopotamia. Then again as concerning the rivers of Persia (which for the most part do not find their way to the sea), the Bombay editor states, in turn, that each runs into *Maghārah*

"E. F. W. GIBB MEMORIAL"

SERIES

VOL. XXIII.

*(All communications respecting this volume should be addressed to
G. le Strange, 63 Panton Street, Cambridge, who is the Trustee
specially responsible for its production.)*

(Translations of the three Inscriptions
on the Cover.)

1. Arabic.

“These are our works which prove
what we have done;
Look, therefore, at our works
when we are gone.”

2. Turkish.

“His genius cast its shadow o'er the world,
And in brief time he much achieved and
wrought:
The Age's Sun was he, and ageing suns
Cast lengthy shadows, though their time be
short.”

(*Kemâl Pâshâ-zâde.*)

3. Persian.

“When we are dead, seek for our
resting-place
Not in the earth, but in the
hearts of men.”

(*Jalâlu 'd-Dîn Rûmî.*)

16. *The Ta'rikh-i Jahân-gushâ of 'Alâ'u 'd-Dîn 'Atâ Malik-i Juwaynî, edited from seven MSS. by Mîrzâ Muḥammad of Qazwîn. Vol. I, 1912. Price 8s. (Vols. II and III in preparation.)*
17. *A translation of the Kashfu'l-Mahjûb of 'Alî b. 'Uthmân al-Jullâbî al-Hujwîrî, the oldest Persian manual of Sûfism, by R. A. Nicholson, 1911. Price 8s.*
18. *Tarikh-i moubarek-i Ghazani, histoire des Mongols de la Djami el-Tévarikh de Fadl Allah Rashid ed-Din, éditée par E. Blochet. Vol. II, contenant l'histoire des successeurs de Tchinkiz Khaghan, 1911. Prix 12s. (Vol. III, contenant l'histoire des Mongols de Perse, sous presse; pour paraître ensuite, Vol. I, contenant l'histoire des tribus turkes et de Tchinkiz Khaghan.)*
19. *The Governors and Judges of Egypt, or Kitâb el 'Umarâ' (el Wulâh) wa Kitâb el-Qudâh of El Kindî, with an Appendix derived mostly from Raf' el Isr by Ibn Hajar, edited by Rhuvon Guest, 1912. Price 12s.*
20. *The Kitâb al-Ansâb of al-Sam'ânî. Reproduced in facsimile from the MS. in the British Museum (Add. 23,355), with an Introduction by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1912. Price £1.*
21. *The Diwâns of 'Abîd ibn al-Abraş and 'Âmir ibn at-Tufail, edited, with a translation and notes, by Sir Charles Lyall, 1913. Price 12s.*
22. *The Kitâb al-Luma' fi l-Taşawwuf of Abû Naşr al-Sarrâj, edited from two MSS., with critical notes and Abstract of Contents, by R. A. Nicholson, 1914. Price 12s.*
23. *The geographical part of the Nuzhat-al-Qulûb composed by Ḥamd-Allâh Mustawfi of Qazwîn, edited by G. le Strange. Price 8s.*

IN PREPARATION.

- An abridged translation of the Ihyâ'u 'l-Mulûk, a Persian History of Sistân by Shâh Husayn, from the British Museum MS. (Or. 2770), by A. G. Ellis.*
- A translation of the geographical part of the Nuzhat-al-Qulûb of Ḥamd-Allâh Mustawfi of Qazwîn, by G. le Strange.*
- The Futûhu Misr wa 'l-Maghrib wa 'l-Andalus of Ibn 'Abdî 'l-Ḥakam (d. 111, 257), edited and translated by Professor C. C. Torrey.*
- The Qâbis nâma, edited in the original Persian, with a translation, by F. Edwards.*
- The Diwâns of at-Futayl b. 'Araf and at-Tirimmah b. Ḥakim, edited and translated by F. Krenkore. (In the Press.)*
- The Persian text of the Fars Nâmah of Ibnu 'l-Balkhî, edited from the British Museum MS. (Or. 5083), by R. A. Nicholson and G. le Strange.*
- Notes relating to Southern Arabia, from the Dictionary entitled 'Umm al-'Umm, of Nashrân al-Himyari, edited, with critical notes, by M. J. J. Perle Ahmad, Ph. D. (In the Press.)*
- Contributions to the History and Geography of Mesopotamia, being portions of the Ta'rikh Mayyatankin of Ibn al-Azrak al-Fârîkî, B. M. MS. Or. 5807, and of al-Mak al-Khatîra of 'Izz ad-Dîn Ibn Shaddâd al-Halabî, Bodleian MS. Marsh 223, edited by W. Sarasin, Ph. D.*
- The Râhatu's Sudûr wa Avatu's Surûr, a history of the Seljuqs, by Najmu 'd-Dîn Abû Bakr Muḥammad al-Râzî, edited from the unique Paris MS. (Suppl. persan, 1217) by Edward G. Browne.*

"E. F. W. GIBB MEMORIAL" SERIES.

PUBLISHED.

1. *The Bábar-náma, reproduced in facsimile from a MS. belonging to the late Sir Sálár Jang of Haydarábád, and edited with Preface and Indexes, by Mrs Beveridge, 1905. (Out of print.)*
2. *An abridged translation of Ibn Isfandiyár's History of Ṭabaristán, by Edward G. Browne, 1905. Price 8s.*
3. *Al-Khazraji's History of the Rasúlí Dynasty of Yaman, with introduction by the late Sir J. Redhouse, now edited by E. G. Browne, R. A. Nicholson, and A. Rogers. Vol. I, II (Translation), 1906-07. Price 7s. each. Vol. III (Annotations), 1908. Price 5s. Vol. IV (first half of Text), 1913. Price 8s. Vol. V (second half of Text), in the Press. Text edited by Shaykh Muḥammad 'Asal.*
4. *Umayyads and 'Abbásids: being the Fourth Part of Jurjī Zaydán's History of Islamic Civilisation, translated by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt., 1907. Price 5s.*
5. *The Travels of Ibn Jubayr, the late Dr William Wright's edition of the Arabic text, revised by Professor M. J. de Goeje, 1907. Price 6s.*
6. *Yáqút's Dictionary of Learned Men, entitled Irshád al-aríb ilá ma'rifat al-adíb: edited by Professor D. S. Margoliouth, D. Litt. Vols. I, II, 1907-09. Price 8s. each. Vol. III, part 1, 1910. Price 5s. Vol. V, 1911. Price 10s. Vol. VI, 1913. Price 10s.*
7. *The Tajáribu 'l-Umam of Ibn Miskawayh: reproduced in facsimile from MSS. 3116-3121 of Áyá Sofia, with Prefaces and Summaries by il Principe di Teano. Vol. I, to A.H. 37, 1909; Vol. V, A.H. 284-326, 1913. Price 7s. each. (Further volumes in preparation.)*
8. *The Marzubán-náma of Sa'du'd-Dín-i-Waráwíní, edited by Mirzá Muḥammad of Qazwín, 1909. Price 8s.*
9. *Textes persans relatifs à la secte des Houroúfis publiés, traduits, et annotés par Clément Huart, suivis d'une étude sur la religion des Houroúfis par "Feylesouf Rizá," 1909. Price 8s.*
10. *The Mu'jam fí Ma'áyiri Ash'ári 'l-'Ajam of Shams-i Qays, edited from the British Museum MS. (Or. 2814) by Edward G. Browne and Mirzá Muḥammad of Qazwín, 1909. Price 8s.*
11. *The Chahár Maqála of Nidhám-i Ariúdi-i Samarqandi, edited, with notes in Persian, by Mirzá Muḥammad of Qazwín, 1910. Price 8s.*
12. *Introduction à l'Histoire des Mongols de Fadl Allah Rushid ed-Din, par E. Blochet, 1910. Price 8s.*
13. *The Díwán of Ḥassán b. Thábit, edited by Hartwig Hirschfeld, Ph. D., 1910. Price 5s.*
14. *The Ta'ríkh-i-Guzída of Ḥamdu'lláh Mustawfi of Qazwín. Part I, containing the Reproduction in facsimile of an old MS., with Introduction by Edward G. Browne, 1910. Price 15s. Part II, containing abridged Translation and Indices, 1913. Price 10s.*
15. *The Earliest History of the Bábis, composed before 1852 by Hájjí Mirzá Jání of Káshán, edited from the Paris MSS. by Edward G. Browne, 1911. Price 8s.*

Cambridge :
PRINTED BY JOHN CLAY, M.A.
AT THE UNIVERSITY PRESS

THE GEOGRAPHICAL PART
OF THE
NUZHAT-AL-QULŪB

COMPOSED BY

HAMD-ALLĀH MUSTAWFĪ

OF QAZWĪN

IN 740 (1340)

EDITED BY

G. LE STRANGE



AND PRINTED FOR THE TRUSTEES OF THE
"E. J. W. GIBB MEMORIAL"

LEYDEN: E. J. BRILL, IMPRIMERIE ORIENTALE.
LONDON: LUZAC & Co., 46 GREAT RUSSELL STREET.

1915.